



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

فضایل

اهل بیت

در صحاح سته اهل تسنن

علی زهراء (علیهم السلام)

مجمع جهانی تبیین حدیث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته

نویسنده:

علی زهراب (فاضلی)

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۴	فهرست مطالب
۴۶	مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۵۲	پیشگفتار
۷۳	بخش یکم: صحاح و صاحبانشان
۷۳	اشاره
۷۵	درآمد:
۷۵	اشاره
۸۳	۱- صحیح بخاری
۸۳	اشاره
۸۳	گردآورنده آن:
۸۴	زاد روزش:
۸۵	وفاتش:
۸۵	زندگی علمی او:
۸۶	گردآوری صحیح:
۸۷	دیگر آثارش:
۸۹	موضوع کتاب:
۸۹	ویژگی های صحیح بخاری:
۹۰	شروط بخاری:
۹۱	شروح صحیح بخاری:
۹۲	خلفای روزگار بخاری:

۹۳	بخش بندی صحیح بخاری:
۹۳	داستان مرگش:
۹۵	توصیفی از بخارا:
۱۰۱	۲- صحیح مسلم
۱۰۱	عنوان اصلی:
۱۰۱	گردآورنده آن:
۱۰۲	تولدش:
۱۰۲	وفاتش:
۱۰۲	زندگی علمی او:
۱۰۴	ستایش پیروان خلفا از او و کتابش:
۱۰۵	دیگر آثارش:
۱۰۶	شرح صحیح مسلم:
۱۰۷	ویژگی های صحیح مسلم:
۱۰۸	شروط مسلم:
۱۱۰	بخش بندی صحیح مسلم:
۱۱۰	سبب گردآوری صحیح:
۱۱۰	خلفای روزگار مسلم:
۱۱۱	زمان گردآوری صحیح:
۱۱۱	توصیفی از نیشابور:
۱۱۵	۳- سنن ابن ماجه
۱۱۵	عنوان اصلی:
۱۱۵	گردآورنده آن:
۱۱۶	زادروزش:
۱۱۶	وفاتش:
۱۱۶	زندگی علمی او:
۱۲۰	شرح سنن ابن ماجه:

- آثار دیگرش: ۱۲۱
- شرط ابن ماجه در سنن: ۱۲۲
- ویژگی های سنن ابن ماجه: ۱۲۳
- بخش بندی سنن ابن ماجه: ۱۲۴
- خلفای معاصر ابن ماجه: ۱۲۴
- سخنی چند از قزوین: ۱۲۵
- ۴- سنن ابي داود ۱۲۷
- عنوان اصلی: ۱۲۷
- گردآورنده آن: ۱۲۸
- زادروزش: ۱۲۸
- وفاتش: ۱۲۹
- زندگی علمی او: ۱۲۹
- زمان نگارش سنن: ۱۳۳
- ستایش سنیان از او و کتابش: ۱۳۶
- شرط ابي داود در سنن: ۱۳۸
- شروح سنن ابي داود: ۱۴۴
- ویژگی های سنن ابي داود: ۱۴۵
- بخش بندی سنن ابي داود: ۱۴۵
- خلفای هم روزگار ابي داود: ۱۴۶
- دیگر آثارش: ۱۴۶
- سیستان: ۱۴۷
- ۵- جامع یا سنن ترمذی ۱۵۱
- عنوان اصلی: ۱۵۱
- گردآورنده آن: ۱۵۶
- تولد: ۱۵۷
- وفاتش: ۱۵۸

- زندگی علمی او: ۱۵۹
- ستایش سنیان از او و کتابش: ۱۶۵
- جایگاه جامع ترمذی: ۱۶۶
- شرط ترمذی در جامع: ۱۶۹
- شروح جامع ترمذی: ۱۷۱
- ویژگی های جامع ترمذی: ۱۷۱
- زمان تدوین جامع ترمذی: ۱۷۲
- دیگر آثارش: ۱۷۳
- بخش بندی جامع ترمذی: ۱۷۳
- ترمذ: ۱۷۴
- ۶- سنن نسائی ۱۷۷
- عنوان اصلی: ۱۷۷
- گردآورنده آن: ۱۷۹
- زادروزش: ۱۷۹
- وفاتش: ۱۸۰
- زندگی علمی او: ۱۸۰
- ستایش از او و کتابش: ۱۸۲
- شرط نسائی در سنن: ۱۸۴
- آثار نسائی: ۱۸۸
- ویژگی های سنن نسائی: ۱۹۲
- خلفای روزگار او: ۱۹۳
- نَسَا: ۱۹۳
- بخش دَوَمِ اهل بیت کیانند؟ ۱۹۵
- اشاره ۱۹۵
- اهل بیت کیانند؟ ۱۹۷
- روایات علمای سنی در مورد اهل بیت ۱۹۸

- ۱- ابوداود طیالسی (م ۲۰۴ ه-ق): ۱۹۸
- ۲- عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱ ه-ق): ۱۹۹
- ۳- ابن ابی شیبہ (م ۲۳۵ ه-ق): ۲۰۰
- ۴- اسحاق بن راهویہ (م ۲۳۸ ه-ق): ۲۰۳
- ۵- احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه-ق): ۲۰۳
- ۶- مسلم (م ۲۶۱ ه-ق): ۲۱۰
- ۷- ابوداود (م ۲۷۵ ه-ق): ۲۱۵
- ۸- ابن ابی عاصم (م ۲۸۷ ه-ق): ۲۱۷
- ۹- ترمذی (م ۲۹۷ ه-ق): ۲۱۷
- ۱۰- نسائی (م ۳۰۳ ه-ق): ۲۱۹
- ۱۱- ابویعلیٰ موصلی (م ۳۰۷ ه-ق): ۲۲۰
- ۱۲- ابوجعفر طبری (م ۳۱۰ ه-ق): ۲۲۳
- ۱۳- ابن حبان (م ۳۵۴ ه-ق): ۲۲۸
- ۱۴- ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ه-ق): ۲۳۲
- ۱۵- طبرانی (م ۳۶۰ ه-ق): ۲۳۳
- ۱۶- ابوبکر شافعی (م ۳۵۴ ه-ق): ۲۳۶
- ۱۷- طحاوی (م ۳۲۱ ه-ق): ۲۳۶
- ۱۸- ابن سعد (م ۲۳۰ ه-ق): ۲۴۰
- ۱۹- ابن حبان (م ۳۶۹ ه-ق): ۲۴۰
- ۲۰- حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ه-ق): ۲۴۱
- ۲۴۳- مصداق اهل بیت از نظر علمای دیگر اهل تسنن - ۲۴۳
- ۲۵۱- ائمه اطهار(ع) از اهل بیت هستند ۲۵۱
- بخش سوّم: آمار روایات فضائل اهل بیت (ع) در صحاح سته ۲۵۷
- ۲۵۷- اشاره ۲۵۷
- آمار روایات فضائل اهل بیت(ع) در صحاح ۲۵۹
- ۲۵۹- اشاره ۲۵۹

- ۱- صحیح بخاری (م ۲۵۶ هـ-ق) ۲۶۰
- اشاره ۲۶۰
- الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع): ۲۶۰
- ب - فضائل حضرت فاطمه [زهرا(ع)] دختر پیامبراعظم(ص): ۲۶۴
- ج - فضائل امام حسن و امام حسین(ع): ۲۶۷
- د - فضائل اهل بیت(ع): ۲۷۰
- ه - فضائل حضرت مهدی: ۲۷۲
- و - فضائل علی بن الحسین(ع): ۲۷۲
- ۲- صحیح مسلم (م ۲۶۱ هـ-ق) ۲۷۲
- اشاره ۲۷۲
- الف - فضائل علی بن ابی طالب(ع): ۲۷۳
- ب - فضائل حضرت فاطمه زهرا(س) دختر پیامبر اکرم(ص): ۲۷۵
- ج- فضائل امام حسن و امام حسین (ع) ۲۷۶
- د - مناقب اهل بیت(ع): ۲۷۷
- ه - فضائل حضرت مهدی(ع): ۲۷۹
- و - فضائل حضرت علی بن الحسین(ع): ۲۷۹
- ۳- سنن ابن ماجه (م ۲۷۶ هـ-ق) ۲۸۰
- الف - فضائل علی بن ابی طالب(ع): ۲۸۰
- ب - فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین(ع): ۲۸۲
- ج - فضائل اهل بیت(ع): ۲۸۵
- د - فضائل حضرت مهدی(ع): ۲۸۸
- ۴- سنن ابی داود (م ۲۷۵ هـ-ق) ۲۸۹
- اشاره ۲۸۹
- الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع): ۲۸۹
- ب - فضائل حضرت فاطمه(ع) دختر پیامبر اکرم(ص): ۲۹۰
- ج - فضائل امام حسن و امام حسین؛ ۲۹۱

- د - فضائل اهل بیت(ع): ۲۹۴
- ه - فضائل حضرت مهدی(ع): ۲۹۷
- ۵- جامع ترمذی (م ۲۷۹ ه-ق) ۲۹۸
- اشاره ۲۹۸
- الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع): ۲۹۸
- ب - فضائل حضرت فاطمه(ع): ۳۰۶
- ج - فضائل امام حسن و امام حسین؛ ۳۰۸
- د - فضائل اهل بیت(ع): ۳۱۵
- ه - فضائل حضرت مهدی(ع): ۳۲۱
- ۶- سنن نسائی (م ۳۰۳ ه-ق) ۳۲۱
- اشاره ۳۲۱
- الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع): ۳۲۵
- ب - فضائل حضرت فاطمه؛ دختر پیامبر اعظم (ص): ۳۲۷
- ج - فضائل امام حسن و امام حسین؛ ۳۲۷
- د - فضائل اهل بیت(ع): ۳۲۹
- جدول های آماری روایات در هر یک از صحاح ۳۳۲
- اشاره ۳۳۲
- ۱- صحیح بخاری: ۳۳۳
- ۲- صحیح مسلم: ۳۳۸
- ۳- سنن ابن ماجه: ۳۴۲
- ۴- سنن ابوداود: ۳۴۶
- ۵- جامع ترمذی: ۳۵۰
- ۶- سنن نسائی: ۳۵۵
- بخش چهارم: بررسی آماری روایات ۳۵۸
- اشاره ۳۵۸
- بررسی آماری روایات ۳۶۰

- تکرار روایات ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- الف - تکرار روایت ۳۶۱
- ب - تکرار روایت ۳۶۲
- ج - تکرار روایت ۳۶۳
- د - تکرار روایت ۳۶۳
- ه - تکرار روایت ۳۶۴
- و - تکرار روایت ۳۶۴
- نکته ای دیگر: ۳۶۵
- پرسش کلیدی: ۳۶۶
- اعتراف به برتری علی بن ابی طالب(ع) بر اصحاب: ۳۶۶
- سخنی از عمرو بن عاص: ۳۶۸
- روایاتی از ابن عباس رضی الله عنه: ۳۶۸
- پاسخ و پرسش: ۳۶۹
- اهمیت فضائل ۳۷۱
- فضل فروشی و سقیفه ی بنی ساعده ۳۷۲
- مجریان سقیفه، مانعان وصیت پیامبر(ع) ۳۷۶
- سیاست و فضیلت، علل و انگیزه های دشمنی ها ۳۸۱
- اشاره ۳۸۱
۱. دشمنی و حسادت نسبت به حضرت علی و اهل بیت(ع) در زمان پیامبر(ص): ۳۸۳
- ۲- عایشه و پنهان کردن فضیلت حضرت علی(ع): ۳۸۵
- ۳- جلوگیری عمر از نوشته شدن سفارش پیامبر(ص): ۳۸۶
- ۴- حزب اموی و فضائل اهل بیت(ع) و دشمنی با آنان: ۳۸۷
- اشاره ۳۸۷
- ۴-۱- معاویه و نسبت قتل عثمان به حضرت علی(ع): ۳۹۱
- ۴-۲- فضائل حضرت علی(ع) و سفیر معاویه: ۳۹۲

- ۳-۴- بسر بن اوطاه و شیعیان حضرت علی(ع) در یمن: ۳۹۲
- ۴-۴- معاویه امر به دشنام دادن بر علی(ع) می کند: ۳۹۳
- ۴-۵- بیزاری حتی از نام حضرت علی(ع): ۳۹۵
- ۴-۶- اگر مردم فضائل حضرت علی(ع) را بدانند از ما پیروی نمی کنند: ۳۹۵
- ۴-۷- آنها حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین(ع) را نیز لعن می کردند: ۳۹۵
- ۴-۸- جعل حدیث در مذهب امام: ۳۹۶
- ۴-۹- خوشحالی مروان حکم از کشته شدن امام حسین(ع): ۳۹۸
- ۴-۱۰- روایت شأن نزول آیه ی قرآن در مذمت علی(ع): ۳۹۸
- ۴-۱۱- تجاهل معاویه نسبت به فضائل امام(ع): ۳۹۹
- ۴-۱۲- شادی معاویه در قتل امام حسن(ع): ۳۹۹
- ۴-۱۳- جلوگیری مروان از دفن امام حسن(ع) در کنار پیامبر اکرم(ص): ۴۰۰
- ۴-۱۴- زیاد بن ابیه و کشتن شیعیان آل علی(ع): ۴۰۰
- ۴-۱۵- عبدالملک، حجاج و سیاست اموی: ۴۰۴
- ۴-۱۶- حجاج؛ زیاد بن ابیه دوّم: ۴۰۶
- ۴-۱۷- حکومت هشام بن عبدالملک: ۴۱۶
- ۵- عباسیان و اهل بیت(ع): ۴۱۷
- اشاره ۴۱۷
- ۵-۱- نکته ای مهم: ۴۱۹
- ۵-۲- بهره برداری سیاسی عباسیان از اهل بیت(ع): ۴۱۹
- ۵-۳- ابوالعباس سفاح عباسی و اهل بیت(ع): ۴۲۰
- ۵-۴- ابوجعفر، منصور عباسی و اهل بیت(ع): ۴۲۳
- ۵-۵- قیام حسین بن علی بن الحسن (شهید فخر): ۴۲۷
- ۵-۶- هارون الرشید و اهل بیت(ع): ۴۲۹
- ۵-۷- مأمون عباسی و رواج اندیشه ی معتزلی: ۴۳۱
- ۵-۸- احمد بن حنبل و جریان محنت: ۴۳۶
- ۵-۹- ابن ابی دؤاد (۱۶۰- ۲۴۰هـ) و نقش او در نشر اعتزال: ۴۳۶

- ۴۳۸ ۱۰- ۵- اعتزال و بحث تفضیل:
- ۴۴۲ ۱۱- ۵- سران معتزله ی بغداد:
- ۴۴۲ الف - بشر بن معتمر کوفی (م ۲۱۰ه-):
- ۴۴۴ ب - عیسی بن ضبیح (م ۲۲۶ه-):
- ۴۴۴ ج - اسکافی (م ۲۴۰ه-):
- ۴۴۸ جمع بندی و دیدگاه نگارنده:
- ۴۵۳ آیا در عصر طلایی اعتزال، فضائل اهل بیت(ع) منتشر شد؟
- ۴۶۱ خلافت متوکل (۲۳۲- ۲۴۷ه-)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث
- ۴۶۳ قتل محمد بن عبدالملک زیات (۲۳۳ه-):
- ۴۶۴ خشم متوکل بر ابن ابی دواد:
- ۴۶۵ متوکل و رغبت او به احمد بن حنبل:
- ۴۶۷ متوکل خلیفه ی ناصبی:
- ۴۶۸ جنایات متوکل:
- ۴۷۳ محاصره ی اقتصادی اهل بیت(ع) از سوی متوکل:
- ۴۷۵ توصیف عمر متوکل در کلام خوارزمی
- ۴۷۸ دوران منتصر عباسی (۲۴۷- ۲۴۸ه-):
- ۴۸۱ منتصر و اهل بیت(ع):
- ۴۸۴ دوران مستعین عباسی (۲۴۸- ۲۵۲ه-):
- ۴۸۹ دوران معتزّ عباسی (۲۵۲- ۲۵۵ه-):
- ۴۹۱ دوران مهتدی عباسی (۲۵۵- ۲۵۶ه-):
- ۴۹۴ دوران معتمد عباسی (۲۵۶- ۲۷۹ه-):
- ۴۹۵ وزارت وزیر متوکل:
- ۴۹۶ خروج «صاحب الزنج» (۲۵۵ه-):
- ۴۹۹ رویدادهای دیگر:
- ۵۰۰ جمع بندی و نتیجه گیری:
- ۵۰۴ سیاست منع تدوین حدیث:

- ۵۰۹ علل و انگیزه های فرعی و اقوال اهل حدیث:
- ۵۱۰ شعبی (م ۳۰۳ - ۳۱۰ هـ):
- ۵۱۲ زُهری (م ۱۲۴ هـ)، امام اهل حدیث و مأموم بنی امیه:
- ۵۱۹ رجاء بن خَیوَه، شیخ زهری (م ۱۱۲ هـ):
- ۵۲۰ اوزاعی (م ۱۵۷ هـ):
- ۵۲۳ دوستی و نقل روایات اهل بیت [^] و تهمت رفض و تشیع:
- ۵۲۳ شافعی و تهمت رفض به او:
- ۵۲۶ تشیع عبدالرزاق بن همام صنعانی (م ۲۱۱ هـ):
- ۵۳۰ نسائی و اتهام تشیع:
- ۵۳۲ تهمت تشیع به دارقطنی:
- ۵۳۴ جرح ابن عقده (۲۴۹ - ۳۳۲ هـ):
- ۵۳۶ حاکم و تهمت رفض و تشیع به او:
- ۵۳۸ تشیع حاکم حسکانی:
- ۵۳۸ ثعلبی پس از هزار سال:
- ۵۳۹ توثیق و تعدیل روایان ناصبی و خارجی:
- ۵۳۹ اشاره:
- ۵۴۰ حریز بن عثمان:
- ۵۴۱ اسحاق بن سويد:
- ۵۴۲ بهز بن اُسد:
- ۵۴۲ خالد بن سلمه:
- ۵۴۳ عبدالله بن سالم اشعری:
- ۵۴۴ قیس بن ابی حازم:
- ۵۴۴ احمد بن عبده:
- ۵۴۵ عکرمه:
- ۵۴۶ ولید بن کثیر مخزومی:
- ۵۴۶ عمران بن حَطّان:

- عمر بن سعد، قاتل امام حسین(ع) ----- ۵۴۷
- مروان بن حکم: ----- ۵۴۷
- زهیر بن معاویه: ----- ۵۴۸
- خالد بن عبدالله قسری: ----- ۵۴۹
- فرآیندی شگفت؟! ----- ۵۵۰
- نمونه ای دیگر (عمرو بن طلحه): ----- ۵۵۳
- نمونه ای دیگر (زکریا بن یحیی): ----- ۵۵۴
- نمونه ای دیگر (عطیة بن سعد): ----- ۵۵۶
- نمونه ای دیگر (شهر بن حوشب): ----- ۵۵۸
- نمونه ای دیگر (علی بن زید بن جدعان): ----- ۵۵۹
- نمونه ای دیگر (عمر بن عبدالله): ----- ۵۶۰
- نمونه ای دیگر (محمد بن عمر بن عبدالله): ----- ۵۶۱
- نمونه ای دیگر (ابان بن تغلب): ----- ۵۶۲
- نمونه ای دیگر (جابر جعفی): ----- ۵۶۳
- نمونه ای دیگر (حسن بن صالح): ----- ۵۶۴
- نمونه ای دیگر (داود بن ابی عوف): ----- ۵۶۵
- نمونه ای دیگر (عباد بن عبدالصمد): ----- ۵۶۶
- نمونه ای دیگر (عمار بن محمد ثوری): ----- ۵۶۷
- نمونه ای دیگر (عباد بن یعقوب): ----- ۵۶۸
- نمونه ای دیگر (عباده بن زیاد اسدی): ----- ۵۶۹
- نمونه ای دیگر (عباده، ابو یحیی): ----- ۵۷۰
- نمونه ای دیگر (عمار بن معاویه): ----- ۵۷۱
- نمونه ای دیگر (حبیه بن جوبین عرنی): ----- ۵۷۲
- نمونه ای دیگر (ابوصلت، عبدالسلام بن صالح هروری): ----- ۵۷۳
- جمع بندی و نتیجه گیری ----- ۵۸۰
- فهرست منابع ----- ۵۹۰

مشخصات کتاب

سرشناسه: فاضلی، علی، ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور: فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته / مولف علی زهرا ب (فاضلی)؛ ویراست علمی و تحقیق خلیل بخشی زاده؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر: قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۵۴۰ ص.

فروست: مجمع جهانی شیعه شناسی؛ ۶۸.

شابک: ۱۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۷-۴

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۳۱ - ۵۴۰.

موضوع: چهارده معصوم -- فضایل -- احادیث

موضوع: چهارده معصوم -- فضایل

موضوع: اصحاب صحاح سته

شناسه افزوده: بخشی زاده، خلیل، ۱۳۴۹ -، ویراستار

شناسه افزوده: مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره: BP۳۶/ف۲۸ف۶ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۰۴۳۱۳

ص: ۱

نام کتاب: فضایل اهل بیت (ع) در صحاح سته

نام مؤلف: حجه الاسلام و المسلمین علی زهرا ب (فاضلی)

ناشر: انتشارات آشیانه مهر

ویراست علمی: حجه الاسلام و المسلمین خلیل بخشی زاده

امور فنی / تنظیم و طرح جلد:

علی اکبر رشیدی گلروئی

صفحه آرای: علی اکبر احسانی تیرگر

ویراستار: هادی کرمانی

تعداد صفحات: ۵۴۰

چاپخانه: گلها

چاپ: اول / ۱۳۹۱

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت گالینگور: ۱۳۰۰۰ تومان

قیمت شومیز: ۱۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۱۶۴-۲۷-۴

قم-۴۵ متری عمار یاسر-پلاک ۹۰-ص پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸-تلفن: ۷۷۱۳۷۷۳-۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴

این کتاب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

کلیه حقوق محفوظ است

ص: ۴

تصویر دارد

ص: ۵

فهرست مطالب

مقدمه استاد علی انصاری بویراحمدی ۱۹

پیشگفتار / ۲۳

پیشگفتار ۲۵

بخش یکم: صحاح و صاحبانسان / ۴۵

درآمد: ۴۷

۱- صحیح بخاری ۵۵

گردآورنده آن: ۵۵

زاد روزش: ۵۶

وفاتش: ۵۷

زندگی علمی او: ۵۷

گردآوری صحیح: ۵۸

دیگر آثارش: ۵۹

موضوع کتاب: ۶۱

ویژگی های صحیح بخاری: ۶۱

شروط بخاری: ۶۲

ص: ۷

شرح صحیح بخاری: ۶۳

خلفای روزگار بخاری: ۶۴

بخش بندی صحیح بخاری: ۶۵

داستان مرگش: ۶۵

توصیفی از بخارا: ۶۷

۲- صحیح مسلم ۷۳

عنوان اصلی: ۷۳

گردآورنده آن: ۷۳

تولدش: ۷۴

وفاتش: ۷۴

زندگی علمی او: ۷۴

ستایش پیروان خلفا از او و کتابش: ۷۶

دیگر آثارش: ۷۷

شرح صحیح مسلم: ۷۸

ویژگی های صحیح مسلم: ۷۹

شروط مسلم: ۸۰

بخش بندی صحیح مسلم: ۸۲

سبب گردآوری صحیح: ۸۲

خلفای روزگار مسلم: ۸۲

زمان گردآوری صحیح: ۸۳

توصیفی از نیشابور: ۸۳

۳- سنن ابن ماجه ۸۷

ص: ۸

عنوان اصلی: ۸۷

گردآورنده آن: ۸۷

زادروزش: ۸۸

وفاتش: ۸۸

زندگی علمی او: ۸۸

شروح سنن ابن ماجه: ۹۲

آثار دیگرش: ۹۳

شرط ابن ماجه در سنن: ۹۴

ویژگی های سنن ابن ماجه: ۹۵

بخش بندی سنن ابن ماجه: ۹۶

خلفای معاصر ابن ماجه: ۹۶

سخنی چند از قزوین: ۹۷

۴- سنن أبي داود ۹۹

عنوان اصلی: ۹۹

گردآورنده آن: ۱۰۰

زادروزش: ۱۰۰

وفاتش: ۱۰۱

زندگی علمی او: ۱۰۱

زمان نگارش سنن: ۱۰۵

ستایش سنیان از او و کتابش: ۱۰۸

شرط ابی داود در سنن: ۱۱۰

شرح سنن ابی داود: ۱۱۶

ص: ۹

ویژگی های سنن ابی داود: ۱۱۷

بخش بندی سنن ابی داود: ۱۱۷

خلفای هم روزگار ابی داود: ۱۱۸

دیگر آثارش: ۱۱۸

سیستان: ۱۱۹

۵- جامع یا سنن ترمذی ۱۲۳

عنوان اصلی: ۱۲۳

گرد آورنده آن: ۱۲۸

تولد: ۱۲۹

وفاتش: ۱۳۰

زندگی علمی او: ۱۳۱

ستایش سنیان از او و کتابش: ۱۳۷

جایگاه جامع ترمذی: ۱۳۸

شرط ترمذی در جامع: ۱۴۱

شروح جامع ترمذی: ۱۴۳

ویژگی های جامع ترمذی: ۱۴۳

زمان تدوین جامع ترمذی: ۱۴۴

دیگر آثارش: ۱۴۵

بخش بندی جامع ترمذی: ۱۴۵

ترمذ: ۱۴۶

٦- سنن نسائي ١٤٩

عنوان اصلي: ١٤٩

ص: ١٠

گردآورنده آن: ۱۵۱

زادروزش: ۱۵۱

وفاتش: ۱۵۲

زندگی علمی او: ۱۵۲

ستایش از او و کتابش: ۱۵۴

شرط نسائی در سنن: ۱۵۶

آثار نسائی: ۱۶۰

ویژگی های سنن نسائی: ۱۶۴

خلفای روزگار او: ۱۶۵

نسا: ۱۶۵

بخش دوّم: اهل بیت کیانند؟ / ۱۶۷

اهل بیت کیانند؟ ۱۶۹

روایات علمای سنی در مورد اهل بیت ۱۷۰

۱- ابوداود طیالسی (م ۲۰۴ هـ-ق): ۱۷۰

۲- عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱ هـ-ق): ۱۷۱

۳- ابن ابی شیبّه (م ۲۳۵ هـ-ق): ۱۷۲

۴- اسحاق بن راهویه (م ۲۳۸ هـ-ق): ۱۷۵

۵- احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ-ق): ۱۷۵

۶- مسلم (م ۲۶۱ هـ-ق): ۱۸۲

۷- ابوداود (م ۲۷۵ هـ-ق): ۱۸۷

۸- ابن ابی عاصم (م ۲۸۷هـ-ق): ۱۸۹

۹- ترمذی (م ۲۹۷هـ-ق): ۱۸۹

ص: ۱۱

۱۰- نسائی (م ۳۰۳-ه.ق): ۱۹۱

۱۱- ابویعلی موصلی (م ۳۰۷-ه.ق): ۱۹۲

۱۲- ابوجعفر طبری (م ۳۱۰-ه.ق): ۱۹۵

۱۳- ابن حبان (م ۳۵۴-ه.ق): ۲۰۰

۱۴- ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷-ه.ق): ۲۰۴

۱۵- طبرانی (م ۳۶۰-ه.ق): ۲۰۵

۱۶- ابوبکر شافعی (م ۳۵۴-ه.ق): ۲۰۸

۱۷- طحاوی (م ۳۲۱-ه.ق): ۲۰۸

۱۸- ابن سعد (م ۲۳۰-ه.ق): ۲۱۲

۱۹- ابن حبان (م ۳۶۹-ه.ق): ۲۱۲

۲۰- حاکم نیشابوری (م ۴۰۵-ه.ق): ۲۱۳

مصدق اهل بیت از نظر علمای دیگر اهل تسنن ۲۱۵

ائمه اطهار علیهم السلام از اهل بیت هستند ۲۲۳

بخش سوم: آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته / ۲۲۹

آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح ۲۳۱

۱- صحیح بخاری (م ۲۵۶-ه.ق) ۲۳۲

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب: ۲۳۲

ب - فضائل حضرت فاطمه [زهرا] دختر پیامبر اعظم: ۲۳۶

ج - فضائل امام حسن و امام حسین: ۲۳۹

د - فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲۴۲

هـ - فضائل حضرت مهدی: ۲۴۴

و - فضائل علی بن الحسین: ۲۴۴

ص: ۱۲

۲- صحیح مسلم (م ۲۶۱ هـ-ق) ۲۴۴

الف - فضائل علی بن ابی طالب: ۲۴۵

ب - فضائل حضرت فاطمه زهرا: دختر پیامبر اکرم: ۲۴۷

ج - فضائل امام حسن و امام حسین: ۲۴۸

د - مناقب اهل بیت علیهم السلام: ۲۴۹

هـ - فضائل حضرت مهدی: ۲۵۱

و - فضائل حضرت علی بن الحسین: ۲۵۱

۳- سنن ابن ماجه (م ۲۷۶ هـ-ق) ۲۵۲

الف - فضائل علی بن ابی طالب: ۲۵۲

ب - فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام: ۲۵۴

ج - فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲۵۷

د - فضائل حضرت مهدی: ۲۶۰

۴- سنن ابی داود (م ۲۷۵ هـ-ق) ۲۶۱

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب: ۲۶۱

ب - فضائل حضرت فاطمه (ع) دختر پیامبر اکرم: ۲۶۲

ج - فضائل امام حسن و امام حسین: ۲۶۳

د - فضائل اهل بیت (ع): ۲۶۶

هـ - فضائل حضرت مهدی (ع): ۲۶۹

۵- جامع ترمذی (م ۲۷۹ هـ-ق) ۲۷۰

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب (ع): ۲۷۰

ب - فضائل حضرت فاطمه (ع): ۲۷۶

ج - فضائل امام حسن و امام حسين: ۲۷۸

ص: ۱۳

د - فضائل اهل بیت (ع): ۲۸۳

ه - فضائل حضرت مهدی (ع): ۲۸۸

۶- سنن نسائی (م ۳۰۳-هـ.ق) ۲۸۸

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب (ع): ۲۹۱

ب - فضائل حضرت فاطمه (ع) دختر پیامبر اعظم: ۲۹۳

ج - فضائل امام حسن و امام حسین: ۲۹۳

د - فضائل اهل بیت (ع): ۲۹۵

جدول های آماری روایات در هر یک از صحاح ۲۹۷

۱- صحیح بخاری: ۲۹۸

۲- صحیح مسلم: ۳۰۰

۳- سنن ابن ماجه: ۳۰۱

۴- سنن ابوداود: ۳۰۲

۵- جامع ترمذی: ۳۰۳

۶- سنن نسائی: ۳۰۵

بخش چهارم: بررسی آماری روایات / ۳۰۷

بررسی آماری روایات ۳۰۹

تکرار روایات ۳۱۰

الف - تکرار روایت ۳۱۰

ب - تکرار روایت ۳۱۱

ج - تکرار روایت ۳۱۲

د - تکرار روایت ۳۱۲

ه - تکرار روایت ۳۱۳

ص: ۱۴

و - تکرار روایت ۳۱۳

نکته ای دیگر: ۳۱۴

پرسش کلیدی: ۳۱۵

اعتراف به برتری علی بن ابی طالب (ع) بر اصحاب: ۳۱۵

اهمیت فضائل ۳۲۰

فضل فروشی و سقیفه ی بنی ساعده ۳۲۱

مجریان سقیفه، مانعان وصیت پیامبر | ۳۲۵

سیاست و فضیلت، علل و انگیزه های دشمنی ها ۳۲۹

۱. دشمنی و حسادت نسبت به حضرت علی و اهل بیت (ع) در زمان پیامبر: ۳۳۱

۲- عایشه و پنهان کردن فضیلت حضرت علی (ع): ۳۳۳

۳- جلوگیری عمر از نوشته شدن سفارش پیامبر: ۳۳۴

۴- حزب اموی و فضائل اهل بیت (ع) و دشمنی با آنان: ۳۳۵

۵- عباسیان و اهل بیت (ع): ۳۶۵

جمع بندی و دیدگاه نگارنده: ۳۹۶

آیا در عصر طلایی اعتزال، فضائل اهل بیت (ع) منتشر شد؟ ۴۰۱

خلافت متوکل (۲۳۲-۲۴۷ هـ-)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث ۴۰۹

قتل محمد بن عبدالملک زیّات (۲۳۳ هـ-): ۴۱۱

خشم متوکل بر ابن ابی دواد: ۴۱۲

متوکل و رغبت او به احمد بن حنبل: ۴۱۳

متوکل خلیفه ی ناصبی: ۴۱۵

جنايات متوكل: ۴۱۶

محاصره ی اقتصادی اهل بیت (ع) از سوی متوكل: ۴۲۱

ص: ۱۵

توصیف عمر متوکل در کلام خوارزمی ۴۲۳

دوران منتصر عباسی (۲۴۷-۲۴۸هـ): ۴۲۶

منتصر و اهل بیت(ع): ۴۲۹

دوران مستعین عباسی (۲۴۸-۲۵۲هـ): ۴۳۲

دوران معتز عباسی (۲۵۲-۲۵۵هـ): ۴۳۵

دوران مهتدی عباسی (۲۵۵-۲۵۶هـ): ۴۳۷

دوران معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹هـ): ۴۴۰

وزارت وزیر متوکل: ۴۴۱

خروج «صاحب الزنج» (۲۵۵هـ): ۴۴۲

رویدادهای دیگر: ۴۴۵

جمع بندی و نتیجه گیری: ۴۴۶

سیاست منع تدوین حدیث: ۴۵۰

علل و انگیزه های فرعی و اقوال اهل حدیث: ۴۵۵

شعبی (م ۳۰۳-۳۱۰هـ): ۴۵۶

زُهری (م ۱۲۴هـ-)، امام اهل حدیث و مأموم بنی امیه: ۴۵۸

رجاء بن حیوة، شیخ زهری (م ۱۱۲هـ): ۴۶۵

اوزاعی (م ۱۵۷هـ): ۴۶۶

دوستی و نقل روایات اهل بیت(ع) و تهمت رفض و تشیع: ۴۶۹

شافعی و تهمت رفض به او: ۴۶۹

تشیع عبدالرزاق بن همام صنعانی (م ۲۱۱هـ): ۴۷۱

نسائی و اتهام تشیع: ۴۷۵

تہمت تشیع بہ دارقطنی: ۴۷۷

ص: ۱۶

جرح ابن عقده (۲۴۹-۳۳۲هـ): ۴۷۹

حاکم و تهمت رفض و تشیع به او: ۴۸۱

تشیع حاکم حسکانی: ۴۸۳

ثعلبی پس از هزار سال: ۴۸۳

توثیق و تعدیل راویان ناصبی و خارجی: ۴۸۴

عمر بن سعد، قاتل امام حسین (ع): ۴۹۲

مروان بن حکم: ۴۹۲

زهیر بن معاویه: ۴۹۳

خالد بن عبدالله قسری: ۴۹۴

فرآیندی شگفت؟! ۴۹۵

نمونه ای دیگر (عمرو بن طلحه): ۴۹۸

نمونه ای دیگر (زکریا بن یحیی): ۴۹۹

نمونه ای دیگر (عطیه بن سعد): ۵۰۱

نمونه ای دیگر (شهر بن حوشب): ۵۰۳

نمونه ای دیگر (علی بن زید بن جدعان): ۵۰۴

نمونه ای دیگر (عمر بن عبدالله): ۵۰۵

نمونه ای دیگر (محمد بن عمر بن عبدالله): ۵۰۶

نمونه ای دیگر (ابان بن تغلب): ۵۰۷

نمونه ای دیگر (جابر جعفی): ۵۰۸

نمونه ای دیگر (حسن بن صالح): ۵۰۹

نمونه ای دیگر (داود بن ابی عوف): ۵۱۰

نمونه ای دیگر (عباد بن عبدالصمد): ۵۱۱

ص: ۱۷

نمونه ای دیگر (عمار بن محمد ثوری): ۵۱۲

نمونه ای دیگر (عباد بن یعقوب): ۵۱۳

نمونه ای دیگر (عباده بن زیاد اسدی): ۵۱۴

نمونه ای دیگر (عباده، ابو یحیی): ۵۱۵

نمونه ای دیگر (عمار بن معاویه): ۵۱۶

نمونه ای دیگر (حبه بن جوین عرنی): ۵۱۷

نمونه ای دیگر (ابوصلت، عبدالسلام بن صالح هروی): ۵۱۸

جمع بندی و نتیجه گیری ۵۲۵

فهرست منابع ۵۳۱

ص: ۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله: «ان الله جعل علياً وزوجته وابناءه حجج الله على خلقه وهم ابواب العلم في امتي، من اهتدى بهم هدى الى صراط المستقيم»^(۱).

به درستی که خداوند علی و همسرش و فرزندان را حجت و راهنمایان خودش برای خلقش قرار داد و آنان در میان امت من درهای دانش هستند، هرکس به واسطه آنان هدایت گردد، به سوی صراط مستقیم هدایت گردیده است».

بررسی فضائل و مناقب اهل بیت (ع) در «صحاح سته»^(۲) از جهات متعددی سودمند و با ارزش است.

اول آنکه اثبات و اعترافی است از طرف بزرگان اهل سنت مبنی بر اینکه وجود مقدس اهل بیت (ع) با ایمان کامل، اسلام شناسی دقیق و مجاهدت های با مال و جانشان پرچم اسلام را برافراشته نگاه داشتند و از انحراف و نابودی اسلام عزیز جلوگیری کردند.

دوم: صاحبان صحاح سته با وجودی که اهتمام و جدیت داشتند در اینکه، هرچه کمتر

ص: ۱۹

۱- علامه حافظ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۸، چاپ بیروت. رحمانی همدانی، الامام علی بن ابی طالب (ع)، ص ۱۶. صادق شیرازی، اهل البیت فی القرآن، ص ۴۳، چاپ بیروت. محمد هادی میلانی، قادتنا کیف نعرفهم، ج ۳، ص ۳۴، چاپ بیروت.

۲- این شش کتاب عبارتند از: اول: صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری وفات ۲۵۶ هـ، ۹ جزء در ۳ جلد؛ دوم: صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، وفات ۲۶۱، ۵ جلد؛ سوم: سنن ابن ماجه، تألیف محمد بن یزید قزوینی، وفات ۲۷۵ هـ، ۲ جلد؛ چهارم: سنن ابی داود، ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی وفات ۲۷۵ هـ، ۴ جلد؛ پنجم: سنن ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره وفات ۲۷۹، در ۵ جلد؛ ششم: سنن نسایی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی نسایی وفات ۳۰۳ در ۸ جلد.

از اهل بیت علیهم السلام سخن بگویند، و تا آنجا که ممکن است فضائل و مناقب آنان را کم رنگ جلوه دهند، در عین حال آن مقدار که آمده، کافی است تا ارباب عقل و خرد به عظمت و قداست آنان پی برده و تنها ثقلین را سرلوحه اعمال و رفتار خویش قرار دهند.

سوم: اثبات تناقضات بزرگان اهل تسنن به ویژه صاحبان صحاح سته در مورد اهل بیت (ع) و همچنین در قضاوت نسبت به دشمنان و مخالفان ائمه (ع).

به عنوان نمونه در چندین جای صحاح سته از

امیرالمؤمنین امام علی (ع) بدگویی شده است. همچنین به صورت متعدد روایات دشمنان امام علی (ع) همچون «عمران بن حطان»^(۱) را نقل نموده اند. که تنها بخاری در صحیحش دو روایت از او نقل می کند. اما در مقابل حتی یک روایت هم از امام صادق (ع) در صحیح بخاری نقل نشده است. این تناقض گویی ها در صحاح، آنجا آشکارتر می شود که مثلاً بخاری در صحیح بخاری در جزء هفتم در صفحه ۱۹۴ باب لبس الحریر و در همان کتاب در باب نقص الصور، ص ۲۱۵ و در جاهای متعدد دیگری علیه امام علی (ع) روایت نقل می کند، اما در جای دیگر کتاب صحیح خود می نویسد: «همه آنچه که علیه امیرالمؤمنین (ع) نقل شده دروغ است.»^(۲) و حال آنکه کتاب خود را نیز صحیح می نامد!!

این در حالی است که تنها اهل بیت (ع) کلید حل همه مشکلات در جهان اسلام بوده اند.

سه مشکل اساسی و مهلک پس از رحلت شهادت گونه

رسول خدا | گریبان گیر امت اسلام گردید که اگر نبود وجود مقدس اهل بیت (ع) و آسیب زدایی آنان از این مشکلات، فاتحه اسلام برای همیشه خوانده می شد.

مشکل اول: برخی نسبت به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اعظم | اجتهاد در

ص: ۲۰

۱- از سران خوارج و از مداحان و طرفداران عبدالرحمن بن ملجم مرادی که در مدح او در رابطه با قتل امام علی (ع) شعر سروده است.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴ باب مناقب علی بن ابیطالب (ع).

مقابل نص نموده، با عمل به احساسات و تعصبات در مبانی اعتقادی اسلام اصیل، با افراط و تفریط، بی‌اعتنایی به اصل امامت ولایت و مقدم داشتن مفضول بر افضل، از ولایت خدا و رسول (ص) و جانشینان واقعی آنان دور افتادند. شهر پیامبر را به غیر از درب واقعی و راه اصلی وارد شدند، و در فتنه بزرگ پس از رحلت رسول خدا، از اسلام ناب فاصله گرفتند و در نتیجه بزرگ‌ترین شکاف و بدترین انحراف را در جامعه بزرگ اسلامی بوجود آوردند.

مشکل دوم: بی‌اعتنایی نسبت به معارف قرآن و تأویل نابجا و تفسیر به رأی آیات قرآن کریم بود. با نادیده گرفتن آیات ولایت در قرآن، وارد نمودن برخی اسرائیلیات و تفسیر و تأویل برخی آیات با انگیزه‌های گوناگون از هدف و مقصد واقعی اسلام و شریعت دور افتادند. علاوه

بر آن قرآن دارای بطون متعدد، ناسخ و منسوخ، سابق و لاحق، محکم و متشابه، ظاهر و باطن، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مؤول و... است. لذا استیلا بر حدود و صغور، رمز و رازهای سر به مهر، بطون متعدد باطنی، حقیقت واقعی اعجاز آن و علم به ضمیر و کنه قرآن در انحصار فهم نبی | و وصی x و اهل بیت علیهم السلام است.

مشکل سوم: با جعل و تحریف احادیث و سنت پیامبر اسلام | به ویژه با وارد نمودن احادیث ساختگی و دروغین، اعتماد مسلمین را گرفتار شک و تردید و مبتلا به مصیبتی بزرگ نمودند. چنان مصیبت بزرگی که، عالمان علم حدیث و رجال شناسان بزرگ قرن هاست گرفتار شده‌اند و مشکلاتش پایان ناپذیر است.

با توجه خاص به ابعاد وسیع مشکلات فوق‌الذکر، بر مسلمانان واجب است که از کسانی پیروی کنند که توانایی تفسیر صحیح و دقیق قرآن کریم و بیان احکامش را داشته باشند و همچنین تمسک و پیروی از کسانی که شناخت کامل از احادیث و سیره و سنت پیامبر | داشته باشند. آنانی که توان حفظ سیره و سنت پاک رسول

خدا، از تمام جعلیات، انحرافات و شبهات را داشته

باشند. با عنایت به ادله عقلی و نقلی فراوان تنها اهل بیت علیهم السلام صلاحیت این فهم و حلّ این مشکلات عدیده را دارند. به یقین منابع متقن روایی و حدیثی فریقین اعم از قدماء، متأخرین و معاصرین مملو از مستندات مستدل و موثقی است که حقانیت و ضرورت تمسک به ثقلین به ویژه اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می رساند.

شناخت دقیق و عمیق و همه جانبه از اهل بیت علیهم السلام، منشأ آثار و برکات فراوان و باعث تحوّل شگرف در جهان اسلام است. شناخت و معرفت کامل آنان باید با تحقیقات وسیع و گسترده همراه با براهین مستند، مستدل، دلایل روشن و عقل گرایانه باشد. پژوهش و بررسی جامع الاطراف و مستوفی نسبت به اهل بیت علیهم السلام ولو در منابع به ظاهر معتبر اهل سنت، وظیفه ای عظیم و سترگ بر عهده اندیشمندان و علمای دین است. در این راستا کتاب گران سنگ «فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته» با تلاش بی دریغ و تتبع کامل، اندیشمند توانا، عالم فرزانه، محقق خوش ذوق، حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی زهراب (فاضلی) که خود کارشناس ارشد الاهیات، علوم قرآنی و حدیث هستند، به رشته تحریر درآمده است. مؤلف محترم؛ با همّتی بلند وسعه صدر، با سبکی شیوا و روان به تألیف چنین اثر علمی ارزشمندی همت گماشته که دارای ارزش و تأثیرات فراوانی است. کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجراً، ادام الله ظلّه و دامت افاضاته.

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابیطالب فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۲

با توجه به اهمیت «صحاح سته» نزد سنیان، پرداختن به این کتاب ها از هر دیدگاهی، می تواند بسیار سودمند باشد. یکی از بخش های مهم که در این کتابها بدان پرداخته شده است، بیان فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام است. از آنجا که اهل بیت پیامبر گرامی اسلام | پس از ایشان به عنوان جانشینان پیامبر و رهبران امت اسلامی معرفی شده اند، بسیار ضروری است تا به فضایل و مناقب ایشان در این شش کتاب، که از مهم ترین و معتبرترین کتاب های اهل سنت اند، پرداخته شود، تا هم با فضائل ایشان بیشتر آشنا شده و هم به پرسش هایی که مطرح می شود، پاسخ داده شود.

از پرسش هایی که مطرح می شود به موارد زیر

می توان اشاره کرد:

۱- آمار احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته چقدر است؟

۲- آیا این تعداد روایت همه آن چیزی است که در فضائل ایشان گفته شده یا اینکه در صحاح تنها به بخشی اندک از این فضایل پرداخته شده است؟

۳- اگر آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح اندک است، علت یا علل آن چیست؟

در این پژوهش با بررسی صحاح از این دیدگاه و نیز با بررسی نوشته های دیگر که با این پرسش ها در ارتباطند به شیوه ای توصیفی - تحلیلی، (۱)

به این پرسش ها پاسخ داده خواهد شد. با توجه به پرسش هایی که از آنها سخن گفته شد، فرضیه هایی که در این پژوهش بدان ها پرداخته می شود، چنین اند:

۱- آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح

سته اندک است.

۲- از مهم ترین عوامل کمبود آمار فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته، تدوین نشدن حدیث در سده اول و نیز سیاست قدرت حاکمه بوده است.

در پرداختن به این فرضیه ها نیز از روش توصیفی - تحلیلی، با توجه به متون تاریخی، روایی، تفسیری و سایر نوشته های مربوط، استفاده خواهد شد.

با توجه به واژه های کلیدی که هم در عنوان پژوهش و هم در پرسش ها و نیز در فرضیه ها، آمده است، علاوه بر پیشگفتار، که در آن هستیم، این پژوهش دارای بخش های زیر خواهد بود:

بخش یکم: شناسایی صحاح و گردآورندگان آنها.

بخش دوم: شناسایی اهل بیت پیامبر گرامی اسلام.

بخش سوم: آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در

صحاح. (۲)

ص: ۲۶

۱- و نیز شیوه آماری، برای پاسخ گفتن به پرسش یکم.

۲- مرحوم، علامه، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، در کتاب خود فضائل الخمسه من الصّیاح السّته، در ۳ جلد، احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام را گردآوری کرده اند، که خدمتی بی نظیر یا کم نظیر است، هر چند که ایشان در این کتاب افزون بر صحاح، از چهل مصدر دیگر نیز سود جسته اند. ایشان در پیشگفتار جلد یکم، می گویند: «اما بعد، فهذه نبذة من فضائل الخمسه - علیهم السلام -، وقد أخذتها من الصحاح الستة وغيرها من الكتب المعتمدة عند أهل السنة والجماعة، فجمعتها وأودعتها في هذه الكرايس رجاء أن ينتفع بها المسلمون عامّة، فإن كان الناظر فيها من أهل الخلاف اهتدى بها إن شاء الله تعالى، وإن كان من أهل الهدى والایمان زادته هذه إيماناً، والله وَلِيّ التوفيق، وقد رتبت الكتاب على خمسة مقاصد وخاتمه».

ایشان در این کتاب گرانمایه به جمع آوری احادیث فضائل خمسه و نیز فضائل حضرت مهدی × بسنده کرده اند، و در این راه رنج های فراوانی را بر خود خریده اند. باید در اینجا برای ایشان و نیز دو بزرگ دیگر در این زمینه، یعنی «علامه شرف الدین» و «علامه امینی»، از خداوند، درخواست آمرزش و پاداش کرد، چه آنکه این سه، در این دوران، آنچه را که دیگران نتوانستند، انجام دادند. در این پژوهش نیز، از نوشته های این سه بزرگوار، بسیار استفاده شده است.

بخش چهارم: بررسی آماری روایات فضائل

اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته.

پس از درگذشت پیامبر گرامی اسلام(۱)-

که درود خدا بر او و خاندان پاکش باد - گروهی از مسلمانان در جایی که آنرا «سقیفه بنی ساعده» می خواندند گرد آمده، و از میان خود کسی را به ریاست برگزیده و جانشین پیامبرش خواندند. نامش «عبدالله بن ابی قُحافه»(۲) بود، مکنی به «ابوبکر».

در «تاریخ اسلام»(۳) می خوانیم:

«هنگامی که علی × مشغول غسل پیغمبر | بود، به «عمر» خبر رسید که «انصار» در سقیفه بنی ساعده مشغول تعیین امیری برای اسلام هستند. عمر، ابوبکر را خبر کرد و هر دو شتابان به طرف سقیفه رفتند، در راه

«ابوعبیده جراح» را

ص: ۲۷

۱- ۱۱ هـ.ق.

۲- عبدالله ابن ابی قحافه عثمان القرشی التیمی، تذکره الحفّاظ؛ ج ۱، ص ۲.

۳- تاریخ اسلام، مرحوم دکتر علی اکبر فیاض، ص ۱۱۳. نیز، نک: الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۱۸۹. و تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۱. و تاریخ الاسلام، الذّهبی، ج ۳، ص ۵.

یافته، با خود بردند. انصار از «اوس» و «خزرج» در آنجا جمع شده بودند و رئیس خزرج، «سعد بن عبادة» با حال بیماری نشسته و ناطقی از طرف او مشغول سخن گفتن بود و فضائل انصار را شرح می داد که چگونه پیغمبر را پناه دادند و حمایت کردند در حالی که خویشاوندان پیغمبر در مکه او را وا گذاشتند، بنابراین خلافت حق انصار است نه مهاجرین.

ابوبکر برخاست و نخست شرحی در فضائل مهاجرین و انصار، هر دو بیان کرد با قید این نکته که مهاجرین در درجه اولند، به دلیل اینکه خویشاوندان پیامبر و نخستین کسانی هستند که به او گرویدند، و در حالی که همه مردم با آنها مخالف بودند و آزارشان می دادند، آنها در پرستش خدا و یاری پیغمبر ثابت قدم ماندند؛ اما انصار با آنکه خدمتشان به اسلام محل انکار نیست در درجه دومند. بدین جهت مهاجرین شایسته

داشتن خلافت هستند و عرب زیر بار غیر قریش نخواهد رفت. بعضی از انصار پیشنهاد کردند که دو امیر انتخاب شود، یکی از مهاجرین و یکی از انصار. (۱)

این پیشنهاد به قول سعد بن عبادة اولین سستی و عقب نشینی انصار بود. ابوبکر آن را رد کرد و گفت: ما باید امیر باشیم و شما وزرای ما باشید، (۲)

و ما بی مشورت و رأی شما کاری انجام نخواهیم داد. پس از ابوبکر، عمر و ابو عبیده نیز هریک سخنانی گفتند و سر و صدا زیاد شد و سرانجام اختلاف دیرینه ای که میان اوس و خزرج بود، آشکار شد. اوسی ها که در

ص: ۲۸

۱- «منا امیر و منکم امیر»: الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- «منا الأمراء و منکم الوزراء»: الکامل؛ ج ۲، ص ۱۸۹.

اقلیت بودند و از امارت خزر جی ها ناراضی، به امارت مهاجرین رضا دادند و «بشیر بن سعد خزر جی» هم که بر خویشاوند خود، سعد، رشک می برد شرحی در تأیید سخن ابوبکر بیان کرد. آنگاه ابوبکر، عمر و ابوعبیده را به مردم

پیشنهاد کرد و آنها باز ابوبکر را افضل دانستند و هر دوی آنها با بشیر بن سعد به طرف ابوبکر دویده با او بیعت کردند. مجلس برهم خورد و مردم از هر طرف برای بیعت با ابوبکر فراخوانده شدند و به طوری نزاع بالا گرفت، که نزدیک بود سعد بن عبادہ بیمار پایمال شود. یکی گفت: «مواظب سعد باشید، او را پایمال نکنید»، عمر گفت: «بکشیدش که خدا او را بکشد...»، پس سعد ریش عمر را گرفت و نزدیک بود که زد و خورد در بگیرد... ولی ابوبکر عمر را آرام کرد. (۱)

در این موقع طایفه «بنی أسلم» که وابسته مهاجرین بودند از بیرون مدینه برای بیعت با ابوبکر وارد شهر شدند، با ازدحامی که کوچه ها را پر کرده بود دیگر شکی در پیشرفت کار نماند. از عمر منقول است که «کانت بیعه ابی بکر فلتته و قی الله شرها» (۲) و می گفت: من از پایان کار [بیعت کامل مردم با خود] اطمینان نیافتم مگر وقتی که طایفه بنی أسلم آمدند. (۳)

فردای آن روز ابوبکر برای بیعت عمومی در مسجد جلوس کرد. جلسه را

ص: ۲۹

۱- «و کادوا یطئون سعد بن عبادہ، فقال ناس من أصحاب سعد: إتقوا سعداً، لا تطئوه، فقال عمر: اقتلوه قتله الله! ثم قام علی رأسه، فقال: لقد هممت أن أطاک حتی تُندر عَضْدک، فأخذ سعد بلحیه عمر، فقال: والله لو حصصت منه شعره مارجعت و فی فیک واضحه»؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲- الذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج ۳، ص ۶ و ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۱۷۲.

۳- ر.ک: «امام علی × و سقیفه» که به اهتمام مجمع جهانی شیعه شناسی به چاپ رسیده است. (محقق)

عمر با نطق کوتاهی گشود و در آغاز آن به گفتار دیروز خود که گفته بود پیغمبر نمرده است اشاره کرد و آن اشتباه را تأویلی نهاد. (۱)

سپس از ابوبکر و مناقب او سخن گفت و مردم را به بیعت او امر کرد. مردم بیعت کردند. آنگاه ابوبکر آغاز به سخن کرد و نخست شرحی به طریق شکسته نفسی از عجز خود بیان کرد و گفت: «وَلَيْتُ عَلَيَّكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ»، از من کار پیغمبر را توقع مدارید که او مصون بود و من شیطانی دارم که گاهی مرا فرو می گیرد، و لیکن بر شماست که در کار خوب مرا یاری دهید و اگر کج شدم راستم کنید. پس مردم را به عدل و داد خود نوید داد و به فرمانبرداری و اهتمام به جهاد توصیه کرد و در پایان گفت «قَوْمُوا إِلَى صَلَوَاتِكُمْ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ»^۴. (۲) عده ای از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیده بودند از جمله سعد بن عبادة. عمر معتقد بود که باید به زور از او بیعت گرفت، ولی ابوبکر به نصیحت بشیر بن سعد از جنبش خزرج ترسید و سعد بن عبادة را رها کرد و او هم هیچ وقت به نماز با ابوبکر حاضر نشد و در موسم حج نیز از جماعت ابوبکر خود را جدا می کرد. پس از مرگ ابوبکر که خلافت به عمر رسید، سعد بن عبادة از مدینه به شام رفت و در «حَوْران» منزل گرفت و در آنجا نیم شبی مرده اش را یافتند و گفتند: اَجَنَّهُ او را کشتند!

ص: ۳۰

۱- عمر پس از درگذشت پیامبر، گفت: «لَا أَسْمَعَنَّ أَحَدًا يَقُولُ إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ، وَلَكِنَّهُ أُرْسِلُ إِلَيْهِ كَمَا أُرْسِلُ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ. فَلَبِثَ عَنْ قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، وَاللَّهِ إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ يَقْطَعَ أَيْدِي رِجَالٍ وَأَرْجُلُهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مَاتَ»؛ أبو الفرج ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک؛ ج ۴، ص ۴۲.

۲- تاریخ الطبری؛ ج ۳، ص ۴۵۰.

حضرت علی × و بنی هاشم و عده ای از صحابه بزرگ پیامبر | که حضرت علی × را جانشین پیامبر می دانستند با ابی بکر بیعت نکردند.

ابوبکر، عمر را با جمعی به خانه حضرت علی × فرستاد تا بنی هاشم را، که در آنجا مجتمع بودند، بیاورند. (۱) «زبیر بن العوّام»

با شمشیر بر آنها حمله کرد و

ص: ۳۱

۱- در «الامامه والسیاسه» گوید: «وإنّ ابابکر تفقّد قوماً تخلّفوا عن بیعته عند علیّ کرم الله وجهه، فبعث إلیهم عمر، فجاء فناداهم وهم فی دار علیّ، فأبوا أن یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها، فقیل له یا اباحفص! إنّ فیها فاطمه؟ فقال: وإن، فخرجوا فبايعوا إلاّ علیاً... فوقفت فاطمه رضی الله عنها علی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منکم، ترکتم رسول الله | جنازه بین أیدینا، وقطعتم أمرکم بینکم، لم تستأمرونا، ولم تردّوا لنا حقّاً. فأتی عمر ابابکر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعه؟ فقال ابوبکر لقفنذ - وهو مولی له - : اذهب فادع لی علیاً، قال، فذهب إلی علیّ فقال له: ما حاجتک؟ فقال: یدعوک خلیفه رسول الله، فقال علیّ: لسریع ما کذبتم علی رسول الله. فرجع فأبلغ الرساله. قال: فبکی ابوبکر طویلاً. فقال عمر الثانیه: لا- تمهل هذا المتخلف عنک بالبیعه، فقال ابوبکر لقفنذ: عُد الیه، فقل له: خلیفه رسول الله یدعوک لتبايع، فجاءه قنفذ، فأدی ما امر به، فرفع علی صوته فقال سبحان الله! لقد ادعی ما لبس له، فرجع قنفذ، فأبلغ الرّساله، فبکی ابوبکر طویلاً، ثم قام عمر، فمشی ومعه جماعه، حتی أتوا باب فاطمه، فدقّوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: یا أبت یا رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب وابن أبی قحافه، فلما سمع القوم صوتها وبکاءها، إنصرفوا باکین، وکادت قلوبهم تنصدع، واکبادهم تنفطر، وبقی عمر ومعه قوم، فأخرجوا علیاً! فمضوا به إلی ابی بکر، فقالوا له: بايع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذاً والله الذی لا إله إلا هو نضرب عنقک، قال: إذاً تقتلون عبدالله وأخا رسوله، قال عمر: أما عبدالله فنعم، وأما أخو رسوله فلا و ابوبکر ساکت لا- یتکلم، فقال له عمر: ألا- تأمر فیہ بأمرک؟ فقال: لا أکرهه علی شیء ما کانت فاطمه إلی جنبه، فلحق علیّ بقبر رسول الله | یصیح ویبکی وینادی: با ابن أمّ إن القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی. فقال عمر لأبى بکر: إنطلق بنا إلی فاطمه، فإننا قد أغضبناها، فانطلقا جميعاً، فاستأذنا علی فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتیا علیاً فکلماه، فأدخلهما علیها، فلما قعدا عندها، حوّلت وجهها إلی الحائط، فسلمّا علیها، فلم تردّ، فتکلم ابوبکر، فقال یا حبیبه رسول الله، والله إنّ قرابه رسول الله أحبّ إلیّ من قرابتی، وإنّک لأحبّ إلیّ من عائشه ابنتی، ولوددت یوم مات أبوک أنى میت، ولا أبقى بعده، أفترانى أعرفک وأعرف فضلک وشرفک وأمنعک حقک ومیراثک من رسول الله |، إلاّ أنى سمعت أباک رسول الله | یقول: لا نورث، ما ترکنا فهو صدقه. فقالت أرأیتکما إن حدّثتکما حدیثاً عن رسول الله |، تعرفانه وتفعلان به؟ قالوا: نعم. فقالت: نشدتکما الله ألم تسمعا رسول الله یقول: رضا فاطمه من رضای وسخط فاطمه من سخطی، فمن أحبّ فاطمه ابنتی فقد أحبّنی، ومن أرضی فاطمه فقد أرضانی، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنی، قالوا: نعم سمعناه من رسول الله |؛ قالت: فإننى أشهد الله وملائکته أنکما أسخطتمانی وما أرضیتمانی، ولئن لقیته النبیّ لأشکونکما الیه. فقال ابوبکر: أنا عائذ بالله تعالی من سخطه وسخطک یا فاطمه. ثمّ انتحب ابوبکر ببکی، حتّى کادت نفسه أن ترهق، وهى تقول: والله لأدعون الله علیک فی کل صلاه أصليها، ثم خرج باکیاً.

ابن قتیبه الدینوری، الامامه و السياسه؛ ج ۱، ص ۱۸ - ۲۲، مؤسسه الحلبي و شرکاه للنشر و التوزیع.

آنها از بیم آنکه فتنه بزرگ نشود بازگشتند. ولی پس از آن با وعده و وعید «عباس» و «طلحه» و با شمشیر بر آنها حمله کرد و آنها از بیم آنکه فتنه بزرگ نشود بازگشتند. ولی پس از آن با وعده و وعید «عباس» و «طلحه» و «زُبیر» را قانع کرده، از آنها بیعت گرفتند.

به موجب روایت «زُهری» که طبری و بخاری و مسلم هر سه آن را نقل کرده اند، حضرت علی × به مدت شش ماه، یعنی تا وقتی که حضرت فاطمه ÷ زنده بود، بیعت نکرد و پس از وفات حضرت فاطمه ÷ که مردم از حضرت علی × روگردان شدند، به ناچار بیعت کرد.

ابوبکر فَدَک و سایر زمین هایی را که پیغمبر | در زمان حیات خود در اختیار داشت [و ملک شخصی او بود] ضبط کرد و چون حضرت فاطمه ÷ ارث خود را مطالبه کرد، حدیثی را از پیغمبر نقل کرد که «ما پیغمبران میراث نمی گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است»، یعنی جزء اموال عمومی است. حضرت فاطمه ÷ بخاطر ظلم هایی که ابوبکر در حق اهل بیت علیهم السلام انجام داد از او

رنجید و تا زنده بود با او سخن نگفت و چون درگذشت علی × او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.» (۱)

بدین ترتیب خلافت حضرت علی × و حق اهل بیت علیهم السلام غصب شد.

در تاریخ می خوانیم:

«ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا «كَرَّمَهُ اللَّهُ وَجْهَهُ» أَتَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، فَقِيلَ لَهُ بَايِعْ أَبَا بَكْرٍ، فَقَالَ: أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، لَا أَبَايِعُكُمْ وَأَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ

لى، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتججتم عليهم بالقرابة من النبى |، وتأخذونه منّا أهل البيت غضباً؟... نحن أولى برسول الله حياً وميتاً... الله الله يا معشر المهاجرين، لا تخرجوا سلطان محمّد فى العرب عن داره وقعر بيته إلى دوركم وقعور بيوتكم، ولا تدفعوا أهله عن مقامه فى الناس وحقّه، فوالله يا معشر المهاجرين، لنحن أحقّ الناس به، لأننا أهل البيت، ونحن أحقّ بهذا الأمر منكم...» (۲).

ص: ۳۳

۱- بخارى روايت مى كند كه: «عن عائشه رضى الله عنها؛ أنّ فاطمه ÷ بنت النبى |، ارسلت إلى أبى بكر تسأله ميراثها من رسول الله |، ممّا أفاء الله عليه بالمدينه وفدك، وما بقى من خمس خبير، فقال أبوبكر: إنّ رسول الله | قال: «لا نورث ما تركنا صدقه، إنّما يأكل آل محمّد فى هذا المال»،... فأبى ابوبكر أن يدفع إلى فاطمه منها شيئاً. فوجدت فاطمه على أبى بكر فى ذلك فهجرتّه فلم تكلمه حتى تُوفيت، وعاشت بعد النبى | ستّة أشهر. فلما تُوفيت دفنها زوجها على ليلاً، ولم يؤذن بها أبابكر، وصلى عليها...»، صحيح البخارى؛ كتاب المغازى؛ باب: غزوة خبير؛ ص ۷۶۸ تك جلدى و صحيح مسلم؛ كتاب الجهاد والسير؛ باب قول النبى: لا نورث ما تركنا فهو صدقه؛ ص ۴۵۸ (تك جلدى).

۲- ابن قتيبه دينورى، الامامه والسياسه؛ ج ۱، صص ۱۱-۱۲.

کار ابوبکر دیری نپایید و پس از دو سال و اندی حکومت (۱) مُرد. (۱۳ هـ - ق) پس از او کار به دست عمر افتاد (۱۳ - ۲۳ هـ - ق)

ابوبکر در بیماری خود تصمیم گرفت که عمر را به خلافت و جانشینی خود تعیین و به مردم اعلام کند. (۲)

با «عبدالرحمن بن عَوْف» و «عثمان» در نهان مشورت کرد و آن دو نیز موافقت خود را اظهار کردند. پس وصیت نامه ای در این باب به خط عثمان خطاب به مسلمانان نوشت و دستور داد تا مردم را جمع کردند. وصیت نامه را به دست غلام خود داد که بر مردم بخواند و عمر همراه غلام به مسجد رفت و مردم را جمع کرد و گفت: «ساکت شوید؛ سخن خلیفه رسول الله را بشنوید؛ از خیرخواهی برای شما چیزی دریغ نکرده است». مردم سکوت کردند؛ نامه خوانده شد و مردم شنیدند و اطاعت کردند، و در آن هنگام ابوبکر سر از خانه خود بیرون آورده گفت: «آیا به خلیفه ای که معین کرده ام راضی شدید؟ من از خویشاوندانم انتخاب نکردم، خلیفه عمر است» مردم اظهار رضایت کردند. بدین طریق ابوبکر زحمتی را که عمر در سقیفه برای او کشیده بود جبران کرد و چون قدرت در این موقع ریشه دار شده بود برای کسی مجال حرف و اعتراض نبود و حتی قول سنیان درباره اجماع اهل حلّ و عقد نیز در اینجا حاصل نشد؛ بلکه خلیفه قبلی خلیفه بعدی را انتصاب کرد.

ص: ۳۴

۱- «وكانت خلافته سنتین وثلاثة أشهر وعشر لیل»؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۲۶۷.

۲- علی × در جریان بیعت ابوبکر به عمر گفته بود: «إحلب حلباً لك شطره، واشدد له اليوم أمره یردده علیک غداً»؛ الإمامه والسیاسة؛ ج ۱، ص ۱۱.

چون ابوبکر مُرد، عمر از مردم بیعت گرفت، پس بر منبر رفت و نخستین سخنش آن بود که: «مَثَلُ عَرَبٍ مَثَلُ شَتْرَى اسْتِ مِهَارِ شَدِه، وَ اَز زَخْمِ مِهَارِ مَطِيعِ قَائِدِ شَدِه، هَر جَا بِيَرَنْدَش مِی رُوْد، بِه خَدَايِ کَعْبِه قَسْمِ کِه مَن او رَا بِه رَاهِ خَوَاهِم بَرْد». (۱)

در سال (۲۳ هـ-ق) عمر، به دست فیروز «ابو لؤلؤ» مولی ایرانی «مغیره بن شعبه» از پای درآمد.

وی در بستر مرگ به کار تعیین جانشین خود پرداخت ولی به جای آنکه شخص معینی را تصریح کند شش نفر را نصب کرد. آنها عبارتند: از، عبدالرحمن بن عوف، حضرت علی ×، عثمان، زُبیر، سَعْدِ بِنِ اَبِی وَقَّاصٍ وَ طَلْحَه، اگر از سفر باز گردد، و سه روز مهلت قرار داد که در طی آن باید خلیفه را به اکثریت معین کنند و اگر طرفین مساوی در رأی بودند ترجیح با دسته ای است که عبدالرحمن بن عوف در آن باشد و اگر دسته دیگر تسلیم نشوند به قتل برسند... در شورا همه به غیر از عبدالرحمن بن عوف داوطلب خلافت بودند. دو روز مذاکره بدون نتیجه پایان یافت. روز سوم عبدالرحمن که در باطن به علاقه خویشاوندی طرفدار عثمان بود به همدستی سعد، از جمع اختیار گرفت که از علی × و عثمان یکی را خود انتخاب کند، پس عده ای را در مسجد جمع کرد و رأی خواست. بعضی علی × را

پیشنهاد کردند و بعضی عثمان را، و بنی هاشم و بنی امیه به حرف درآمدند. (۲)

ص: ۳۵

-
- ۱- «إِنَّمَا مَثَلُ الْعَرَبِ مَثَلُ جَمَلِ أَنْفِ أَتْبَعِ قَائِدِهِ. فَلْيَنْظُرْ قَائِدُهُ حَيْثُ يَقُودُهُ، وَأَمَّا أَنَا فَوَرَبِ الْكَعْبَةِ لِأَحْمَلَنَّكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ». الْكَامِلُ فِي التَّارِيخِ؛ ج ۲، ص ۲۷۷.
 - ۲- عثمان، از امویین بود.

عبدالرحمن رو به حضرت علی × کرد و گفت: آیا با من بیعت می کنی که به کتاب خدا و سنت پیغمبر و رفتار ابوبکر و عمر عمل کنی؟ علی × گفت: به قدر جهد و طاقت، و به روایتی گفت: فقط به کتاب خدا و سنت رسول.

پس عبدالرحمن متوجه عثمان شد و همان سؤال را از او کرد؛ او در جواب گفت: آری. عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و او را به منبر نشانید تا دیگران هم با او بیعت کردند. (۱)

کار عثمان نیز در سال ۳۵ هـ.ق با کشته شدنش به دست مسلمانان معترض به کارهای او به پایان رسید.

پس از آن مردم به خلافت خلیفه رسول الله |،

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ×، روی آوردند و با ایشان بیعت کردند. امام ×، حوادث پیش از خود، از درگذشت پیامبر خدا | تا کشته شدن عثمان را، ضمن خطبه ای، مشهور به «ششقیه» چنین بیان کرد و می گوید:

«أما والله لقد تقمّصها ابن أبي قحافة، وإنه ليعلم أنّ محلّ القُطب من الرحي؛ ينحدر عنى السيلُ ولا يرقى إلى الطير،... فرأيت أنّ الصبرَ على هاتا أحجى فصبرتُ وفي العين قذى وفي الحلقِ شجاً، أرى تراثي نهياً، حتّى مضى الأوّل لسيله، فأذلى إلى ابن الخطّابِ بعده،

شنان ما یومی علی کورها ویوم حیان أخی جابر

ص: ۳۶

۱- تاریخ اسلام؛ دکتر فیاض؛ ص ۱۳۳. نیز، نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج ۳، ص ۳۰۵.

فيا عجباً! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ، إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَجَ بَعْدَ وَفَاتِهِ،... فَصَبْرَتْ عَلَى طَوْلِ الْمَدَّةِ وَشَدَّةِ الْمَحْنَةِ. حَتَّى إِذَا

مَضَى لَسْبِيلَهُ، جَعَلَهَا فِي سِتِّهِ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ، فَيَا لِلَّهِ وَلِلشُّورَى!... فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَصِغِهِ وَمَالَ الْآخِرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍّ وَهَنٍ. إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ.... وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ، يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَ الْإِبْلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ؛ إِلَى أَنْ انْتَكثَ قَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ. (۱)

امام ×، در رمضان سال ۴۰ هـ. ق در محراب مسجد کوفه در حال نماز و با زبان روزه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی خارجی با شمشیری زهر آلود به شهادت رسید.

بدن حضرت علی × را پسرانش شبانه دفن کردند و از بیم خوارج و دیگر دشمنان، قبرش را پنهان کردند و بنا به روایت شیعه بعدها امام جعفر صادق × آن را به شیعیان نشان

داد. (۲)

پس از آن در کوفه، با امام حسن بن علی بیعت شد. در تاریخ اسلام می خوانیم:

پس از شهادت حضرت علی × معاویه خود را امیر مؤمنان اعلام کرد و پیش از آن او خود را فقط امیر خطاب می کرد. در کوفه مردم با حسن بن علی × بیعت کردند و او با لشکری که پدرش در روزهای آخر عمر خود فراهم کرده

ص: ۳۷

۱- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۱، ص ۷۶؛ تذکره الخواص؛ سبط ابن الجوزی؛ ص ۱۱۷ با اندکی تفاوت.

۲- تاریخ اسلام؛ دکتر فیاض؛ ص ۱۵۰.

بود به قصد جنگ بیرون آمد قیس بن سعد بن عبادۀ را با دوازده هزار (۱۲/۰۰۰) نفر به عنوان مقدمه لشکر پیش فرستاد و خود وارد مدائن شد. از آن طرف هم معاویه با لشکر خود به مَسِیْکِن در نزدیکی موصل فرود آمد. روزی در لشکر حسن بن علی × کسی ندا درداد که قیس بن سَعِد کشته شد، فرار کنید. با شنیدن این ندا مردم به هم ریختند و جمعی سراپرده امام حسن × را غارت کردند و حتّی فرش زیر پای او را کشیدند و یکی از شورشیان خنجری بر ران امام زد. با این وضع مسلّم شد که با چنین مردمی به جنگ معاویه و لشکر منظم و مطیع او رفتن سودی ندارد. بدین جهت امام حسن × با درخواست معاویه وارد مکاتبه و مذاکره صلح شد و بر آن قرار گرفت که موجودی بیت المال کوفه را امام حسن × بردارد با خراج داربگرد(۱)

و از کار کناره گیرد و به شرط آنکه معاویه نام حضرت علی × را به زشتی نبرند و دشنام ندهند. امام حسن × با سایر اهل بیت علیهم السلام به مدینه رفتند و معاویه وارد کوفه شد. (۴۱ هـ.ق)»(۲)

همه کارها به دست معاویه افتاد و او پادشاهی امویان را بنیان نهاد. عمر این پادشاهی در سال ۱۳۲ هـ.ق با روی کار آمدن عباسیان به سر آمد.

این سرگذشت کوتاه را از آن روی یادآور شدم تا در آینده و در لابه لای

ص: ۳۸

-
- ۱- نه برای خود بلکه برای مصرف مردم.
 - ۲- دکتر فیاض؛ تاریخ اسلام؛ صص ۱۵۱-۱۵۲. نیز، نک: تاریخ الطبری؛ ج ۵، ص ۱۶۲. و الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۲۷۱. و ابن کثیر؛ البدایه والنهایه؛ ج ۸، ص ۴۰۴. البته موارد صلح نامه فراتر از این چند مورد بوده است که برای آشنایی بیشتر به کتاب های مربوطه مراجعه کنید.

گزارش ها، هر جا که به تاریخ رسیدیم، خواننده این پیشینه را در سر داشته باشد، که بسیار بدان نیاز است، و نیز بسیار سودمند؛ چرا که هر جا سخنی پیرامون دانش حدیث گفته شود، ما را از سخن راندن پیرامون سرگذشت اسلام، گزیری نیست.

از درگذشت پیامبر در سال یازدهم، تا سال ۱۳۲، چیزی بیشتر از یک سده به درازا کشید. سخنان پیامبر در این سالها گردآوری نشد، (۱) تا این که عمر بن عبدالعزیز مروانی اموی (۲) در زمان پادشاهی خود دستور به گردآوری سخنان پیامبر داد. (۳)

ولی چنانکه می دانیم کار وی به درازا نینجامید و پس از دو سال و پنج ماه درگذشت، و گویند که کشته شد. (۹۹-۱۰۱ هـ-ق).

«ذهبی» در مورد رویدادهای سال (۱۴۳ هـ-ق) می نویسد:

«وفی هذا العصر شرع علماء الاسلام فی تدوین الحدیث والفقہ والتفسیر؛ فصنّف «ابن جریر» التصانیف بمکه؛ و صنف «سعید بن ابی عروب»؛ و «حماد بن سلمه» و غیرهما بالبصره؛ و صنف «الأوزاعی» بالشام؛ و صنف «مالک» الموطأ بالمدينه، و صنف «ابن اسحاق» المغازی؛ و صنف «أبو حنیفه» و غیره الفقہ والرأی بالكوفه؛ و صنف «سفیان الثوری» کتاب «الجامع»؛ ثم بعد یسیر صنف «هشیم» کتبه؛ و صنف «اللیث» بمصر و «ابن لهیع» ثم «المبارک»

ص: ۳۹

۱- در بخش های پس از این به آن پرداخته خواهد شد.

۲- عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم پسر ابوالعاص فرزند امیه هشتمین خلیفه اموی.

۳- به این نیز پرداخته خواهد شد.

و«أبو يوسف» و«ابن وهب». وکثر تدوین العلم و تبویبه، وُدُونت کتُب العربیّه واللغه والتاریخ و آیام الناس». (۱)

نخستین کتاب حدیثی - تاریخی در دسترس کتاب سلیم بن قیس هلالی است ولی در مصادر سنیان معمولاً موطأ مالک را نخستین کتاب حدیثی در دسترس می دانند (۲)، چندی پس از مالک (م ۱۷۹ هـ - ق)، دوران طلایی حدیث آغاز شد (۳)، (سال های آغازین سده سوم) و مصنّفات، مسانید و سنن بسیاری تدوین شد که در بین شیعیان اصول چهارصدگانه به نام اصول اربعه ماء و در بین سنیان مهم ترین آنها شش کتاب، به نام صحاح سته است.

این کتاب ها عبارتند از:

۱- صحیح بخاری یا الجامع الصحیح، از ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ هـ - ق)؛

۲- صحیح مسلم، از ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (م ۲۶۱ هـ - ق)؛

۳- سنن ابن ماجه، از محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (م ۲۷۳ هـ - ق)؛

۴- سنن ابی داود، از سلیمان بن أشعث بن اسحاق سجستانی (م ۲۷۵ هـ - ق)؛

۵- جامع ترمذی یا سنن ترمذی؛ از ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره (م ۲۷۹ هـ - ق)؛

ص: ۴۰

۱- الذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج ۹، ص ۱۳.

۲- استاد مرحوم شانه چی؛ تاریخ حدیث؛ ص ۲۷.

۳- همان؛ ص ۳۵.

۶- سنن نسائی، از ابو عبدالرحمن، أحمد بن شعیب (م ۳۰۳ هـ-ق).

این شش کتاب از همان آغاز تدوین، مورد توجه عثمانیان و سنیان قرار گرفت و تاکنون سرآمد کتاب های حدیثی سنی است که هریک از آنها ویژگی های خاص خود را دارد.^(۱)

از ابتدای تدوین حدیث، محدثان و راویان اخبار به ذکر احادیث مناقب و فضائل، به ویژه فضائل و مناقب صحابه و اهل بیت پیامبر، پرداخته اند و معمولاً هر کدام در هریک از کتاب های حدیثی خود، بخشی را با عنوان کتاب المناقب یا فضائل به این کار اختصاص داده اند. گذشته از آن، نوشتارهای جداگانه ای نیز با عنوان های «مناقب»، «فضائل»، و «خصائص» گردآوری شده که در هر کدام به فضائل صحابه و غیر آنها و نیز فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است که از آنهایی که در فضائل اهل بیت علیهم السلام گردآوری شده اند و یا قسمتی از آنها مربوط به ایشان است؛ می توان به نمونه های زیر اشاره کرد:

۱- فضائل الصحابه؛ أحمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ-ق).

۲- مناقب علی بن ابی طالب؛ أحمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ-ق).

۳- فضائل الصحابه؛ أحمد بن شعیب نسائی

(م ۳۰۳ هـ-ق).

۴- مناقب علی بن ابی طالب (خصائص)؛ أحمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳ هـ-ق).

۵- فضائل فاطمه، أبو عبدالله الحاکم النیسابوری (م ۴۰۵ هـ-ق).

۶- ما نزل فی علی من القرآن؛ أبو نعیم الاصبهانی (م ۴۳۰ هـ-ق).

ص: ۴۱

۱- در بخش یکم، اشاره خواهد شد.

- ٧- مناقب علي بن أبي طالب؛ علي بن محمد الفقيه الشافعي، المعروف بابن المغازلي (م ٤٨٣ هـ-ق).
- ٨- مناقب علي بن أبي طالب؛ أبو الحسن علي بن الحسن الشافعي (م ٥٣٤ هـ-ق).
- ٩- مناقب علي بن أبي طالب؛ ابوبكر الخوارزمي (م ٥٦٨ هـ-ق).
- ١٠- تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي (م ٦٥٤ هـ-ق).
- ١١- كفاية الطالب، محمد بن يوسف الكنجي الشافعي (م ٦٥٨ هـ-ق).
- ١٢- ذخائر العقبي في موده ذوى القربى، لمحج
أحمد بن عبدالله الطبرى (م ٦٧٤ هـ-ق).
- ١٣- فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين، الجويني (در سال ٧١٦ هـ-ق از نگارش آن فارغ شد).
- ١٤- فتح المطالب في مناقب علي بن أبي طالب، شمس الدين الذهبي (م ٧٤٨ هـ-ق).
- ١٥- حديث الطير، شمس الدين الذهبي (م ٧٤٨ هـ-ق).
- ١٦- حديث الغدير، شمس الدين الذهبي (م ٧٤٨ هـ-ق).
- ١٧- الفصول المهمة في معرفه الأئمه؛ ابن الصباغ المالكي (م ٨٥٥ هـ-ق).
- ١٨- كتاب إحياء الميت بفضل أهل البيت؛ جلال الدين السيوطي (م ٩١١ هـ-ق).
- ١٩- العرف الوردى في أخبار المهدي؛ جلال الدين السيوطي (م ٩١١ هـ-ق).
- ٢٠- الاربعين في مناقب أمير المؤمنين، جلال الدين عطاء الله بن فضل الله الشيرازي (م ١٠٠٠ هـ-ق).
- ٢١- إسعاف الراغبين في سيره المصطفى وفضائل اهل بيته الطاهرين؛ محمد بن علي الصبان الحنفى (م ١٢٠٦ هـ-ق).

۲۲- العقد الثمین فی إثبات وصایه أميرالمؤمنین، محمد بن علی الشوکانی (م ۲۵۰هـ-ق).

۲۳- ینایع الموده، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (م ۱۲۹۴هـ-ق).

۲۴- القطر الشهیدی فی أوصاف المهیدی، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن اسماعیل الحلوانی الشافعی (م ۱۳۰۸هـ-ق).

۲۵- فضائل الخمسه من الصحاح الستة، السید مرتضی الحسینی الفيروزآبادی (معاصر).

اینها همه، نمونه ای اندک از همه آن چیزی است که در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام نگاشته شده، و اگرچه دشمنان از روی کینه و دوستان از ترس، بسیاری از مناقب و فضائل اهل بیت را نوشتند و نگفتند، ولی پروردگار خواست که فضائل و مناقب ایشان خاور و باختر جهان

را پر کند {والله متم نوره}.

در همه این نوشتارها به گوشه ای از فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است و هیچ کدام به بررسی آماری این فضائل پرداخته اند. در این پژوهش همان گونه که گفته شد، به بررسی آماری فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته پرداخته خواهد شد.

صص: ۴۳

بخش یکم: صحاح و صاحبانشان

اشاره

ص: ۴۵

از میان نوشتارهای حدیثی سنیان، نه کتاب از جایگاه ویژه ای برخوردارند:

۱- موطأ مالک بن انس (۱) (م ۱۷۹ هـ-ق).

۲- مسند أحمد بن حنبل (۲)

(م ۲۴۱ هـ-ق).

۳- مسند دارمی سمرقندی (۳)

(م ۲۵۵ هـ-ق).

۴- صحیح ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، یا الجامع الصحیح (م ۲۵۶ هـ-ق).

۵- صحیح ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (م ۲۶۱ هـ-ق).

ص: ۴۷

۱- مالک بن انس بن مالک ابن ابی عامر بن عمرو بن الحارث، عاش ۸۶ سنه، وقيل ولد سنه ۹۶، وقال أبوداود سنه ۹۲، وأما

یحیی بن بکیر فقال سمعته يقول: ولدت سنه ۹۳ فهذا أصح الأقوال. ۹۳-۱۷۹ هـ-ق، تذكره الحافظ؛ الذهبي؛ ج ۱، ص ۲۰۷.

۲- أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الدهلي الشيباني المروزي، ثم البغدادي ۱۶۴ - ۲۴۱ هـ-ق، همان؛ ج ۲،

ص ۴۳۱.

۳- أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن ابن الفضل بن بهرام بن عبد الصمد التميمي الدارمي السمرقندي، صاحب المسند... مولده

عام ۱۸۱... حدث عنه مسلم وأبوداود والترمذي، وجعفر الفريابي والنسائي وعبدالله بن أحمد بن حنبل وآخرون... صنف المسند

والتفسير و كتاب الجامع. همان؛ ج ۲، ص ۵۳۴.

۶- سنن محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (م ۲۷۳ هـ-ق).

۷- سنن ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی (م ۲۷۵ هـ-ق).

۸- جامع یا سنن ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹ هـ-ق).

۹- سنن أبو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائی (م ۳۰۳ هـ-ق).

از این میان، شش کتاب را، «کتب سته» یا «صحاح سته» می گویند. (کتاب های چهارم تا نهم)، به این معنی که این شش کتاب از اهمیت خاصی برخوردار می باشند.

«مزى»(۱)

گوید:

«وأما السنه، فإنّ الله تعالى وَّق لها حَقًّا عارفين، وجهابذه عالمين، وصيارفه ناقدين، ينفون عنها تحريف الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين، فتتبعوا في تصنيفها، وتفتنوا في تدوينها على أنحاء كثيرة وضروب عديده، حرصاً على حفظها، وخوفاً من إضاعتها.

وكان من أحسنها تصنيفاً، وأجودها تأليفاً، وأكثرها صواباً، وأقلها خطأً، وأحسنها قبولاً عند الموافق والمخالف، وأجلها موقعاً عندالخاصه والعامه: صحيح أبي عبدالله محمد

بن إسماعيل البخارى ثم صحيح أبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابورى، ثم بعدها كتاب السنن لأبى داود سليمان بن

ص: ۴۸

۱- ابوالحجاج جمال الدين يوسف بن عبدالرحمن بن يوسف القاضى الكلبى الدمشقى، وسُمى المزى نسبة إلى قريه المزّه بجوار دمشق ۶۵۴ - ۷۴۲ هـ-ق، مقدمه تهذيب الكمال؛ ج ۱، ص ۶. (دارالفكر)

الأشعث السجستاني، ثم كتاب الجامع لأبي عيسى محمد بن عيسى الترمذی، ثم كتاب السنن لأبي عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي، ثم كتاب السنن لأبي عبد الله محمد بن يزيد المعروف بابن ماجه القزويني، وإن لم يبلغ درجتهم.

ولكل واحد من هذه الكتب السّنه مزیه يعرفها أهل هذا الشأن، فاشتهرت هذه الكتب بين الانام، وانتشرت في بلاد الاسلام، وعظّم الانتفاع بها، وحرص طلاب العلم على تحصيلها، وصنّف فيها تصانيف، وعلقت عليها تعاليق؛ بعضها في معرفه ما اشتملت عليه من المتون، وبعضها في معرفه ما احتوت عليه من الأسانيد وبعضها في مجموع ذلك. (١)

اهميت كتاب های سته نزد عامه از سخنان مزّي بسیار روشن است. دانشمندان سنی نیز از دير زمان، در بخش بندي نوشتارهای حدیثی، این شش کتاب را در طبقه اول و دوّم جای داده اند.

«شاه ولی الله دهلوی» (٢) گوید:

«باب طبقات الكتب الحديث؛ فالطبقه الأولى: منحصره بالاستقراء في ثلاثة كتب، الموطأ، وصحيح البخاري، وصحيح مسلم.

الطبقه الثانيه: كتب لم تبلغ مبلغ الموطأ والصحيحين

ص: ٤٩

١- تهذيب الكمال في أسماء الرجال؛ المزّي؛ ج ١، ص ١٤٥ مؤسسهُ الرساله.

٢- أحمد بن عبد الرحيم العمري الدهلوي (١١١٤-١١٧٦هـ-ق). نك: مقدمه حجه الله البالغه؛ ج ١، ص ١٣.

ولكنها تلوها. كان مصنفوها معروفين بالوثوق والعدالة والحفظ والتبحر في فنون الحديث، ولم يرضوا في كتبهم هذه بالتساهل فيما شرطوا على أنفسهم، فتلقاها من بعدهم بالقبول، واعتنى بها المحدثون والفقهاء، طبقه بعد طبقه، واشتهرت فيما بين الناس، وتعلق بها القوم شرحاً لغريبها وفحصاً عن رجالها وإستنباطاً لفقهاها.

وعلى تلك الأحاديث بناء عامه العلوم، كسنن أبي داود، وجامع الترمذی، ومجتبی النسائی وهذه الكتب مع الطبقة الأولى إعتنى بأحاديثها «رزین» (۱) في «تجريد الصحاح» و«ابن الأثير» (۲) في «جامع الاصول»، وكاد مسند أحمد يكون من جمله هذه الطبقة، فإن الامام أحمد جعله أصلاً يعرف به الصحيح والسقيم، قال: ما ليس فيه فلا تقبلوه. (۳)

كتاب ها سته را بیشتر «صحاح سته» می گویند، و این نادرست است، ولی این گونه بر سر زبان ها افتاده است. گذشته از این در ششمین آنها گفت و گو است، و شاید از این روست که دهلوی، ابن ماجه را یادآور نشده است. بسیاری نیز بر این باورند که شایسته است به جای ابن ماجه، دارمی، ششمین کتاب باشد:

ص: ۵۰

-
- ۱- رزین بن معاویه العبدري السرقسطی، م ۵۳۵هـ-ق. جامع الاصول؛ ج ۱، ص ۴۸.
 - ۲- مجد الدين أبوالسعادات المبارك بن محمد بن محمد الشيباني الجزري الموصلی، ۵۴۴ - ۶۰۶ هـ-ق، جامع الاصول؛ ج ۱، ص ۳. (ذهبی، در تذکره الحفاظ، از رزین و ابن اثير چیزی نگفته است!؟)
 - ۳- حجج الله البالغه، الدهلوی، ج ۱، ص ۳۸۵.

«ينبغي أن يكون الدارمی سادساً للخمسه بدله، فإنه قليل الرجال الضعفاء، نادر الأحاديث المنكره والشاذه؛

وإن كان فيه أحاديث مرسله وموقوفه، فهو مع ذلك أولى منه.»^(۱)

دلیل اینکه سنن ابن ماجه در کنار پنج کتاب دیگر، جای گرفت را این گونه گفته اند:

«إعلم أن الاصول في عهد المحدثين المتقدمين خمسه: الصحيحان و سنن أبي داود والترمذی والنسائی، و أول من ضمّ سنن ابن ماجه إليها «إبن طاهر المقدسی»^(۲) حيث أدرجه معها في «الاطراف»، وكذا في «شروط الأئمه الستّه»، فلم يقلد في ذلك، ثمّ ضمّه الشيخ «عبدالغنی بن عبدالواحد المقدسی»^(۳) الحافظ المشهور، إليها في كتابه «الكمال» وتابعه الناس.»^(۴)

برخی دیگر موثراً را با پنج کتاب دیگر، صحاح ستّه می دانستند «قنوجی»^(۵)

گوید:

«وكذا ينبغي عدّ ابن ماجه في هذه الطبقة (الطبقة الثانية)

ص: ۵۱

۱- الفضل المبین؛ جمال الدين القاسمی؛ ص ۱۱۳.

۲- محمد بن طاهر بن أبي الفضل المقدسی، ويعرف بابن القيسرانی الشيبانی... قال السلفی، سمعت ابن طاهر يقول: كتبت الصحيحين وسنن أبي داود سبع مرّات بالأجره، وسنن ابن ماجه عشر مرات، ۴۴۸ - ۵۰۷ هـ.ق، تذكره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۴، ص ۱۲۴۲. (شاید اینکه او ده بار ابن ماجه را نوشته، بی تأثیر نبوده باشد.)

۳- عبدالغنی ابن عبدالواحد بن علی، تقی الدین أبو محمد المقدسی، ۵۴۱ - ۶۰۰، همان؛ ص ۱۳۷۲.

۴- الفضل المبین؛ جمال الدين القاسمی؛ ص ۱۱۱. (نام کتاب، الفضل المبین علی عقد الجواهر الثمین «فی علوم الحدیث» است، که در آن «الاربعین العجلونیه» شرح داده شده است.)

۵- أبو الطیب السید صدیق حسن خان القنوجی، ۱۲۴۸ - ۱۳۰۷ هـ.ق.

وإن كان بعض أحاديثها في غاية الضعف، ولم يعد ابن الأثير ابن ماجه في «الصحاح» وجعل سادسها الموطأ والحق معه»^(١).

«ابن أثير» نیز مانند «رزین» کتاب ها سته یا صحاح سته را با موطأ کامل می داند.^(٢)

«قنوجی» نیز از همین دیدگاه پیروی کرده است.^(٣) وی در باب چهارم از کتابش (الباب الرابع في ذكر الامتهات الست و شروحها و ما يليها)، در آغاز به موطأ پرداخته و ابن ماجه را هفتم قرار داده و مسند احمد را هشتم؛ هرچند که مراد او از کتابش پرداختن به صحاح سته مشهور است.

گفته شد که کتاب ها سته را، نادرست صحاح می گویند، و این به سبب تساهل در نامگذاری است، چه آنکه چهار کتاب دیگر در کنار صحیحین جای گرفته اند.

و من عليها اطلق الصحیحا فقد أتى تساهلاً صریحاً^(٤)

و بهتر آن است که گفته شود به سبب تغلیب است، چه آنکه بیشتر احادیث اصول خمس (صحیحین، ابوداود، ترمذی و نسائی) صحیح اند.

التَّوَوِيُّ: لَمْ يَنْفِ الْخَمْسَةَ مِنْ مَا صَحَّ إِلَّا النَّزْرُ فَاقْبَلُهُ وَدِنْ^(٥)

ص: ٥٢

١- الحطه في ذكر الصحاح الستة؛ قنوجی؛ ص ٢١٣.

٢- جامع الاصول؛ ابن الأثير؛ ج ١، ص ٤٨.

٣- الحطه؛ ص ٢٧٤.

٤- الفیه الحدیث؛ العراقی؛ ص ٩.

٥- شرح ألفیه السیوطی؛ محمد بن آدم؛ ج ١، ص ٤٦.

و پس از آنکه سنن ابن ماجه نیز به آنها افزوده شد، به «صحاح سته» نامیده شدند، و گرنه می دانیم که جز صحیحین، چهار کتاب دیگر، نامشان سنن است و هرگز اعتبار آنها از دیدگاه دانشمندان عامه به پای صحیحین نمی رسد.

والکتابُ الاربعُ ثَمَّت السنن للدار قُطنی من مظنات الحسن (۱)

سخن درباره نامگذاری این شش کتاب به صحاح سته و اینکه چگونه اینها مشهورترین کتاب های حدیثی شده اند، فراوان است و خود به پژوهشی ژرف نیاز دارد؛ (۲)

ولی باید گفت:

کار «ابن طاهر مقدسی» و نگارش «شروط الائمة الستة»، بسیار مفید بوده است. او همچنین کتابی با نام «أطراف الكتب الستة» نگاشت که آنها بی تأثیر نبود. وی در این دو کتاب، سنن ابن ماجه را به پنج کتاب دیگر اضافه کرده، و سخنی از موطأ به میان نیاورده است.

در اینکه، چه کسی اول بار «سنن دارمی» را شایسته دانسته تا ششمین کتاب باشد؟ گفته اند که «صلاح الدین علائی» (۳)

(م ۷۶۱هـ-ق) بوده است. از او نقل است که: «لو قَدَّم مسند الدارمی بدل ابن ماجه فکان سادساً لکان أولى». (۴)

ص: ۵۳

۱- همان؛ ص ۶۵.

۲- نک: شرح ألفیه السیوطی فی الحدیث؛ والباعث الحثیث، شرح إختصار علوم الحدیث، للحافظ ابن کثیر؛ أحمد محمد شاکر؛ و تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی؛ جلال الدین السیوطی؛ و ألفیه الحدیث؛ للحافظ العراقی؛ و الحطه فی ذکر الصحاح الستة؛ القنوجی؛ والامام ابن ماجه و کتابه السنن؛ محمد النعمانی.

۳- أبوسعید صلاح الدین خلیل بن کینکلی العلائی م ۷۶۱هـ-ق.

۴- الامام ابن ماجه و کتابه السنن؛ النعمانی؛ ص ۱۸۵.

گویا پس از علائی «ابن حجر عسقلانی» نیز همین دیدگاه را داشته است.

«سیوطی» در «تدریب الراوی» گوید:

«وقال شیخ الاسلام: لیس دون السنن فی الرتبه(۱)، بل لو ضم إلى الخمسه لکان أمثل من ابن ماجه، فأنه أمثل منه بكثير».(۲)

در این بخش ابتدا به صحاح سته و صاحبانشان پرداخته می شود و تلاش بر آن است که فشرده و سودمند باشد، مگر بخاری و مسلم که چون از جایگاه ویژه ای نزد سنیان برخوردارند، بیشتر به آنها پرداخته شده است، و به بخاری بیشتر از مسلم. به بسیاری از آنچه در این بخش خواهد آمد در بخشهای دیگر نیاز است، از این رو گزیری از آن نیست.

بررسی صحاح سته و صاحبانشان به صورت گسترده خود در پژوهشی جداگانه ممکن است و در بررسی ای که در این بخش صورت می گیرد به گوشه هایی از آن پرداخته می شود.

ص: ۵۴

۱- مراد، سنن دارمی است.

۲- تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی؛ السیوطی؛ ج ۱، ص ۱۷۴.

عنوان اصلی کتاب چنین است:

«الجامع الصحيح المسند من حديث رسول الله عليهم السلام وسننه وأيامه» (۱) یا «الجامع

الصحيح المسند المختصر من أمور رسول الله | وسننه وإيامه» (۲)

«ابن حجر» و «سیوطی» می گویند: بخاری خود این نام را بر کتابش نهاد؛ (۳) ولی آنچه بیشتر بر سر زبان هاست، الجامع الصحيح است، و باز بیشتر، «صحيح البخاری».

گردآورنده آن:

«ذهبی» (۴)

او را در «تاریخ الاسلام» چنین معرفی کرده است: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن بَرْدِزْبَه (۵)، و در «سیر أعلام النبلاء» آمده است:

ص: ۵۵

۱- هدی الساری، ابن حجر العسقلانی، ص ۱۰؛ و تحقیق إسمی الصحیحین، أبو غده؛ ص ۹.

۲- التوشیح، شرح الجامع الصحیح؛ السیوطی؛ ج ۱، ص ۴۳.

۳- دو زیرنویس پیشین.

۴- شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، م ۷۴۸هـ-ق.

۵- تاریخ الاسلام؛ الذهبي؛ ج ۱۹، ص ۲۳۸.

«وقیل: بَدْدُزْبَه». سپس می گوید: «بردزبه» واژه ای است بخارایی و معنای آن «زَرَّاع» است.^(۱)

پدرش «اسماعیل» نام داشت و او را در کودکی از دست داد. اسماعیل خود از محدثان بود، بخاری گوید: «سمع أبي من مالك بن أنس، ورأى حماد بن زيد وصافح ابن المبارك بکلتایديه».^(۲) «بردزبه»، که به معنای کشاورز است، زردشتی بود و بر همان کیش از جهان رفت (و بردزبه، مجوسی مات علیها).^(۳)

«مغیره» اول کس از نیاکانش بود که اسلام آورد، و چون اسلامش بر دست «یمان بخاری»^(۴) بود، جعفری اش گویند.

«خطیب» در «تاریخ» گوید:

«المغیره بن بردزبه، أسلم علی یدی یمان البخاری... والبخاری قیل له جعفری لأنّ أبا جدّه أسلم علی یدی أبي جد عبدالله المسندی، ویمان جعفری فنسب إليه لأنّه مولاة من فوق».^(۵)

زاد روزش:

وی در ۱۳ شوال ۱۹۴ چشم به جهان گشود، و آن روز آدینه بود.^(۶)

ص: ۵۶

۱- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج ۱۰، ص ۲۷۷.

۲- همان.

۳- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج ۲، ص ۶.

۴- أبو جد عبدالله بن محمّد المسند الجعفری.

۵- همان.

۶- همان.

یکم شوال ۲۵۶، روز شنبه، زندگی اش ۶۲ سال به درازا کشید. (۱)

زندگی علمی او:

همان گونه که گفته شد، پدرش اسماعیل خود محدث بود و هرچند که بخاری پدر را در کودکی از دست داد، ولی نمی تواند از او بی تأثیر باشد. «صفدی» آغاز کار او را ۲۰۵ هـ.ق گفته است، (۲)

او می گوید: در سال ۲۱۰ هـ.ق پس از آنکه در شهر خود بسیار شنید، گردش آغاز کرد. افزون بر بخارا که شهرش بود و جایی مهم در زمینه حدیث بود، او در بلخ، مرو، نیشابور، ری، بغداد، بصره، کوفه، مکه، مدینه، واسط، مصر، دمشق، قیساریه، عسقلان و حمص نیز حدیث شنید. (۳)

بخاری از افراد زیادی روایت کرد همچون: احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن زبیر حمیدی، علی بن مدینی، محمد بن بشار بُندار، محمد بن یوسف فریابی، هشام بن عبدالملک طیالسی، یحیی بن معین، عبدالله بن عبدالرحمان دارمی و... (۴) و افراد زیادی نیز از او حدیث نقل کردند، همچون: ترمذی، حسن بن حسین قزاز بخاری، زکریا بن یحیی بزاز، أبوزرعۀ عبدالله بن عبدالکریم رازی، محمد بن أحمد بن حمّاد دولابی، محمد بن ادريس رازی،

ص: ۵۷

۱- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ص ۴۳۸.

۲- الوافی بالوفیات؛ الصفدی؛ ج ۲، ص ۲۰۷.

۳- همان.

۴- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج ۲۴، ص ۴۳۱. مؤسسۀ الرسالۀ.

گردآوری صحیح:

در اینکه چرا او به گردآوری صحیح پرداخت، همه گفته اند که سخن استادش «اسحاق بن راهویه» (۲) سبب بوده است.

«ابن حجر» در «هدی الساری» گوید:

«وقوی عزمه علی ذلک ما سمعه من أستاذه... اسحق بن إبراهيم الحنظلي المعروف بابن راهويه... قال أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاری: كنا عند إسحق بن راهويه فقال: لو جمعتم كتاباً مختصراً لصحيح سنّه رسول الله |، قال: فوقع ذلك في قلبي فأخذت في جمع الحديث.» (۳)

«لم أخرج في هذا الكتاب إلا صحيحاً، و ما تركت من الصحيح أكثر» و «ما أدخلت في كتابي الجامع إلا ما صح و تركت من الصحيح حتى لا يطول.» (۴)

بخاری خود می گوید: صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار غیر صحیح از

ص: ۵۸

۱- همان؛ ص ۴۳۴.

۲- ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم التیمی مروزی ۱۶۶-۲۳۸ هـ.ق، تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۳۵.

۳- هدی الساری؛ ص ۹.

۴- هدی الساری؛ ص ۹.

حفظم (۱) ولی همان گونه که دیدیم، خود می گوید: (ما ترک من الصحیح اکثر).

او در مدت شانزده سال کتاب خود را تدوین کرد، و آن را بر «أحمد بن حنبل» و «یحیی بن معین» (۲)

و «علی بن مدینی» (۳)

و کسان دیگر عرضه کرد؛ آنها نیز جز چهار حدیث، همه را صحیح دانستند. (۴)

در شانزده سالی که به گفته خودش به درازا کشید تا او صحیح را گرد آورد به ۶۰۰/۰۰۰ حدیث مراجعه کرد.

می گوید:

«صفت کتابی الصحیح لست عشره سنه، خرجته من ستمائه ألف حدیث وجعلته حجه فی بینی و بین الله تعالی!!» (۵)

دیگر آثارش:

او جز صحیح که مشهورترین اثر اوست، آثار دیگری نیز دارد که فهرست وار به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- التاریخ الکبیر.

۲- التاریخ الاوسط.

ص: ۵۹

۱- تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۵۶.

۲- سید الحفاظ، أبوزکریا یحیی بن معین المری، مولا هم البغدادی ۱۵۸ - ۲۳۳هـ -؛ همان، ۴۲۹.

۳- ابوالحسن علی بن عبدالله ابن جعفر بن نجیح السعدی، مولا هم المدینی ثم البصری، صاحب التصانیف، ۱۶۱ - ۲۳۴هـ -؛

تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۲۸.

۴- هدی الساری، ص ۹.

۵- تاریخ بغدادی، ج ۲، ص ۱۴.

۳- التاريخ الصغير.

۴- خلق أفعال العباد.

۵- كتاب الضعفاء الصغير.

۶- الأدب المفرد.

۷- جزء رفع اليدين.

۸- جزء القراءة خلف الإمام.

مشهورترین آثار او پس از صحیح کتاب های سه گانه تاریخ او و هم چنین «الادب المفرد» است. کتاب «التاریخ الكبير» او در دوازده جلد (۱)، «التاریخ الاوسط» او در دو جلد (۲) و «التاریخ الصغير» او نیز در دو جلد (۳) چاپ شده است.

کتاب تاریخ کبیر او همان است که درباره اش می گوید:

«وصنفت كتاب التاريخ إذ ذاك عند قبر الرسول | في الیالی المقمره». و «قل اسم فی التاريخ إلا وله عندی قصه، إلا أنى کرهت تطویل الكتاب». و «لو نشر بعض إسنادی، هؤلاء لم يفهموا كيف صنفت كتاب التاريخ ولا عرفوه». (۴)

ص: ۶۰

۱- توسط انتشارات «دارالفکر»، بیروت.

۲- توسط انتشارات «دارالصمیعی»، الریاض.

۳- توسط انتشارات «دارالمعرفه»، بیروت.

۴- البخاری، الضعفاء الصغير، ص ۹؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۷.

در این کتاب در کنار بررسی های رجالی و جرح و تعدیل، روایات فراوانی به چشم می خورد و «محمد بن عبدالکریم بن عبید» آنها را در کتابی به نام «تخریج الأحادیث المرفوعه المسنده فی کتاب التاریخ الکبیر» در سه جلد گردآورده است. (۱)

بخاری در تاریخ اوسط و صغیر خود نیز به رجال راویان حدیث پرداخته است، و در صغیر به شکل ویژه به صحابه. (۲)

در کتاب «الادب المفرد»، به آداب پیامبر | می پردازد:

«وهو فی الآداب النبویه، وإنّما قیل له: المفرد، تمييزاً له عن کتاب الأدب الموجود ضمن الجامع الصحیح». (۳)

ویژگی های صحیح بخاری:

این کتاب دارای ویژگی هایی است از جمله اینکه:

۱- نخستین کتاب حدیثی نزد عامه است که با نام صحیح، گردآوری شده است.

۲- چینش احادیث بیشتر با رویکردی فقهی است.

۳- این کتاب گویای دیدگاههای فقهی بخاری است.

۴- گستردگی «کتاب التفسیر».

ص: ۶۱

۱- انتشارات «مکتبه الرشد»، الرياض.

۲- التاریخ الاوسط؛ البخاری؛ ج ۱، ص ۵۵.

۳- همان؛ ۳۱.

۵- بودن احادیث معلق، مرفوع و موقوف در صحیح. (۱)

۶- تقطیع و تکرار بسیاری از احادیث. (۲)

۷- درست ترین کتاب حدیثی نزد عامه.

شروط بخاری:

در اینکه شروط بخاری برای حدیثی که در صحیح آورده چیست سؤال است. ولی آنچه ابن طاهر مقدسی در «شروط الأئمة السنّة» آورده چنین است:

«فاعلم أن شرط البخاری أن يخرج الحديث المتفق على ثقه نقلته إلى الصحابي المشهور من غير إختلاف بين الثقات الأثبات و يكون إسناده متصلاً غير مقطوع، فإن كان للصحابي راويان فصاعداً فحسن، وإن لم يكن له إلا راو واحداً، إذا صح الطريق إلى ذلك الراوي أخرجه». (۳)

«ابوبکر حازمی» (۴) در مورد شرط بخاری چنین می گوید:

«إختیار البخاری وهو الدرجه الأولى من الصحیح ومثاله الحديث الذي يرويه الصحابي المشهور بالروايه عن الرسول | وله راويان ثقتان، ثم يرويه عنه التابعي

ص: ۶۲

۱- نك: هدى السارى؛ ابن حجر العسقلانى؛ صص ۱۹ و ۲۱.

۲- همان.

۳- شروط الأئمة السنّة؛ المقدسى؛ ص ۱۳.

۴- أبوبكر محمد بن موسى الحازمی الهمدانی، ۵۴۸ - ۵۸۴ هـ.ق.

المشهور بالروايه عن الصحابه وله راويان ثقتان، ثم يرويه عنه من أتباع التابعين الحافظ المتقن المشهور وله رواه ثقات من الطبقة الرابعه، ثم يكون شيخ البخارى حافظاً متقناً مشهوراً بالعداله فى روايته والأحاديث المرويه بهذه الشريظه لا يبلغ عددها عشره آلاف حديث»^(١).

باید گفت بخاری این شروط را نگفته بلکه دیگران، پس از او آن را گفته اند، ولی آنچه روشن است بخاری در آوردن همه احادیث شرط بالا را پاس نداشته است.^(٢)

استاد علامه، مرحوم «شانه چی» شرایط بخاری را چنین بیان می کند:

- ۱- سلسله اسناد حدیث می بایست پیوسته به معصوم باشد.
- ۲- تمامی روایات علاوه بر اسلام مورد اعتماد و وثوق باشند.
- ۳- آخرین راوی حدیث، غیر مشهور (شاذ) نباشد.
- ۴- آخرین راوی متهم و فراموشکار و دارای عقاید باطله نباشد.
- ۵- راوی، شیخ خود را دیده باشد.^(٣)

شرح صحیح بخاری:

صحیح بخاری شروح زیادی دارد و زیاد به آن پرداخته شده، ولی مشهورترین آنها دو شرح است:

ص: ۶۳

-
- ۱- شروط الأئمة الستة؛ الحازمی؛ ص ۳۵.
 - ۲- نك: هدى السارى؛ فصل سوم و چهارم.
 - ۳- تاریخ حدیث؛ مرحوم شانه چی؛ ص ۴۰ و اصول الحدیث؛ محمد عجاج الخطیب؛ ص ۳۱۳.

۱- فتح الباری، فی شرح صحیح البخاری، نوشته أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ هـ.ق). این کتاب دارای مقدمه ای است به نام «هدی الساری» که هر کس بخواهد درباره بخاری و صحیحش بداند می تواند به آن روی آورد.

۲- إرشاد الساری، فی شرح صحیح البخاری، نوشته: شهاب الدین أحمد بن محمد القسطلانی (م ۹۲۳).

یادآور می شود که شرحی نیز به نام «فتح الباری، فی شرح صحیح البخاری»، نوشته زین الدین أبوالفرج بن رجب الحنبلی (۷۳۶-۷۹۵ هـ.ق)، در دسترس است که نباید با شرح عسقلانی اشتباه شود.

این شرح همه صحیح را فرا نگرفته و تا «کتاب الجنائز» بیشتر نیست. (۱)

خلفای روزگار بخاری:

گفته شد، او در ۱۹۴ چشم به جهان گشود و در ۲۵۶ درگذشت. در این ۶۲ سال او با خلفای عباسی زیر هم روزگار بود:

۱- أمین عباسی (۱۹۳-۱۹۸ هـ.ق).

۲- مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هـ.ق).

۳- المعتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷ هـ.ق).

۴- الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ هـ.ق).

۵- المتوکل علی الله (۲۳۲-۲۴۷).

ص: ۶۴

۱- برای آگاهی از شروح بخاری نک: کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج ۱، ص ۴۳۰.

۶- المنتصر بالله (۲۴۷-۲۴۸ هـ-ق).

۷- المستعین بالله (۲۴۸-۲۵۲ هـ-ق).

۸- المعتر بالله (۲۵۲-۲۵۵ هـ-ق).

۹- المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶ هـ-ق).

بخش بندی صحیح بخاری:

او صحیح خود را به شیوه کتاب تنظیم کرده است و در ابتدای هر کتاب عنوان آن را آورده است. نخستین کتاب، «کتاب بدء الوحی» است و کتاب پایانی (نود و هفتم) «کتاب التوحید» است. هر کتاب به باب هایی تقسیم

شده و هر باب نیز دارای عنوانی است. می توان گفت عنوان بسیاری از باب های کتاب، دیدگاه های خود بخاری است. برای نمونه او در «کتاب الأذان» عنوان باب شصت و چهارم آورده است: «أهل العلم والفضل أحقّ بالامامه».^(۱)

کتاب دارای ۷۵۶۳ حدیث است. (درباره آمار احادیث هریک از کتاب ها سته به شیوه ای گسترده تر در آینده سخن گفته خواهد شد).

داستان مرگش:

«ابن حجر» به نقل از «حاکم نیشابوری» گوید: بخاری در اواخر عمرش (۲۵۰ هـ-ق) به نیشابور آمد و مدتی در آن جا ماند و علی الدوام حدیث می گفت.

ص: ۶۵

۱- ص ۵۴؛ (تک جلدی؛ موسوعة الحدیث الشریف)؛ دارالسلام.

گفت: «إذهبوا إلى هذا الرجل الصالح العالم فاسمعوا منه» پس مردم برای شنیدن پای درس بخاری رفتند و در مجلس محمد بن یحیی خلل وارد شد. پس او شروع به بدگویی از بخاری کرد. افزون بر این در نیشابور از خلق قرآن از او پرسش شد و درگیری دیگری میان او و ذهلی رخ داد. ذهلی مردم را از شنیدن از بخاری باز داشت، همه پذیرفتند مگر «مسلم بن حجاج» و «أحمد بن سلمة». گویند که ذهلی گفت:

«ألا من قال باللفظ فلا يحل له أن يحضر مجلسنا فأخذ مسلم رداءه فوق عمامته و قام على رؤوس الناس فبعث إلى الذهلي جميع ما كان كتبه عنه على ظهر جمل».

نیز از «أحمد بن سلمة نیشابوری» نقل است که به بخاری گفت:

«يا أبا عبدالله إن هذا الرجل (يعني ذهلي) مقبول بخراسان، خصوصاً في هذه المدينة، وقد لَجَّ في هذا الامر حتى لا يقدر أحد منا أن يكلمه فيه، فما ترى؟ قال: قبض على لحيته، ثم قال: وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد. اللهم إنك تعلم أني لم أورد المقام بنيسابور أشراً ولا بطراً ولا طلباً للرياسة وإنما أبت على نفسي الرجوع إلى الوطن لغلبه المخالفين، وقد قصدني هذا الرجل حسداً

ص: ۶۶

۱- الامام شيخ الاسلام حافظ نيسابور أبو عبدالله محمد بن يحيى بن عبدالله بن خالد بن فارس النيسابوري مولى بني ذهل... حدث عنه الجماعة سوى مسلم... وانتهت إليه مشيخه العلم بخراسان... وقال أبو بكر بن زياد: كان أمير المؤمنين في الحديث، ۱۷۰-۲۵۸ هـ. ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج ۲، ص ۵۳۰.

لما آتانی الله لا غیر. ثم قال لی: یا أحمد! إنی خارج غداً لتخلصوا من حدیثه لأجلی». (۱)

پس به بخارا بازگشت و مردم به گرمی به او خوشامد گفتند. چندی نگذشت که میان او و «خالد بن أحمد ذهلی» امیر بخارا دشمنی افتاد (۲)،

پس او را به بیرون شدن از بخارا دستور داد و او به سوی زادگاهش «خرتنگ» (۳) رفت. در آنجا بیمار شد و مُرد.

توصیفی از بخارا:

بخارا! ولایتی از ولایات کشور ازبکستان، در آن سوی رود جیحون (آمودریا)، با مردمی مسلمان و حنفی مذهب و زبانشان فارسی است، با گویش بخارایی و ازبکی.

آثار باستانی اش فراوان است: ارگ (یا قُھندز = کهن دژ) که بنا بر افسانه ای سیاوش آن را ساخته، مقبره اسماعیل سامانی (ق ۳ و ۴)؛ مجموعه کلان، شامل مناره کلان (۵۲۰ هـ.ق) و مسجد کلان (۹۴۸ هـ.ق) مسجد نمازگاه (ق ۱۰)، مسجد جامع (۹۲۰ هـ.ق)، مدرسه چهار منار (۱۲۲۲ هـ.ق). از گورستانهای کهن در بخارا، مزار ابو حفص بخاری (۱۵۰-۲۱۷ هـ.ق) است. شیعیان در بخارا مسجد و حسینیه خاص خود را دارند و گروه های ایرانی به نام افشار، که گویا

ص: ۶۷

۱- هدی الساری؛ ابن حجر؛ صص ۶۸۴ - ۶۸۸.

۲- آنچه را که میان او و امیر بخارا رخ داده، «ابن حجر» گفته است؛ همان؛ ص ۶۸۷.

۳- دهی است از دهات سمرقند.

پس مانده های سپاهیان نادرشاهند در آنجا به سر می برند. در بخارا جشن نوروز باشکوه برپا می شود. این شهر در دوره اسلامی گاه ماوراء النهر نیز نامیده می شد. مهدی عباسی این شهر را تجدید بنا کرد.

یاقوت حموی (م ۶۲۶ هـ - ق) در «معجم البلدان» گوید:

«بخاری، من أعظم مُدُن ماوراء النهر وأجلّها، وبينها وبين جيحون يومان، وكانت قاعده ملك السامانيه، كثيره البساتين، واسعه الفواكه، بينها وبين سمرقند سبعة أيام، وليس بماوراء النهر وخراسان بلده أهلها أحسن قياماً بالعماره على ضياعهم من أهل بخارى. وفيه قلعه بها مسكن ولاه خراسان من آل سامان. وكانت مُعامله أهل بخارى في أيام السامانيه بالدراهم ولا يتعاملون بالدنانير فيما بينهم، وكان لهم دراهم يسمونها الغطريفيه، فلا تجوز هذه الدراهم إلا في بخارى ونواحيها وحدها وكانت سكتها تصاوير وهى من ضرب الاسلام، وكانت لهم دراهم أُخر تسمى المسببيه والمحمديه جميعها من ضرب الاسلام» (۱)

بخارا را به معنای شهر دانش گفته اند. در دوره هخامنشیان، اسکندر در لشکرکشی به ماوراء النهر (ماوراء جیحون) پس از تسخیر سمرقند به بخارا نیز دست یافت. در دوره ساسانیان، خسرو اول انوشیروان به سوی بلاد هیاطله لشکر کشید و تُخارستان و زابلستان و کابلستان و صغانیان را دوباره به دست آورد. پادشاه خاقان، سنجبو، نیز

ص: ۶۸

چاچ و فرغانه و سمرقند و کش و نخشب را تا بخارا به دست آورد. در دوره حکومت معاویه، سپاهیان عرب به فرماندهی عبیدالله بن زیاد نخستین بار با اهل بخارا - که پادشاه آن خاتون، زن بیدون (بخارا خدات)، به عنوان نایب السلطنه پسرش طغشاده در آنجا حکومت می کرد - رو به رو شدند اما جنگ آنان به مصالحه انجامید و عبیدالله با گرفتن هزار بار هزار درهم و چهار هزار برده عقب نشست.

پس از او سعید بن عثمان بن عفان از سوی معاویه والی خراسان شد، وی از جیحون گذشت و به جنگ با بخاراییان شتافت، اما بار دیگر کار به مصالحه کشید. در سال ۸۷ هـ. ق قتیبه بن مسلم (باهلی)، فرمانده سپاهیان

عرب و نماینده حجاج در خراسان، شهر بازرگانی «بیکند» را در نزدیکی بخارا، که بیش از هزار رباط (۱) داشت به قهر گشود و اهالی را قتل عام و شهر را ویران کرد. سال بعد، به جنگ بخارا رفت و آن را نیز گشود. قتیبه با نیرنگ از اهالی بخارا برای دو رکعت نماز گزاردن اجازه گرفت و وارد شهر شد و با خیانت شهر را گرفت و غنایم بسیار به دست آورد. در این سال بیشتر شهرهای [ولایت] بخارا گشوده شد. قتیبه پس از تصرف بخارا دستور داد تا اهل بخارا نیمی از خانه های خود را به مسلمانان واگذارند. در ۹۴ هـ. ق قتیبه مسجد جامع را درون حصار بخارا در محل بتخانه ساخت و گفت هر جمعه مردم در آنجا گرد آیند و نماز آدینه بخوانند و هر کس که حاضر می شد دو درهم می گرفت، و اهل بخارا در اوایل اسلام به پارسی نماز می خواندند.

ص: ۶۹

اوج پیشرفت بخارا در دوره سامانیان (۲۰۴ - ۳۹۰ هـ.ق) بود. در زمان سامانیان، که پس از اسلام آوردن ایرانیان نخستین سلسله ایرانی مستقل و حاکم در مشرق بودند، شهر بخارا از لحاظ اجتماعی و علمی گسترش یافت. شهر بخارا از جمله شهرهای خراسان شمرده می شد، هرچند که جیحون در میان آن دو جریان داشت. (۱)

بخارا از بلاد شرقی، قبه اسلام و در آن نواحی مدینه السلام نامیده می شد. بخارا دارالملک ماوراء النهر بود و همیشه امارت در شهر بخارا قرار داشت. در دوره سامانیان شهر بخارا بسیار توسعه یافت و علت اساسی آن مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب و گذشتن جاده ابریشم از آنجا بود. شهر دارای هفت دروازه بود. لباس مردم بخارا اغلب قبا و کلاه بود. پیش از حمله مغول کتابخانه های بخارا در جهان اسلام مشهور بود، از جمله کتابخانه بلعمی (م ۳۶۲ هـ.ق) و کتابخانه نوح بن منصور سامانی (۳۶۵-۳۸۷). گویا این کتابخانه پس از استفاده ابن سینا از آن، آتش گرفت و سوخت. در دوران سامانیان بخارا مرکز علم و ادب بود و شاعرانی چون رودکی، شهید بلخی، دقیقی، کسایی مروزی در دربار سامانیان آمد و شد داشتند.

سامانیان، که خود سنیان متعصبی بودند، سرانجام مغلوب طوایف دیگر از

ص: ۷۰

۱- ابن الفقیه أحمد بن محمد بن اسحاق در «کتاب البلدان» گوید: «وقال البلاذری: خراسان أربعة أرباع، فالربع الاول: إيرانشهر، وهی نيسابور و... والربع الثاني: سرخس و نسا و... والربع الثالث: وهو غربي النهر و بينه وبين النهر ثمانية فراسخ: الفارياب والجوزجان و... والربع الرابع: ماوراء النهر بخارا و فرغانه و سمرقند»، ص ۶۱۵.

سنيان ترك يعني غزنويان و قراخانيان گرديدند. اسماعيل المنتصر، آخرين امير ساماني در ۳۹۵هـ.ق به قتل رسيد و خراسان سهم غزنويان شد.

بخارا در ۶۱۷هـ.ق زير سم ستوران چنگيز مغول ويران شد و مردمان آن از دم تيغ گذشتند؛ ولي چندي بعد دوباره آباد شد و تحت سلطه سلسله هاي مختلف درآمد، ولي ديگر هيچگاه مركزيت و رونق و شكوفايي علمي و ادبي و فرهنگي و بازرگاني و شكوه خود را بازنيافت. (۱)

ص: ۷۱

۱- دايره المعارف تشيع، ج ۳، ص ۱۲۰، و دانشنامه جهان اسلام؛ ج ۲، ص ۳۶۲. با دخل و تصرف.

عنوان اصلی:

«المسندُ الصحیح المختصر من السنن بنقل العدل عن العدل عن رسول الله|» (۱).

به اختصار آن را «المسند الصحیح» گویند ولی آنچه بر سر زبان هاست همان «صحیح مسلم» است.

گردآورنده آن:

«خطیب» در «تاریخ» او را چنین معرفی کرده است: «أبوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری

النیسابوری» (۲). و «ذهبی» در «سیر أعلام النبلاء» چنین می نویسد: «أبوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاذ
النیسابوری»، سپس می افزاید: «ولعله من موالی قُشیر» (۳) (قُشیر، تیره ای از تازیان اند).

ص: ۷۳

۱- تحقیق اسمی الصحیحین واسم جامع الترمذی؛ أبوغده؛ ص ۳۳.

۲- تاریخ بغداد؛ ج ۱۳، ص ۱۰۱.

۳- سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۲، ص ۵۵۷.

تولدش:

آورده اند که در سال ۲۰۴ هـ.ق در نیشابور چشم به جهان گشود. (۱)

وفاتش:

در روز یکشنبه، ۲۵ رجب سال ۲۶۱ بود (۲)

و گورش در نیشابور است. (۳)

«أحمد بن سلمه»

گوید: «در مجلس درس، حدیثی خوانده شد، مسلم آنرا نشناخت، پس به خانه رفته چراغی روشن کرد و گفت: کسی بر من وارد نشود. گفتند: خرما بر ایمان آورده اند. گفت: بیاورید. پس تا سپیده دم می خورد و می خواند تا حدیث را یافت.» گویند بر اثر این خرما خوران مُرد. (۴)

زندگی علمی او:

آغاز سماعش سال ۲۱۸، از «یحیی بن یحیی تمیمی» (۵)

بود. در سال ۲۲۰ به حج رفت و هنوز موی بر چهره نداشت. در مکه از «قَعْنَبی» (۶)

شنید، و او پیرترین

ص: ۷۴

۱- تهذیب الکمال؛ ج ۲۷، ص ۵۰۷ مؤسسه الرساله؛ و تایخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج ۲۰، ص ۱۸۳؛ و سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج ۱۲، ص ۵۵۸.

۲- تهذیب الکمال؛ ج ۲۷، ص ۵۰۷.

۳- سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۲، ص ۵۸۰.

۴- تهذیب الکمال؛ ج ۲۷، ص ۵۰۶.

۵- أبوزکریا التمیمی المنقری النیسابوری. قال الحاکم: ... عنه إسحاق والذهلی والبخاری ومسلم و... ۱۴۲-۲۲۶ هـ.ق.

۶- عبدالله بن مسلم بن قعنب، المدنی نزیل بالبصره ثم مکه. عنه الذهلی وأبوزرعه والبخاری ومسلم بن الحجاج و... قال أبوزرعه: ما کتبت عن أحد أجل فی عینی من القعنبی ۱۳۰-۲۲۱ هـ.ق، تذکره الحفاظ؛ ج ۱، ص ۲۸۳.

شیخش بود. در کوفه نیز از «أحمد بن یونس» (۱) و گروهی دیگر شنید. سپس به نیشابور بازگشت و بار دیگر در سال ۲۲۵ سفر آغاز کرد، و زیاد از «علی بن جعد» (۲)

شنید، ولی از او در صحیحش روایت نکرده است. به عراق و حرمین و مصر هم رفته و در آن جا هم حدیث شنید. (۳)
مسلم می گوید:

«صنفت هذا المسند الصحيح من ثلاثمائة ألف حديث مسموعه». (۴) «أحمد بن سلمه» گوید: «كنت مع مسلم في تأليف صحيحه خمس عشرة سنة وهواثنا عشر ألف حديث» (۵)

«مکی بن عبدان» گوید: شنیدم که مسلم می گفت:

«عرضتُ كتابي هذا المسند على أبي زرعه فكل ما أشار عليّ في هذا الكتاب أن له علهً وسبباً تركته وكلّ ما قال: إنه صحيح ليس له علهً، فهو الذي أخرجتُ». (۶)

ص: ۷۵

-
- ۱- أحمد بن عبدالله بن يونس اليربوعي الكوفي،... عنه أبوزرعه والبخاري ومسلم وأبو داود و... قال أبو داود: نهاني أحمد بن يونس أن أصلي خلف من يقول القرآن مخلوق، وقال: هؤلاء كفار. ۱۳۲ - ۲۲۷هـ-ق، تذكرة الحفاظ؛ ج ۱، ص ۴۰۰.
 - ۲- أبو الحسن الهاشمي مولا هم الجوهري... عنه البخاري وأبو داود وأبوزرعه وأبو حاتم وأبو يعلى الموصلي... وقد رأى الأعمش، ۱۳۴ - ۲۳۰هـ-ق، تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۹۹.
 - ۳- سير أعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۵۵۸.
 - ۴- تاريخ بغداد؛ الخطيب البغدادي؛ ج ۱۳، ص ۱۰۲.
 - ۵- سير أعلام النبلاء؛ الذهبي؛ ج ۱۲، ص ۵۶۶. (نووی در مقدمه شرح صحیح مسلم گفته شانزده سال به درازا کشید).
 - ۶- همان؛ ص ۵۶۸.

صحیح مسلم نیز همانند بخاری از جایگاه ویژه ای نزد عامه برخوردار است و ایندو را «صحیحین» گویند.

گاه از سخنان برخی نیز بوی برتری مسلم و کتابش بر بخاری شنیده می شود. (۱)

برای نمونه «ذهبی» در «سیر أعلام النبلاء» به نقل از «أبو عمرو بن حمدان» آورده است:

«سألت الحافظ ابن عقده (۲) عن البخاری ومسلم: أيهما أعلم؟ فقال: كان محمدًا عالمًا ومسلم عالمًا. فكثرت عليه مراراً، فقال: يا أبا عمرو، قد يقع لمحمد الغلط في أهل الشام، وذلك أنه أخذ كتبهم، فنظر فيها، فربما ذكر الواحد منهم بكنيته ويذكره في موضع آخر باسمه، يتوهم أنهما اثنان، وأما مسلم فقلما يقع له من الغلط في العلل، لأنه كتب المسانيد ولم يكتب المقاطيع ولا المراسيل». (۳) «ابن كثير» (م ۷۷۴ هـ - ق) در «البدایة والنهایة» گوید:

«وذهبت المغاربه وأبو علي النيسابوري من المشاركة، إلى

ص: ۷۶

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۰۲.

۲- أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي، مولى بنى هاشم، ... قال أبو عمر بن حيويه: كان ابن عقده يملئ مثال الصحابه فتركت حديثه، ۲۴۹-۳۳۲ هـ - ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۸۴۱.

۳- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبي؛ ج ۱۲، ص ۵۶۵، و تاریخ بغداد؛ الخطيب البغدادي؛ ج ۱۳، ص ۱۰۲، و تاریخ نیشابور؛ حاکم نیشابوری؛ ص ۱۰۰.

تفضیل صحیح مسلم علی صحیح البخاری» (۱).

«ابن حجر عسقلانی» نیز در «تهذیب التهذیب» سخنی گفته که از آن برتری مسلم بر بخاری از دیدگاه او را می توان فهمید.

دیگر آثارش:

او افزون بر صحیح، آثار دیگری نیز دارد. که «حاکم» (۲) در «تاریخ نیشابور» بیان کرده است:

۱- المسند الكبير على الرجال.

۲- الجامع الكبير على الأبواب.

۳- كتاب الأسمى والكنى.

۴- كتاب التمييز.

۵- كتاب العلل.

۶- كتاب الوجدان.

۷- كتاب الأفراد.

۸- كتاب الأقران

۹- كتاب سؤالات أحمد بن حنبل.

ص: ۷۷

۱- البدايه والنهائيه؛ ابن كثير؛ ج ۱۱، ص ۳۶. دارالحديث.

۲- أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد النيسابوري، المعروف بابن البيع... سمع سنه ثلاثين ۳۳۰ ورحل إلى العراق وهو ابن عشرين و.... حدث عنه الدار قطنى و... (۳۲۱-۴۰۵ هـ-)؛ تذكره الحفاظ؛ ج ۳، ۱۰۳۹.

۱۰- کتاب مشایخ مالک بن انس.

۱۱- کتاب ذکر من ليس له إلا راوٍ واحدٍ من رواة الحديث.

۱۲- کتاب المخضرمين.

۱۳- کتاب اولاد الصحابه فمّن بعدهم من المحدثين.

۱۴- کتاب طبقات التابعين.

۱۵- کتاب ذکر اوهام المحدثين. (۱)

بیشتر آثار وی از بین رفته و آنچه به چاپ رسیده یا در دسترس است، اندک است. کتاب های «الأسامی والکنی»، «التمییز»، «المنفردات والوحدان» و «الطبقات» او به چاپ رسیده است.

شرح صحیح مسلم:

به صحیح مسلم نیز همچون بخاری، زیاد پرداخته شده و کتابهای زیادی درباره آن نگاشته شده است. از جمله مشهور ترین شرح هایی که بر آن نوشته شده شرح «نوی» (۲)

است، به نام «المنهاج».

برای آشنایی با شروح صحیح مسلم و دیگر آثاری که درباره آن نوشته شده،

ص: ۷۸

۱- تاریخ نیشابور، ص ۱۰۰، نیز نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج ۲۰، ص ۱۸۸.

۲- محیی الدین أبوزکریا یحیی بن شرف بن مرّی الشافعی صاحب التصانیف النافعه. مولده فی المحرم سنه ۶۳۱ هـ. ق و قدم دمشق سنه ۶۴۹ هـ. ق. ... من تصانیفه شرح مسلم وریاض الصالحین والأذکار والأربعین والارشاد فی علوم الحدیث والتبیان فی آداب حملة القرآن، (م ۶۷۶ هـ. ق)، صحیح مسلم بشرح النووی؛ ج ۱، ص ۶.

کتاب «صیانه صحیح مسلم» نوشته «ابن الصلاح الشهرزوری» (م ۶۴۳ هـ-ق)، به تحقیق «موفق بن عبدالله بن عبدالقادر» را ببینید. (۱)

صحیح مسلم را «نورالحق بن عبدالحق الدهلوی» (م ۱۰۷۳) به فارسی شرح کرده است. (۲)

ویژگی های صحیح مسلم:

۱- دومین کتاب حدیثی با عنوان صحیح نزد عامه. (۳)

۲- کمی تکرار احادیث (در برابر بخاری).

۳- جای گرفتن احادیث در بخش مربوط به خود و آسانی رسیدن به آن.

۴- نام نهادن مسلم بر ابواب کتاب.

«ابن الصلاح» (۴) گوید:

«ثم إنَّ مُسْلِمًا رَحِمَهُ اللهُ وَإِيَّانَا، رَتَّبَ كِتَابَهُ عَلَى الْأَبْوَابِ، فَهُوَ مَبُوبٌ فِي الْحَقِيقَةِ وَلَكِنَّهُ لَمْ يَذْكَرْ فِيهِ تَرَاجِمُ الْأَبْوَابِ لِثَلَا يَزِدَادَ بِهَا حَجْمَ الْكِتَابِ أَوْ لَغَيْرِ ذَلِكَ». (۵)

ص: ۷۹

۱- صیانه صحیح مسلم؛ ابن الصلاح؛ ص ۱۹. نیز نک: کشف الظنون؛ الجلیبی؛ ج ۱، ص ۴۴۰.

۲- همان؛ ص ۲۸.

۳- ابن صلاح گوید: «هذا الكتاب ثاني كتاب صنف في صحيح الحديث ووسم به، ووضع له خاصة، سبقه البخاري إلى ذلك»، صیانه صحیح مسلم، ص ۶۷.

۴- شیخ الاسلام، تقی الدین أبو عمرو عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی الکردی الشهرزوری الموصلی الشافعی، ۵۷۷-۶۴۳ هـ-ق؛ صیانه صحیح مسلم؛ ص ۹.

۵- همان؛ ص ۱۰۳.

گمان نمی رود که مسلم برای کم کردن از حجم کتاب، این کار را نکرده باشد. مگر آوردن عنوان هر بخش از کتاب چه اندازه می تواند بر حجم کتاب بیفزاید؟

۵- اندک بودن تعلیق حدیث نسبت به بخاری. (۱)

شروط مسلم:

مسلم نیز همچون بخاری، برای احادیثی که نقل کرده شرطی یاد آور نشده و کسانی که بعد از او آمده اند با دقت در صحیح و احادیثش شروطی را مطرح کرده اند.

«ابن الصلاح» می گوید:

«شرط مسلم فی صحیحہ أن یکونَ الحدیث متّصل الاسناد، بنقل الثقه عن الثقه، من أوله إلى منتهاه، سالمًا من الشذوذ ومن العله، وهذا هو حدُّ الحدیث الصحیح فی نفس الأمر، فکلّ حدیثٍ اجتمعت فیہ هذه الأوصاف فلا خلافَ بین أهل الحدیث فی صحته...» (۲)

«ابن طاهر مقدسی» گوید:

«إعلم أن البخاری ومسلماً من ذکرنا بعدهم (۳) لم ینقل عن واحد منهم أنه قال: شرطت أن أخرج فی کتابی ما یکون علی الشرط الفلانی وإئما يعرف ذلك من سبر

ص: ۸۰

۱- همان؛ ص ۷۶. «وهو فی کتاب البخاری کثیر وفی کتاب مسلم قلیل».

۲- صیانه صحیح مسلم؛ ابن الصلاح؛ ص ۷۲.

۳- یعنی ابن ماجه، ترمذی، ابوداود و نسائی.

کتبهم فيعلم بذلك شرط كل رجل منهم. فاعلم أن شرط (البخاری و مسلم) أن يخرج الحديث المتفق على ثقه نقله إلى الصحابي المشهور من غير اختلاف بين الثقات الأثبات، ويكون اسناده متصلًا غير مقطوع فان كان للصحابي راويان فصاعداً فحسن وإن لم يكن له إلا راو واحد إذا صح الطريق إلى ذلك الراوي أخرجاه، إلا أن مسلماً أخرج أحاديث أقوام ترك البخاری حديثهم لشبهه وقعت في نفسه، أخرج مسلم أحاديثهم بازاله الشبهه» (۱).

استاد علامه، مرحوم «شانه چی» پس از ذکر شرایط بخاری و مسلم، که پیش از این در شرط بخاری یادآوری شد، تنها مورد اختلاف میان بخاری و مسلم را در «لقاء» می دانند. بخاری روایتی را نقل می کند که راوی آن را دیده باشد ولی مسلم دیدار راوی را شرط نمی داند. (۲).

(در احادیث معنعن، که باید در یک عصر باشند).

سخن درباره شرط مسلم و بخاری فراوان است؛ اما آنچه باید گفت این است که شرط مسلم و بخاری صحت روایت نزد آنها بوده و بس. چه بسا روایتی نزد مسلم صحیح و نزد بخاری غیر صحیح باشد یا اینکه روایتی نزد بخاری صحیح و نزد مسلم ناصحیح باشد. (۳).

ص: ۸۱

۱- شروط الأئمة الستة؛ المقدسی، ص ۱۳ دارالهجرة.

۲- تاریخ حدیث؛ شانه چی؛ ص ۴۰. نیز نک: مقدمه نووی بر شرح صحیح مسلم؛ ج ۱، ص ۲۱.

۳- برای آگاهی از شروط مسلم و بخاری، باید به کتاب های زیر مراجعه کنید: هدی الساری ابن حجر، شرح نووی بر صحیح مسلم (ج ۱)، الحطه فی ذکر الصحاح الستة (القنوجی)، صیانه صحیح مسلم (ابن الصلاح)، شروط الأئمة الستة (المقدسی)، شروط الأئمة الخمسة (الحازمی)، تدریب الراوی (سیوطی)، و... .

بخش بندی صحیح مسلم:

صحیح مسلم نیز به شیوه کتاب بندی تنظیم شده است، و هر کتاب دارای ابوابی است، اما همان گونه که گفته شد، مسلم خود نامی بر این ابواب ننهاد و دیگران پس از او این کار را کرده اند که از همه بهتر کار «نووی» است.

این کتاب پس از مقدمه ای که مسلم آورده با «کتاب الایمان» آغاز شده و با «کتاب التفسیر» (کتاب پنجاه و چهارم) به پایان می رسد.

این کتاب دارای ۷۵۶۳ حدیث است (درباره آمار احادیث صحیح مسلم در آینده سخن گفته خواهد شد).

سبب گردآوری صحیح:

همان گونه که خود در مقدمه صحیحش بدان اشاره کرده، پیشنهاد کسی از دوستان یا شاگردانش، سبب شد تا مسلم دست به این کار بزند. (۱)

خلفای روزگار مسلم:

او در پنجاه و هفت سالی که زندگی کرد (۲۰۴-۲۶۱ هـ.ق) خلفای عباسی معاصر بخاری، را درک کرد جز آنکه بخاری «المعتمد علی الله» (۲۵۶-۲۷۹ هـ.ق) را

ص: ۸۲

نیز درک کرده است. البته بخاری نیز روزگار خلافت معتمد را درک کرده ولی بسیار کوتاه، چه آنکه بخاری در شوال ۲۵۶ مرده و معتمد در رجب ۲۵۶ به خلافت رسید.

زمان گردآوری صحیح:

«عراقی» (۱)

در «التقید والایضاح» می گوید:

«مسلم کتاب خود را در سال ۲۵۰ هـ.ق نوشت.» (۲)

باتوجه به اینکه نوشتن این کتاب پانزده سال به درازا کشید، مسلم باید در حدود سال ۲۳۵ هـ.ق کار خود را آغاز کرده باشد. ولی این را به سختی می توان پذیرفت؛ چرا که در این صورت او نزدیک به سی سالگی نوشتن صحیح را آغاز کرده است و در سال ۲۳۵، هنوز ۲۱ سال به مرگ بخاری مانده بود.

از طرفی «ابن عساکر» می گوید: «مسلم پیش از آنکه کتابش را به انجام برساند درگذشت، و از این روست که برای ابواب کتابش نامی ننهاد.» (۳)

از این رو شاید مسلم صحیح را در پانزده سال پایانی زندگانی خود نوشته باشد.

توصیفی از نیشابور:

«یاقوت» در «معجم البلدان» درباره نیشابور چنین می گوید:

«... هی مدینه عظیمه ذات فضائل جسیمه، معدن

ص: ۸۳

۱- زیدالدین عبدالرحیم بن الحسین العراقی م ۸۰۶ هـ.ق.

۲- التقید والایضاح شرح مقدمه ابن الصلاح؛ العراقی؛ ص ۱۴.

۳- کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج ۱، ص ۴۳۹.

الفضلاء ومنبع العلماء، لم أر فيما طوّفتُ من البلاد مدینه كانت مثلها... واختلف في تسميتها بهذا الاسم، فقال بعضهم: إنّما سميت بذلك لأن سابور مرّ بها وفيها قصب كثير، فقال: يصلح أن يكون ههنا مدینه، فقیل لها نیشابور... ومن أسماء نیشابور «أبرشهر» وبعضهم یقول «إیرانشهر»، والصحيح أن ایرانشهر هی ما بین «جیحون» إلى «القادسیه»؛ ومن الرّی إلى نیشابور مائه وستون فرسخاً... وعهدی بها كثيره الفواکه والخیرات، وبها «ریباس» لیس فی الدنیا مثله، تكون الواحده منها منّا أو اکثر... وكان المسلمون فتحوها فی أيام عثمان بن عفّان، والأمیر «عبدالله بن عامر بن کُریز» فی سنه (۳۱ هـ - ق) صلحاً وبنی بها جامعاً، وقیل إنها فتحت فی أيام عمر، علی ید «الأحنف بن قیس»، وإنما انتقضت فی أيام عثمان فأرسل إليها عبدالله بن عامر ففتحها ثانیة... وقد خرج منها من أئمه العلم من لا یُحصی...»^(۱)

«حاکم» کتابی نوشت و نامش را «تاریخ نیشابور» گذاشت و «محمد بن حسین خلیفه نیشابوری» آن را ترجمه کرد. او از زبان حاکم در وصف نیشابور می گوید:

«نشابورست، هوای او صافی، به صحتِ ابدان

وافی، خالی از خطایا، عاری از وبا و اکثرِ بلایا،... عروس بُلدان، خزانه خراسان، دار امارت، لطیف عمارت، معدن

ص: ۸۴

۱- معجم البلدان؛ یاقوت الحموی؛ ج ۵، ص ۳۳۱.

فتوت، مخزن مروّت، موطن ادیبان، مقر سلطان، موضع اعلام هدی، مطلع انوار تُقی، رحمت در وی نازل، برکت به او واصل، بدل آنکه در سرخس دُنیش ها به نیش ها تنها خونین کند، در نسابور زنبور کندو، جهان پر انگین کند. ریزه او فیروزه، حجر او جوهر، کمر او نقره و زر... سلاطین به امارت آن متفاخر، در انتزاع آن از یکدیگر متظاهر، منازل کُبرا، مناهل عظماء، مأوای اشراف، مثوای عدل و انصاف، همه چیز او موصوف، سگان او به سخا و جود موصوف، اهل کمال را درو مقام، همه کمالات او تمام...» (۱).

ص: ۸۵

۱- تاریخ نیشابور؛ حاکم نیشابوری؛ ص ۲۱۲.

عنوان اصلی:

«السنن»، که آنچه بر زبانهاست همان «سنن ابن ماجه» است. (۱)
«مزی» در «تهذیب الکیمال» می گوید: «...صاحب کتاب السنن...».

گردآورنده آن:

«ذهبی» او را چنین معرفی کرده است: «محمد بن یزید، الحافظ الکبیر، الحجّه، المفسر، أبو عبدالله ابن ماجه، القزوینی، مصنف السنن» و «التاریخ» و «التفسیر»، و حافظ قزوین فی عصره...» (۲).

«مزی»، درباره او اینگونه می نویسد:

«محمد بن یزید الرّبعی، مولا هم، أبو عبدالله ابن ماجه

ص: ۸۷

۱- تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۲، ص ۶۳۶، وسیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج ۱۳، ص ۲۷۷، وتاریخ الاسلام؛ الذهبی، ج ۲۰، ص ۴۶۷، و تهذیب الکیمال؛ المزی؛ ج ۲۷، ص ۴۰ مؤسسه الرساله، و کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج ۲، ص ۴۵، و الحطه فی ذکر الصحاح الستة؛ القنوجی؛ ص ۳۹۷.

۲- سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۲۷۷.

القزوينی الحافظ، صاحب کتاب «السنن» (۱).

آورده اند که «ماجه» نام مادر یا لقب پدر اوست. (۲).

زادروزش:

مشهور سال ۲۰۹ هـ - ق است در قزوین، هرچند که ۲۰۷ هم گفته اند.

وفاتش:

«ذهبی» گوید:

«مات أبو عبدالله يوم الاثنين،

ودفن يوم الثلاثاء لثمان بقين من رمضان. وصلى عليه أخوه أبوبكر، وتولى دفنه أخواه، أبوبكر وأبو عبدالله وابنه عبدالله» (۳).

او ۶۴ سال در این جهان زیست و در قزوین به خاکش سپردند.

زندگی علمی او:

«ابن ماجه»، پس از شنیدن حدیث در قزوین از کسانی چون «علی بن محمد طنافسی» (۴).

ص: ۸۸

۱- تهذیب الکمال؛ ۲۷، ص ۴۰.

۲- الحطه؛ ص ۴۶۱.

۳- تاریخ الاسلام؛ ج ۲۰، ص ۴۶۹، نیز نک: الباعث الحثیث؛ ابن کثیر؛ ج ۲، ص ۶۶۰.

۴- علی بن محمد بن اسحاق، الحافظ الثبت أبو الحسن الطنافسی الکوفی، محدث قزوین و عالمها... عنه ابن ماجه و أبوزرعه و أبوحاتم... قال أبوحاتم: ثقہ صدوق، هو أحبّ إليّ من أبي بكر بن أبي شيبه في الفضل والصلاح، و أبوبكر أكثر حديثاً منه وأفهم. قال أبو يعلى الخليلي: أقام علي وأخوه بقزوین وارتحل إليهما الكبار ولهما محل عظیم م ۲۳۳ هـ - ق؛ تذکره الحفافظ؛ الذهبي؛ ج ۲، ص ۴۴۵.

و «أبو محمد عمرو بن رافع»^(۱)، برای شنیدن حدیث به خراسان، عراق، حجاز، مصر، شام و دیگر مناطق رفت. از بسیاری شنید و بسیاری نیز از او شنیدند.^(۲) سنن ابن ماجه در اعتبار، در بین کتاب ها سته در جایگاه ششم قرار دارد و همان گونه که گفته شد، برخی آن را در این جایگاه نیز ندانسته و «موطأ مالک» یا «سنن دارمی» را شایسته آن می دانند که کتاب ششم باشد و دلیل آن نیز به گمان دانشمندان عامه، وجود احادیث ضعیف و حتی موضوع در این کتاب است. از این روست که «ذهبی» می گوید:

«سنن أبي عبدالله كتاب حسن لولا ما كدره أحاديث واهيه ليست بالكثيره».

و نیز می گوید:

«كان ابن ماجه حافظاً صدوقاً ثقة في نفسه، وإنما نقص كتابه بروايته أحاديث منكرة فيه».^(۳)

حتی برخی همه یا بیشتر احادیثی را که تنها او در کتابش آورده و در پنج کتاب دیگر نیست ضعیف دانسته اند.

ص: ۸۹

-
- ۱- عمرو بن رافع بن الفرات بن رافع البجليّ القزويني... روی عنه: ابن ماجه وأبوزرعه وأبوحاتم محمد بن ادريس الرازي... ذكره ابن حبان في الثقات، وقال: مستقيم الحديث م ۲۳۷هـ-ق؛ تهذيب الكمال؛ المزی؛ ج ۲۲، ص ۱۹.
 - ۲- تهذيب التهذيب؛ ابن حجر؛ ج ۹، ص ۴۵۷، و تهذيب الكمال؛ ج ۲۷، ص ۴۰.
 - ۳- تذكرة الحفاظ؛ ج ۲، ص ۶۳۶.

«ابن حجر» گوید:

«كتابه فى السنن جامع، جَيِّد، كثير الأبواب والغرائب وفيه أحاديث ضعيفه جداً، حتى بلغنى أن «السَّيرى» كان يقول: مهما انفرد بخبر فيه فهو ضعيفٌ غالباً، وليس الأمر فى ذلك على إطلاقه باستقرائى، وفى الجملة ففيه أحاديث كثيره منكروه، والله المستعان، ثم وجدت بخط الحافظ شمس الدين محمد بن على الحسينى (١) ما لفظه: سمعت شيخنا الحافظ أبا الحجاج المزى يقول: كل ما انفرد به ابن ماجه فهو ضعيف، يعنى بذلك ما انفرد به من الحديث عن الأئمه الخمسه...» (٢).

«ذهبى» أحاديث ضعيفه سنن ابن ماجه را نزديك به هزار حديث دانسته و در توجيه سخن «أبوزرعهُ»، كه گفت: شايد احاديث ضعيفه سنن ابن ماجه به سى حديث هم نرسد، مى گوید:

«قد كان ابن ماجه حافظاً نقاداً بصيراً، وانما غَضَّ من رتبه سننه ما فى الكتاب من المناكير وقليلٌ من الموضوعات، وقول أبى زُرعه - إن صحَّ - فأنما عنى

ص: ٩٠

١- محمد بن على بن الحسن بن حمزه بن محمد بن ناصر بن على بن الحسين بن أحمد بن إسماعيل بن محمد بن اسماعيل بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن على زين العابدين بن الحسين بن على بن أبيطالب م ٧٦٥هـ-ق؛ ذيل تذكره الحفاظ؛ ص ١٥٠.

٢- تهذيب التهذيب؛ ابن حجر؛ ج ٩، ص ٤٥٨.

بثلاثين حديثاً، الأحاديث المطرحة الساقطه، وأما الأحاديث التي لا تقوم بها حجّه، فكثيره، لعلّها نحو الألف» (١).

«ابن الجوزي» (٢) در کتاب «الموضوعات»، سی و چهار حدیث از سنن ابن ماجه را آورده و آنها را موضوع دانسته است. (٣)

احادیث فراوانی وجود دارد که نزد دانشمندان عامّه، موضوع است و در سنن ابن ماجه آمده است از آن جمله حدیث زیر است:

«حدّثنا إسماعيل بن محمّد الطلحي: أنبأنا داود بن

عطاء المدني، عن صالح بن كيسان، عن ابن شهاب، عن سعيد بن المسيّب، عن أبي بن كعب، قال: قال رسول الله | «أول من يصفحه الحق عمراً، وأول من يُسلم عليه، وأول من يأخذ بيده فيدخله الجنة» (٤).

علت آن «داود» است و نیز متن حدیث.

«ابن حجر» در «تقریب التهذیب» می گوید: «داود بن عطاء المزني، ... ضعيف» (٥).

«حاكم» در «المستدرک» همین روایت را با کمی اختلاف و با سندی دیگر آورده

ص: ٩١

١- سير أعلام النبلاء؛ الذهبي؛ ج ١٣، ص ٢٧٨.

٢- أبو الفرج عبدالرحمان بن علي بن الجوزي القرشي ٥١٠-٥٩٧هـ-ق.

٣- الامام ابن ماجه، النعماني؛ ص ١٩٢.

٤- موسوعه الحديث الشريف؛ الكتب الستة؛ سنن ابن ماجه؛ ص ٢٤٨٣.

٥- ص ١٣٩.

است، ولی «ذهبی» در ذیل آن می گوید: «موضوع، وفی اسناده کذاب» (۱).

در کتاب «اهداء الیدیاجه بشرح سنن ابن ماجه» درباره حدیث آمده است: «منکر جداً» (۲).

همچنین «بشار عواد معروف» در تحقیق خود از سنن ابن ماجه، درباره حدیث می گوید:

«إسناده ضعيف جداً، ومنتنه في الغايه من النكاره، قال الحافظ عمادالدين بن كثير في «جامع المسانيد والسنن»: «هذا الحديث منكر جداً وماهو أبعد من أن يكون موضوعاً». قلنا: آفته داود بن عطاء المزنی المدنی، قال البخاری وأبوزرعه وأبوحاتم: منكر الحديث، وقال أحمد: رأيته وليس بشيء وقال الدارقطني: متروك» (۳).

می توان گفت حتی اگر سند این روایت - اگر بتوان به آن روایت گفت - بدون اشکال باشد، دروغ بودن آن مانند روز روشن است.

شروح سنن ابن ماجه:

در «كشف الظنون» از آنها نام برده شده است (۴).

از مشهورترین آنها «مصباح الزجاجه» است که «سیوطی» آن را نگاشته است.

ص: ۹۲

۱- المستدرک علی الصحیحین؛ النیسابوری؛ ج ۳، ص ۸۴. دارالمعرفه.

۲- ج ۱، ص ۷۲.

۳- سنن ابن ماجه؛ ج ۱، ص ۱۲۲.

۴- ج ۲، ص ۴۵.

نیز مقداری از آن را شرح کرده است. (۲)

همچنین در کشف الظنون آمده است:

«وشرح الشيخ سراج الدين عمر بن علي بن الملقن الشافعي، المتوفى سنة ۸۰۴هـ - ق. زوائد علي الخمسه، أعنى الصحيحين، وأبي داود والترمذی، والنسائی، فی ثمان مجلدات، سماه، «ما تمس إليه الحاجه علی سنن ابن ماجه»...» (۳)

سنن ابن ماجه به وسیله ای «بشار عواد معروف» تحقیق شده و در آن صحت و ضعف احادیث بیان شده، که بسیار مغتنم است. این کتاب نخستین بار به وسیله ی «دارالجیل»، در «بیروت» سال ۱۴۱۸ هـ - ق چاپ شده است.

آثار دیگرش:

او جز سنن، کتاب تفسیر قرآن نیز دارد که در آن سخنان صحابه و تابعین را به شیوه مسند گردآورده است. تفسیر او به چاپ نرسیده ولی به صورت نسخه خطی موجود است. (۴)

او همچنین کتابی در تاریخ دارد که «ابن کثیر» می گوید:

«ولابن ماجه تفسیر حافل وتاریخ کامل من لدن

ص: ۹۳

۱- بن قلیج بن عبدالله الحنفی ۶۸۹-۷۶۲ هـ - ق.

۲- همان.

۳- همان، نیز نک: الامام ابن ماجه؛ النعمانی، ص ۲۳۰.

۴- إهداء الديباجه؛ ج ۱، ص ۱۳.

«محمد بن طاهر مقدسی» نیز از «أبوزرعۀ» نقل می کند که:

«ورأيتُ بقزوين له تاريخاً على الرجال والأمصار من عهد الصحابه إلى عصره...» (۲).

شرط ابن ماجه در سنن:

نه ابن ماجه و نه ديگران هيچ شرط ويژه اي را يادآور نشده اند.

او خود، كتابش را «صحيح» نخوانده تا گفته شود كه شرط او در سنن، آوردن احاديث صحيحه از ديدگاه اوست. بلكه، همان گونه كه گفته شد، در سنن او احاديث ضعيف و گاه موضوعه بيشتر از ديگر كتاب ها در سنن يافت مي شود.

«مقدسی» در «شروط الأئمة الستة» موردخاصی را بيان نکرده و ديگران هم در كتاب هاي علوم حديث به شرط ويژه اي اشاره نکرده اند. «ابن الملقن» (۳) در كتاب «البدري المنير في تخريج احاديث الشرح الكبير» مي گويد:

«وأما سنن أبي عبد الله ابن ماجه القزويني، فلا أعلم له شرطاً، وهو اكثر السنن الأربعة ضعيفاً، وفيه موضوعات منها ما ذكره في أثناءه فضل قزوين» (۴).

ص: ۹۴

۱- البدايه والنهايه؛ ج ۱۱، ص ۶۲.

۲- شروط الأئمة الستة؛ ص ۲۱ دارالهجره.

۳- أبوحفص عمر بن علي بن أحمد الأنصاري الشافعي ۷۲۳ - ۸۰۴هـ.ق.

۴- الفضل المبين؛ جمال الدين القاسمي؛ ص ۲۱۴.

این کتاب دارای ویژگی های زیر است:

۱- حُسن ترتیب و قوت تبویب این کتاب در مسائل فقهی؛

۲- تکرار نشدن احادیث؛

۳- تهی بودن کتاب از نوازل و مقاطع و مراسیل؛

۴- وجود احادیث ضعیفه و موضوعه در آن، بیش از پنج کتاب دیگر؛^(۱)

۵- تهی بودن از سخنان صحابه و فتوای تابعین.^(۲)

می توان گفت: همین حُسن ترتیب است که این کتاب را از دیگر صحاح سته متمایز می سازد و شاید یکی از علت های جای گرفتن سنن ابن ماجه در کنار پنج کتاب دیگر همین مورد باشد، به این معنا که هرچند در سنن ابن ماجه احادیث ضعیف و گاه موضوع به چشم می خورد و اعتبار کتاب از «موطأ» و «دارمی» نیز کمتر است؛ ولی حُسن ترتیب و تبویب استادانه احادیث فقهی از سوی ابن ماجه موجب شده است تا این کتاب ششمین کتاب مشهور و معروف باشد، یعنی دانشمندان عامه حُسن ترتیب و تبویب را بر کمی اعتبار سنن ابن ماجه، ترجیح داده اند. «حسن خان» در «الحطه» می گوید:

«وفی الواقع فیه من حسن الترتیب وسرد الأحادیث بالاختصار من غیر التکرار لیس فی أحد من الکتب».^(۳)

ص: ۹۵

۱- نک: الفضل المبین؛ القاسمی؛ ص ۲۱۴ و الحطه؛ القنوجی؛ ص ۴۰۰.

۲- الامام ابن ماجه؛ النعمانی؛ ص ۱۲۰.

۳- الحطه؛ ص ۴۰۰.

بخش بندی سنن ابن ماجه:

سنن ابن ماجه به سه كتاب (كتاب السنه، كتاب الصلاه وكتاب اللباس) و ۳۷ بخش به نام «ابواب»، تقسيم شده است، كه نخستين آنها «أبواب الطهاره وسننها» و آخرين آنها «أبواب الزهد» است. هر کدام از اين ابواب دارای باب هایی است. برای نمونه «أبواب إقامة الصلوات والسنه فيها» دارای ۲۰۵ باب است.

سنن ابن ماجه دارای ۴۳۴۱ حديث است. (۱)

خلفای معاصر ابن ماجه:

او با هشت تن از پادشاهان عباسی هم روزگار بود كه عبارتند از:

۱- المعتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷ هـ.ق).

۲- الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ هـ.ق).

۳- المتوكل على الله (۲۳۲-۲۴۷ هـ.ق).

۴- المنتصر بالله (۲۴۷-۲۴۸ هـ.ق).

۵- المستعين بالله (۲۴۸-۲۵۲).

۶- المعتز بالله (۲۵۲-۲۵۵ هـ.ق).

۷- المهتدي بالله (۲۵۵-۲۵۶ هـ.ق).

۸- المعتمد على الله (۲۵۶-۲۷۹ هـ.ق).

ص: ۹۶

۱- موسوعه الحديث الشريف، الكتب الستة؛ ص ۲۷۴۱.

شهری است مشهور که میان آن و ری بیست و هفت فرسخ راه است. (۱)

در ۱۴۰ کیلومتری غرب تهران است و پیشینه این شهر به روزگار ساسانیان باز می‌گردد. شهر را «شاپور ذوالاکتاف» نهمین پادشاه ساسانی ساخت، و گویند در زمان شاپور یکم، دومین شاه ساسانی، این شهر پادگان بود و «براء بن عازب» صحابی پیامبر، در سال ۲۴ هـ.ق آن را فتح کرد. (۲)

در قزوین از همان آغاز، گرایش‌های شیعی به چشم می‌خورد. در سال ۱۶ هـ.ق، پس از نبرد «قادسیه»، گروهی از قزوینیان بنام «بنوالمراء»، که از قبائل ایرانی ساکن قزوین و دیلم بودند، موالی «بنی عبدالقیس» شدند، و از آنجا که «بنو عبدالقیس» شیعه بودند، ایشان نیز به پیروی از آنان، گرایشی شیعی داشتند که در زمان امام علی[×]، تعداد آنها رو به افزونی نهاد و از نزدیکان امام[×] شدند. حتی گفته‌اند که «أشعث بن قیس» به امام[×] اعتراض کرد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین لقد غلبتنا هذه الحمراء علی قریک».

بنوحمراء در کوفه مسجدی به نام «المراء» ساختند که تاکنون پابرجاست. «ماسینیون» در کتاب خود «خطط الکوفه» درباره این مسجد می‌گوید:

«مسجد الحمراء الذی کان فیه بستان وهذه القبيله

ص: ۹۷

۱- معجم البلدان؛ الحموی؛ ج ۴، ص ۳۴۲.

۲- دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه؛ حسن الأمين؛ ج ۱۸، ص ۳۷.

الایرانیه کانت تحمل شعوراً وعاطفه شیعیه منذ أن دخلوا فی الاسلام» (۱).

در سال ۲۵۰ هـ - ق یکی از علویان در قزوین قیام کرد. «مسعودی» در «مروج الذهب» می گوید:

«وفی هذه السنه - وهی سنه خمسين ومائتين - ظهر بقزوین «الکرکی» وهوالحسن بن إسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب رضی الله عنهم...» (۲).

قزوین در سال (۹۴۴ هـ - ق) در زمان شاه طهماسب اول (م ۹۸۴ هـ - ق)، پایتخت صفویان شد. (۳).

«عبدالکریم بن محمد الرافعی القزوینی» از دانشمندان سده ششم، کتابی دارد به نام «التدوین فی أخبار قزوین». در این کتاب معلومات سودمندی درباره قزوین ذکر شده است.

ص: ۹۸

۱- همان.

۲- مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج ۴، ص ۶۹. دارالهجرة.

۳- دائره المعارف؛ حسن الأمين؛ ج ۱۸، ص ۴۹.

عنوان اصلی:

«السنن»؛ نام کتاب ابی داود است معروف و مشهور به «سنن ابی داود». خود او کتابش را به این نام خوانده است. در نامه ای که به مردم مکه نوشته چندین بار این نام را ذکر کرده و می گوید:

«فإنکم سألتم أن أذکر لکم الأحادیث التي فی کتاب «السنن» أهی أصح ما عرفت فی الباب؟».

و در جای دیگر می گوید:

«ولیس فی کتاب «السنن» الذی صنفته عن رجل متروک الحدیث شیء».

و در جای دیگر چنین می گوید:

«ولم أصنف فی کتاب «السنن» إلا الأحکام...» (۱).

ص: ۹۹

۱- تغلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج ۱، ص ۴۹، نیز نک: الحطه فی ذکر الصحاح الستة؛ ص ۳۸۴.

در «تقریب التهذیب» آمده است:

«مصنف السنن و غیرها»^(۱).

سنن ابی داود را، کتاب ابی داود، مصنف ابی داود و صحیح ابی داود نیز گویند.^(۲)

ولی نام کتاب همان است که در آغاز گفته شد.

گردآورنده آن:

«خطیب» او را چنین معرفی کرده است:

«سلیمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو بن عمران، أبوداود الأزدی السجستانی»^(۳).

و «ابن ابی حاتم»^(۴)

این چنین می گوید:

«سلیمان بن... عمرو بن عامر الازدی، أبوداود السجستانی».

زادروزش:

به سال ۲۰۲ هـ.ق در «سجستان» پا به عرصه دنیا نهاد.^(۵)

ص: ۱۰۰

۱- ابن حجر؛ ص ۱۹۰.

۲- التعلیق؛ همان.

۳- تاریخ بغداد؛ ج ۹، ص ۵۶.

۴- الامام الحافظ الناقد شیخ الاسلام أبو محمد عبدالرحمن ابن الحافظ الکبیر أبی حاتم محمد بن ادريس بن المنذر التمیمی

الحنظلی الرازی ۲۴۰-۳۲۷ هـ.ق، تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۸۳۱.

۵- سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۲۰۴، و تهذیب الکمال؛ ج ۱۱، ص ۳۶۷.

وفاتش:

پس از ۷۳ سال و در شانزدهم شوال و در بصره در سال ۲۷۵هـ.ق در گذشت و در کنار «سفیان ثوری» به خاک سپرده شد. (۱)

وصیت کرده بود تا «حسن بن المثنی» (۲)

او را غسل دهد و «عباس بن عبدالواحد هاشمی» بر او نماز گزارد. (۳)

زندگی علمی او:

ابی داود در آغاز در شهر خود سجستان حدیث شنید. او در سال ۲۲۰هـ.ق در بغداد بوده است؛ خود می گوید:

«ولدت سنة ۲۰۲هـ.ق و صلّیت علی «عفان» (۴) سنة عشرين» (۵)

یعنی اینکه او در هجده سالگی برای شنیدن حدیث به بغداد رفت و این نشان دهنده آن است که از همان نوجوانی شنیدن حدیث را آغاز کرده بود. او در کوفه، بصره، خراسان، شام، مصر، حجاز، و ری حدیث شنید و نوشت.

ص: ۱۰۱

۱- تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۲، ص ۵۹۳.

۲- الحسن بن المثنی بن معاذ بن معاذ العنبری... مات فی رجب سنة ۲۹۴هـ.ق، سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۵۲۷ (مؤسسة الرسالة).

۳- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج ۹، ص ۶۰.

۴- عفان بن مسلم بن عبدالله الصفار، أبو عثمان البصری، مولی عزره بن ثابت الانصاری، سکن بغداد... قال العجلی: عفان بصری ثقة ثبت... قال أبو داود: شهدت جنازته... ذكره ابن حبان فی الثقات. م ۲۲۰هـ.ق، تهذیب التهذیب؛ ج ۷، ص ۱۹۹.

۵- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۵۷.

«أحد من رحل وطوف وجمع وصنف، وكتب عن العراقيين و الخراسانيين و الشاميين و المصريين و الجزريين»^(۱).

بنا بر گفته «حاکم»، او پیش از رفتن به عراق افزون بر شهرش، در هرات و بغلان (شهری در اطراف بلخ) نیز حدیث شنید:

«وقد كتب بخراسان قبل خروجه إلى العراق، في بلدة و هراه. و كتب ببغلان... وبالزّي...»^(۲) از خودش نقل است که:

«دخلت الكوفة سنة إحدى وعشرين (۲۲۱ هـ-ق) وما رأيت بدمشق مثل «أبي النضر الفراءديسي»، وكان كثير البكاء، كتبت عنه سنة اثنتين وعشرين (۲۲۲ هـ-ق)»^(۳).

او چندین بار به بغداد رفت که آخرین آن، در سال ۲۷۱ هـ-ق بود، پس از آن به بصره رفت و همانجا بود تا مُرد.^(۴)

ص: ۱۰۲

۱- همان، ص ۵۶.

۲- سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۳، صص ۲۱۲ - ۲۱۳.

۳- همان؛ ج ۱۳، ص ۲۱۳.

۴- تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج ۲۲، ص ۲۰۱.

گوید:

«قال أبو اسحاق: كان أبو داود مقيماً بهراه ثم خرج إلى البصره وتوفى بها سنة ۲۷۵ هـ. ق.» (۲)

بنابر گزارش «ابن عساکر» او به نیشابور نیز رفته و در آنجا از «قتیبۀ بن سعید»، «اسحاق بن راهویه» و «اسحاق بن منصور الکوسج» (۳)

و دیگران حدیث شنیده و «أحمد بن حنبل» از او حدیث نوشته است. (۴)

بنابر گفته ذهبی «ابوداود» از «اسحاق بن منصور» روایت نکرده است:

«روى عنه الجماعة سوى أبي داود». (۵)

او در زندگی علمی خود بزرگان زیادی را دید و از آنها نوشت و شنید. «مزی» شیوخ او را نامبرده (۶)، بزرگانی مانند: «أحمد بن محمد بن حنبل» (۷)، حجاج بن الشاعر (۸)،

ص: ۱۰۳

۱- ابوالقاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبدالله الشافعی ۴۹۹-۴۵۱ هـ. ق، تذکره الحفاظ؛ ج ۴، ص ۱۳۲۸.

۲- تاریخ مدینه دمشق؛ همان، ص ۱۹۶.

۳- ابویعقوب اسحاق بن منصور المروزی الفقیه، نزیل نیشابور. سمع سفیان بن عیینه، ویحیی بن سعید القطان و... م ۲۵۱ هـ. ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۲، ص ۵۲۴.

۴- تاریخ مدینه دمشق؛ همان، ص ۱۹۱.

۵- تذکره الحفاظ؛ ج ۲، ص ۵۲۴.

۶- تهذیب الکیمال؛ المزی؛ ج ۱۱، ص ۳۵۶ مؤسسه الرساله.

۷- همان احمد بن حنبل است.

۸- المأمون، أبو محمد، حجاج بن یوسف بن حجاج الثقفی... روی عنه أبوداود و مسلم و... م ۲۵۹ هـ. ق، تذکره الحفاظ؛ ج ۲، ص ۵۵۰.

سهل بن بكار الدارمي(٣)،أبي بكر عبدالله بن محمد بن أبي شيبة(٤)،عبدالله بن مسلمة القعبي(٥)،عثمان بن محمد بن أبي شيبة(٦)،علي ابن المديني(٧)،عمرو بن عون الواسطي(٨)،

قتيبة بن سعيد(٩)،موسى بن إسماعيل التبوذكي(١٠)،أبي الوليد هشام بن عبد الملك الطيالسي(١١)و...».

ص: ١٠٤

١- ابن شعبه، أبو عثمان المروزي... سمع مالكا... وعنه: أحمد ومسلم وأبو داود... قال أبو حاتم: ثقة من المتقين الاثبات... م ٢٢٧هـ-ق، همان؛ ص ٤١٦.

٢- ابوالربيع سليمان بن داود الازدي... عنه الشيخان وابدواود وعلى ابن المديني واسحاق وأحمد وأبو يعلى والبغوي و... وثقه ابن معين وابوزرعه والنسائي، م ٢٣٤هـ-ق؛ همان؛ ص ٤٦٨.

٣- البرجمي، القيسي، ابوبشر البصري الضرير، روى عن شعبه و... قال ابو حاتم: ثقة، م ٢٢٧، همان؛ ج ١، ص ٣٩٨.

٤- عبدالله بن محمد بن أبي شيبة ابراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي مولا هم الكوفي، صاحب المسند والمصنف... عنه ابوزرعه والبخاري ومسلم وابدواود وابن ماجه... والبغوي وجعفر الفريابي... م ٢٣٥هـ-ق؛ همان؛ ج ٢، ص ٤٣٢.

٥- ابو عبد الرحمن الحارثي القعبي المدني نزيل البصره ثم مكه... قال ابوزرعه: ما كتبت عن أحد أجل في عيني من القعبي، وقال الخريبي: حدثني القعبي عن مالك وهو والله خير من مالك... م ٢٢١هـ-ق، همان؛ ج ١، ص ٣٨٤.

٦- ابوالحسن عثمان بن محمد بن ابراهيم بن عثمان الكوفي صاحب المسند والتفسير... عنه الجماعة سوى الترمذي...، م ٢٣٩هـ-ق، همان؛ ج ٢، ص ٤٤٤.

٧- ابوالحسن علي بن عبدالله بن جعفر بن نجيح السعدي، مولا هم المديني ثم البصري، صاحب التصانيف... قال ابو حاتم: كان ابن المديني علما في الناس في معرفه الحديث والعلل وما سمعت أحمد بن حنبل سماه قط، أما كان يكتبه تبجيلا له... ١٦١-٢٣٤هـ-ق؛ همان؛ ص ٤٢٨.

٨- أبو عثمان السلمى الواسطي البزاز... عنه البخاري وابدواود وابو حاتم وابوزرعه و... وثقه جماعة... م ٢٢٥هـ-ق؛ همان، ص ٤٢٦.

٩- أبورجاء الثقفي مولا هم البلخي البغلاني... عنه الجماعة سوى ابن ماجه... ١٤٩-٢٤٠هـ-ق، همان، ص ٤٤٦.

١٠- أبوسلمه موسى بن اسماعيل المنقري مولا هم البصري... وإنما سمى التبوذكي لأنه اشترى بتبوذك دارا... قال ابو حاتم: لا أعلم بالبصره ممن ادركنا أحسن حديثا من أبي سلمه، م ٢٢٣هـ-ق؛ همان، ج ١، ص ٣٩٥.

١١- هشام بن عبد الملك البصري الحافظ... قال أحمد العجلي: ثقة ثبت، كانت اليه الرحله بعد أبي داود الطيالسي...، ١٣٣ - ٢٢٧هـ-ق؛ همان، ص ٣٨٢.

باتوجه به تاریخ مرگ شیوخش، باید گفت: ابوداود تا قبل از بیست و پنج سالگی توشه ای فراوان از حدیث اندوخته بوده است.

گفته شده، از جمله جاهایی که ابوداود به آنجا رفته، «طرسوس»^(۱).

است؛ و او در آنجا بیست سال سکونت کرد. در اینکه او به طرسوس رفته باشد اشکالی نیست، ولی اینکه او بیست سال که نزدیک به یک سوّم زندگی او می شود در آنجا بوده باشد، اختلاف است^(۲).

ابوداود شاگردان زیادی داشت و بسیاری از مؤلفان سنی، حدیث از او شنیده اند که از بزرگترین آنها، «نسائی» و «ترمذی» را می توان نام برد^(۳).

یادآوری می شود که «احمد بن حنبل» نیز از او روایت کرده است. «ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء» می گوید:

«سَمِعَ مِنْهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ حَدِيثًا وَاحِدًا، كَانَ أَبُو دَاوُدَ يَذْكُرُهُ»^(۴).

زمان نگارش سنن:

در اینکه ابوداود در چه زمانی کتاب خود را گردآوری کرده اختلاف است. گفته شده که او کتابش را به احمد بن حنبل نشان داده و احمد آن را پسندیده است^(۵).

ص: ۱۰۵

۱- مدینه بنغور الشام، بین أنطاکیه و حلب و بلاد الروم... وبها قبر المأمون. مرصد الإطلاع؛ ج ۲، ص ۸۸۳.

۲- نک: تغلیق التعلیق؛ ج ۱، ص ۲۴.

۳- تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج ۲۲، ص ۱۹۱، نیز نک: تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج ۹، ص ۵۷.

۴- ج ۱۳، ص ۲۱۱، نیز نک: تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۵۹ و تاریخ مدینه دمشق؛ ج ۲۲، ص ۱۹۲.

۵- تاریخ مدینه دمشق؛ ج ۲۲، ص ۱۹۴.

با توجه به اینکه احمد در سال ۲۴۱ هـ.ق از دنیا رفته، باید او در همان جوانی سنن را نوشته باشد.

از سوی دیگر «ابوداود» می گوید:

«ما فی کتاب السنن حدیث إلا وقد عرضته علی أحمد بن حنبل ویحیی بن معین»^(۱).

اگر بر این سخن بتوان اعتماد کرد، او حتی کتاب خود را زودتر تدوین کرده چرا که مرگ یحیی بن معین در سال ۲۳۳ هـ.ق بوده است و اگر ده سال برای گردآوری آن تلاش کرده باشد در حدود سال ۲۲۳، یعنی در حدود بیست سالگی که تألیف سنن را آغاز کرده است باید گفت: پذیرش این دیدگاه مشکل است، چرا که او خود می گوید:

«کتبت عن رسول الله | خمسمائة ألف حدیث، انتخبت منها ما ضمنته هذا الكتاب - یعنی کتاب السنن - جمعت فيه أربعة آلاف وثمانمائة حدیث، ذكرت الصحيح وما يشبهه ويقاربه، ويكفي الانسان لدينه من ذلك أربعة أحاديث: ۱- الأعمال بالنیات؛ ۲- من حسن إسلام المرء تركه ما لا يُعنيه؛ ۳- لا- يكون المؤمن مؤمناً حتى يرضى لأخيه ما يرضاه لنفسه؛ ۴- الحلال بين والحرام بين وبين ذلك أمور مشتهات»^(۲).

ص: ۱۰۶

۱- تعلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج ۱، ص ۵۳.

۲- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج ۹، ص ۵۸.

هم چنین می گوید:

«دخلت الكوفه سنه إحدى وعشرين...»^(۱) و «... صلیت علی عفان ببغداد سنه عشرين...»^(۲).

از اینها روشن می شود که او در حدود بیست سالگی پایش به عراق باز شده است در صورتی که بسیاری از شیوخ او در سنن از عراق بوده اند، از سوی دیگر او می گوید: «من در آغاز ۵۰۰/۵۰۰ حدیث نوشتم و سپس ۵۰۰/۵ آن را در سنن برگزیدم» روشن است که برای شنیدن و نوشتن ۵۰۰/۵۰۰ حدیث سالیان درازی نیاز است، و پس از آن هم برای برگزیدن احادیث سنن از میان آنها نیز سالیانی نه چندان کم نیاز است. پس نمی توان پذیرفت که او زودتر از ۳۵ تا ۴۰ سالگی، گردآوری سنن را آغاز کرده باشد، ولی آنچه روشن است این است که او سالیانی پیش از مرگش، سنن را به پایان رسانده است، چرا که او پس از انجام آن، آن را برای مردم خوانده است:

«ولما صَنَّفَ كتاب «السنن» وقرأه علی الناس صار كتابه لأصحاب الحدیث كالمصحف يتبعونه ولا يخالفونه وأقرّ له أهل زمانه بالحفظ والتقدم فيه»^(۳).

تنها توجیهی که می توان از سخن او که گفته است: «ما فی کتاب السنن حدیث

ص: ۱۰۷

۱- تاریخ بغداد؛ ج ۹، صص ۵۷-۵۸.

۲- همان.

۳- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج ۱، ص ۳۶۵.

إلا- عرضته علی أحمد بن حنبل و یحیی بن معین» کرد، این است که گفته شود احادیثی را که او در سنن آورده (یعنی از آن ۵۰۰/۰۰۰ حدیث)، پیش از گردآوری به احمد و یحیی عرضه کرده است؛ نه اینکه در زمان گردآوری سنن، هریک از احادیث را به آنها عرضه کرده باشد. یعنی سخن او درحقیقت این گونه است

که: «...عرضته قبل علی أحمد بن حنبل و یحیی بن معین».

ستایش سنن از او و کتابش:

ابوداود و کتابش در میان صحاح سته و صاحبانشان از جایگاه ویژه ای برخوردار است و همه بزرگان عامه او را بسیار ستوده اند و کتاب او را پس از صحیحین، در جایگاه سوم می دانند؛ سبب آن نیز روشن است، چه آنکه سنن ابی داود مشتمل بر احادیث صحیح و نیز احادیث حسن می باشد.

«مزی» می گوید (۱): «ثم اعلّموا أنّ الحديث عند أهله علی ثلاثة أقسام: حديثٌ صحيحٌ، وحديثٌ حسنٌ، وحديثٌ سقيمٌ. فالصحيح عندهم: ما اتصل سندهُ وعُدلت نَقْلَتُهُ. والحسنُ منه: ما عُرفَ مخرِجُه، واشتهر رجاله، وعليه مدار أكثر الحديث، وهو الذي يقبله أكثر العلماء ويستعمله عامّة الفقهاء،

ص: ۱۰۸

۱- گویا از قول «أبوسليمان الخطّابي» می گوید؛ (أبوسليمان حمد بن محمد بن ابراهيم ابن خطاب البستي الخطّابي، صاحب التصانيف... روى عنه الحاكم... كان ثقةً مثبّتاً من أوعيه العلم... مات في سنة ۳۸۸ هـ-ق)، تذكره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۱۰۱۸.

وكتاب أبي داود جامعٌ لهذين النوعين من الحديث. فأما السقيم منه، فعلى طبقاتٍ شرّها الموضوع، ثم المقلوب، ثم المجهول، وكتاب أبي داود خَلِيٌّ منها، برىءٌ من جملة وجوهها؛ وإن وقع فيه شيءٌ من بعض أقسامها لضربٍ من الحاجة تدعوه إلى ذكره، فإنه لا يَأْلُو أن يبين أمره ويذكر عِلَّتَهُ، ويخرج من عهده... ويحكي لنا عن أبي داود أنه قال: ما ذكرتُ في كتابي حديثاً اجتمع الناس على تركه... وكان تصنيف علماء الحديث قبل زمان أبي داود الجوامع والمسانيد ونحوهما؛ فتجمع تلك الكتب إلى ما فيها من السنن والأحكام أخباراً وقصصاً ومواعظ وآداباً، فأما السنن المحضه فلم يقصدوا واحداً منهم جمعها واستيفاءها ولم يقدر على تحصيلها واختصار مواضعها من أثناء تلك الأحاديث الطويلة ومن أدله سياقها على حسب ما اتفق لأبي داود، ولذلك حلَّ هذا الكتابُ عند أئمة الحديث وعلماء الأثر محلَّ العَجَب، فضربت فيه اكبادُ الإبل، ودامت إليه الرَّحْلُ» (١).

برخی مؤلفان سنی کتاب ابی داود را حتی از نظر فقهی، بالاتر از صحیحین می دانند، برای نمونه «خطابی بستی» می گوید: (٢)

«واعلموا رحمکم الله أن کتاب السنن لأبی داود کتاب

ص: ١٠٩

١- تهذیب الکمال؛ ج ١، صص ١٧١-١٧٢.

٢- معالم السنن؛ البستی؛ ج ١، ص ٦.

شریف لم یصنف فی علم الدین کتاب مثله وقد رزق القبول من الناس کافه، فصار حکماً بین فرق العلماء وطبقات الفقهاء علی اختلاف مذاهبهم فلکل فیه ورد ومنه شرب وعلیه معول أهل العراق وأهل مصر وبلاد المغرب، وکثیر من مدن أقطار الأرض، فأئماً أهل خراسان فقد أولع أكثرهم بکتاب محمد بن إسماعیل ومسلم بن الحجاج ومن نحا نحوهما فی جمع الصحیح علی شرطهما فی السبک والانتقاد، إلا أن کتاب أبی داود أحسن وصفاً وأكثر فقها وکتاب أبی عیسیٰ (۱) أيضاً کتاب حسن...».

شرط ابی داود در سنن:

ابوداود خود شروط احادیثی را که در سنن آورده - اگر بتوان به آنها شرط گفت - یادآور شده است. در جایی می گوید:

«... جمعت فیه أربعه آلاف وثمانمائه حدیث، ذکرته الصحیح وما یشبهه ویقاربه...» (۲).

«قنوجی» در تفسیر سخن ابی داود می گوید: «جائز است که مراد او از صحیح «صحیح لذاته» باشد، و ممکن است مراد او از شبه صحیح، صحیح لغیره باشد، و محتمل است که مرادش از «ما یقاربه» حدیث حسن باشد» (۳).

ص: ۱۱۰

۱- «ترمذی» را می گوید.

۲- تاریخ بغداد؛ ج ۹، ص ۵۸.

۳- الحطه؛ القنوجی؛ ص ۳۹۳.

ابوداود در جایی دیگر می گوید:

«ولیس فی کتاب «السنن» الذی صنفته عن رجل متروک الحدیث شیء، وإذا کان فیہ حدیث منکر بینته أنه منکر، ولیس علی نحوه فی الباب غیره»^(۱).

باید گفت اگر کسی به سنن او مراجعه کند خواهد دید که او به این شرط وفا نکرده است.

با وجود این نکته ای را نباید فراموش کرد و آن اینکه گاه برخی از راویان نزد برخی محدثان متروک الحدیثند، و نزد برخی دیگر چنین نیستند، و این فراوان است و بر کسی پوشیده نیست. دیگر آنکه ممکن است ابوداود سخنی در جرح ایشان نشنیده باشد به ویژه اگر مجروح دارای شهرت جرح نباشد، که البته این را به سختی می توان پذیرفت، به دلیل آنکه حدیثی را که او در سنن بواسطه افرادی که ذکر شد، آورده، برای شاهد بوده و نه به عنوان اصل. از این رو خود می گوید:

«وإذا کان فیہ حدیث منکر بینته أنه منکر».

از دیگر شروط او آوردن احادیث مشهور است؛ خود او می گوید:

«والأحادیث التی وضعتها فی کتاب السنن اکثرها مشاهیر، وهی عند کل من کتب شیئاً من الحدیث...»^(۲).

ص: ۱۱۱

۱- همان، ص ۳۸۴.

۲- تغلیق التعلیق؛ ج ۱، ص ۸۵.

از دیگر شروط او، آوردن احادیث مرسل و مدلس است، در صورتی که حدیثی مسند، در آن باب نباشد:

«فإن لم يكن مسند غير المراسيل، ولم يوجد المسند فالمراسيل يحتج به، وليس هو مثل المتصل في القوه»... «وإن من الأحاديث في كتاب السنن ما ليس بمتصل، وهو مرسل ومدلس، وهو إذا لم توجد الصحاح عند عامه أهل الحديث على معنى أنه متصل»^(۱).

دیگر از آنچه درباره احادیث سنن ابی داود می توان گفت آن است که او هر حدیثی را که درباره آن چیزی نگفته باشد، «شایسته» می داند. او خود می گوید: «وما لم أذكر فيه شيئاً فهو صالح»^(۲). یعنی اینکه شایسته پیروی و حجت است.

«ابن عبدالبر»^(۳) نیز این سخن را پذیرفته و می گوید:

«كل ما سكت عليه أبو داود فهو صحيح عنده، لاسيما إن كان لم يذكر في الباب غيره»^(۴).

بر این گفته ابی داود، ایرادهایی گرفته شده که «ابن حجر» در «النکت» به آنها اشاره کرده است، از جمله اینکه او سخنی را از «نوی» آورده که می گوید:

ص: ۱۱۲

۱- همان؛ ص ۸۶.

۲- الحطه؛ القنوجی؛ ص ۳۸۵.

۳- یوسف بن عبدالله بن عبدالبر النمري القرطبي المالکی، أبو عمرو م ۴۶۳ هـ-ق.

۴- النکت علی کتاب ابن الصلاح؛ ابن حجر؛ ج ۱، ص ۴۳۶.

«فی سنن أبی داود أحادیث ظاهره الضعف لم یبینها مع أنه متفق علی ضعفها، فلا بد من تأویل کلامه»^(۱).

سخن «نوی» درست است، چرا که ابوداود، می گوید: «وما کان فی کتابی من حدیث فیہ وهن شدید، فقد بیئته»^(۲)، یعنی اینکه اگر در حدیثی وهن غیر شدید باشد، درباره آن چیزی نگفته، پس «صالح» است، و مشخص است که حدیثی که در آن وهن باشد، نمی تواند شایسته حجیت باشد.

در بین محدثان عامه، آنچه را که ابوداود درباره آن سکوت کرده یادآور می شود، «المسکوت عنه عند أبی داود». می گویند. «ابن الصلاح»، این گونه روایات ابی داود را

«حسن» می داند، او می گوید:

«وعلی هذا ما وجدناه فی کتابه مذکوراً مطلقاً، ولیس فی واحد من الصحیحین، ولا نصّ علی صحته ممن یمیز بین الصحیح والحسن، عرفناه بأنّه من الحسن عند أبی داود».

به این سخن «ابن الصلاح» اعتراض شده است^(۳).

در اینجا تنها سخن «ابن حجر» را درباره آنچه ابوداود درباره آن سکوت کرده یادآور می شویم، او می گوید:

«...إن جمیع ما سکت علیه أبوداود لا یکون من قبیل

ص: ۱۱۳

۱- همان، ص ۴۴۴.

۲- الحطه؛ القنوجی؛ ص ۳۸۵.

۳- نک: تغلیق التعلیق؛ ج ۱، ص ۸۷.

الحسن الاصطلاحی، بل هو علی أقسام:

۱- منه ما هو فی الصحیحین أو علی شرط الصحه.

۲- ومنه ما هو من قبیل الحسن لذاته.

۳- ومنه ما هو من قبیل الحسن إذا اعتضد (وهذان القسمان کثیر فی کتابه جداً).

۴- ومنه ما هو ضعیف، لکنه من روايه من لم یجمع علی ترکه غالباً.

وکل هذه الأقسام عنده تصلح للاحتجاج بها(۱). (چرا که درباره آنها سخنی نگفته و خود او گفته است که «صالح» اند).

از همه چیزهایی که گفته شد، می توان نتیجه گرفت که هر آنچه را که او درباره آن سکوت کرده نمی توان صحیح یا حسن دانست، بلکه باید هر حدیث مسکوت عنه مورد بررسی سندی قرار بگیرد. باید دید چرا او آن حدیث را آورده است؟ آیا در آن بابی که آن حدیث آمده، حدیثی دیگر هم هست یا نه؟ آیا پس از آوردن مسکوت عنه حدیث صحیحی را آورده است؟(۲)

در پایان به سخن «مقدسی» اشاره می شود، وی درباره شرط ابی داود می گوید:

«واما (أبوداود) فمن بعده فإن كتبهم تنقسم علی ثلاثة أقسام:

ص: ۱۱۴

۱- النکت علی کتاب ابن الصلاح؛ ج ۱، ص ۴۳۵.

۲- نک: تغلیق التعلیق؛ ج ۱، صص ۸۹-۹۲.

(القسم الأول): صحيح وهو الجنس المخرج في هذين الكتابين للبخارى ومسلم، فإن أكثر ما في هذه الكتب مخرج في هذين الكتابين، والكلام عليه كالكلام على الصحيحين فيما اتفقا عليه واختلفا فيه.

(القسم الثانى): صحيح على شرطهم. حكى أبو عبدالله بن منده؛(1) أن شرط أبى داود والنسائى إخراج أحاديث أقوام لم يجمع على تركهم إذا صح الحديث باتصال الاسناد من غير قطع ولا إرسال ويكون هذا القسم من الصحيح...».

(القسم الثالث): أحاديث أخرجوها للضديه فى الباب المتقدم وأوردوها لا قطعاً منهم بصحتها وربما إبان المخرج لها عن علتها بما يفهمه أهل المعرفة.

فإن قيل لم أودعوها كتبهم ولم تصح عندهم؟ فالجواب من ثلاثة أوجه: أحدها: رواه قوم لها واحتجاجهم بها فأوردوها وبينوا سقمها لتزول الشبهه.

الثانى: أنهم لم يشترطوا ما ترجمه البخارى ومسلم رضى الله عنهما على ظهر كتابيهما من التسميه بالصحه... .

الثالث: أن يقال لقائل هذا الكلام رأينا الفقهاء وسائر العلماء يوردون أدله الخصم فى كتبهم مع علمهم أن ذلك

ص: ١١٥

١- الحافظ الامام الرحال أبو عبدالله محمد بن يحيى بن منده، واسم منده، إبراهيم بن الوليد... م ٣٠١ هـ-ق، تذكره الحافظ؛ ج ٢، ص ٧٤١.

ليس بدليل فكان فعلهما(١) هذا كفعل الفقهاء، والله أعلم(٢).

(این توجیه سوم، سخنی است پوچ). باید گفت: شروط ابی داود، همان است که خود گفته و نه آن چیزی که دیگران گفته اند.

شرح سنن ابی داود:

سنن ابی داود از سال ۱۲۷۱ هـ.ق به این سو بارها چاپ شده است.(٣)

شرح زیادی نیز بر آن نوشته شده، که به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

۱- معالم السنن؛ از خطابی بُستی (م ۳۸۸ هـ.ق)، که از کهن ترین آنهاست.

۲- شرح علاءالدین مغلطای (م ۷۶۲ هـ.ق).

۳- مرقاة الصعود إلی سنن أبی داود؛ از سیوطی (م ۹۱۱).

۴- عون المعبود، شرح سنن ابی داود؛ شیخ شمس الحق العظیم آبادی (م ۱۳۲۹ هـ.ق)(٤).

۵- بذل المجهود فی حل سنن أبی داود؛ خلیل أحمد السهارنفوری (م ۱۳۴۶ هـ.ق).

ص: ۱۱۶

۱- یعنی ابوداود و نسائی.

۲- شروط الأئمة الستة؛ المقدسی؛ ص ۱۹.

۳- تغلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج ۱، ص ۷۵.

۴- در ۱۴ جلد، توسط انتشارات دارالفکر بیروت چاپ سوم، ۱۳۹۹ هـ.ق - ۱۹۷۹ م و نیز توسط انتشارات دارالکتب العلمیة بیروت (چاپ دوم، ۱۴۱۵ هـ.ق - ۱۹۹۵ م)، به چاپ رسیده است.

ویژگی های سنن ابی داود:

- ۱- معتبرترین سنن چهارگانه بعد از صحیحین؛
- ۲- کتابی است فقهی که تنها احکام را شامل می شود، (نخستین کتابی است که به سنن پرداخته است)؛
- ۳- حسن ترتیب و تنسيق احادیث و آسانی رسیدن به آنها؛
- ۴- آمدن اختلافات فقهی در این کتاب؛
- ۵- درباره این کتاب گفته شده کسی که قصد حصر سنن را داشته باشد به سنن ابی داود مراجعه کند. (۱)

بخش بندی سنن ابی داود:

با «کتاب الطهاره» آغاز و به «کتاب الأدب» پایان می پذیرد. دارای ۴۲ کتاب است. هر کتاب از ابوابی تشکیل شده است. برای نمونه، «کتاب الجهاد» دارای ۱۷۰ باب است. (۲) کتاب دارای ۵۲۷۴ حدیث است. (۳)

ابوداود خود گفته است: دارای ۴۸۰۰ حدیث است. علت این اختلاف چیست؟ «محمد محیی الدین عبدالحمید» پاسخ می دهد:

«والجواب عن ذلك أن نلفت نظرک إلى أمرین هامين:

ص: ۱۱۷

-
- ۱- تاریخ حدیث؛ مرحوم شانه چی؛ ص ۴۳.
 - ۲- الکتب الستة، موسوعه الحدیث الشریف؛ سنن ابی داود، ص ۱۶۱۶.
 - ۳- همان، ص ۱۶۰۸.

الأمر الأول: أنا قد ذكرنا لك في بيان روايات الكتاب أن بعضها ينقص عن بعض، وتستجد من آثار اختلاف النسخ بالزيادة والنقصان... الأمر الثاني: أن في الكتاب أحاديث كثيرة متكررة باسناد واحد يأتي تكرار الحديث منها في موضعين أو أكثر من أبواب الكتاب، بسبب اشتغال الحديث الواحد على عدّه أحكام، فالمؤلف يذكره في الأبواب التي يتعرض فيها لبيان أدله الأحكام التي اشتمل عليها...» (١).

شاید، او پس از آنکه گفته سنن دارای ۴۸۰۰ روایت است، احادیثی را به آن افزوده است.

خلفای هم روزگار ابی داود:

همان خلفای هم روزگار ابن ماجه قزوینی اند.

دیگر آثارش:

او از جمله محدثانی است که دارای آثار فراوانی است، به جز سنن. به تعدادی از آثار او اشاره می شود:

۱- تسمیة الأخوة الذین رووا الحدیث؛ کتاب به تحقیق «دکتر باسم الجوابرة» با کتاب «علی بن المدینی» به نام «الأخوة الرواة» که به سال ۱۴۰۸ هـ.ق چاپ شده است؛

ص: ۱۱۸

۱- سنن أبی داود، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید؛ ج ۱، ص ۱۶.

۲- رساله او در وصف سننش، بارها چاپ شده، دکتر «محمد لطفی الصباغ» در سال ۱۳۹۴ هـ.ق آن را تحقیق کرده است.

۳- سؤالات أبی عبد الآجری لأبی داود فی الجرح والتعدیل، به تحقیق دکتر «عبدالعالم البستوی» به سال ۱۴۱۸ هـ.ق چاپ شده است.

۴- سؤالات أبی داود للإمام أحمد فی الرجال، به تحقیق «زیاد محمد منصور» در سال ۱۴۱۴ هـ.ق چاپ شده است.

۵- المراسیل، بارها چاپ شده، به تحقیق شعیب الأرناؤوط، به سال ۱۴۰۸ هـ.ق.

۶- «الناسخ والمنسوخ» یا «ناسخ القرآن ومنسوخه» (۱).

سجستان:

شهری است در مشرق، مُعَرَب سیستان که ولایت و ناحیه بزرگی است. گویند: نام بلوکیست و نام شهرش زرنج است و تا هرات ده روز است، و در طرف جنوبی این شهر واقع شده، زمینش ریگزار سرابست و دائم باد می وزد (از معجم البلدان). اسم شهری است از شهرهای خراسان (المعرب، جوالیقی، ص ۱۹۸). عوام سگستان گفتند و عرب معرب کردند سجستان خواندند. (نزهة القلوب). و سیستان را اصل سگستانست و از این رو به تازی سجستان نویسند که گاف را جیم گردانند. (فارسنامه ابن البلیخی ص ۶۵-۶۶) (۲).

ص: ۱۱۹

۱- تغلیق التعلیق؛ ج ۱، ص ۴۱.

۲- لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا؛ ج ۸، ص ۱۱۸۵؛ نیز نک: سیستان، ص ۱۲۲۴۴.

«قال الاصطخرى: أرض سجستان سبخه ورمال حاره، بها نخيل، ولا- يقع بها الثلج، وهى أرض سهله لا- يرى فيها جبل... وبسجستان نخل كثير وتمر... وفي رجالهم عظم خلق وجلاده ويمشون فى أسواقهم وبأيديهم سيوف مشهوره... وهم فرس وليس بينهم من المذاهب غير الحنفيه من الفقهاء إلا- قليل نادر... ولا تخرج لهم امرأه من منزل أبداً وإن أرادت زياره أهلها فبالليل... وبسجستان كثير من الخوارج يظهرون مذهبهم ولا يتحاشون منه ويفتخرون به عند المعامله... وهم يتزيون بغير زى الجمهور فهم معروفون مشهورون... وبها بليده يقال لها «كزكويه» كلهم خوارج.

قال محمد بن بحر الرهنى:... ما فى الدنيا سوقه أصح منهم معامله ولا- أقل منهم مخاتله... ثم مسارعتهم إلى إغاثه الملهوف ومداركه الضعيف، ثم أمرهم بالمعروف ولو كان فيه جدع الأنف؛ منها جرير بن عبدالله (1) صاحب أبى عبدالله جعفر بن محمد الباقر؛ رضى الله عنه؛... قال الرهنى: وأجلّ من هذا كله أنه لعن على بن أبى طالب،

ص: ١٢٠

١- جرير بن حازم بن زيد بن عبدالله الأزدي، أبوالنضر البصرى... ثقه... مات سنه ١٧٠ هـ-ق بعد ما اختلط لكن لم يحدث فى حال اختلاطه. ع، تقريب التهذيب؛ ص ٧٧.

رضى الله عنه، على منابر الشرق والغرب ولم يُلعن على منبرها إلا مرّه... وأى شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخى رسول الله |، على منبرهم وهو يُلعن على منابر الحرمين مكة والمدينه!! وبين سجستان وكرمان مائه وثلاثون فرسخاً... وذكر أبو الفضل محمد بن طاهر المقدسى، قال: سمعتُ محمد بن أبى نصر يقول: أبوداود السجستانى الامام، هو من قريه بالبصره يقال لها سجستان وليس من سجستان خراسان... وذكر ابن أبى نصر المذكور أنه تتبع البصريين فلم يعرفوا بالبصره قريه يقال لها سجستان، غير أن بعضهم قال: إن بقرب الأهواز قريه تسمى بشىء من نحو ما ذكره... ولم يذكر أحدٌ من الحفاظ أنه (١) من غير سجستان المعروف؛ وينسب إليها السجزيّ...» (٢).

ص: ١٢١

١- يعنى ابوداود.

٢- معجم البلدان؛ الحموى؛ ج ٣، صص ١٩٠-١٩٢، نیز نك: مرصد الاطلاع؛ البغدادى م ٧٣٩؛ ج ٢، ص ٦٩٤.

عنوان اصلی:

درباره اینکه نام کتاب حدیثی ترمذی چیست، اختلاف است.

«مبار کفوری» از «کشف الظنون»^(۱)

نقل می کند:

«قد اشتهر بالنسبه إلى مؤلفه، فيقال: جامع الترمذی، ويقال له: السنن أيضاً، والأول أكثر»^(۲).

خود مبار کفوری نیز نام «جامع» را برگزیده است. بنا بر گفته «سیوطی» در «تدریب الزاوی»، خطیب آن را «صحیح الترمذی» و حاکم آن را «الجامع الصحیح» می خوانده است.^(۳)

مبار کفوری می گوید:

«وقد أطلق الحاكم عليه الجامع الصحیح، وأطلق الخطيب

ص: ۱۲۳

۱- ج ۱، ص ۴۴۱.

۲- مقدمه «تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی»؛ المبار کفوری م ۱۳۵۳هـ-ق.

۳- الإمام الترمذی و الموازنه بین جامعه و بین الصحیحین؛ نورالدین عتر؛ ص ۵۰.

عليه وعلى النسائي اسم الصحيح، كما في التدريب. فإن قلت: كيف أطلق على جامع الترمذي اسم الجامع الصحيح واسم الصحيح، وفيه الأحاديث الضعيفه أيضاً؟ قلت: أكثر أحاديث جامع الترمذي صحيحه قابله للاحتجاج، وأحاديثه الضعيفه قليله بالنسبه إليها، فقليل له: الجامع الصحيح على التغليب، كما قيل للكتب الستة المشهوره،... الصحاح الست، مع أن في السنن الأربعة أقساماً من الأحاديث من الصحاح والحسان والضعاف، فتسميتها بالصحاح لست بطريق التغليب...» (١).

یادآوری می شود که گویا «ابن اثیر» نیز نام کتاب را «الجامع الصحيح» می دانسته؛ چه اینکه درباره ترمذی می گوید:

«وأخذ عنه خلق كثير، منهم محمد بن أحمد بن محبوب المحبوبي المروزي، ومن طريقه روينا كتابه «الجامع». وله تصانيف كثيرة في علم الحديث، وهذا كتابه «الصحيح» أحسن الكتب وأكثرها فائدة و...» (٢).

کتاب او «السنن» نیز خوانده می شود، و این یکی از نام های مشهور کتاب اوست، که به نام گردآورنده آن اضافه شده و «سنن الترمذی» گفته می شود، تا با دیگر سنن اشتباه نشود. اما اینکه چرا کتاب او را سنن می گویند؟

ص: ۱۲۴

۱- مقدمه «تحفه الأحمدي»؛ ص ۲۵۵.

۲- جامع الاصول فی احادیث الرسول؛ ابن الأثیر؛ ج ۱، ص ۱۹۳.

«نورالدین عتر» پاسخ داده و می گوید:

«ووجه هذه التسميه، اشتماله على أحاديث الأحكام، مرتبه على ترتيب أبواب الفقه، وما كان كذلك يُسمى سنناً (۱)، ولكن الكتاب فيه الأحكام وغيرها، ففي هذه التسميه تجوز بتسميه الكل ببعض أجزائه» (۲).

سخن «عتر» درست است. اما درباره سنن ابی داود می توان گفت: «تسمیه الكل بأغلب أجزائه»، هرچند که «اغلب» «بعض» را نیز شامل است، اما هر «بعضی»، «اغلب» را شامل نمی شود، به ویژه اگر «بعض» به معنای «قلیل» باشد.

کتاب را «الجامع الكبير» نیز گفته اند، که بسیار کم به این نام خوانده می شود. (۳)

باید گفت شناخته شده ترین نام، برای کتاب حدیثی ترمذی، «الجامع» است، که با اضافه شدن به نام او «جامع الترمذی» خوانده می شود. نیز اینکه چرا به این نام خوانده می شود؟

«عتر» در پاسخ می گوید:

«...ووجه تسميته بذلك: أن الجامع عند المحدثين ما كان مستوعباً لنماذج فنون الحديث الثمانية، وهي هذه: السير، الآداب، التفسير، العقائد، الفتن، الأحكام، الأشراف والمناقب،

ص: ۱۲۵

۱- همچون سنن نسائی و ابن ماجه.

۲- الامام الترمذی؛ ص ۵۰.

۳- الرسائل المستطرفه؛ الکتانی م ۱۳۴۵ هـ-ق؛ ص ۱۱.

فسمى الكتاب جامعاً لوجود هذه الأبواب فيه» (۱).

مباركفوری نیز به نقل از «شاه عبدالعزیز دهلوی» در «العجالة النافه»، جامع را این گونه معرفی می کند:

«والجامع فى إصطلاح المحدثين ما يوجد فيه جميع أقسام الحديث أى أحاديث العقائد وأحاديث الأحكام وأحاديث المتعلقة بالتفسير والتاريخ والسير، وأحاديث الفتن، وأحاديث المناقب والمثالب...» (۲).

«أحمد محمد شاكر» در تحقیق و شرح سنن یا جامع ترمذی، نام «الجامع الصحيح» را برگزیده و این گونه آن را معرفی کرده است: «الجامع الصحيح وهو سنن الترمذی» (۳).

این کار أحمد شاكر، «عبدالفتاح أبوغده»

را خوش نیامده و در اعتراض به او گفته است:

«والعجب أن شيخنا العلامة أحمد شاكر، حينما شرح كتاب الترمذی أثبت على وجهه الجامع الصحيح، وهو سنن الترمذی» (۴).

ص: ۱۲۶

۱- الامام الترمذی؛ ص ۵۰.

۲- مقدمه «تحفه الأحوذی»؛ ص ۴۷.

۳- دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا، روی جلد.

۴- تحقیق إسمی الصحیحین وإسم جامع الترمذی؛ عبدالفتاح أبوغده؛ ص ۵۳.

گویا اعتراض ابوغده کارگر افتاد؛ زیرا در چاپ بعدی کتاب ترمذی، به تحقیق و شرح احمد شاکر، که به وسیله ی «دارالحديث القاهرة» صورت گرفته، نام کتاب را «سنن الترمذی» چاپ کرده اند؛ ولی این بر روی جلد است، و بر روی برگه نخست کتاب، همان عنوان اول چاپ شده است. باید گفت هرچه باشد بهتر از هیچ است، چرا که خواننده و بیننده کتاب بیشتر از روی جلد با نام کتاب آشنا می شوند.

یادآور می شویم که «عبدالفتاح ابوغده»

در کتاب خود نام درست سنن یا جامع ترمذی را این گونه می نویسد:

«الجامع المختصر من السنن عن رسول الله | ومعرفة الصحيح والمعلول وما عليه العمل» (۱).

بخشی از استدلال ابوغده را در اینجا می آوریم، او می گوید:

«وسمّاه الحافظ أبو القاسم الأشجّردي (۲) المتوفى سنة ۶۹۲ رحمه الله تعالى، في جزئه «فضائل الكتاب الجامع لأبي عيسى الترمذی» (۳)، المسند الجامع. وهو لا يثق به. وسمّاه قبله الحافظ ابن خير الأشبيلي (۴)، المتوفى سنة ۵۷۵ رحمه الله تعالى، في «فهرست ما رواه عن شيوخه» (۵)،

ص: ۱۲۷

۱- همان، ص ۵۵. (برای آشنایی با دلائل ابوغده نك: صص ۵۳ - ۶۵)

۲- تقی الدین أبو القاسم عبيد بن محمد بن عباس بن محمد؛ ۶۲۲ - ۶۹۲ هـ. ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۴، ص ۱۴۷۶.

۳- ص ۳۸.

۴- ابوبکر محمد بن خير بن عمر بن خليفه، الاشبيلي؛ م ۵۷۵ هـ. ق؛ همان، ص ۱۳۶۶.

۵- ص ۱۱۷.

بقوله: «الجامع المختصر من السنن عن رسول الله | ومعرفة الصحيح والمعلول وما عليه العمل»، وهذا الاسم مطابق لمضمون الكتاب، ووقفتُ عليه بعينه مثبِتاً على مخطوطتين قديمتين، كُتبتْ إحداهما قبل سنه ٤٧٩ هـ-ق، وقيل ولاده الحافظ ابن خیر بأكثر من عشرين سنه، فقد وُلد سنه ٥٠٢ هـ-ق، والنسخه الأخرى كُتبت في سنه ٥٢٨ هـ-ق...».

گرده آورنده آن:

«محمد بن عيسى بن سوره بن موسى بن الضحاک، وقيل محمد بن عيسى بن يزيد بن سوره بن السِّكَن السِّلْمِي، أبو عيسى الترمذی الضرير...»^(١).

«ابن كثير» نیز با او هم عقیده است و می گوید:

«...ويقال محمد بن عيسى بن سوره بن شداد بن عيسى السلمی...»^(٢)،

دیگران نیز کمابیش همین را گفته اند.^(٣)

ص: ١٢٨

١- تهذيب الكمال، مزى، ج٢٦، ص ٢٥٠، مؤسسه الرساله.

٢- البدايه والنهايه؛ ج١١، ص ٧٩.

٣- الوافى بالوفيات؛ الصفدى؛ ج٤، ص ٢٠٧ و وفيات الاعيان؛ ابن خلکان؛ ج٤، ص ٢٧٩ و جامع الاصول؛ ابن الأثير؛ ج١، ص ١٩٣ و... .

ابن اثیر، سال ۲۰۹ هـ - ق را نوشته است. صفدی می گوید: «ولد سنه بضع ومائتین...»؛ بسیاری از کتاب ها تراجم یا زادروزش را یاد آور نشده اند یا اینکه گفته اند در دهه

اول بعد از ۲۰۰ هـ - ق بوده است. (۱)

احمد محمد شاکر پس از آنکه زادروزش را ۲۰۹ هـ - ق می داند، می افزاید:

«...ولم أجد من نصّ علی ذلك صریحاً إلا ما كتبه العلامة الشيخ محمد عابد السندي بخطّه علی نسخه من كتاب الترمذی... ولعله نقل ذلك استنباطاً من كلام غيره من المتقدمين... وقد ذكر الحافظ الذهبي في میزان الاعتدال، أنه مات سنه ۲۷۹ وقال: وكان من أبناء السبعين...». (۲)

باید گفت: مشهور، همان سال ۲۰۹ هـ - ق است، هرچند ذهبی در «السير» می گوید: «وُلد فی حدود سنه عشر ومائتین». گفته شده که او نابینا به دنیا آمد (۳)، برخی نیز گفته اند: او به سبب گریه زیاد در آخر عمر نابینا شد (۴).

ابن حجر داستانی را از ترمذی آورده و از آن نتیجه گرفته که او مادرزاد، نابینا نبوده است. (۵)

ص: ۱۲۹

۱- سير أعلام النبلاء؛ الذهبي؛ ج ۱۳، ص ۲۷۱.

۲- سنن الترمذی؛ ج ۱، ص ۶۲.

۳- تهذيب الكمال؛ ج ۲۶، ص ۲۵۰.

۴- تهذيب التهذيب؛ ج ۹، ص ۳۳۶.

۵- همان؛ ج ۹، ص ۳۳۶.

ابن اثیر، شب دوشنبه، ۱۳ رجب سال ۲۷۹ هـ - را یادآور شده است، (۱).

و مزی نیز با او هم عقیده است. (۲) در اینکه او در این تاریخ در گذشته، تقریباً اختلافی نیست و بیشتر این را گفته اند (۳)، اما اینکه در کجا وفات یافته

است اختلاف است.

ابن اثیر (علی بن محمد، صاحب «الکامل فی التاریخ» و مبارک بن محمد صاحب «جامع الاصول»، این دو نفر با هم برادرند.) مرگ او را در «بوغ» می داند. بوغ روستایی است از روستاهای ترمذ (۴).

سمعانی (۵)

نیز در «الانساب» می گوید:

«إما أنه كان من هذه القرية أو سكن هذه القرية إلى أن مات». (۶)

«ابن خلکان» درباره «بوغ» می گوید:

«وهي قرية من قرى ترمذ على

سته فراسخ منها...» (۷).

ص: ۱۳۰

۱- جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- تهذیب الکمال؛ ۲۶، ص ۲۵۲، نیز: وفیات الاعیان؛ ج ۴، ص ۲۷۸.

۳- مگر «سمعانی» م ۵۶۲ هـ - ق، که ۲۷۵ هـ - ق را گفته؛ (وفیات الاعیان؛ ج ۴، ص ۲۷۸)، ابن اثیر (علی بن محمد) نیز گفته: «سنه نیف وسبعین ومائتین»، (اللباب؛ ج ۱، ص ۱۴۷)، خلیلی (الخلیل بن عبدالله بن أحمد بن الخلیل الخلیلی القزوینی «۳۶۷-۴۴۶ هـ - ق») مرگ او را پس از ۲۸۰ هـ - ق می داند؛ (کتاب الارشاد فی معرفه علماء الحدیث؛ ج ۳، ص ۹۰۵).

۴- اللباب، ج ۱، ص ۱۴۷، نیز نک: معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۲۷.

۵- ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی، ۵۰۶-۵۶۲ هـ - ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۴، ص ۱۳۱۶.

۶- الامام الترمذی؛ ص ۳۸.

۷- وفیات الاعیان؛ ج ۴، ص ۲۷۸.

ابن کثیر و برخی دیگر محل مرگ او را ترمذ می دانند(۱).

«نورالدین عتر» در توجیه اختلاف در مکان مرگ ترمذی می گوید:

«ولیس بین الکلامین تناقض، لأنه یضاف إلى المركز والعاصمه ما هو لبعض القرى التابعه له، فمن قال ترمذ؛ ذکر المدینه التي تعرف بها قریته، ومن قال فی بوغ توخی الدقه وذلك معروف یجری علی الألسنه»(۲).

باید گفت، سخن «عتر» برای توجیه خوب است ولی اطمینان بخش نیست.

یادآور می شویم که ترمذی را «بوغی» نیز می گفته اند، و این یا به سبب آن است که شاید زادگاهش در آنجا بوده، یا اینکه جای مرگش، امّا اینکه آیا او اصالتاً اهل آنجا یا حتی ترمذ باشد، مشکوک است. گویا او اصالتاً مروزی بوده، چه آنکه ابن اثیر می گوید:

«کان جدی مروزیاً انتقل من مرو أيام اللیث بن سيار»(۳).

زندگی علمی او:

ترمذی برای شنیدن حدیث به خراسان، عراق، مکه و مدینه سفر کرد؛ و بنابر گفته «ذهبی»، او به مصر و شام نرفته است.(۴)

ص: ۱۳۱

۱- البدایه والنهایه؛ ج ۱۱، ص ۷۹.

۲- الامام الترمذی؛ ص ۳۸.

۳- جامع الاصول؛ ابن الأثیر؛ ج ۱، ص ۱۹۴.

۴- سیر اعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج ۱۳، ص ۲۷۱.

«مزی» گوید:

«طاف البلاد، وسمع خلقاً كثيراً من الخراسانيين والعراقيين والحجازيين وغيرهم...»^(۱).

ترمذی از مصریان و شامیان با واسطه حدیث نقل کرد، و این سؤال که چرا او به این دو سرزمین نرفته، بی پاسخ مانده است. «نورالدین عتر» دلیل آن را این گونه بیان کرده است: «ولعله اضطراب الأحوال والفتن»^(۲).

گویا او به بغداد نرفته باشد، زیرا نه خطیب در تاریخ از او گفته، و نه شنیدن ترمذی از احمد ثابت شده است.^(۳)

سرگذشت علمی ترمذی زیاد روشن نیست، به این معنا که مشخص نیست او در چه سالی سفر آغاز کرده و در چه سالی در کدام سرزمین بوده، ولی آنچه «عتر» گفته چنین است:

«والذی یدلنا علیه الاستقراء أن الترمذی بدأ طلبه للعلم ورحلته حوالی سنه خمس و ثلاثین ومائتین، وقد جاوز العشرین من عمره، لأننا نجده روی بالواسطه عن شیوخ توفوا قبل هذا التاريخ، ك: علی بن المدینی المتوفی به سامراء (۲۳۴ هـ - ق) ومحمد بن عبدالله بن نمیر الکوفی

ص: ۱۳۲

۱- تهذیب الکمال؛ ج ۲۶، ص ۲۵۰.

۲- الامام الترمذی؛ ص ۲۳.

۳- همان.

(م ۲۳۴ هـ - ق) أيضاً، وكذلك روى بالواسطه عن إبراهيم بن المنذر المدني (م ۲۳۶ هـ - ق) «(۱)».

این اشکال در سخن «عتر» وجود دارد، که اگر محدث به واسطه ای از محدث دیگری روایت کرده باشد، نمی تواند روشنگر زمان آغاز شنیدن حدیث به وسیله ی او باشد. ترمذی شیوخ فراوانی داشته، و با دیگر صاحبان صحاح سته هم روزگار بوده و در سماع از نه شیخ با یکدیگر مشارکت داشته اند که عبارتند از:

۱- محمد بن بشار بُندار. (۲)

۲- محمد بن المثنی. (۳)

۳- زیاد بن یحیی الحسانی. (۴)

۴- عباس بن عبدالعزیز العنبری. (۵)

۵- أبوسعید الکندی. (۶)

ص: ۱۳۳

۱- همان.

۲- ابوبکر محمد بن بشار بن عثمان العبدی البصری النساج... حدّث عنه الجماعه... قال ابوداود: کتبت عن بندار خمسين ألف حدیث؛ ۱۶۷-۲۵۲ هـ - ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۲، ص ۵۱۱.

۳- أبوموسی العززی البصری... محدّث بصره... حدّث عنه الجماعه، والنسائی أيضاً عن رجل عنه... ۱۶۷-۲۵۲ هـ - ق؛ همان، ص ۵۱۲.

۴- زیاد بن یحیی بن حسان، أبو الخطاب الحسانی النُکری، البصری؛ ثقه، من العاشره مات سنه اربع وخمسين ۲۵۴ هـ - ق؛ ع؛ تقریب التهذیب؛ ابن حجر، ص ۱۶۱.

۵- ابوالفضل... البصری الحافظ... حدث عنه الجماعه، لكن البخاری تعليقاً... قال النسائی: ثقه مأمون... مات سنه ۲۴۶ هـ - ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۲، ص ۵۲۴.

۶- شیخ الاسلام أبوسعید عبدالله بن سعید بن حصین الکندی الکوفی، الأشجّ، محدث الکوفه وصاحب التفسیر والتصانیف... حدث عنه الجماعه... ذکره ابوحاتم. قال النسائی: صدوق، مات سنه ۲۵۷ هـ - ق وقد زاد علی التسعین؛ همان، ص ۵۰۱.

۶- أبو حفص الفلاس. (۱)

۷- الدُّورقي. (۲)

۸- البحراني. (۳)

۹- الجهضمي. (۴)

برخی دیگر از شیوخ او از این قرارند:

قتیبۀ بن سعید (۵)، إسحاق بن راهویة، أبو کریب (۶)، عمران بن موسی القرّاز (۷)

و... (۸)

«ذهبی» در «السير» نزدیک به چهل نفر از شیوخ او را نام برده است (۹).

ص: ۱۳۴

-
- ۱- عمرو بن علی بن بحر بن کُنیز، ابو حفص الباهلی البصری الصیرفی الفلاس أحد الاعلام، مولده بعيد الستين ومائه... حدث عنه الستة والنسائي أيضاً بواسطة... مات الفلاس بسامراء سنة ۲۴۹هـ-ق؛ همان، ص ۴۸۸.
 - ۲- يعقوب بن إبراهيم بن كثير بن زيد بن افلح العبدی مولاہم، أبو یوسف الدورقي: ثقہ، من العاشرة، مات سنة ۲۵۲هـ-ق وله ست وثمانون سنة... ع؛ تقريب التهذيب، ص ۵۳۶... حدث عنه الجماعة والنسائي أيضاً بواسطة... وثقه النسائي وغيره.... (۱۶۶-۲۵۲هـ-ق)؛ تذكره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۰۶.
 - ۳- أبو عبد الله محمد بن معمر بن ربيع القيسي البصری... عنه الستة... توفي سنة ۲۵۶هـ-ق؛ همان، ص ۵۶۳.
 - ۴- نصر بن علی الجهضمي الحافظ العلامة ابو عمرو الانزدي البصری... حدث عنه الجماعة... قال أحمد: ما به بأس... قال النسائي: ثقہ... مات سنة ۲۵۰هـ-ق؛ همان، ص ۵۱۹.
 - ۵- أبو رجاء الثقفي مولاہم البلخي البغلاني... حدث عنه الجماعة سوى ابن ماجه... قال ابن معين: ثقہ وقال النسائي: ثقہ مأمون... (۱۴۹-۲۴۰هـ-ق)؛ تذكره الحفاظ؛ ج ۲، ص ۴۴۶.
 - ۶- محمد بن العلاء الهمداني الكوفي الحافظ الثقه محدث الكوفه... قال ابو حاتم: صدوق... م ۲۴۸هـ-ق؛ همان، ص ۴۹۷.
 - ۷- الليثي، أبو عمرو البصری: صدوق، من العاشرة مات بعد الأربعين. ت س ق. تقريب التهذيب؛ ص ۳۶۷.
 - ۸- سير اعلام النبلاء؛ الذهبي؛ ج ۱۳، ص ۲۷۱.
 - ۹- همان.

او همچنین از بخاری و مسلم و ابوداود نیز حدیث شنید و می توان گفت: بزرگترین شیخ او بخاری بوده است. ترمذی از مسلم تنها یک روایت در کتاب خود آورده است. وی از «دارمی» و «ابوزرعه رازی» نیز بهره برده و در «کتاب العلل» خود که در پایان جامع او آمده از ایشان سخنانی نقل کرده است.^(۱)

یادآور می شود که بخاری خود بنا بر گفته ترمذی روایتی را از او شنیده است، «ابن حجر» می گوید:

«قال الترمذی فی حدیثه عن علی بن المنذر بن فضیل عن

سالم بن أبی حفصه عن عطیه عن أبی سعید أن النبى | قال لعلی: «لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیرى و غیرک»، سمع منى محمد بن اسماعیل یعنی البخاری هذا الحدیث». ^(۲) شماره این روایت در جامع ترمذی ۳۷۲۷ است ^(۳).

شاگردان زیادی نیز در حوزه حدیث از ترمذی استفاده کردند و از او حدیث شنیدند که نامشان در «تهذیب الکمال» و «سیر اعلام النبلاء» آمده است.

برخی از آنان عبارتند از: أبوبکر أحمد بن إسماعیل بن عامر السمرقندی، أحمد بن علیّ المقرئ، الحسين بن یوسف الفربری، حماد بن شاکر الوریاق، أبوجعفر محمد بن

أحمد النسفی، و... ^(۴).

ص: ۱۳۵

۱- الامام الترمذی؛ نورالدین عتر؛ ص ۲۷.

۲- تهذیب التهذیب؛ ج ۹، ص ۳۳۵؛ نیز نک: البدایه والنهایه؛ ابن کثیر؛ ج ۱۱، ص ۸۰.

۳- جامع الترمذی؛ ص ۵۸۲ تک جلدی، بیت الأفكار الدولیه.

۴- تهذیب الکمال؛ ج ۲۶، ص ۲۵۱؛ نیز نک: سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۲۷۱.

«ابن کثیر»، بخاری را از جمله کسانی که از ترمذی روایت کرده آورده و می گوید:

«روی عنه غیر واحد من العلماء منهم محمد بن إسماعیل البخاری فی الصحیح و...»^(۱).

باید گفت: مشهورترین شاگرد او «محبوبی»^(۲).

است و او راوی کتاب جامع ترمذی است.

جامع ترمذی را شش نفر از شاگردانش روایت کرده اند که عبارتند از:

۱- محمد بن أحمد بن محبوب.

۲- أبوسعید الهیثم بن کلب الشاشی.

۳- أبوذر محمد بن إبراهیم.

۴- أبو محمد الحسن بن إبراهیم القطان.

۵- أبو حامد أحمد بن عبدالله التاجر.

۶- ابوالحسن الفزاری^(۳).

روایت محبوبی از همه صحیح تر است و جامع ترمذی که تاکنون به چاپ رسیده براساس همین روایت است، چرا که دیگر روایات به صورت متصل به ما نرسیده و تنها روایت محبوبی متصل است^(۴).

ص: ۱۳۶

۱- البدایه والنهایه؛ ج ۱۱، ص ۷۹.

۲- أبو العباس محمد بن أحمد بن محبوب صاحب الترمذی م ۳۴۶هـ-ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۸۶۳؛ نیز نک: عارضه الأحوذی؛ ابن العربی؛ ج ۱، ص ۱۱.

۳- تحفه الأحوذی؛ المبارکفوری؛ مقدمه؛ ص ۲۵۰.

۴- الامام الترمذی؛ عتر؛ ص ۶۸.

ستایش سنیان از او و کتابش:

او و کتابش نیز مانند دیگر کتاب های ششگانه و صاحبانشان مورد ستایش قرار گرفته اند.

خود ترمذی نیز می گوید:

«قال لی محمد بن إسماعیل: (۱)»

ما انتفعتُ بکْ أكثرَ مما انتفعتُ بی» (۲).

«ذهبی» از «ابی سعید ادریسی» نقل می کند که:

«کان أبو عیسیٰ یضرب به المثل فی الحفظ»

سپس داستانی شگفت از حافظه او می آورد (۳).

«عمر بن مالک» (۴)

می گوید:

«مات محمد بن إسماعیل البخاری ولم یخلف بخراسان مثل أبی عیسیٰ فی العلم والحفظ والزهد والورع، بکی حتی عمی وبقی

علی ضرره سنین» (۵).

ص: ۱۳۷

۱- بخاری.

۲- تهذیب التهذیب؛ ج ۹، ص ۳۳۶.

۳- تاریخ الاسلام؛ ج ۲۰، ص ۴۶۰.

۴- ذهبی در تذکره «عمر بن علق» گفته.

۵- همان، ص ۴۶۱.

گویند در مجلس «پیر هرات»^(۱).

از «ترمذی» یاد شد، پس گفت:

«کتابه أنفع من كتاب البخاری ومسلم؛ فإنه لا يقف على الفائدة منهما إلا المتبحر العالم، وكتاب أبي اسماعيل^(۲) يصل إلى فائدته كل واحد من الناس»^(۳).

جایگاه جامع ترمذی:

گفته شد که کتاب سنن ابی داود در میان

کتاب ها سته در جایگاه سوّم است، این را بیشتر دانشمندان حدیث نیز پذیرفته اند، ولی گویا کسانی نیز هستند که جامع ترمذی را کتاب سوّم می دانند.

برای نمونه «ابن العربی»^(۴)

در مقدمه شرح خود بر «جامع ترمذی» می گوید:

«إعلموا - أنارالله أفئدتکم - أن كتاب الجعفی هو الأصل الثانی فی هذا الباب، والموطأ هو الأول واللباب، وعليهما بناء الجميع كالقشیری والترمذی، وليس فیهم مثل كتاب أبي عیسی...»^(۵).

ص: ۱۳۸

۱- أبو اسماعیل عبدالله بن محمد بن علی الأنصاری الهروی من ذریه أبی ایوب الأنصاری رضی الله عنه... سمع جامع أبی عیسی من عبدالجبار بن محمد الجراحی،... وصنف الأربعین و... وكتاب منازل السائرین... وكان سیفاً مسلولاً علی المخالفین... وله مجلد فی مناقب الامام أحمد بن حنبل... حدث عنه: ... وابن طاهر المقدسی و... قال ابن طاهر: سمعته یقول: أحفظ اثنی عشر ألف حدیث اسردها سرداً... ۳۹۶-۴۸۱ هـ. ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۱۱۸۳.

۲- منظور «ابی عیسی» است، همان گونه که «أحمد شاکر» آورده، سنن الترمذی، ج ۱، ص ۷۱.

۳- تذکره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۱۱۸۳.

۴- محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن أحمد بن العربی المعافری، ۴۶۸ - ۵۴۳ هـ. ق، عارضه الأحوذی؛ ج ۱، ص ۱۳.

۵- عارضه الأحوذی؛ ج ۱، ص ۳۰.

این سخن «ابن العربی» بیانگر برتری کتاب ترمذی بر سنن ابی داود است.

«حاجی خلیفه» نیز، کتاب ترمذی را سوّم می داند، گذشته از اینکه او می گوید: «وهو ثالث الكتب الستّه فی الحدیث»^(۱)، همین که او کتاب ترمذی را با عنوان «الجامع الصحیح» معرفی کرده و آنرا پس از بخاری و مسلم یادآور شده، خود نشان دهنده این است که او ترمذی را در جایگاه سوّم می داند. او کتاب ابی داود را با نام «سنن» معرفی کرده است.

«قنوجی» نیز افزون بر اینکه ترمذی را پس از مسلم و پیش از ابی داود آورده خود به صراحت می گوید: «وبالجمله فهو ثالث الكتب الستّه»^(۲).

«مبارکفوری» در شرح خود بر جامع ترمذی فصلی را آورده با این عنوان: «فی بیان أن رتبه جامع الترمذی هل هی بعد الصحیحین أو بعد سنن أبی داود أو بعد سنن النسائی؟»، او در این فصل نتیجه گیری کرده است که کتاب ترمذی در جایگاه سوّم است. او در جواب ذهبی که گفته است:

«انحطت رتبه جامع الترمذی عن سنن أبی داود والنسائی لاجراجه حدیث المصلوب»^(۳) والکلبی^(۴) و أمثالهما، می گوید:

ص: ۱۳۹

۱- کشف الظنون؛ ج ۱، ص ۴۴۱.

۲- الحطّه؛ ص ۳۷۱.

۳- محمد بن سعید بن حسان بن قیس، الأسدی، الشامی، المصلوب... کذبوه، وقال أحمد بن صالح: وضع أربعة آلاف حدیث، وقال أحمد: قتله المنصور علی الزندقه وصلبه، من السادسة. ت ق؛ تقریب التهذیب؛ ص ۴۱۵.

۴- محمد بن السائب بن بشر الکلبی، أبوالنضر الکوفی، النسابه المفسّر: متهم بالکذب، ورُمی بالرفض: من السادسة، م ۱۴۶ هـ - ق، ت فق؛ همان.

«عندی نظر، والظاهر هو ما فی «كشف الظنون» من أنه ثالث الكتب الصحاح الستة، فإن الترمذی، وإن أخرج حدیث المصلوب والكلبی وأمثالهما، لكنّه بین ضعفه، فیکون حدیث المصلوب وأمثاله عنده من باب الشواهد والمتابعات...»^(۱).

سخن «مبارکفوری» درست است. ترمذی اگرچه از کسانی مانند کلبی و مصلوب نام برده، ولی ضعف آنها را نیز بیان کرده، و این نه تنها از جایگاه کتاب نمی کاهد بلکه حسنی برای آن است. از سوی دیگر «حازمی» شرط ترمذی را بهتر و پسندیده تر از ابی داود دانسته و این خود بر جایگاه ترمذی می افزاید.

سخن حازمی این چنین است:

«وفی الحقیقه شرط الترمذی أبلغ من شرط أبی داود لأن الحدیث إذا كان ضعيفاً... فإنه یبین ضعفه وینبه علیه فیصیر الحدیث عنده من باب الشواهد والمتابعات ویکون اعتماده علی ما صح عند الجماعه...»^(۲).

«عتر» نیز سخت تلاش کرده تا جایگاه ترمذی

را سوّم قرار دهد. سخنان او در کتابش خواندنی است.^(۳)

او در پایان سخنان خود می گوید:

«فقد تساوی الكتابان من حیث التخریج عن الرجال،

ص: ۱۴۰

۱- مقدمه «تحفه الأحوذی»؛ المبارکفوری؛ ص ۲۵۳.

۲- شروط الأئمة الخمسه؛ الحازمی؛ ص ۵۸ دار الهجرة.

۳- نك: الامام الترمذی والموازنه بین جامعه و بین الصحیحین؛ ص ۶۵.

وبقی امتیاز الترمذی بما ذکره الحازمی من أبلغیه شرطه، وتقدمه علی ابی داود، لأنه ینبه علی هؤلاء الضعفاء ولا- یسکت عنهم،... وقد سکت أبوداود عن حدیث جماعه منهم، فمن الانصاف إذن ألا تنزل رتبه کتاب الترمذی عن الثالثه، فیکون الکتاب الثالث، تالیاً للصحیحین...»^(۱)

شرط ترمذی در جامع:

ترمذی می گوید:

«جميع ما فی هذا الکتاب من الحدیث فهو معمولٌ به وبِهِ أخذ بعض أهل العلم ما خلا حدیثین...»^(۲).

اگر بتوان این را شرط دانست و اگر او به این شرط وفا کرده باشد، باید گفت شرط او در آوردن احادیث در این کتاب، - مگر شواهد و متابعات که در برخی از آنها ضعف است - ذکر احادیث صحیح و حسان است.

هرچند که «ابن الجوزی» در کتاب «الموضوعات» بیست و سه حدیث جامع ترمذی را موضوع دانسته، ولی باید گفت، زیاده روی او در موضوع دانستن احادیث مشهور است. «مبارکفوری» می گوید:

«ولا شک أنه متساهل فی الحکم

بالوضع»^(۳)

ص: ۱۴۱

۱- همان، صص ۶۵-۶۶.

۲- جامع الترمذی؛ کتاب العلل؛ ص ۶۰۸ تک جلدی، بیت الأفكار الدولیه.

۳- مقدمه تحفه الأحوذی؛ ص ۲۵۲.

مبارکفوری همچنین در مقدمه «تحفه الأحوذی» فصلی را با این عنوان آورده است:

«الفصل السادس: فی بیان أنه لیس فی جامع الترمذی حدیث موضوع»^(۱)

باید گفت: همه کسانی که درباره شروط ائمه سته گفت و گو کرده اند، نتوانسته اند سخن شفافی ارائه دهند، از این رو یا به بیان کلیات بسنده کرده اند یا سخنی نگفته اند. «نورالدین عتر» با آن استادی اش، نتوانسته چیز خاصی بگوید.^(۲)

«مبارکفوری» نیز سخنان «مقدسی» و «حازمی» را تکرار کرده است.^(۳)

تنها چیزی که «عتر» به خوبی آن را بیان کرده، موازنه

شرط ترمذی با شرط شیخین است، که البته بر آن نیز می توان خرده گرفت، و آن این که اساساً اینها شرط نیستند تا بتوان بین آنها موازنه برقرار کرد، وی می گوید:

«وبمعرفة شروط الأئمة الثلاثة نجد الترمذی: (أ) - يشترك في شرطه مع الشيخين، فيخرج في كتابه حديث الطبقة الأولى والثانية وهما شرط البخاری ومن شرط مسلم أيضاً، وحديث الطبقة الثالثة التي يخرج مسلم عن بعض رجالها. (ب) - ويفترق كتاب الترمذی عن كتابی البخاری ومسلم، حيث ينزل فيكثر من حديث الطبقة

ص: ۱۴۲

۱- همان.

۲- نك: الامام الترمذی؛ ص ۶۱.

۳- مقدمه تحفه الأحوذی؛ ص ۲۵۰.

الرابعه فينزل عنهما درجه آخرى» (۱).

همانگونه که گفته شد اساساً اینها شروط

شیخین و ترمذی نیستند، هرچند که از روی تساهل به آنها شرط گفته می شود.

شرح جامع ترمذی:

از مشهورترین آنها می توان موارد زیر را نام برد:

۱- عارضه الأحوذی بشرح جامع الترمذی؛

تألیف «محمّد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله أحمد بن العربی المعافری المالکی (م ۴۶۸ - ۵۴۳ هـ.ق.)، مشهورترین شرح، همین کتاب است.

۲- قوت المغتذی علی جامع الترمذی؛ سیوطی (م ۹۱۱ هـ.ق)؛

۳- تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی؛ تألیف محمد عبدالرحمن ابن عبدالرحیم المبارکفوری (م ۱۳۵۳ هـ.ق).

ویژگی های جامع ترمذی:

۱- اولین کتاب حدیثی است که در آن به حدیث «حسن» اشاره شده است؛

۲- دارای حسن ترتیب و عدم تکرار است؛

۳- یادآوری سخنان صحابه، تابعین، مذاهب فقها و استدلال آنها در مسائل فقهی است؛

ص: ۱۴۳

۱- الامام الترمذی؛ ص ۶۴.

۴- انواع حدیث از صحیح و حسن و ضعیف و غریب و... در آن بیان شده است؛

۵- اسامی راویان و ألقاب و کنیه های آنها توسط ترمذی یاد آوری شده است. (۱)

زمان تدوین جامع ترمذی:

به خوبی روشن نیست او در چه زمانی گردآوری جامع را آغاز کرده و چند سال این کار به درازا کشیده است؟ تنها چیزی که بدان دست یافتیم؛ سخنی است که «ابن النقطة» گفته؛ او می گوید:

«فرغ من کتابته یوم الأضحی من سنه ۲۷۰ هـ.ق.» (۲) اگر این سخن درست باشد و ده سال را برای گردآوری جامع در نظر بگیریم باید در حدود ۲۶۰ هـ.ق کار را آغاز کرده باشد.

این دیدگاه را با کمک گرفتن از سخن ذهبی می توان تقویت کرد، چرا که او در «تاریخ الاسلام» می گوید:

«وقال عبدالمؤمن بن خلف النسفی (۳): قرأ علیه «الجامع» فی دارنا بنسف وأنا صغیر ألعب» (۴)؛

ضمیر در «علیه» به ترمذی باز می گردد.

ص: ۱۴۴

۱- الحطه فی ذکر الصحاح السنه؛ القنوجی؛ ص ۳۷۲، و تراث الترمذی العلمی؛ العمری؛ ص ۱۵.

۲- التقیید لمعرفه رواه السنن؛ ابن النقطة؛ ص ۹۹.

۳- ابن طفیل بن زید بن طفیل، أبویعلی النسفی التمیمی، ۲۵۷-۳۴۶ هـ.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۸۶۶.

۴- ج ۲۰، ص ۴۶۰.

باتوجه به اینکه «عبدالؤمن» در (۲۵۷ هـ-ق) چشم به جهان گشوده و باتوجه بسخن او، می توان با اطمینان بیشتری گفت که او گردآوری جامع را بین سال های ۲۶۰ تا ۲۶۵ هـ-ق آغاز کرده، یعنی در حدود پانزده تا بیست سال پیش از مرگش.

دیگر آثارش:

افزون بر جامع، آثار دیگر او عبارتند از:

۱- الشمائل النبویة و الخصائل المصطفویة، المعروف بشمائل الترمذی؛

۲- کتاب العلل الصغیر؛ (در پایان جامع ترمذی آمده)؛

۳- کتاب العلل الکبیر، یا العلل المفرد؛

۴- کتاب الزهد؛

۵- التاریخ؛

۶- أسماء الصحابه؛

۷- الأسماء والکنی؛

۸- کتابی در تفسیر. (۱)

بخش بندی جامع ترمذی:

کتاب به بخش هایی به نام «ابواب» تقسیم شده است، مانند: «ابواب الطهارة»، «ابواب الزهد»، «ابواب المناقب»، و تنها «کتاب الدعوات» است که با عنوان کتاب

ص: ۱۴۵

۱- مقدمه جامع الترمذی؛ ص: ز، دارالفيحاء، دمشق / دارالسلام، الرياض، و تراث الترمذی العلمی؛ العُمري؛ ص ۱۴.

آمده است. در پایان جامع «کتاب العلل» و در چند صفحه آورده شده است.

جامع ترمذی دارای ۳۹۵۶ حدیث است. (۱)

ترمذ:

بندری است تاریخی در ماوراء النهر؛ امروزه در جمهوری ازبکستان است و مرکز ولایت «سرخان دریا»، در ساحل راست آمودریا (رود جیحون)، در مرز با افغانستان. (۲)

بنای ترمذ را به اسکندر مقدونی (۳۵۶ - ۳۲۳ ق م) نسبت می دهند. ترمذ از واژه «ترمسته» گرفته شده، که در زبان باکتریایی (۳)

به معنای ساحل راست است گرفته شده، و بعدها به آن ترمیته، ترمته، ترمید و ترمیذ نیز می گفتند.

در دوره اسلامی، سعید بن عثمان بن عفان نخستین فرماندار عرب در خراسان بود که به آن سوی رود جیحون لشکر فرستاد و پس از گشودن سمرقند، ترمذ را نیز گرفت.

ترمذ در دوران های بعد بین سامانیان و غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان دست به دست شد.

در سده های یازدهم و دوازدهم، ترمذ همچون دیگر سرزمینهای ماوراء النهر، دستخوش کشمکش های فرمانروایان بلخ و بخارا بود و به ویرانه ای تبدیل شد، تا

ص: ۱۴۶

۱- موسوعه الحدیث الشریف؛ الکتب الستة؛ جامع الترمذی؛ ص ۲۰۵۵.

۲- دانشنامه جهان اسلام؛ ج ۷، ص ۲۳۳. با دخل و تصرف.

۳- زبان بلخی.

آنکه در ۱۱۷۲ هـ.ق به دست «محمد رحیم خان بخاری» بازسازی شد. در نیمه دوم سده سیزدهم ترمذ بار دیگر ویران شد و تنها دو روستای «یتکه سر» و «صالح آباد» به جای ماند. روس ها در سال ۱۸۹۴ م (۱۳۱۱ هـ.ق) در یتکه سر دژی ساختند که آنرا «توپراق قرقان» می گفتند که ترمذ کنونی در پیرامون این دژ ساخته شده. (۱)

گویا در قدیم، صابون و بوری یا و بادبزن ترمذ نیز معروف بوده است:

«و از وی صابون نیک و بوریای سبز و بادبزن خیزد». (۲)

ص: ۱۴۷

۱- دانشنامه جهان اسلام؛ ج ۷، ص ۲۳۳ - ۲۳۵، با تلخیص و دستکاری برخی از واژگان.

۲- لغت نامه؛ دهخدا؛ ج ۴، ص ۵۸۳۵.

عنوان اصلی:

کتاب او به «سنن» معروف است، «صنف السنن و غیرها» (۱).

مزی می گوید: «صاحب کتاب السنن» (۲).

سنن نسائی را «السنن الصغری»، «المجتبی» و «المجتبی» نیز گفته اند، و این برای آن است که او در آغاز کتابی بزرگتر با احادیث بیشتر نگاهت و سپس گزیده آن را تدوین کرد.

در اینکه «المجتبی» را خود نسائی گرد آورده و برگزیده یا اینکه شاگرد و راوی سنن او «ابن السنی» (۳)

این کار را کرده، اختلاف است.

برخی همچون ذهبی سخن دوم را درست می دانند.

ص: ۱۴۹

۱- المستفاد من ذیل تاریخ بغداد؛ ابن الدمیاطی؛ ج ۱۹، ص ۴۸.

۲- تهذیب الکمال؛ ج ۱، ص ۳۲۸، نیز نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج ۲۳، ص ۱۰۵ و سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۴، ص ۱۲۵ و تاریخ مدینه دمشق؛ ج ۷۱، ص ۱۷۰ و تهذیب التهذیب؛ ج ۱، ص ۳۴.

۳- أبوبکر أحمد بن محمد بن اسحاق الدینوری... راوی سنن النسائی... سمع النسائی و... اختصر السنن وسماه «المجتبی» م ۳۶۴ هـ-ق، تذکره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۹۳۹.

او می گوید:

«قال ابن الأثير: سأل أميرُ أبا عبد الرحمن (١) عن سُنَّته: أصحیح كُله؟ قال: لا. قال: فاكتب لنا منه الصحيح. فجزّد المجتبی. قلتُ: هذا لم یصح، بل المجتبی اختیار ابن السنّی» (٢)

گویا سخن ذهبی نادرست است و نسائی خود

«مجتبی» را برگزیده و مشهور میان محدثان نیز است. «فاروق حَمَّاد» در مقدمه کتاب «عمل الیوم واللیلَه»، به خوبی از این دیدگاه دفاع کرده است. (٣)

سیوطی نیز سخنانی گفته که مؤید این دیدگاه است و گویا دیدگاه خود او نیز هست.

او در مقدمه «زهر الربی علی المجتبی» گوید:

«وقال محمد بن معاویه الأحمر (٤) - الراوی عن النسائی - قال النسائی: کتاب السنن کله صحیح، وبعضه معلول، إلا أنه لم یبین علته، والمنتخب المسمی بالمجتبی صحیح کله و ذکر بعضهم أن النسائی لما صنف السنن الکبری أهداه إلى أمير الرمله، فقال له الأمير: أكل ما فی هذا صحیح؟

ص: ١٥٠

١- یعنی نسائی.

٢- سیر أعلام النبلاء؛ ج ١٤، ص ١٣١.

٣- عمل الیوم واللیلَه؛ النسائی، ص ٦٩.

٤- «ابن الأحمر» درست است، أبوبکر محمد بن معاویه بن عبد الرحمن... بن عبد الملك بن مروان الاموی... توفی فی رجب سنه ٣٥٨ هـ. وقد قارب التسعین، سیر أعلام النبلاء؛ ج ١٦، ص ٦٨.

قال: لا، قال: فجرد الصحيح منه، فصنف المجتبي» (١)

«سندی» (٢)

نیز همین سخن را در مقدمه حاشیه خود بر سنن نسائی آورده است. (٣)

گردآورنده آن:

«أحمد بن علي بن شعيب بن علي بن سنان بن بحر، أبو عبد الرحمن النسائي» (٤).

«مزی» می گوید:

«أحمد بن شعيب... بن بحر

بن دينار...» (٥).

«ذهبی» می گوید:

«أحمد بن شعيب... بن بحر الخراساني...» (٦).

زادروزش:

بیشتر سال ٢١٥ هـ - ق را گفته اند، هر چند ٢١٤ هـ - ق نیز گفته شده است. (٧)

«سیوطی»

ص: ١٥١

-
- ١- سنن النسائي بشرح السيوطي وحاشيه الإمام السندی زهرالربى؛ ج ١، ص ٦.
 - ٢- محمد بن عبد الهادي التقوي المدني م ١١٣٨ هـ - ق، همان، ص ٧٦ - م.
 - ٣- همان، ص ١٠.
 - ٤- المنتظم في تاريخ الأمم والملوك؛ ابن الجوزي؛ ج ١٣، ص ١٥٥. (رافعي در «التدوين في أخبار قزوين» گفته: «أحمد بن عثمان بن شعيب»؛ ج ٢، ص ١٩٧).
 - ٥- تهذيب الكمال؛ ج ١، ص ٣٢٨.
 - ٦- سير أعلام النبلاء؛ ج ١٤، ص ١٢٥.
 - ٧- وفيات الاعيان؛ ابن خلكان؛ ج ١، ص ٧٨.

زادروزش را (۲۲۵ هـ-ق) گفته (۱).

او در «نسا» شهری در خراسان پا بر زمین نهاد.

وفاتش:

وی روز دوشنبه، سیزدهم ماه صفر یا در ماه شعبان سال ۳۰۳ هـ در گذشت. محل مرگش را مکه و نیز «رمله» (۲)

گفته اند (۳)، که اولی مشهورتر است. «ذهبی» مکان مرگ او را «رمله» می داند. (۴)

روایاتی که مکان مرگ او را در مکه می دانند، گفته اند که قبر او میان صفا و مروه است.

زندگی علمی او:

نسائی از نوجوانی دنبال فراگیری حدیث بود. «ذهبی» می گوید:

«... طلب العلم فی صغره فارتحل إلى قُتیبه فی سنه (۲۳۰ هـ-ق)، فأقام عنده ببغلان سنه، فأكثر عنه» (۵)

گویا پس از شهر خود، نخستین جایی که رفته و در آنجا حدیث شنیده نیشابور بوده است؛ یعنی پیش از شنیدن از «ابن سعید» و پیش از پانزده سالگی.

ص: ۱۵۲

۱- عمل الیوم واللیلہ؛ ص ۱۴.

۲- در فلسطین.

۳- وفیات الاعیان؛ همان.

۴- تذکره الحفاظ؛ ج ۲، ص ۷۰۱.

۵- سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۲۵؛ (در تاریخ الاسلام گفته: «...وأقامت عنده سنه وشهرین...»؛ ج ۲۳، ص ۱۰۶).

«ابن الجوزی» می گوید:

«کان اول رحلتہ إلى نيسابور، فسمع إسحاق بن ابراهيم الحنظلي و... ثم خرج إلى بغداد، فأكثر عن قتيبه، وانصرف على طريق مرو، فكتب عن علي بن حجر(١) وغيره، ثم توجه إلى العراق فكتب عن أبي كريب وأقرانه، ثم دخل الشام ومصر...»(٢)

او در سال دویست و هفتاد و اندی(٣)

(٢٧٥ هـ-ق)(٤)

به قزوین رفت و در آنجا حدیث شنید.

مصر را برای ماندن برگزید و تا نزدیک مرگش در آنجا بود. (سیصد و اندی)(٥)

او از بزرگان زیادی شنید. ذهبی در «السير» نزدیک به هفتاد نفر از استادانش را نام برده است؛ کسانی مانند: «اسحاق بن راهویه، علی بن حجر، محمد بن بشار، محمد بن مثنی، نصر بن علی الجهضمی و...»(٦)

او در سنن (المجتبی) از ٣٣٤ شیخ خود روایت کرده و در دیگر آثارش از

ص: ١٥٣

١- ابوالحسن السعدی المروزی، عنه الجماعه سوی آیداوود وابن ماجه... توفی سنه ٢٤٤ هـ، تذکره الحفاظ؛ ج ٢، ص ٤٥٠.

٢- المنتظم؛ ج ١٣، ص ١٥٥.

٣- الارشاد؛ الخلیلی؛ ج ١، ص ٤٣٦.

٤- التدوین فی أخبار قزوین؛ الرافی القزوینی؛ ج ٢، ص ١٩٧.

٥- الارشاد، همان.

٦- ج ١٤، ص ١٢٥.

۱۱۴ استاد غیر از آنها روایت کرده است. (۱)

وی شاگردان بسیاری داشت (۲)

که از میان آنها می توان به فرزندش «عبدالکریم» (۳)

اشاره کرد؛ نامدارترین شاگرد او «طبرانی» (۴)

است.

ستایش از او و کتابش:

«ابن منده» (۵) م ۳۹۵ هـ. ق می گوید:

«الذین أخرجوا الصحيح وميزوا الثابت من المعلول والخطأ من الثواب أربعة: أبو عبدالله البخاري ومسلم بن الحجاج النيسابوري وبعدهما أبو داود السجستاني وأبو عبدالرحمن النسائي» (۶).

«خليلي» (۷) (م ۴۴۶ هـ. ق) درباره نسائی می گوید:

«حافظ متقن... رضيه الحفاظ وكتابه يُضاف إلى كتاب

ص: ۱۵۴

۱- سنن النسائي؛ بشرح السيوطي وحاشية السندی؛ ج ۱، ص ۴۷ م.

۲- نك: تهذيب الكمال؛ ج ۱، صص ۳۲۹-۳۳۳.

۳- م ۳۳۴ هـ. ق.

۴- ابوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، مسند الدنيا، ۲۶۰-۳۶۰ هـ. ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۹۱۲.

۵- أبو عبدالله محمد بن الشيخ أبي يعقوب اسحاق ابن الحافظ أبي عبدالله محمد بن أبي زكريا يحيى بن منده... ۳۱۰-۳۹۵ هـ. ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۱۰۳۱.

۶- التقييد؛ همان.

۷- خليل بن عبدالله بن أحمد القزويني ۳۶۷-۴۴۶ هـ. ق.

البخاری و مسلم و أبی داود... إتفقوا علی حفظه و إتقانه، و يُعتمد علی قوله فی الجرح و التعديل، و کتابه فی السنن مرضی^(۱)

نسائی از بزرگان جرح و تعديل است. دیگر صاحبان صحاح سته، هر چند که سخنانشان در جرح و تعديل مقبول است، ولی هیچکدام به پای نسائی نمی رسند و اساساً نسائی افزون بر اینکه محدث است به عنوان یکی از بزرگترین جارحان و معدلان نزد سنیان شناخته می شود. او در علم «رجال الحدیث» کتابی دارد به نام «الضعفاء و المتروکین» که معروف است.

«ابن طاهر مقدسی» (م ۵۰۷ هـ - ق) می گوید:

«سألت سعد بن علی الزنجانی^(۲) عن رجل، فوثقه، فقلت قد ضعفه النسائی!! فقال: یا بُئی! إنَّ

لأبی عبدالرحمن شرطاً فی الرجال أشدَّ من شرط البخاری و مسلم».

ذهبی در تأیید سخن زنجانی می گوید:

«قلت: صدق، فإنه لئن جماعه من رجال صحیحی البخاری و مسلم»^(۳)

ص: ۱۵۵

۱- الارشاد؛ الخلیلی؛ ج ۱، ص ۴۳۶.

۲- أبوالقاسم سعد بن علی بن محمد بن علی بن الحسین، حدث عنه أبوبکر الخطیب و هو اکبر منه؛ نه از نظر سن، بلکه از از نظر شنیدن، چرا که زنجانی از نظر سن ده سال بزرگتر از خطیب بوده و منصور بن عبدالجبار السمعانی... و محمد بن طاهر المقدسی... (۳۸۰-۴۷۱ هـ - ق)، تذکره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۱۱۷۶.

۳- السیر؛ ج ۱۴، ص ۱۳۱.

«عبدالکریم رافعی» (م ۶۲۳) می گوید:

«النسائی...»

صاحب کتاب المعروف بالسنن، وفيه دلالة ظاهرة على وفور علمه وحسن ترتيبه وتلخيصه وقوه نظره في استنباط المعاني التي يفصح عنها تراجم الأبواب»^(۱).

«مزی» (م ۷۴۲هـ-ق) می گوید:

«أحد ائمه المبرزين والحفاظ المتقنين والأعلام المشهورين،

طاف البلاد وسمع...»^(۲).

شرط نسائی در سنن:

درباره شرط نسائی در سنن نیز چیز روشنی نمی توان گفت، از خود او هم چیزی به ما نرسیده که بتوان آنرا شرط او دانست؛ بار دیگر سخن «مقدسی» را یادآور می شوم که می گوید:

«إعلم أن البخاری ومسلماً ومن ذكرنا بعدهم لم ينقل عن واحد منهم أنه قال: شرطت أن أخرج في كتابي ما يكون على الشرط الفلاني وإنما يعرف ذلك من سبر كتبهم فيعلم بذلك شرط كل رجل منهم...»^(۳)

ص: ۱۵۶

۱- التدوين في أخبار قزوين؛ ج ۲، ص ۱۹۸.

۲- تهذيب الكمال؛ ج ۱، ص ۳۲۹

۳- شروط الأئمة الستة؛ ص ۱۳ دارالهجرة.

او همچنین در جای دیگر می گوید:

«حکى أبو عبدالله بن منده أن شرط أبي داود والنسائي إخراج أحاديث أقوام لم يجمع على تركهم إذا صح الحديث باتصال الاسناد من غير قطع ولا إرسال ويكون هذا القسم من الصحيح»^(۱)

درست است، نسائی خود می گوید: «لا- يترك الرجل عندي حتى يجتمع الجميع على تركه»^(۲) از این روست که گفته اند: نسائی در جرح و تعدیل رجال مذهبی متسع دارد.^(۳)

ولی باید گفت این در جایی است که نسائی بخواهد در جرح و تعدیل راوی از دیگران بهره ببرد، و گرنه اگر راوی خاصی نزد نسائی مجروح و متروک باشد او دیگر این قاعده را رعایت نخواهد کرد. از این روست که «ابن حجر» می گوید:

«...ظهر أن الذى يتبادر إلى الذهن من أن مذهب النسائي في الرجال مذهب متسع، ليس كذلك، فكم من رجل أخرج له أبو داود والترمذى تجنب النسائي إخراج حديثه... بل تجنب النسائي إخراج حديث جماعه من رجال الصحيحين»^(۴)

ص: ۱۵۷

۱- همان؛ ص ۱۵.

۲- النکت علی کتاب ابن الصلاح؛ ابن حجر العسقلانی؛ ج ۱، ص ۴۸۲.

۳- همان.

۴- همان.

مؤید این سخن، کلام خود نسائی است، آنجا که می گوید:

«لما عزمت علی جمع کتاب السنن استخرت الله تعالی فی الروایه عن شیوخ کان فی القلب منهم بعض الشیء فوقعت الخیره علی ترکهم، فنزلت فی جمله من الحدیث كنت أعلو فيه عنهم»^(۱)

باتوجه به داستان او و امیر رمله درباره گردآوری احادیث صحیح از سنن کبری، که پیش از این گفته شد، و نیز همین سخن نسائی درباره استخاره، می توان گفت که کتاب نسائی از نظر صحت احادیث، اگر بالاتر از صحیحین نباشد، کمتر و پایین تر نیست و می توان جایگاه سنن نسائی را پس از صحیحین دانست، هرچند معمول بر این است که آن را در جایگاه پنجم ذکر می کنند.

فراموش نکنیم که درباره نسائی گفته شده:

«إن لأبی عبدالرحمن شرطاً فی الرجال أشد من شرط البخاری ومسلم»^(۲).

سخن «ابن حجر» نیز خواندنی است، او می گوید:

«وفی الجملة فکتاب النسائی أقل الكتب بعد الصحیحین حدیثاً ضعيفاً ورجلاً مجروحاً، ويقاربه کتاب أبی داود وکتاب الترمذی ويقابله فی الطرف الآخر کتاب ابن ماجه

ص: ۱۵۸

۱- شروط الأئمة الستة؛ المقدسی؛ ص ۲۳ دارالهجرة.

۲- همان.

فإنه تفرد فيه بإخراج أحاديث عن رجال متهمين بالكذب وسرقه الأحاديث...»(١)

«ابن الصلاح» مى گوید:

«التاسع: من أهل الحديث من لا يُفردُ نوعَ الحسن ويجعلُه مندرجاً في أنواع الصحيح؛ لاندراجه في أنواع ما يُحتجُّ به، وهو الظاهر من كلام الحاكم أبى عبدالله الحافظ في تصرفاته، واليه يومئ في تسميته كتاب الترمذى ب-«الجامع الصحيح».

واطلق الخطيب أبوبكر أيضاً عليه اسم الصحيح، وعلى كتاب النسائى»(٢).

«ابن حجر» در ادامه سخن «ابن الصلاح» مى گوید:

«قلت: وقد أطلق عليه(٣) - أيضاً - اسم الصَّحِّه أبوعلى النيسابورى، وأبو أحمد بن عدى(٤)، وأبو الحسن الدارقطنى

ص: ١٥٩

١- النكت؛ ج ١، ص ٤٨٤.

٢- معرفه أنواع علم الحديث؛ ابن الصلاح؛ ص ١١٠.

٣- على كتاب النسائى.

٤- أبو أحمد عبدالله ابن عدى بن عبدالله بن محمد ابن مبارك الجرجانى، ويعرف أيضاً بابن القطان، صاحب كتاب الكامل فى الجرح والتعديل... سمع... وأبا عبدالرحمن النسائى... وأبا يعلى الموصلى... وعنه أبو العباس بن عقده شيخه...، وهو مصنف فى الكلام على الرجال عارفا بالعلل... قال حمزه السهمى: سألت الدارقطنى أن يصنف كتاباً فى الضعفاء؛ فقال: أليس عندك كتاب ابن عدى؟ فقلت: بلى؛ قال: فيه كفايه لا يزداد عليه... قال الخليلى: كان عديم النظر حفظاً وجماله ٢٧٧ - ٣٦٥ هـ. ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج ٣، ص ٩٤٠.

وابن منده وعبداغنى بن سعيد(١) وأبويعلى الخليلى وغيرهم. وأطلق الحاكم إسم الصحه عليه وعلى كتابى أبى داود والترمذى...»(٢).

درباره شرط نساى نباید از سخن «حازمى» غافل شد. او پس از آنکه اصحاب «زهري»(٣) را به پنج طبقه تقسیم مى کند، مى گوید:

«والطبقه الثالثه) جماعه لزموا الزهري مثل أهل الطبقة الأولى، غير أنهم لم يسلموا عن غوائل الجرح فهم بين الرد والقبول، وهم (شرط أبى داود والنسوى)»(٤).

آثار نساى:

او جز مجتبى يا «السنن الصغرى» آثار ديگرى نیز دارد.

«ابن الأثير» مى گوید:

«وله كتب كثيره فى الحديث والعلل وغير ذلك»(٥)

برخى از آثار او از اين قرار است:

ص: ١٦٠

١- بن على بن سعيد بن بشر بن مروان، أبو محمد الأزدي المصري... ٣٣٢ - ٤٠٩ هـ. ق؛ همان؛ ص ١٠٤٧.

٢- النكت؛ ج ١، ص ٤٨١.

٣- أبوبكر محمد بن مسلم بن عبيدالله بن عبدالله بن شهاب القرشى الزهري المدني، حدث عن... وأنس بن مالك وسعيد بن المسيب... قال ابوداود: حديثه ألفان ومائتان، النصف منها مسند ٥٠-١٢٤ هـ. ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج ١، ص ١٠٨.

٤- شروط الأئمة الخمسه؛ ص ٥٨.

٥- جامع الأصول؛ ج ١، ص ١٩٥.

۱- الکنی؛ ذهبی می گوید:

«وقد صَنَّفَ مسند علی و کتاباً حافلاً فی الکنی...» (۱)

گویا این کتاب یا نابود شده یا گم شده است. (۲)

۲- الضعفاء والمتروکین؛ این کتاب با کتاب «الضعفاء الصغیر» بخاری و «المنفردات الوجدان» مسلم در چاپخانه «دائرة المعارف العثمانیه» در «حیدرآباد دکن» چاپ شده و بار دیگر با ضعفاء الصغیر بخاری در «حلب» سوریه به چاپ رسیده است.

۳- کتاب الطبقات؛ که به ذکر شیوخ و احوال آنها و روایات آنها، طبقه به طبقه و عصر به عصر، تا زمان نسائی می پردازد، قسمتی از کتاب موجود است و به چاپ رسیده است.

۴- الجرح والتعديل.

۵- تفسیر القرآن الکریم.

۶- عمل الیوم واللیله.

۷- مسند علی بن ابی طالب؛ «ابن حجر» در تقریب و تهذیب رمز آن را (عس) قرار داده است.

۸- السنن الکبری؛ نسخه خطی آن موجود است، گویا «عبدالصمد شرف

ص: ۱۶۱

۱- سیر أعلام النبلاء؛ ج ۱۴، ص ۱۳۳.

۲- عمل الیوم واللیله؛ فاروق حماده؛ ص ۳۰.

الدین» در هند به چاپ آن پرداخته و تاکنون چند جلد آماده شده است (۱).

«فاروق حمادہ» می گوید:

«المجلدان الكبیران من السنن الكبیری الموجودان فی الخزانة الملكية بالرباط تحت رقم ۵۹۵۲...» (۲).

۹- الجمعة (۳).

۱۰- خصائص علی؛ بارها چاپ شده، گویا بهترین چاپ آن تا سال (۱۴۰۶ هـ-ق) متعلق است به تحقیق «أحمد میرین البلوشی» که به وسیله ی «مکتبه المعلا» در کویت به چاپ رسیده است (۴).

ذهبی این کتاب را داخل در «السنن الكبیر» می داند (۵).

نوشتن خصائص علی× به وسیله ی او داستان معروفی دارد که تقریباً همه کسانی که ترجمه نسائی را نوشته اند به آن اشاره کرده اند. سخن ذہبی را می آوریم:

«قال محمد بن موسى المأمونی، صاحب النسائی: سمعتُ قوماً ینکرون علیہ کتاب «الخصائص» لعلی رضی الله عنه وترکہ تصنیف فضائل الشیخین، فذکرتُ له ذلك، فقال: دخلتُ إلى دمشق والمنحرف عن علی بها کثیر، فصنفتُ کتاب

ص: ۱۶۲

۱- مقدمه سنن النسائی؛ بشرح السیوطی وحاشیة السندی؛ ج ۱، ص ۶۶- م پاورقی ۱۲.

۲- عمل الیوم واللیلہ؛ ص ۷۳.

۳- نک: تاریخ التراث العربی؛ سزگین؛ ج ۱، ص ۳۳۱.

۴- مقدمه سنن النسائی؛ السیوطی؛ ج ۱، ص ۶۶- م.

۵- السیر؛ ج ۱۴، ص ۱۳۳.

«الخصائص» رجاء أن يهديهم الله. ثم صنّف بعد ذلك «فضائل الصحابه»، فقليل له وأنا أسمع: ألا تخرج فضائل معاويه؟ فقال: أئى شىء أخرج؟ «اللهم لاتشيع بطنه» (١)؟!؟! فسكت السائل. قلت: لعل هذه فضيله لقول النبىء: «اللهم من لعنته أو سببته فاجعل له ذلك زكاه ورحمه» (٢)؟!!

ذهبی در جای دیگر می گوید:

«إن النسائی خرج من مصر فى آخر عمره إلى دمشق، فسئل بها عن معاويه وما روى فى فضائله فقال: لا يرضى رأساً برأس حتى يُفضل! فما زالوا يدفون فى حُضْنِهِ (٣) حتى أُخرج من المسجد. ثم حُمل إلى الرمله وتوفى بها رحمه الله تعالى ورضى عنه.

وقال الدارقطنى: إنّه خرج حاجاً فامتحن بدمشق، وأدرك الشهاده، فقال: إحملونى إلى مكه، فحُمل وتوفى بها، وهو مدفون بين الصفا والمروه. (٤) و(٥)

ص: ١٦٣

-
- ١- اشاره به حدیث پیامبر اکرم | درباره معاویه.
 - ٢- تاریخ الاسلام؛ ج ٢٣، ص ١٠٧، والسير؛ ج ١٤، ص ١٢٩.
 - ٣- جاهای دیگر نیز گفته اند.
 - ٤- همان.
 - ٥- برای آگاهی بیشتر از آثار نسائی به مقدمه کتاب «عمل الیوم واللیل» صص ٢٨ - ٣٨ و «سنن النسائی» و شرح سیوطی و حاشیه سندى، ج ١، صص ٦٥-٦٧ مراجعه کنید.

۱- کمترین احادیث ضعیف و رجال مجروح را پس از صحیحین دارد. (۱)

۲- در مجتبی بیش از سایر کتاب های ششگانه

احادیث تکرار شده است. (۲)

۳- یادآوری سخنان و دیدگاه های صحابه و تابعین.

۴- ذکر دیدگاه های فقهی خود در سنن.

۵- آوردن برخی پرسش های فقهی و پاسخ دادن به آنها با احادیث.

۶- کتاب او دارای مزایای پنج کتاب دیگر است.

«صبحی صالح» می گوید:

«ولکل من أصحاب الكتب الستة ميزه يعرف بها، فمن أراد التفقه فعليه بصحيح البخاري، ومن أراد قله التعليقات فعليه بصحيح مسلم، ومن رغب في زياده معلوماته في فن التحديث فعليه بجامع الترمذي ومن قصد إلى حصر أحاديث الأحكام فبغيته لدى أبي داود في سننه، ومن كان يعنيه حسن التبويب في الفقه فابن ماجه يلبي رغبته، أما النسائي فقد توافرت له أكثر هذه المزايا» (۳)

ص: ۱۶۴

۱- از دیدگاه دانشمندان عامه، نك: سبل السلام؛ الصنعاني؛ ج ۱، صص ۳۰.

۲- التاج الجامع للأصول؛ ناصف؛ ج ۱، ص ۱۶.

۳- علوم الحديث ومصطلحه؛ ص ۱۱۹.

او در زندگی خود با دوازده تن از خلفای عباسی هم روزگار بود که عبارتند از:

مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هـ.ق)؛ المعتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷ هـ.ق)؛ الواثق بالله (۲۲۷-۲۳۲ هـ.ق)؛ المتوکل علی الله (۲۳۲-۲۴۷ هـ.ق)؛ المنتصر بالله (۲۴۷-۲۴۸ هـ.ق)؛ المستعین بالله (۲۴۸-۲۵۲ هـ.ق)؛ المعتز بالله (۲۵۲-۲۵۵ هـ.ق)؛ المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶ هـ.ق)؛ المعتمد علی الله (۲۵۶-۲۷۹ هـ.ق)؛ المعتضد بالله (۲۷۹-۲۸۹ هـ.ق)؛ المکتفی بالله (۲۸۹-۲۹۵ هـ.ق)؛ المقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ هـ.ق).

نَسَا:

«نَسَا» نام چهار شهر است در چهار گوشه ایران، در خراسان، فارس، کرمان و همدان(۱).

و أحمد بن شعيب از نسا در خراسان است، «ياقوت» گوید:

«وهي مدينة بخراسان، بينها وبين سرخس يومان، وبينها وبين مرو خمسة أيام... وبين نيسابور سته أو سبعة... وقد خرج منها جماعة من أعيان العلماء، منهم: أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب بن علي النسائي...»(۲)

«ذهبي» نیز او را خراسانی می داند.(۳)

ص: ۱۶۵

۱- معجم البلدان؛ ج ۵، ص ۲۸۲.

۲- همان.

۳- سير أعلام النبلاء؛ ۱۴، ص ۱۲۵.

بخش دوّم: اهل بیت کیانند؟

اشاره

ص: ۱۶۷

در این بخش به شناسایی اهل بیت می پردازیم، تا روشن شود که مراد از اهل بیت در این پژوهش کیانند. منظور از اهل بیت در این پژوهش همانانی هستند که در قرآن از ایشان یاد شده است. خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ - وَرَسُولَهُ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۱)

«و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

اینک برای اینکه بدانیم اهل بیت چه کسانی هستند و در حقیقت مصادیق آن را که خداوند اراده کرده، بشناسیم، باید به روایات روی آوریم.

ص: ۱۶۹

در اینجا روایاتی را فقط و فقط از کتاب های حدیث، تفسیر و تاریخ عامه می آورم تا مراد روشن شود. اگر کسی به دور از دشمنی ها و تعصبات و خواهش های نفسانی این روایات را بفهمد، کافی است تا بداند اهل بیت کیانند و دیگر نیازی به ده ها و شاید صدها کتابی که در این زمینه نگاشته شده نیست؛ و اگر بنای خواننده جز این باشد ما را با او کاری نیست.

یاد آور می شوم که درباره مراد خداوند از اهل بیت کتابهای زیادی نگاشته شده است و برخی خواسته اند مصداق هایی را به آیه تحمیل کنند؛ خواننده، اگر اهل تحقیق باشد، می داند که به چه کتاب هایی مراجعه کند.

برخی در این کتاب ها به معنای لغوی «اهل» پرداخته اند و خواسته اند «اهل بیت» را با توجه به مفهوم لغوی «اهل»، معنا کنند، یا حداقل با توجه به معنای لغوی «اهل»، مصداق هایی بر آن بیفزایند. (۱) غافل از اینکه مراد خداوند از «اهل بیت» در آیه ذکر شده، مفهومی اصطلاحی و خاص است. اینک به روایات اشاره می کنم.

روایات علمای سنی در مورد اهل بیت

۱- ابوداود طیالسی (م ۲۰۴هـ-ق):

روایت کرده و می گوید:

«حدثنا حماد بن سلمه عن علي بن زيد عن انس عن

ص: ۱۷۰

۱- نک: سیره آل بیت النبی |؛ عبدالحفیظ فرغلی و حمزه النشرتی و عبدالحمید مصطفی؛ ج ۱، ص ۳۲؛ نیز نک: مجموعه الفتاوی ابن تیمیه الحرّانی، م ۷۲۸هـ-ق؛ ج ۲۲، صص ۲۶۵-۲۷۲.

النبي |، أنه كان يمرّ على باب فاطمه شهراً قبل صلاه الصبح فيقول: الصلاه يا اهل البيت، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت»(١)(٢)

٢- عبدالرزاق صنعاني (م ٢١١هـ-ق):

٢- عبدالرزاق صنعاني (م ٢١١هـ-ق):(٣)

او در ذيل عنوان «ترويج فاطمه رحمۀ الله عليها»، در ضمن حديث شماره ٩٧٨٢، كه حديثي است طولاني، با اين سند مي گويد:

«عبدالرزاق عن يحيى بن لاعلاء البجلي عن عمه شعيب بن خالد عن حنظله بن سمره بن المسيب عن أبيه عن جده عن ابن عباس قال:..... ثم التزمها فقال: اللهم إنّها منّي

ص: ١٧١

١- مسند ابى داود طيالسى سليمان بن داود بن جارود؛ ج ٣، ص ٥٣٨.

٢- دكتور محمد بن عبدالمحسن التركي، در تحقيق خود بر مسند طيالسى، پس از اين روايت در پاورقى گفته: «إسناده ضعيف، لحال على بن زيد بن جدعان». بايد گفت: درست است؛ ابن حجر در تقريب گفته: ٥٣١٦- «على بن زيد بن عبدالله بن زهير ابن عبدالله بن جدعان، وهو المعروف بعلى بن زيد ابن جدعان، ينسب أبوه إلى جدّ جدّه، ضعيف، من الرابعه، مات سنه إحدى وثلاثين، وقيل: قبلها». «خليل مأمون شيحا» نیز در تحقيق تقريب ابن حجر در پاورقى درباره على بن زيد گفته: «قال ابن سعد: كان كثير الحديث، قال أحمد: ليس بشيء قال عثمان الدارمي: ليس بذاك القوي، قال العجلي: كان يتشيع لا بأس به مي گويم: علت ضعفش معلوم شد!!!، قال الجوزجاني: واهى الحديث ضعيف، قال أبو زرعه: ليس بقوي، قال أبو حاتم: ليس بقوي، يكتب حديثه ولا يحتج به، قال الترمذی: صدوق، قال النسائي: ضعيف». نخست بايد گفت: اين حديث از طرق ديگري نیز نقل شده و متن حديث صحيح است، دوّم اينكه ابن حجر در کنار ترجمه على بن زيد نوشته: (بخ ٤٣)، پس در كل مي توان حديث وي را پذيرفت به ويژه اينكه ترمذی گفته صدوق است.

٣- ابوبكر عبدالرزاق بن همّام بن نافع الصنعاني.

وأنا منها، اللهم كما أذهبت عني الرجس وطهرتني، فطهرها، ثم دعا بمخضب آخر، ثم دعا علياً، فصنع به كما صنع بها ودعا له كما دعا لها...» (١)

یعنی: رسول | فاطمه را دربر گرفته و گفت: پروردگارا! همان گونه که همه ی پلیدی ها را از من دور کردی و پاکم گردانیدی دخترم را نیز پاک گردان، پس همین کار و همین دعا را نیز درباره علی × کرد.

۳- ابن ابی شیبہ (م ۲۳۵ هـ-ق):

۳- ابن ابی شیبہ (م ۲۳۵ هـ-ق): (٢)

او چندین روایت آورده که یادآوری می شود در «کتاب الفضائل»، ذیل عنوان «ما ذکر فی فضل فاطمه رضی الله عنها ابنه رسول الله»، چنین روایت کرده است:

الف - «حدثنا شاذان، قال حدثنا حماد بن سلمه، عن علي

بن زيد عن أنس بن مالك أن النبي | كان يمر ببیت فاطمه سته أشهر إذا خرج إلى الفجر فيقول: «الصلاه يا اهل البيت، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً» (٣)

ب - «حدثنا محمد بن بشر عن زكريا عن مصعب بن شيبه عن صفيه بنت شيبه قالت: قالت عائشه: خرج

ص: ۱۷۲

۱- المصنف؛ ج ۵، ص ۴۸۹.

۲- عبدالله بن محمد بن أبي شيبه الكوفي.

۳- الكتاب المصنف في الاحاديث والآثار؛ ج ۶، ص ۳۹۱.

النبی | غداه وعلیه مرط مرجل من شعر أسود، فجاء الحسن فأدخله معه، ثم جاء الحسين فأدخله معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علي فأدخله، ثم قال: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً» (۱۱)

یعنی: رسول | بامدادان خارج شد درحالیکه برایشان پوششی پشمین از موی سیاه بود، پس حسن آمد و رسول او را در زیر آن پوشش جای داد، سپس حسین آمد و رسول همان کار بکرد، فاطمه آمد، پیامبر نیز همان کار بکرد در آخر علی آمد و رسول او را نیز در زیر پوشش جای داده و فرمود:

{انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً}

ج - «حدثنا محمد بن مصعب عن الأوزاعي عن شداد أبي عمار، قال: دخلت علي وائله وعنده قوم فذكروا [علياً] فشتموه [فشتمته] معهم، فقال: ألا- أخبرك بما سمعت من رسول الله |؟ قلت: بلى، قال: أتيت فاطمه أسألها عن علي فقالت: توجه إلى رسول الله | فجلس، فجاء رسول الله | ومعه علي وحسن وحسين وكل واحد منهما آخذاً بيده، فأدنى علياً وفاطمه فأجلسهما بين يديه؛ وأجلس حسناً وحسيناً كل واحد منهما علي فخذه، ثم لف

ص: ۱۷۳

۱- همان؛ ص ۳۷۳.

عليهم ثوبه، أو قال: كساءه، ثم تلا هذه الآية: ﴿أَتَمَّا يَرِيذُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾، ثم قال: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي، وَأَهْلُ بَيْتِي أَحَقُّ (١١).

یعنی: ابوعمار شداد گوید: که بر واثله بن اسقع وارد شدم، گروهی نزد او بودند، درباره علی گفتند و او را دشنام دادند(!!!)، من نیز همان کار بکردم، پس واثله که از این کار ما اندوهگین شده بود گفت: ای اباعمار! آیا تو را از آنچه از رسول شنیدم خبر دهم؟ گفتم: آری. پس گفت: سراغ علی را از فاطمه گرفتم، او گفت: علی به نزد رسول رفته. پس از مدتی پیامبر آمد و حال آنکه علی و حسن و حسین نیز با او بودند و دو برادر دست یکدیگر را گرفته بودند. پس پیامبر علی و فاطمه را به خود نزدیک کرد و آنها را در برابر خود نشاند و حسن و حسین را هریک بر روی پای خود نشاند و لباس یا عبایی بر روی آنها فرو افکند و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿أَتَمَّا يَرِيذُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾، سپس فرمود: بار خدایا! اینانند اهل بیت من، و اهل بیت من سزاوارترند به دوری از پلیدی و به اینکه پاک باشند.

ص: ۱۷۴

۱- همان.

۴- اسحاق بن راهویه (م ۲۳۸ هـ-ق):

او نیز روایتی را ذکر کرده و می گوید:

«اخبرنا يحيى بن آدم، نا ابن أبي زائده^(۱)، عن ابيه، عن مصعب بن شيبة، عن صفيه بنت شيبة عن عائشه قالت:

خرج رسول الله | ذات غداه وعليه مرط مرحل من شعر أسود، فدعا رسول الله | حسناً فأدخله، ثم دعا حسيناً فأدخله، ثم دعا فاطمه فأدخلها، ثم دعا علياً فأدخله، ثم قال: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً»^(۲)

دکتر عبد الغفور بلوشی - محقق کتاب مسند ابن راهویه - در پاورقی درباره این حدیث می گوید: «صحیح، رواه کلهم ثقات، رجال الشيخين».

۵- احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ-ق):

می گوید:

الف - «حدثنا عبدالله بن نُمير، قال: حدثنا عبدالملك - يعنى ابن أبي سليمان - عن عطاء بن أبي رباح، قال: حدثني من

سمع أم سلمه، تذكر أن النبي كان في بيتها، فأتته فاطمه بئرمه، فيها خزيره، فدخلت بها عليه، فقال

ص: ۱۷۵

۱- يحيى بن زكريا بن أبي زائده.

۲- مسند اسحاق بن راهويه؛ ج ۳، ص ۶۷۸.

لها: ادعى زوجك وابنيك؛ قالت: فجاء علي والحسين والحسن فدخلوا عليه، فجلسوا يأكلون من تلك الخزيره وهو علي منامه له علي دكان، تحته كساء خيبري، قالت: وأنا أصلي في الحجره، فانزل الله عزوجل هذه الآية: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً، قالت: فأخذ فضل الكساء فغشاهم به، ثم أخرج يده فألوى بها إلى السماء، ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً؛ قالت: فأدخلت رأسي البيت فقلت:

وأنا معكم يا رسول الله، قال: إنك إلى خير، إنك إلى خير»(١)

یعنی: ام سلمه - همسر رسول خدا | - می گوید: پیامبر در خانه من بود که دخترش فاطمه دیگچه ای آورد که در آن «خزیره»(٢) بود؛ پیامبر به دخترش فاطمه فرمود: «شوهر و دو پسرت را بخوان»؛ علی و حسین و حسن آمدند و بر رسول خدا وارد شدند؛ نشستند و از آن غذا به خوردند درحالیکه پیامبر بر بسترش که بر سکویی بود و بر روی آن عبایی خیبری قرار داشت نشسته بود و من در اتاق نماز می گزاردم که آیه {انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس

ص: ١٧٦

١- مسند الامام أحمد بن حنبل؛ ج ٤٤، ص ١١٨ مؤسسه الرساله.

٢- گونه ای خوراکی است، سوپ مانند.

اهل البيت ويطهرکم تطهیراً} نازل شد، پس رسول خدا | باقیمانده عبا را گرفت و فاطمه و علی و حسین و حسن را با آن پوشاند، آنگاه دستش را بیرون آورد و به آسمان بلند کرد و اشاره فرمود و گفت: «بار خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند؛ پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و پاکشان کن و پاکشان گردان. بار خدایا! اینان اهل بیت و خواص منند، پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و پاکشان کن، پاک شدنی کامل». من سرم را به درون خانه برد، گفتم: «ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟ فرمود: تو به سوی خیری، تو به سوی خیری».

همان گونه که دیده می شود، راوی از «ام سلمه» مبهم است و این ضعفی برای سند این روایت است. ولی حدیث صحیح است چرا که این حدیث سه سند دارد، یکی همان است که گذشت، دیگری این گونه است:

عبدالله بن نمیر، عن عبدالملک بن أبی سلیمان، عن أبی الجحّاف داود بن أبی عوف، عن شهر بن حوشب، عن أمّ سلمه...

این سند هم ضعف دارد و آن «شهر» است. (۱)

ص: ۱۷۷

۱- احمد عسقلانی در «تقریب» درباره «شهر» گفته: ۳۱۳۲- شهر بن حوشب الأشعری الشامی، مولی أسماء بنت یزید بن السکن، صدوق، کثیر الارسال والأوهام، من الثالثه، مات سنه اثنتی عشره. / بخ م ۴. «مأمن شیحا» در تحقیق «تقریب» در زیرنویس گفته: قال ابن معین: ثبت، قال العجلی: شامی تابعی ثقه، قال أبو زرعه: لا بأس به، قال ابن حبان: کان ممن یروی عن الثقات المعضلات، قال ابن عدی: ضعیف جداً. ص ۳۴۱.

سند سؤم این چنین است:

عبدالله بن ثُمیر، عن عبدالمملک بن أبی سلیمان، عن أبی لیلی (الکندی)، عن ام سلمه...

این سند صحیح است و ضعفی ندارد. (۱)

ب - «حدثنا قتيبة بن سعيد، حدثنا حاتم بن إسماعيل، عن بُكير بن مسمار، عن عامر بن سعد، عن أبيه (۲)، قال: سمعت رسول الله | يقولُ له، وخلفه في

بعض مغازيه، فقال عليّ: يا رسول الله! أتخلفني مع النساء والصبيان؟ قال: يا عليّ! أما ترضى أن تكون مني بمنزله هارون من موسى إلا- أنه لا- نبى بعدى؟ وسمعتة يقوم يوم خيبر: لا- عطين الزايه رجلاً- يحبّ الله- ورسولهُ ويحبّه الله ورسولهُ؛ فتطاولنا لها، فقال: ادعوا لى عليّاً؛ فأتى به ارمداً، فبصق فى عينه ودفع الزايه إليه، ففتح الله عليه. ولما نزلت هذه الآية: {ندع ابناونا وابناءكم} (۳)، دعا رسول الله | عليّاً وفاطمة وحسناً وحسيناً، رضوان الله عليهم فقال: اللهم هؤلاء أهلى» (۴)

ص: ۱۷۸

۱- نك: مسند الامام احمد بن حنبل؛ ج ۴۴، صص ۱۱۹ - ۱۲۰ مؤسسه الرساله.

۲- سعد بن ابى وقاص.

۳- آل عمران / ۶۱.

۴- همان؛ ج ۳، ص ۱۶۰.

مراد قسمت پایانی حدیث است که می گوید: آنگاه که آیه شصت و یکم سوره آل عمران یعنی آیه «مباهله» نازل شد، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و آنها را برای مباهله با خود همراه کرده و فرمود: «بار خدایا! اینانند اهل من».

این روایت صحیح السند است. (۱)

ج - «حدَّثنا يحيى بن حَمَّاد، حَدَّثنا أبو عوانه، حَدَّثنا أبو بلج، حَدَّثنا عمرو بن ميمونَ قال: إِنِّي لجالسُ إلى ابنِ عباس، إذ أتاه تسعه رهط، فقالوا: يا أبا عباس (۲)، إِمَّا أَنْ تقوم معنا وإمَّا أَنْ تخلونا يا هؤلاء؟ (۳) قال: فقال ابنُ عباس: بل أقوم معكم. قال: وهو يومئذ صحصح قبل أن يعمى، قال: فابتدؤوا فتحدّثوا، فلا ندري ما قالوا (۴)، قال: فجاء يَنْفُضُ ثوبه ويقول:

أَفْ وَتُفْ، وقعوا في رجل له عشر، وقعوا في رجل قال له النبي | «لأبعثنَّ رجلاً لا يخزيه أبداً، يحبُّ الله ورسوله»؛ قال: فاتشرف لها من اتشرف، قال: «أين عليّ؟» قالوا: هو في الرّحى يطحن. قال: وما كان أحدكم

ص: ۱۷۹

۱- إسناده قوى على شرط مسلم، رجاله ثقات رجال الشيخين غير بكير بن مسمار، فمن رجال مسلم، وهو صدوق؛ نك: مسند الإمام احمد؛ ج ۳، ص ۱۶۰ زيرنويس.

۲- گویا «ابن عباس» باشد.

۳- عبارت ایراد دارد، گویا اینگونه است که: «وإمَّا أَنْ تخلوا بنا من بين هؤلاء».

۴- از علی × به بدی یاد می کردند.

ليطحنَ؟! قال: فجاء وهو أرمداً لا يكاد يُبصر، قال: فنفت في عينه، ثم هَزَّ الراية ثلاثاً، فأعطاها إياه، فجاء بصفية بنت حُيَيٍّ.

قال: ثم بعث «فلاناً» (١) بسوره التوبه، فبعث علياً خلفه، فأخذها منه، قال: «لا يذهب

بها إلا رجلٌ مني وأنا منه».

قال: وقال لبني عمه: «أيكم يُوالييني في الدنيا والآخرة؟» قال: وعليّ معه جالس، فابوا، فقال علي: أنا أو اليك في الدنيا والآخرة.
قال: وكان أول من أسلم من الناس بعد الخديجه.

قال: وأخذ رسول الله ثوبه فوضعه على عليّ وفاطمه وحسن وحسين فقال: [إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت
ويطهركم تطهيراً].

قال: وشرى علي نفسه؛ لبس ثوب النبي، ثم نام مكانه، قال: وكان المشركون يرمون رسول الله، فجاء ابوبكر وعليّ نائم، قال:
وأبوبكر يحسب أنه نبيّ الله، قال: فقال يا نبيّ الله! قال: فقال له عليّ: إن نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون، فأدركه. قال: فانطلق
أبوبكر، فدخل معه الغار. قال: وجعل عليّ يرمى بالحجاره كما كان يرمى نبيّ الله، وهو يتصوّر، قد لفّ رأسه في الثوب لا
يخرجه حتى أصبح، ثم كشف عن رأسه، فقالوا: إنك

ص: ١٨٠

١- يعني ابوبكر را.

للثيم، كان صاحبك نرميه فلا يتصور وانت تتصور، وقد استنكرنا ذلك.

قال: وخرج بالناس في غزوه تبوك، قال: فقال له عليّ: أخرج معك؟ قال: فقال له نبيّ الله: «لا»، فبكي عليّ، فقال له: «أما ترضى أن تكون مني بمنزله هارون من موسى إلا أنك لست بنبيّ، إنّه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفة». قال: وقال له رسول الله: «أنت وليّ في كلّ مؤمن بعدى»

قال: وسدّ أبواب المسجد غير باب عليّ، فقال: فيدخل المسجد جنباً، وهو طريقه ليس له طريق غيره.

قال: وقال: «من كنت مولاه، فإنّ مولاه عليّ»...((١))((٢))

مراد قسمتی از این حدیث است که به آیه شریفه «تطهير» اشاره دارد.

این حدیث از نظر سندی صحیح است و ضعفی ندارد، هرچند برخی خواسته اند آنرا ضعیف نشان دهند،((٣)) و آن به علت «أبو بلج» است؛ ولی باید گفت حدیث او مقبول است؛ «ابن معین»، «ابن سعد»، «نسائی» و «دارقطنی»، همگی او را ثقه دانسته اند «ابوحاتم» نیز درباره او می گوید: «صالح الحدیث» ولی «بخاری» درباره او گفته است: «فیه نظر»!؟

ص: ۱۸۱

۱- حدیث ادامه دارد.

۲- مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ ج ۵، صص ۱۷۸ - ۱۸۱ مؤسسه الرساله.

۳- نک: همان؛ زیرنویس، ص ۱۸۱.

لازم به یاد آوری است که نام «ابو بلج»، «یحیی بن سلیم» یا «ابن ابی سلیم» یا «ابن ابی الأسود» است. شیخ الاسلام در تقریب در کنار ترجمه او علامت «ع» را گذاشته است. نیز باید گفت که «ابن تیمیه» در منهاج السنه اش (۱۱)

این روایت را متذکر شده و بی هیچ شرمی چیزهایی درباره آن گفته است. برای شناختن او بد نیست خوانده شود: (۲۲)

ومن العقول جداول و جلامد ومن النفوس حرائر وإماء

۶- مسلم (م ۲۶۱ هـ-ق):

او نیز در «صحیح»، حدیثی را که از «ابن ابی شیبه» آورده شد، روایت کرده و چنین گفته است: باب فضائل اهل بیت النبی | (۳)

الف) ۲۴۲۴- «حدَّثنا أبو بكر بن أبي شيبة ومحمد بن عبد الله بن نمير (واللفظ لأبي بكر)، قالوا: حدَّثنا محمد بن بشر عن زكرياء، عن مُصعب بن شيبة، عن صفية بنت شيبة، قالت: قالت عائشة: خرج النَّبِيُّ | غداه وعليه مِرْطٌ مَرَحَلٌ من شعر أسود، فجاء الحسن بن عليّ، فأدخله، ثم جاء الحسينُ فدخل معه، ثم جاءت فاطمة

ص: ۱۸۲

۱- سنت خودش و نه سنت رسول پاکها، محمد مصطفیٰ؟

۲- منهاج السنه؛ ج ۵، صص ۳۰-۳۶، (اسم کتابش را «منهاج السنه النبویه» گزارده، نمی دانم مرادش کدام نبی و کدام نبوت است).

۳- از اینکه «مسلم» چنین عنوانی برای باب، برگزیده و نیز تنها همین یک روایت را آورده، گویا روشن می شود که او نیز تنها اینان را اهل بیت می داند که در آیه آمده است.

فأدخلها، ثم جاء عليّ فأدخله، ثم قال: [إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً] (١)

ب) ٣٦- (٢٤٠٨) «حدّثني زهير بن حرب وشجاع بن مخلد، جميعاً عن ابن عُليّه، قال زهير: حدّثنا إسماعيل بن

إبراهيم، حدّثني أبو حيان، حدّثني يزيد بن حيان، قال: إنطلقت أنا وحُصين بن سبّره وعُمر بن مسلم إلى زيد بن أرقم، فلما جلسنا إليه، قال له حصين: لقد لقيت يا زيد! خيراً كثيراً، رأيت رسول الله |، وسمعت حديثه وغزوت معه وصلّيت خلفه، لقد لقيت يا زيد! خيراً كثيراً، حدّثنا يا زيد! ما سمعت من رسول الله |. قال: يا ابن أخي! والله! لقد كبرت سنّي وقدم عهدي ونسيّت بعض الذي كنت أعي من رسول الله |، فما حدّثتكم فاقبلوا، وما لا فلا تكلفونيّه. ثم قال:

قام رسول الله | يوماً فينا خطيباً بماء يُدعى خُماً، بين مكة والمدينه، فحمد الله وأثنى عليه ووعظ وذكر. ثم قال: «أما بعد، ألا أيّها الناس! فإنّما أنا بشر يوشك أن يأتي

رسول ربّي فأجيب، وأنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله، فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به. فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه. ثم قال:

واهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي، أذكركم الله في

ص: ١٨٣

١- صحيح مسلم بشرح النووي؛ ج ١٠، ص ٦٣٢٦، مكتبة نزار مصطفى الباز - الرياض.

اهل بیته، اذکرکم الله فی اهل بیته»

فقال له حُصین: ومن اهل بیته؟ یا زید! ألیس نساءه من اهل بیته؟ قال: نساءه من اهل بیته. ولكن اهل بیته من حُرْمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ.
قال: من هُم؟ قال: هم آل علیّ وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس. قال: کُلّ هؤلاء حُرْمِ الصَّدَقَةِ؟ قال: نعم» (۱)

یعنی: زید بن ارقم می گوید: روزی پیامبر در غدیر خم خطبه خوانده و فرمودند: ای مردم! من بشرم و نزدیک است که فرستاده پروردگارم (فرشته مرگ) بیاید و من از دنیا بروم، پس من دو چیز گرانبها و گران سنگ در میان شما می گذارم؛ یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس آن را بگیریید و به آن چنگ زینید؛ و دیگری اهل بیت من. و سه بار فرمود: خدا را درباره اهل بیتم تذکر می دهم.

پس از زید پرسیدند: اهل بیت رسول کیانند؟ آیا زانش از اهل بیتش هستند؟ پس زید گفت: زانش از اهل بیتش هستند، و لیکن اهل بیت پیامبر آنانند که صدقه بر آنها حرام شده است. آنان آل علی و عقیل و جعفر و عباس اند.

گفته شد: صدقه بر همه آنان حرام است؟ گفت: آری. (۲)

ص: ۱۸۴

۱- صحیح مسلم؛ محمدفؤاد عبدالباقی؛ ج ۴، ص ۱۸۷۳، دارالحدیث - القاهرة.

۲- ترجمه با دخل و تصرف صورت گرفته است.

یادآور می شود که نباید از این روایت پنداشت که زنان رسول الله | داخل در اهل بیت به معنای وارده در آیه هستند. این از سیاق کلام «زید» کاملاً روشن است. از او سؤال شد آیا زنان رسول از اهل بیت اند؟ او گفت: زنان او از اهل بیت پیامبراند. یعنی روشن است که هر مردی، زن یا زنانش از اهل بیت عرفی او هستند؛ نه تنها زنان، بلکه پدر، مادر، عموها، عمه ها، خاله ها و دایی ها نیز اهل بیت هرکس شمرده می شوند.

زید با «لکن» استدراک کلام کرده، می گوید:

و لیکن مراد از اهل بیت که سه بار فرمود: «اذکرکم الله فی اهل بیته»، معنای اصطلاحی آن است و آنان آل علی، عقیل، جعفر و عباس اند که صدقه برایشان حرام است.

آنچه این کلام را اطمینان بخش تر می کند حدیثی است که همین «مسلم» بلافاصله پس از این روایت آورده، می گوید:

(ج) ۳۷- (۲۴۰۸) - «حدَّثنا محمد بن بکَّار بن الرِّیان، حدَّثنا حَسَّان (یعنی ابن ابراهیم) عن سعید (وهو ابن مسروق)، عن زید بن حیان، عن زید بن أرقم، قال: دخلنا عليه فقلنا له: لقد رأيت خيراً؛ لقد صاحبَ رسول الله | وصليت خلفه، وساق الحديث بنحو حدیث اُبی حیان، غیر اُنه قال: أُلّا وائنی تارك فيكم ثقلين: أحدهما كتاب الله عزوجل، هو جبل الله، من اتبعه كان على الهدى ومن تركه كان على ضلاله.

ص: ۱۸۵

وفیه: فقلنا من اهل بیته نساءه؟ قال: لا. وأیم الله! إن المرأه تكون مع الرجل العصر من الدهر. ثم یطلقها فترجع إلى أیها وقومها. اهل بیته أصله وعصبته الذین حرموا الصدقه بعده.» (۱)

یعنی: زمانی که از زید سؤال شد: اهل بیت پیامبر کیانند؟ آیا زنانش هستند؟ گفت: نه؛ به خدا سوگند که گاهی مدتی زن با مرد است و همسر اوست و سپس او را طلاق می دهد و او به خانواده پدری و بستگانش برمی گردد و دیگر اهل آن مرد نیست. اهل بیت رسول خدا | ریشه او و گروه اویند که پس از او صدقه بر آنها حرام است. همان گونه که دیده می شود در این حدیث «زید» نساء النبی را داخل در اهل بیت به معنای مراد روایت نمی دانند.

وانگهی حدیث دوم اعتبار بیشتری دارد چرا که در حدیث نخست، مسلم می گوید: «حدثنی»، و در دومی می گوید: «حدثنا»؛ و اختلاف این دو اصطلاح بر اهل فن پوشیده نیست.

(د) «حدثنا قتیبه بن سعید و محمد بن عباد (وتقاربا فی

اللفظ)، قالوا: حدثنا حاتم (وهو ابن إسماعیل) عن بکیر بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبی وقاص عن أبیه.... : لما نزلت هذه الآیه: [فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم]، دعا

ص: ۱۸۶

رسول الله | علياً وفاطمه وحسناً وحسيناً فقال: اللهم هؤلاء أهلي. (١١)

يعنى: وقتى آيه مباحله نازل شد، پیامبر |، على، فاطمه، حسن و حسين را فراخواند و فرمود: «خداوند! اينان اهل و خاندان من اند.»

٧- ابوداود (م ٢٧٥ هـ-ق):

مى گويد:

«حدَّثنا مسدّد، حدَّثنا عبدالوارث بن سعيد عن محمّد بن جحاده عن حمد الشامى عن سليمان المتبهيّ، عن ثوبان مولى رسول الله | قال: كان رسول الله | إذا سافر كان آخر عهده بإنسان من أهله فاطمه، وأول من يدخل عليها إذا قدم فاطمه، فقدم من غزاه له وقد علقت مشيحاً أو ستراً على بابها وحلت الحسن والحسين قلوبين من فضّه، فقدم، فلم يدخل، فظنّت أنّ ما منعه أن يدخل ما رأى، فهتكت الستر وفككت القلوبين عن الصبيّين وقطّعت بينهما، فانطلقا إلى رسول الله | و هما يبكيان، فأخذه منهما وقال: يا ثوبان! إذهب بهذا إلى آل فلان - اهل بيت بالمدينه - إلا هؤلاء اهل بيتى أكره أن يأكلوا طيباتهم فى حياتهم الدنّيا، يا ثوبان! إشر لفاطمه قلاده من عصب

ص: ١٨٧

١- همان؛ ص ١٨٧١.

یعنی: ثوبان غلام رسول خدا | می گوید:

[حضرت] رسول |، هرگاه مسافرت می کرد آخرین کسی که از خاندانش را می دید، دخترش فاطمه بود و نیز نخستین کسی را که در بازگشت از سفر می دید، فاطمه بود.

روزی پیامبر از جنگی بازگشت و دید که فاطمه بر در خانه پلاس یا پرده ای آویزان کرده و حسن و حسین را با دو دستبند سیمین آراسته است، پس پیامبر به خانه فاطمه نیامد؛ گویا فاطمه پی برد که پدر اینها را دیده و از اینرو به خانه او وارد نشده؛ پس پرده را پاره کرد و دو دستبند را از حسن و حسین گرفت و آنها را شکست و حسن و حسین گریه کنان نزد رسول خدا | رفتند. پیامبر دو دستبند را

گرفت و به ثوبان گفت: اینها را به خانواده ای از خانه های مدینه بده. من نمی پسندم که اهل بیت طیباتشان را در دنیا بخورند. (۲) ای ثوبان! برای فاطمه گردنبندی از عصب و دو دستبند عاج بخر.

این روایت، برای شاهد آورده شد، و گرنه متن روایت جای بحث و بررسی

ص: ۱۸۸

۱- سنن أبی داود؛ ج ۴، ص ۱۸۰۰، دارالحدیث - القاهرة.

۲- کنایه است.

دارد. نیز روایت از نظر اسنادی ضعف دارد. «حمید» مجهول است، هرچند «ابن حبان» او را در «الثقات» ذکر کرده است. «احمد» درباره او می گوید: «لا أعرفه.» (۱)

«سلیمان» نیز مجهول است. «ابن حبان» او را نیز در «الثقات» آورده است. (۲)

۸- ابن ابی عاصم (م ۲۸۷هـ-ق):

۸- ابن ابی عاصم (م ۲۸۷هـ-ق): (۳)

او نیز به سند خود روایت کرده و می گوید:

حدَّثنا محمد بن المثنى، حدَّثنا يحيى بن حماد، حدَّثنا أبو عوانة، عن يحيى بن سليم أبي بلج، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس قال: ... ودعا رسول الله | الحسن والحسين وعلياً وفاطمة ومدَّ عليهم ثوباً ثم قال: [اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً] (۴)

۹- ترمذی (م ۲۹۷هـ-ق):

او نیز افزون بر بیشتر روایاتی که تاکنون گذشت، روایت می کند که:

الف) «حدَّثنا قتيبة بن سعيد، حدَّثنا محمد بن سليمان الاصبهاني، عن يحيى بن عبيد، عن عطاء بن أبي رباح، عن

ص: ۱۸۹

۱- نك: تقريب التهذيب؛ ص ۲۰۳، دارالمعرفة.

۲- همان؛ ص ۳۲۰، نیز نك: كتاب الثقات؛ ج ۴، ص ۳۰۴.

۳- أبوبكر أحمد بن عمرو ابن أبيعاصم.

۴- [كتاب] السنه؛ ج ۲، ص ۹۰۰.

عمر بن ابی سلمه - ریبیب النبى | - قال: نزلت هذه الآية على النبى | { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } فى بيت ام سلمه، فدعا النبى | فاطمه وحسناً وحسيناً، فجلّهم بكساء وعلّى خلف ظهره فجلّله بكساء، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتى، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. قالت أم سلمه: وأنا معهم يا نبى الله؟ قال: أنت على مكانك، وأنت إلى خير. (۱)

یعنی: پسرخوانده پیامبر | می گوید: آیه تطهیر در خانه امّ سلمه نازل شد، پس پیامبر دخترش فاطمه و حسن و حسین را خواند و آنها را با عبایی پوشاند، علی را نیز که در پشت سرش بود، پوشاند و گفت: بار خدایا! اینانند اهل بیت من؛ پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و پاکشان کن پاک کردنى.

در این هنگام امّ سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا من نیز با ایشان [از اهل بیت] هستم؟ پیامبر | فرمود: تو در جایگاه خود قرار داری و به سوى خیر و نیکی هستی.

این روایت صحیح است.

(ب) حدّثنا محمود بن غیلان، حدّثنا أبو أحمد الزّیبری حدّثنا سفیان عن زبید، عن شهر بن حوشب عن أم سلمه:

ص: ۱۹۰

أَنَّ النَّبِيَّ | جَلَّلَ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ كَسَاءً، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ. ((١))

ابو عیسی در تعلیق این حدیث شریف می گوید:

هذا حدیث حسن صحیح، وهو أحسن شیء رُوی فی هذا الباب.

(ج) حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الْجَوْهَرِيُّ، حَدَّثَنَا الْأَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ جَعْفَرِ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ أَحَبَّ النِّسَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ | فَاطِمَةَ، وَمِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ.

قال إبراهيم بن سعيد: يعني من أهل بيته. ((٢))

یعنی: محبوب ترین زنان و مردان در نزد رسول خدا فاطمه و علی بودند.

١٠- نسائي (م ٣٠٣-٥٠-ق):

او در «خصائص امیرالمؤمنین» روایاتی را در این معنی آورده؛ از آن جمله است:

أخبرنا قتيبة بن سعيد، وهشام بن عمار، قالا: حدثنا

حاتم، عن بكير ابن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبي وقاص [عن أبيه] قال: أمر معاوية سعداً، فقال: ما منعك أن

ص: ١٩١

١- همان؛ ص ٥١٢.

٢- همان؛ ص ٥١١.

تسبب أبا تراب؟ قال: أما ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ [له] رسول الله |، فلن أسبه، لأن تكون لى واحده منهن أحب إلّى من حمر النعم. سمعت رسول الله | يقول: «أما ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى، إلا أنه لا نبوه بعدى؟؟ وسمعتة يقول فى يوم خبير: «لأعطين الرايه رجلاً- يحب الله ورسوله، ويحبه الله ورسوله» فتناولنا لها فقال: «ادعوا لى علياً»، فأتى به أرمد، فبصق فى عينيه، ودفعت الرايه إليه، ولما نزلت - زاد هشام - [إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت] دعا رسول الله | علياً وفاطمه وحسناً وحسيناً، فقال: «اللهم هؤلاء أهلى» (١)

اسناد اين روايت صحيح است.

١١- ابويعلى موصلى (م ٣٠٧ هـ-ق):

١١- ابويعلى موصلى (م ٣٠٧ هـ-ق): (٢)

وى نیز روایاتی در این باب آورده است:

الف) حدّثنا حوثره بن أشرس، أبو عامر، قال: أخبرنى عقبه، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمه زوجه النبى | أن رسول الله | قال لفاطمه: «إئتنى بزوجهك وابنيك»،

ص: ١٩٢

١- خصائص أمير المؤمنين على بن أبي طالب رضى الله عنه؛ النسائى؛ ص ٣٠، تحقيق أحمد ميرين البلوشى.

٢- أحمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عيسى ابن هلال التميمى صاحب المسند الكبير. سمع على بن الجعد ويحيى بن معين و... حدث عنه أبو حاتم بن حبان و أبو على النيسابورى و... كان مولده فى شوال سنه عشر ومائتين... مات سنه سبع وثلاث مائه ٢١٠-٣٠٧ هـ-ق؛ تذكره الحفاظ؛ الذهبى؛ ج ٢، ص ٧٠٧.

فجاءت بهم، فألقى عليهم رسول الله | كساءً كان تحتى خبيراً أصبناه من خبير، ثم قال: «اللهم هؤلاء آل محمد ×

فاجعل صلواتك وبركاتك على آل محمد، كما جعلتها على آل إبراهيم إنك حميد مجيد»، قالت أم سلمة: فرفعت الكساء لأدخل معهم، ف جذبته رسول الله | من يدي وقال: «إنك على خير» (١).

«حسين سليم أسد»، در تخريج احاديث مسند موصلی می گوید: «إسناده ضعيف» (٢). درست است که در اسناد، «عقبه» هست، اما او عقبه بن عبدالله الأصم الرفاعي است. شيخ الاسلام او را به شماره ٥٢١٧ ترجمه کرده و می گوید:

«البصرى، ضعيف، من الرابعه، وربما دلّس...» (٣)

«مأمون شيخاً» در زیرنویس تقریب آورده است:

قال ابن معين: ليس بثقه، قال أبو حاتم: لين الحديث،

قال النسائي: ليس بثقه، قال أبو داود: ضعيف، قال ابن عدي: بعض أحاديثه مستقيمه...» (٤)

با وجود این، باید گفت حدیث صحیح است، چرا که ترمذی و ابن جریر و ابن حنبل این روایت را از حدیث «زید عن شهر» آورده اند.

ص: ١٩٣

١- مسند أبی یعلی الموصلی؛ ج ٦، ص ٢٤٨ دار القبلة - جدّة.

٢- همان؛ ج ١٢، ص ٣٤٤ دار المأمون للتراث - دمشق.

٣- تقریب التهذیب؛ ج ٢، ص ٣١.

٤- همان.

نیز احمد آن را از طریق «علی بن زید عن شهر» آورده است.

زبید، ثقه و ثبت است. (۱)

علی ضعیف است؛ ولی عجلی درباره وی می گوید: «کان یتشیع لا بأسه به»؛ ترمذی می گوید: «صدوق». (۲)

ترمذی پس از آوردن این حدیث (۳)

می گوید:

«هذا حدیث حسن صحیح وهو أحسن شیءٍ رُوی فی هذا

الباب» (۴)

«الْبانی» (۵)

نیز بر صحیح بودن این حدیث اعتراف کرده است. (۶)

ب) حدثنا محمد بن إسماعیل بن أبی سمینة البصری، حدثنا محمد بن مصعب، حدثنا الأوزاعی، عن أبی عمار شداد، عن واثله بن الأسقع قال:

أقعد النبى | علیاً عن یمینه وفاطمه عن یساره، وحسناً وحسیناً بین یدیه، وغطی علیهم بثوب وقال: «اللهم هؤلاء أهل بیتی، وأهل بیتی أتوا إلیک لا إلی النار» (۷)

ص: ۱۹۴

۱- همان؛ ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- همان؛ ج ۲، ص ۴۳.

۳- مضمون حدیث با حدیث موصلی یکی است و نه متن آن.

۴- جامع الترمذی؛ ص ۵۹۸ بیت الأفكار الدولیة.

۵- محمد ناصرالدین بن نوح نجاتی، ۱۹۱۴ - ۱۹۹۹هـ.ق.

۶- همان.

۷- مسند أبی یعلی الموصلی؛ ج ۶، ص ۴۷۹ دارالقبلة - جدہ.

این حدیث صحیح است؛ هر چند که در اسناد آن «محمد بن مصعب» هست.

«ابن حجر» درباره وی می گوید:

«...بن صدقه القرقسانی... صدوق کثیر الغلط...»^(۱)

در زیرنویس تقریب چنین آمده است:

«قال ابن حنبل: لا بأس به، قال النسائي: ضعيف، قال الخطيب: كان كثير الغلط لتحديثه من حفظه، قال ابن عدی: ليس عندي بروايته بأس، قال ابن حبان: ساء حفظه»^(۲)

این حدیث را «ابن حبان» از طریقی آورده که محمد در آن نیست و اسناد آن صحیح است.^(۳)

۱۲- ابوجعفر طبری (م ۳۱۰هـ-ق):

او در تفسیر خود «جامع البیان عن تأویل آیات القرآن»، روایات فراوانی را آورده و در تفسیر و معنای آیه تطهیر سخن ها رانده.^(۴)

ص: ۱۹۵

۱- تقریب التهذیب؛ ج ۲، ص ۲۱۷ دارالمعرفه.

۲- همان.

۳- صحیح ابن حبان؛ ج ۱۵، ص ۴۳۲ مؤسسه الرساله.

۴- محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الأملی الطبری ابوجعفر، صاحب التصانیف المشهوره. استوطن بغداد و اقام بها إلى حين وفاته. وكان قد رحل في طلب الحديث وسمع بالعراق والشام ومصر عن خلق كثير وحدث بأكثر مصنفاته... قال ابن خزيمة وقد نظر تفسیر محمد بن جریر: قد نظرت فيه من أوله إلى آخره، و مولد أبي جعفر بامل في سنة أربع وعشرين مائتين، ووفاته ببغداد في يوم السبت... سنة عشر وثلاثمائة ۲۲۴ - ۳۱۰هـ-ق؛ طبقات المفسرين؛ الحافظ شمس الدين محمد بن علي بن أحمد الداوودي (م ۹۴۵هـ-ق)؛ ج ۲، ص ۱۱۰. رأس المفسرين على الاطلاق، أحد الأئمة جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه أحد من أهل عصره، فكان... عالماً بالسنن وطرقها صحيحها وسقيمها، ناسخها ومنسوخها... سمع من... أبي كريب و... وروى عنه الطبراني و... وله التصانيف العظيمة منها: تفسير القرآن، وهو أجل التفاسير، لم يؤلف مثله كما ذكره العلماء قاطبه، منهم النووي في تهذيبه...؛ طبقات المفسرين؛ أحمد بن محمد الأدنه وى (ق ۱۱هـ-ق)؛ ص ۴۸.

او در تفسیر و تأویل و معنای واژه «رجس» می گوید:

«...يقول: إنما يريد الله ليذهب عنكم السوء والفحشاء يا اهل بيت محمد ويطهرکم من الدنس الذي يكون في أهل المعاصي الله تطهيراً. وبنحو الذي قلنا في ذلك قال أهل التأويل»^(۱)

او سپس به مراد از اهل بیت در این آیه پرداخته و در آغاز آنها را رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین معرفی کرده و می گوید:

«واختلف أهل التأويل في الذين عُنُو بقوله: (اهل البيت)؛ فقال بعضهم: عُنِيَ به رسول الله، وعليٌّ وفاطمَةُ والحسن والحسين، رضوان الله عليهم.»^(۲)

وی برای تأیید این دیدگاه روایاتی را ذکر می کند:

الف) حدّثنا^(۳) محمد بن المثنی، قال: ثنا بکر بن یحیی بن

ص: ۱۹۶

۱- طبری، جامع البیان، ج ۲۲، ص ۵، دارالمعرفة؛ ج ۱۹، ص ۱۰۱، (دار هجی).

۲- همان.

۳- در چاپ دارالمعرفة، گفته: «حدّثنی».

زبان العَنَزِيّ، قال: ثنا مندل عن الأعمش عن طيّه عن أبي سعيد الخدريّ، قال: قال رسول الله |، «نزلت هذه الآية في خمسه، فيّ وفي عليّ رضي الله عنه وحسن و حسين رضي الله عنه وفاطمه رضي الله عنها؛ [أنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا] (١)».

ب) حدثني محمد بن عماره قال: ثنا إسماعيل بن أبان، قال: ثنا الصباح بن يحيى المرّي عن السديّ عن أبي الديلم، قال: قال عليّ بن الحسين لرجل من أهل الشام: أما قرأت في الأحزاب [أنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا]؟ قال: ولأنتم هم؟ قال: نعم (٢).

او روایات فراوان دیگری را که کمابیش، پیش از این از محدثان دیگر گفته شد، به سند خود آورده است، که مصداق های اهل بیت را رسول خدا | و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام معرفی می کنند.

اکنون ما سخن پیامبر | را در تفسیر و تأویل اهل بیت بگیریم یا سخن عکرمه و مانند عکرمه را؟

عکرمه کسی است که بنا بر گزارش «عقیلی» (٣)

معتقد است:

ص: ۱۹۷

۱- همان.

۲- همان؛ ص ۷ دار المعرفة و ص ۱۰۶ (دار هجر).

۳- ابوجعفر محمد بن عمرو بن موسی بن حماد العقیلی، صاحب کتاب الضعفاء الكبير... قال الحافظ أبو الحسن بن سهل القطان: ابوجعفر ثقة جلیل القدر، عالم بالحديث مقدم بالحفظ، م ۳۲۲هـ-ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبي؛ ج ۳، ص ۸۳۳.

«إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِثْلَ قُرْآنِهِ لِيُضِلَّ بِهِ» (١١). یعنی خداوند متشابهات را بدین سبب نازل کرد تا مردم را به وسیله آن گمراه کند، یا مردم بوسیله آن گمراه شوند. (١٢)!

نیز از همو روایت شده که پیامبر اعظم | در حال احرام، ازدواج کرد: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ | تَزَوَّجَ وَهُوَ مُحْرَمٌ». (٢٢)

علی بن عبدالله بن عباس، عکرمه را «خبیث» خوانده و گفته که او بر پدرم دروغ می بنهد: «فَإِنَّ هَذَا الْخَبِيثَ يَكْذِبُ عَلَيَّ أَبِي» (٣٢)

«یحیی بن سعید» (٤٢) او را «کذاب» می داند. (٥٢)

«ابن سعد» (٦٢) در کتاب خود «الطبقات الکبری» روایت می کند که عکرمه انگشتی زرین در دست می کرده است: «...رَأَيْتُ فِي يَدِ عَكْرَمَةَ خَاتِمًا مِنْ ذَهَبٍ» (٧٢). ابن سعد همچنین گزارش می کند که به حدیث عکرمه احتجاج نمی شده. (٨٢)

ص: ۱۹۸

-
- ۱- کتاب الضعفاء الکبیر؛ العقیلی؛ ج ۳، ص ۳۷۴.
 - ۲- همان.
 - ۳- همان.
 - ۴- یحیی بن سعید بن أبان بن سعید... المحدث الثقه... حدث عنه ابنه سعید بن یحیی صاحب المغازی و احمد بن حنبل... قال یحیی بن معین: ثقہ... م ۱۹۴هـ-ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ۱، ص ۳۲۵.
 - ۵- کتاب الضعفاء الکبیر؛ العقیلی؛ ج ۳، ص ۳۷۳.
 - ۶- محمد بن سعد، مولی بنی هاشم، مصنف الطبقات الکبیر والصغیر و مصنف التاریخ، و يعرف بکاتب الواقعی م ۲۳۰هـ-ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۲، ص ۴۲۵.
 - ۷- ج ۵، ص ۲۹۲.
 - ۸- همان، ص ۲۹۳، «ولیس یُحتج بحدیثه ویتکلم الناس فیه».

نیز بنا بر گزارش های رسیده، او بر دیدگاه خوارج بوده و این را بر عبدالله بن عباس هم بسته:

«وكان عكرمه يرى رأى الخوارج، وادعى على عبدالله بن عباس أنه كان يرى رأى الخوارج»^(۱).

مالک، عکرمه را ثقه نمی دانسته و دستور داده بود که از او چیزی گرفته نشود:^(۲)

«وكان مالک لا يرى عكرمه ثقه، ويأمر أن لا يؤخذ عنه»^(۳).

ذهبی در میزان انحرافات عقیدتی عکرمه سخن رانده و گفته است: مسلم حدیث او را نپذیرفته و مالک از او روی گردان بوده:

«...تُكَلِّمُ فِيهِ لِرَأْيِهِ لِاحْفَظْهُ، فَاتَّهَمَ بِرَأْيِ الْخَوَارِجِ. وَقَدْ وَثَّقَهُ جَمَاعُهُ وَاعْتَمَدَهُ الْبُخَارِيُّ وَأَمَّا مُسْلِمٌ فَتَجَنَّبَهُ، وَرَوَى لَهُ قَلِيلاً مَتْرُوفاً

بغيره، وأعرض عنه مالک...»^(۴).

ذهبی نیز در تذکره درباره او می گوید:

«...وقد تكلم فيه بانه على رأى الخوارج ومن ثمَّ أعرض

ص: ۱۹۹

۱- مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر؛ ابن منظور؛ ج ۱۷، ص ۱۴۴.

۲- مراد، حدیث است.

۳- همان؛ ص ۱۵۱.

۴- ج ۳، ص ۱۹۳ دارالمعرفه.

عنه المالك الامام ومسلم» (١)

آری عکرمه می گوید که آیه تطهیر در خصوص زنان پیامبر نازل شده است؛ این رأی شخص اوست و بیانگر کینه و عداوت وی با اهل بیت علیهم السلام است.

۱۳- ابن حبان (م ۳۵۴هـ-ق):

۱۳- ابن حبان (م ۳۵۴هـ-ق): (٢)

روایت او این چنین است:

«أخبرنا عبدالله بن محمد بن سَلم، حدَّثنا عبدالرحم بن إبراهيم، حدَّثنا الوليد بن مسلم، وعمر بن عبدالواحد، قالوا: حدَّثنا الأوزاعي، عن شداد أبي عمار عن واثله بن الأسقع قال: سألت عن عليّ في منزله، فقبل لي: ذهب يأتي برسول الله |، إذ جاء، فدخل رسول الله |، ودخلت، فجلس رسول الله | على الفراش، وأجلس فاطمه عن يمينه وعلياً عن يساره، وحسناً وحسيناً بين يديه وقال: [إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا]، اللهم هؤلاء أهلي، قال واثله: فقلت من ناحيه البيت: وأنا يا رسول الله من أهلك؟ قال: «وأنت من أهلي»، قال واثله: إنها لمن أرجى ما أرجى. (٣)

ص: ۲۰۰

۱- ج ۱، ص ۹۶.

۲- ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد بن حبان... التميمي البستي،... صنف المسند الصحيح... قال الخطيب: كان ثقة نبياً فهما...، تذكره الحفاظ؛ الذهبي؛ ج ۳، ص ۹۲۰.

۳- صحيح ابن حبان؛ ج ۱۵، ص ۴۳۲ مؤسسة الرسالة.

اسناد صحیح است. روایت هم صحیح است؛ مگر آنکه به آن افزوده شده، و آن بخش پایانی آن است.

واثله چه ویژگی ای دارد که از اهل بیت پیامبر شود؟ چگونه است پیامبر به زنان خود می گوید شما داخل در اهل بیت نیستید (۱) و به واثله می گوید: تو از اهل منی؟

مگر آنکه گفته شود پیامبر از روی استفهام به او پاسخ داده باشد؛ یعنی فرموده باشد: تو از اهل منی؟ تو کیستی که از اهل من باشی؟ این چه گستاخی است در تو، که خود را مشمول آیه می خوانی؟

نکته دیگر اینکه در روایت، واژه ای حذف شده، و آن «بیت» است. در چاپ کهن تر صحیح ابن حبان آمده که پیامبر فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی» (۲)

پیامبر - اگر فرموده باشند - به واثله فرمود: «وانت من اهلی»، و نفرمود: «وانت من اهل بیتی»، و انسان زیرک فرق این دو را می داند.

آری یاران پیامبر | و همه آنانی که به درستی به او ایمان آورده اند اهل اویند، مگر نه این است که قرآن می فرماید: «مله ائیکم ابراهیم»؟ پیامبر | نیز پدر روحانی همه امت اسلام است.

«ابن منظور» در لسان العرب می گوید:

«أهل كل نبی: أمته» (۳)

ص: ۲۰۱

۱- همان گونه که گذشت.

۲- نک: صحیح ابن حبان؛ ج ۹، ص ۶۱ دارالفکر.

۳- ج ۱، ص ۲۵۳ (دار إحياء التراث العربی - مؤسسة التاريخ العربی).

دیگر آنکه بنا بر گزارش های رسیده، او آخرین فرد از اصحاب است که در دمشق از دنیا رفت. «ابن حجر» می گوید:

«...وقال سعيد بن بشير عن قتاده، كان آخر الصحابة موتاً بدمشق...»^(۱)

نیز می گوید:

«مات بدمشق في خلافة عبدالملك... سنة ثلاث وثمانين (۸۳هـ-ق) وهو ابن مائه وخمس سنين...»^(۲)

او عمری را در شام و در مرکز خلافت اموی مروانی گذرانده و گویا زرد و سفید و زر و سیم دستگاه خلافت نیز به او رسیده بود.

به هر حال، آنچه روشن است این است که حتی اگر پیامبر | به واثله فرموده باشد تو نیز از اهل منی، او مشمول «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت...» نمی شود. پیامبر عایشه، زینب و ام سلمه را از داخل شدن در اهل بیت به معنای اصطلاحی و آیه ای آن باز داشت، آن هم پس از درخواست آنها برای داخل شدن در معنای آیه، پس چگونه است که پیامبر واثله را داخل در اهل خود، آن هم به معنای مورد نظر آیه و پیامبر، می داند؟

گذشته از همه اینها، اساساً اینکه پیامبر | خود و علی و فاطمه و حسن و

ص: ۲۰۲

۱- تهذیب التهذیب؛ ج ۱۱، ص ۱۰۱ دار صادر.

۲- همان.

حسین علیهم السلام را زیر پوششی قرار داده و سپس درباره آنها دعا می کند و آنها را به عنوان اهل بیت می خواند که آیه تطهیر درباره آنها نازل شده، خود، این معنا را می رساند که ایشان این کار را از آن رو کردند تا سایر مردان و زنان را جدا کنند، و گویا حکمت زیر پوشش

رفتن نیز همین بوده است. آری! این همان چیزی است که علامه شرف الدین رحمه الله تعالی به زیباترین و شیواترین بیان گفته است؛ آنجا که می نویسد:

«...ثم غشاهم ونفسه بذلك الكساء، تمييزاً لهم عن سائر الأبناء والأنفس والنساء، فلما انفردوا تحته عن كفه أسرته، واحتجبوا به عن بقيه أمته، بلغهم الآيه وهم على تلك الحال، حرصاً على أن «يطمع بمشاركتهم فيها أحد من الصحابه والآل. فقال - مخاطباً لهم وهم معه في معزل عن كفه الناس - : «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا» فأزاح | بحجبهم في كسائه حينئذ حجب الريب، وهتك سدف الشبهات، فبرح الخفاء بحكمه البالغه، وسطعت أشعه الظهور ببلاغه المبين، والحمد لله رب العالمين» (۱)

در پایان لازم به یادآوری است که «ابن ابی حاتم» در تفسیر خود روایت واثله را آورده و در آن خبری از ورود و دخول واثله

ص: ۲۰۳

۱- الكلمه الغراء فی تفضیل الزهراء؛ العلامة عبدالحسین شرف الدین؛ ص ۱۵ به خواننده گرامی پیشنهاد می شود این کتاب را حتماً بخواند.

در اهل پیامبر نیست. (۱)

۱۴- ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ هـ-ق):

۱۴- ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ هـ-ق): (۲)

او نیز در تفسیر خود روایات زیادی را در این معنا آورده است؛ از جمله روایت ابوسعید خدری (رضی الله عنه) را که پیش از این به نقل از طبری یادآوری شد که پیامبر فرمود:

نزلت هذه الآية في خمسة: فيّ وفي علي وفاطمة وحسن وحسين ﴿إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً﴾.

او روایتی را نیز به نقل از عایشه آورده که در آن نیامده که عایشه خواستار دخول در اهل بیت باشد.

او در پایان روایتی که راوی آن ام سلمه است، می گوید:

«...فأدخلت رأسي في الستر تطهيراً، فقلت: يا رسول الله، وأنا معكم؟ فقال: إنك إلى خير، مرتين».

همچنین در پایان روایتی، از امام حسن × روایت می کند که فرمودند:

«...يا أهل العراق! إتقوا الله فينا فإننا أمراؤكم وضيغانكم،

ص: ۲۰۴

۱- تفسیر القرآن العظیم؛ ج ۹، ص ۳۱۳۲.

۲- (أبو محمد عبدالرحمن ابن ابی حاتم، محمد بن إدريس بن المنذر التميمي الحنظلي الرازي... كتابه في التفسير عدة مجلدات... تذكره الحفاظ؛ الذهبي؛ ج ۳، ص ۸۲۹.

ونحن أهل البيت الذي قال الله: ﴿إنما يريد الله

ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً﴾ (١)

١٥- طبرانی (م ٣٦٠ هـ-ق):

سليمان بن احمد طبرانی نیز روایات فراوانی را در این باب آورده است:

الف - به سند خود از ابوسعید خدری از ام سلمه: ... (٢)

ب - به سند خود از عبدالله بن زمعه از ام سلمه: ... (٣)

ج - به سند خود از شهر بن حوشب از ام سلمه: ... (٤)

... فرفعت الكساء لأدخل معهم، فجذبه من يدي وقال: «إنك على خير» (٥)

د - نیز به سند خود از شهر از ام سلمه:

أن رسول الله | قال لفاطمه: «أئتيني بزوجهك وابنيك»، فجاءت بهم، فألقى عليهم رسول الله | كساء ثم قال: «اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك وبركاتك على آل محمد كما جعلتها على إبراهيم إنك حميد مجيد» (٦)

ص: ٢٠٥

١- تفسير القرآن العظيم مُسنداً عن رسول الله والصحابه التابعين؛ ج ٩، صص ٣١٣١-٣١٣٣.

٢- المعجم الكبير؛ ج ٣، ص ٥٢ حديث شماره ٢٦٦٢.

٣- همان، ص ٥٣.

٤- همان، ص ٥٣.

٥- همان، ص ٥٣.

٦- همان، ص ٥٣.

ه - در روایات دیگری از ام سلمه، در پایان می خوانیم:

...فأدخلت رأسی البیت فقلت: یا رسول الله وأنا معکم؟ قال: «أنت علی خیر» مرتین. (۱)

از این روایت روشن می شود که گویا در هنگام نزول آیه، اساساً ام سلمه (رضی الله عنها) در خانه نبوده است.

و - در حدیثی دیگر ام سلمه می گوید:

...وأنا معهم یا رسول الله؟ قال: «أنت زوج النبی، والی - او علی - خیر» (۲).

ز - به سند خود از عطاء بن یسار از ام سلمه: ... (۳).

ح - به سند خود از عمر بن ابی سلمه:

نزلت هذه الآیه علی رسول الله | وهو فی بیت ام سلمه {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً}. فدعا الحسن والحسین... ، فقالت أم سلمه: وأنا معهم یا رسول الله؟ فقال: «وأنت مکانک وأنت علی خیر» (۴)

ص: ۲۰۶

۱- همان، ص ۵۴ حدیث شماره ۲۶۶۶.

۲- همان، ص ۵۵ حدیث شماره ۲۶۶۷.

۳- همان، ج ۲۳، ص ۲۸۶ حدیث شماره ۶۲۷.

۴- همان، ج ۹، ص ۲۵ حدیث شماره ۸۲۹۵.

ط - از ام سلمه روایت می کند:

...ثم قال: «اللهم هؤلاء عترتي وأهلي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»، فقالت أم سلمة: وأنا من أهل بيتك؟ فقال: «وأنتِ إلى خير»^(١)

طبرانی در «اوسط» می نویسد:

از شهر از ام سلمه^(٢)؛ و نیز به سند خود از ابوهریره از ام سلمه. در پایان این روایت آمده است:

...فقال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، ثلاث مرّات»^(٣).

در «صغیر» نیز روایت کرده؛ در پایان روایتی از ام سلمه آمده است:

...فلما اجتمعوا عنده، قال لهم: «هؤلاء حاميتي وأهل بيتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»^(٤).

ص: ۲۰۷

۱- همان، ج ۲۳، ص ۳۹۶ حدیث شماره ۹۴۷.

۲- المعجم الاوسط؛ ج ۳، ص ۱۳۶ حدیث شماره ۲۲۸۱.

۳- الروض الدانی إلى المعجم الصغیر للطبرانی؛ ج ۱، ص ۱۲۰.

۴- همان.

۱۶- ابوبکر شافعی (م ۳۵۴ هـ-ق):

۱۶- ابوبکر شافعی (م ۳۵۴ هـ-ق): ((۱))

وی روایت کرده و می گوید:

حدّثنی إسحاق بن الحسن بن میمون الحربی، ثنا أبوغسان، ثنا فضیل عن عطیه عن أبی سعید الخدری عن أم سلمه قالت: نزلت هذه الآیه فی بیتی: {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً}، قلت: یا رسول الله! ألسنت من أهل البیت؟ قال: إنک إلى خیر، إنک من أزواج رسول الله. قالت: وأهل البیت، رسول الله | وعلی

وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام ((۲)).

۱۷- طحاوی (م ۳۲۱ هـ-ق):

۱۷- طحاوی (م ۳۲۱ هـ-ق): ((۳))

وی می گوید:

حدّثنا الربیع المرادی، حدّثنا أسد بن موسی، حدّثنا حاتم بن إسماعیل، حدّثنا بکیر بن مسمار، عن عامر بن

ص: ۲۰۸

۱- ابوبکر الشافعی، محمد بن عبدالله بن إبراهيم بن عبدويه البغدادي الشافعی البزار. مولده.. سنته ۲۶۰هـ-ق... حدث عنه الدارقطنی و... مات فی... سنه (۳۵۴هـ-ق)؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۳، ص ۸۸۰.

۲- کتاب الفوائد، الشهير ب الغیلانیات؛ ص ۲۶۴.

۳- أبوجعفر أحمد بن محمد بن سلامه... المصری الحنفی، وطحا من قرى مصر،... روى عنه... والطبرانی،... قال ابن یونس: ولد سنه ۲۳۷ هـ-ق. صنف: ... وکتاب معانی الآثار... مات فی سنه (۳۲۱هـ-ق)؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۳، ص ۸۰۸.

سعد، عن أبيه، قال: لما نزلت هذه الآية (١١)، دعا رسول الله | علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً عليهم السلام ، فقال: «اللهم هؤلاء أهلي».

او پس از نقل این حدیث می گوید:

«ففي هذا الحديث أن المرادين بما في هذه الآية هم رسول الله | وعلي وفاطمة وحسن وحسين» (٢).

حدیث صحیح است.

او روایت دیگری را از ام سلمه نقل کرده، که ام سلمه در پایان حدیث می گوید:

فقلت: يا رسول الله | فتدخلني معهم، قال: «أنتِ من أهلي» (٣).

از این روایت و سیاق آن به خوبی روشن می شود که مراد از اهل در اینجا به معنای زوجیت است و نه اینکه ام سلمه داخل در اهل بیتی باشد که خداوند در آیه آن را اراده کرده است؛ چون اگر او را شامل می شد اجازه ورود در زیر کساء به او داده می شد. همچنین باید گفت اسناد این روایت ضعیف است، چون در سند «خالد بن مخلد قطوانی» و

«موسی بن یعقوب زمعی» به چشم می خورند (٤).

ص: ۲۰۹

۱- یعنی آیه تطهیر.

۲- شرح مشکل الآثار؛ الطحاوی؛ ج ۲، ص ۲۳۵.

۳- همان؛ ص ۲۳۷.

۴- نک: تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۲۱۶ و ج ۲، ص ۲۹۴.

او همچنین روایت دیگری را به سند خود از ام سلمه آورده که می گوید:

نزلت هذه الآية في بيتي: «إنما يريد...» یعنی فی سبعة: جبریل ومیکائیل و رسول الله | وعلى وفاطمه والحسن والحسين عليهم السلام، وأنا على باب البيت، فقلت: يا رسول الله! أأنت من أهل البيت، قال: «إنك من أزواج النبي» وما قال: إنك من أهل البيت (١).

«شعيب الأرنؤوط» در زیر نویس این حدیث می گوید که اسناد آن ضعیف است و بی جهت چنین نسبتی داده است؛ زیرا روایت صحیح است. البته او ضعف یکی از راویان این روایت را بهانه کرده که نامش «مُخَوَّل» است.

شیخ الاسلام در تقریب درباره او می گوید:

«ثقه» (٢).

در پاورقی ترجمه «مخول» می خوانیم:

«قال ابن معین: ثقه، قال النسائی: ثقه، قال أبو حاتم: يكتب حديثه، قال العجلي: ثقه، ذكره ابن حبان في الثقات» (٣)

او بر این همه توثیق چشم بسته و تنها جرح عقیلی را بهانه کرده (!؟) الغریق یتشبث بکل حشیش. او همچنین درباره «عمرة بنت أفعی»، که یکی دیگر از

ص: ۲۱۰

۱- شرح مشکل الآثار؛ ج ۲، ص ۲۳۹.

۲- ج ۲، ص ۲۴۳.

۳- همان؛ زیر نویس.

سند است خرده گرفته و می گوید:

«... لم یرو عنها غیر عمار الدهنی، ولم یوثقها غیر ابن حبان» (۲).

باید پرسید آیا اینکه جز عمار از او روایت نکرده یا اینکه تنها ابن حبان او را توثیق کرده، برای عمره جرح است؟

و اما اگر سخن روی عمار است، او نیز ثقة است. شیخ الاسلام می گوید:

«عمار بن معاویه الدهنی... صدوق یتشیع...» (۳)

در زیرنویس ترجمه او می خوانیم:

«قال أحمد: ثقة، قال ابن معین: ثقة، قال أبو حاتم: ثقة، قال النسائی: ثقة، ذکره ابن حبان فی الثقات» (۴)

و کم من عائبٍ قولاً صحیحاً وآفته من الفهم السقیم (۵)

در پایان باید گفت که طحاوی سخن جالبی درباره اینکه مراد از اهل بیت در آیه شریفه کیانند، رانده که خواندنی است (۶).

ص: ۲۱۱

۱- به معنای اصطلاحی آن، و گرنه او از نساء است.

۲- کتاب الثقات؛ ابن حبان؛ ج ۵، ص ۲۸۸: «عمره بنت الشافع، تروی عن أم سلمه، روی عنها عمار الدهنی».

۳- تقریب التهذیب؛ ج ۲، ص ۵۴.

۴- همان.

۵- متنبی.

۶- نک: شرح مشکل الآثار؛ ج ۲، صص ۲۴۶-۲۴۸.

۱۸- ابن سعد (م ۲۳۰هـ-ق):

روایت کرده، می گوید:

أخبرنا يزيد بن هارون، قال: أخبرنا العوام بن حوشب، عن هلال بن يساف، قال: سمعت الحسن بن علي وهو يخطب وهو يقول: يا أهل الكوفة، اتقوا الله فينا، فإننا أمراؤكم وإنا أضيافكم، ونحن أهل البيت الذين قال الله: ﴿إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا﴾، قال: فما رأيت يوماً قط أكثر باكياً من يومئذ. (۱)

۱۹- ابن حبان (م ۳۶۹هـ-ق):

۱۹- ابن حبان (م ۳۶۹هـ-ق): (۲)

به سند خود از ابوسعید خدری روایت می کند که:

عن النبي | حين نزلت: «وأمر أهلك بالصلوة واصطبر عليها»، (۳) كان يجيء نبي الله | إلى باب عليّ صلاة الغداة ثمانية أشهر يقول: «الصلاة - رحمكم الله - إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا» (۴)

ص: ۲۱۲

۱- كتاب الطبقات الكبير؛ ج ۶، ص ۳۸۰.

۲- ابو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر ابن حبان الأنصاري... قال ابن مردويه: ثقة مأمون... قال ابوبكر الخطيب: كان حافظاً ثبتاً متقناً ۲۷۴ - ۳۶۹هـ-ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۹۴۵.

۳- طه / ۱۳۲.

۴- طبقات المحدثين باصبهان والواردين عليها؛ ج ۴، ص ۱۴۹.

ابوعبدالله در «کتاب التفسیر» مستدرک خود ذیل عنوان «تفسیر سورة الاحزاب» روایاتی

را ذکر کرده؛ از آن جمله است:

الف - به سند خود از ام سلمه:

«...انها قالت: فی بیتی نزلت هذه الآیه {انما یرید الله...}، قالت: فأرسل رسول الله | إلى علی وفاطمه والحسن والحسین رضوان الله علیهم اجمعین، فقال: اللهم هؤلاء أهل بیتی. قالت ام سلمه یا رسول الله ما أنا من أهل البيت؟ قال: إنکِ أهلی خیر وهؤلاء أهل بیتی، اللهم أهلی أحق»

نیشابوری در پایان این حدیث می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری ولم یخرجاه» (۱)

ابو عبدالله ذهبی در ذیل این روایت شریفه می گوید: «سمعه الولید بن مزید من الاوزاهی» (۲)

ب - حدیث دیگری را به سند خود از «واثله» نقل کرده، و در پایان می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه» (۳)

ص: ۲۱۳

۱- المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۲، ص ۴۱۶ دارالمعرفه.

۲- همان.

۳- همان.

باید گفت: در این روایت ذکری از اینکه واثله داخل در اهل پیامبر باشد در میان نیست. او همچنین در کتاب «معرفة الصحابه» از کتاب مستدرک می گوید:

ج - «أخبرني جعفر بن محمد بن نصير الخلدی ببغداد، ثنا موسى بن هارون، ثنا قتيبة بن سعيد، ثنا حاتم بن اسمعيل، عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد عن أبيه، قال: لما نزلت هذه الآية: ﴿ندع ابناؤنا وابناؤنا ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم﴾، دعا رسول الله | عليا وفاطمة وحسنا وحسينا رضی الله عنهم فقال: اللهم هؤلاء أهلي»

سپس می گوید: «هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه»^(۱)

د - كتب إلى أبو اسمعيل محمد بن النحوی بذكر أن الحسن بن عرفه حدثهم، قال حدثني علي بن ثابت الجزدي، ثنا بكير بن مسمار مولى عامر بن سعد، سمعت عامر بن سعد يقول، قال سعد: نزل على رسول الله | الوحي، فأدخل عليا وفاطمة وابنيهما تحت ثوبه ثم قال: «اللهم هؤلاء اهلي وأهل بيتي»^(۲)

ص: ۲۱۴

۱- همان؛ ج ۳، ص ۱۵۰.

۲- همان؛ ص ۱۴۷.

در اینجا به ذکر روایاتی که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر را روشن می سازند بسنده می کنم و از سده چهارم هجری فراتر نمی رویم، چرا که کتاب های نوشته شده تا پایان سده چهارم در دانش حدیث دارای ویژگی هایی هستند که بر اهل فن پوشیده نیست.

دیگر آنکه در کتابهای دیگری که پس از این سده تا سده چهاردهم نگاشته شده اند، نگارندگان، بیشتر همین احادیثی را که پیش از این ذکر شد، با سند خود و یا بدون سند و به صورت نقل از کتاب های دیگر، آورده اند. البته نباید از آنها غافل بود؛ از این رو به شماری از آنها همراه با شماره جلد و برگه و نیز چاپ آنها پرداخته می شود؛ خواننده گرامی با روی آوردن به این مصادر، روایاتی را که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر را پیامبر | و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می دانند، خواهد دید:

۱- الکشف والبيان (تفسیر الثعلبی) (۱)،

(م ۴۲۷ هـ-ق)، ج ۸، صص ۴۲-۴۴، دار إحياء التراث العربی - بیروت.

ص: ۲۱۵

۱- أبو اسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم النيسابوري... المفسر؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۳، ص ۱۰۹ در تذکره، ترجمه ای برای او نیامده، بلکه در ذیل ترجمه «حمزة بن يوسف»، یادی از او شده.

٢- النكت والعيون (تفسير الماوردي) (١)

(م ٤٥٠ هـ-ق)، ج ٤، ص ٤٠١، دارالكتب العلمية - بيروت.

٣- السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (٢) (م ٤٥٨ هـ-ق)، ج ٧، ص ٦٣، دارالمعرفة - بيروت.

٤- تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي (٣)

(م ٤٦٣ هـ-ق)، ج ١٠، ص ٢٧٧، دارالكتب العلمية - بيروت.

نيز نگاه كنيد: «زوائد التاريخ بغداد على الكتب الستة»، ج ٦، ص ٦١٦، حديث شماره ١٣٥٧، دارالقلم - دمشق.

٥- الوسيط في تفسير القرآن المجيد، الواحدى النيسابورى (٤) (م ٤٦٨ هـ-ق)، ج ٣، ص ٤٧٠، دارالكتب العلمية - بيروت.

ص: ٢١٦

-
- ١- أبو الحسن علي بن محمد بن الحبيب الماوردي البصرى ٣٦٤ - ٤٥٠ هـ-ق؛ نك: مقدمه تفسير ماوردي، ج ١، ص ٩.
- ٢- (أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي ابن موسى الخسروجردي البيهقي ... سمع ... و ابا عبدالله الحاكم ... و ابا عبدالرحمن السلمى ... عن امام الحرمين أبى المعالى قال: ما من شافعى إلا وللشافعى عليه منه إلا ابابكر البيهقى فان له المنه على الشافعى لتصانيفه فى نصره مذهبه ... ٣٨٤ - ٤٥٨ هـ-ق؛ تذكره الحفاظ؛ الذهبى؛ ج ٣، ص ١١٣٢.
- ٣- محدث الشام والعراق، أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي البغدادي ... قال ابن ماكولا: ... ولم يكن للبغداديين بعد الدارقطنى مثله ... ٣٩٢ - ٤٦٣ هـ-ق؛ همان؛ ص ١١٣٥ (ابن قايماز خيلى به ترجمه ابوبكر پرداخته؛ بيش از ده صفحه).
- ٤- أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي الواحدى النيسابورى الشافعى، صاحب التفسير وإمام علماء التأويل ... وأصله من ساؤه ... سمع من: ... حدث عنه: ... صنف التفاسير الثلاثة: «البيسط» و«الوسيط» و«الوجيز» ... ولأبى الحسن كتاب «أسباب النزول» ... مات بنيسابور ... سنة ٤٦٨. سير أعلام النبلاء؛ الذهبى؛ ج ١٨، ص ٣٣٩.

٦- شواهد التنزيل، الحاكم الحسكاني (١)

(م ٤٩٠هـ-ق)، ج ٢، صص ١٠ - ٩٢، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت.

اوده ها روايت را در اين باب ذكر کرده است. اگر کسی اسانيد او را ببيند و بخواند، شگفت زده خواهد شد.

٧- شرح السنه، الحسين بن مسعود البغوی (٢) (م ٥١٦هـ-ق)، ج ٧، صص ٢٠٣ - ٢٠٦، دارالکتب العلمیه - بيروت.

٨- تفسير البغی (معالم التنزيل)، م ٥١٦هـ-ق، ج ٣، ص ٥٢٩، دارالمعرفه - بيروت.

٩- المناقب، الخوارزمی (٣) (م ٥٦٨هـ-ق) صص ٦٠-٦٣، مؤسسة النشر الإسلامی - قم.

١٠- تاريخ مدينه دمشق، ابن عساکر (م ٥٧١هـ-ق)، ج ١٣، ص ٢٠٦، ج ١٤، صص ١٣٨ و ١٣٩ و ١٤٣، ج ٢٦، ص ٣٢١، دارالفکر - بيروت.

١١- الأحکام الشرعيه الكبرى، الإشبیلی (٤) (م ٥٨١هـ-ق)، ج ٤، صص ٣٧٨ و ٣٩٥، مكتبة الرشد - الرياض.

ص: ٢١٧

١- القاضي المحدث، ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله بن أحمد... بن حسان القرشي العامري النيسابوري الحنفي الحاكم ويعرف بابان الجداء [الحافظ]، شيخ متقن ذو عنايه تامه بعلم الحديث... حدث عن... وابي عبدالله الحاكم... وقد توفي بعد ٤٧٠هـ-ق...؛ تذكره الحفاظ؛ الذهبي؛ ج ٣، ص ١٢٠٠.

٢- محي السنه ابو محي... الشافعي... ويلقبونه أيضاً ركن الدين... توفي محي السنه بمدينه مرو... ٥١٦هـ-ق؛ همان؛ ج ٤، ص ١٢٥٧.

٣- الموفق بن أحمد بن محمد المكي الخوارزمي.

٤- عبدالحق بن عبدالرحمن بن عبدالله... أبو محمد الازدي الاشبيلي ويعرف أيضاً بابن الخراط ٥١٠ - ٥٨١هـ-ق؛ تذكره الحفاظ؛ الذهبي؛ ج ٤، ص ١٣٥٠.

١٢- زاد المسير في علم التفسير، ابن الجوزي (م ٥٩٧ هـ-ق)، ج ٦، ص ١٩٨، دارالفكر - بيروت.

١٣- تفسير الفخر الرازي (التفسير الكبير) مفاتيح الغيب، محمد بن عمر (١)،

(م ٦٠٤ هـ-ق)، ج ٨، ص ٨٩، ج ٢٥، ص ٢١٠، دارالفكر - بيروت.

١٤- جامع الأصول من أحاديث الرسول، ابن الأثير الجزري (مبارك بن محمد) (٢)،

(م ٦٠٦ هـ-ق)، ج ٩، ص ٤٧٠، ج ١٠، ص ١٠١، مؤسسة التاريخ العربي و دار إحياء التراث العربي - بيروت.

١٥- مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، أبو سالم كمال الدين محمد بن طلحة القرشي العدوي النصيبي الشافعي (م ٦٥٢ هـ-ق)، صص ٤٩-٥٠، مؤسسة البلاغ - بيروت.

١٦- تذكره الخواص، يوسف بن فرغلي (سبط ابن الجوزي)، م ٦٥٤ هـ-ق، صص ٢٣-٢٤، مؤسسة أهل البيت - بيروت.

١٧- كفايه الطالب في مناقب علي ابن ابي طالب^x، محمد بن يوسف الكنجي الشافعي (كشته شده به سال ٦٥٨ هـ-ق)، ص ٥٤، المطبعة الحيدرية - النجف.

ص: ٢١٨

١- بن الحسين بن الحسن بن علي التميمي البكري الطبري... الفقيه الشافعي، ابو عبدالله. ٥٤٤ - ٦٠٤ هـ؛ نك: مقدمه تفسير فخر رازي؛ ج ١، ص ٣.

٢- مجدالدين أبو السعادات... الشيباني... الموصلی ٥٤٤ - ٦٠٦ هـ-ق؛ سير أعلام النبلاء؛ الذهبي؛ ج ٢١، ص ٤٨٨.

١٨- كتاب الميسر في شرح مصابيح السنه، النوربشتى (١)

(م ٦٦١ هـ-ق)، ج ٤، ص ١٣٣١، مكتبه نزار مصطفى الباز - مكه المكرمه.

١٩- الجامع لأحكام القرآن، محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (٢)

(م ٦٧١ هـ-ق)، ج ١٤، ص ١١٩، دارالكتب العلميه - بيروت.

٢٠- تفسير البيضاوى (عبدالله بن عمر) (٣)،

(م ٦٨٥ هـ-ق)، ج ٣، ص ٣٨٢، مؤسسه الأعلمي

للمطبوعات - بيروت.

نيز نگاه كنيد به: «حاشيه محيي الدين شيخ زاده» (٤)

على تفسير البيضاوى»، ج ٦، ص ٦٣٥، دارالكتب العلميه - بيروت.

٢١- ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، محب الدين الطبرى (٥)

(م ٦٩٤ هـ-ق)، صص ٥٥-٦٣ (الباب السادس: فى بيان أن فاطمه وعليا والحسن والحسين هم المشار إليهم فى قوله «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت...»). ص ١٥٧، مكتبه الصحابه - جدّه.

ص: ٢١٩

١- الامام ابو عبدالله فضل الله بن حسن بن حسين النوربشتى الشافعى؛ نك: مقدمه كتاب الميسر؛ ج ١، ص ٢٥.

٢- أبو عبدالله محمد بن أحمد بن أبيبكر بن فزح الأنصاري الخزرجي الأندلسي القرطبي؛ نك: مقدمه تفسير قرطبي الجامع لأحكام القرآن؛ ج ١.

٣- أنوار التنزيل وأسرار التأويل فى التفسير لناصرالدين أبى سعيد عبدالله بن عمر البيضاوى الشافعى المتوفى بتبريز سنه ٦٩٢ هـ-ق؛ كشف الظنون؛ حاجى خليفه؛ ج ١، ص ١٩٧ (دارالفكر).

٤- م ٩٥١ هـ-ق.

٥- محب الدين أبو العباس أحمد بن عبدالله بن محمد بن أبيبكر الطبرى... الشافعى... ٦١٥-٦٩٤ هـ-ق؛ تاريخ الإسلام؛ الذهبى؛ ج ٥٢، ص ٢١١ وتذكره الحفاظ؛ ج ٤، ص ١٤٧٤.

٢٢- الرياض النضرة في مناقب العشرة، محب الدين الطبري (م ٦٩٤ هـ-ق)، ج ٣، صص ١٣٠-١٣١ (ذكر اختصاصه بأنه (١)) وزوجته وابنيه أهل البيت)، دارالمعرفة - بيروت.

٢٣- فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد الجويني الخراساني. (٢)

٢٤- تفسير البحر المحيط، ابوحيان الأندلسي (٣)

(م ٧٤٥ هـ-ق)، ج ٧، ص ٢٢٤، دارالكتب العلمية - بيروت.

٢٥- جلاء الأفهام، ابن قيم الجوزية (٤) (م ٧٥١ هـ-ق)، ص ٢٤٨، دار عالم الفوائد - مكة.

٢٦- البدايه والنهايه، أبوالفداء (ابن كثير) (٥)

(م ٧٧٤ هـ-ق)، ج ٥، ص ٣٠٤، ج ٦، ص ٢٦٤، ج ٧، ص ٣٢١، ج ٨، ص ١٩٤، دارالحديث -

القاهرة.

٢٧- تفسير القرآن العظيم، ابن كثير الدمشقي (م ٧٧٤ هـ-ق)، ج ٦، صص ٣٦٥-٣٧٠، دارالكتب العلمية - بيروت.

ص: ٢٢٠

١- ضمير به حضرت علي × بر مي گردد.

٢- صدرالدين... وكان شديد الاعتناء بالروايه وتحصيل الاجزاء... [دينياً، صالحاً...] على يده أسلم غازان الملك، مات سنه ٧٢٢ هـ-ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج ٤، ص ١٥٠٥ (او شيخ ذهبي است).

٣- محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيان النفري الأندلسي... الشافعي ٦٥٤ - ٧٤٥ هـ-ق؛ نك: مقدمه تفسير البحر المحيط؛ ج ١، ص ٢٧.

٤- الامام أبو عبدالله محمد بن أبي بكر بن أيوب ابن قيم الجوزيه ٦٩١ - ٧٥١ هـ-ق.

٥- إسماعيل بن عمر بن كثير... البصروي... الشافعي ٧٠٠ - ٧٧٤ هـ-ق؛ نك: مقدمه البدايه والنهايه؛ ج ١، ص ٧- م دارالمعرفة.

او روايات زيادى را در اين معنى آورده است؛ اما امانت را رعايت نكرده است.

٢٨- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهيثمى (١)

(م ٨٠٧ هـ - ق)، ج ٩، صص ٢٦٢ - ٢٦٤، دارالفكر - بيروت.

٢٩- الفصول المهمه فى معرفه الأئمه، على بن محمد المالكى (ابن الصباغ)، (م ٨٥٥ هـ - ق)، ج ١، صص ١١٣ - ١٤٠، دارالحديث - قم.

٣٠- جواهر المصائب، الباعونى (٢)

(م ٨٧١ هـ - ق)، ج ١، ص ١٧١، مجمع إحياء الثقافة الإسلاميه - قم.

٣١- الأجوبه المرضيه، السخاوى (٣) (م ٩٠٢ هـ - ق)، ج ٢، ص ٤١٩، دارالرايه، الرياض.

٣٢- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، عبدالرحمن السيوطى (م ٩١١ هـ - ق)، ج ١٢، صص ٣٦ - ٤٤، مركز هجر - القاهره، او در آوردن احاديث كوتاهى نكرده است.

٣٣- الأئمه الاثنا عشر، شمس الدين محمد بن طولون (مورخ دمشق)، م ٩٥٣ هـ - ق، ص ٥٣، منشورات الشريف الرضى - قم.

٣٤- الصواعق المحرقه، أحمد بن محمد بن حجر الهيثمى (م ٩٧٣ هـ - ق)، ج ٢، صص ٤٢١ - ٤٢٨، مؤسسۀ الرسالۀ - بيروت.

ص: ٢٢١

١- نورالدين أبوالحسن على بن أبى بكر بن سليمان.. القاهرى الشافعى الحافظ، ٧٣٥ - ٨٠٧ هـ - ق؛ نك: مقدمه مجمع الزوائد؛ ج ١، ص ٣٥.

٢- شمس الدين أبوالبركات محمد بن أحمد الدمشقى الشافعى.

٣- الحافظ شمس الدين محمد بن عبدالرحمن بن محمد... الشافعى ٨٣١ - ٩٠٢؛ نك: مقدمه الأجوبه المرضيه؛ ج ١، ص ٢٥ م.

(م ۹۷۵ هـ-ق)، ج ۱۳، صص ۲۵۸-۲۵۹ و صص ۲۷۵-۲۷۸، دارالکتب العلمیہ - بیروت.

۳۶- نزل الأبرار بما صحَّ من مناقب أهل البيت الأطهار، الحافظ محمد بن معتمد خان البدخشانی الحارثی (م پس از ۱۱۲۶ هـ-ق)، ص ۳۲ و صص ۴۸-۴۹، شركة الکتبی - بیروت.

۳۷- نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، الشیخ مؤمن الشبلنجی (ق ۱۳ هـ-ق)، صص ۲۲۴-۲۲۶، منشورات الشریف الرضی - قم.

۳۸- ینایع المودّہ لذوی القربی، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (م ۱۲۹۴ هـ-ق)، ج ۱، ص ۱۱۱ و صص ۳۱۹-۳۲۳؛ ج ۲، صص ۴۱، ۵۹، ۱۱۹، ۲۲۱؛ ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۲۳ و ۴۲۳؛ ج ۳، صص ۳۶۴ و ۳۶۸؛ دارالأسوة للطباعة والنشر - قم، تهران.

۳۹- تفسیر المراغی (أحمد مصطفی المراغی)، (ق ۱۴ هـ-ق)، ج ۲۲، ص ۷؛ دار إحياء التراث العربی - بیروت.

۴۰- التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول، منصور علی ناصف (ق ۱۴ هـ-ق)، ج ۳، صص ۳۴۷-۳۵۰ (الفصل الرابع: فی مناقب أهل البيت عليهم السلام)؛ دارالفکر - بیروت.

یادآور می شود که نگارنده به یک یک همه منابع و مصادری که اشاره شد، مراجعه کرده و مجلدات و صفحات آنها را بررسی کرده است؛ از این رو خواننده گرامی می تواند به شماره مجلدات و برگ ها، اطمینان کامل داشته باشد و در صورت نیاز از آنها بهره ببرد.

ص: ۲۲۲

باید گفت: اینها همه تنها بخشی از نوشته هایی است که خواننده با روی آوردن به آنها، احادیثی را در این معنی خواهد دید.

نگارنده خود ده ها کتاب دیگر می شناسد که به دلیل اختصار از آنها یاد نشد.

ائمه اطهار (ع) از اهل بیت هستند

بر پایه روایاتی که تاکنون به آن ها اشاره شد، روشن شد که مراد پروردگار از واژه «اهل بیت علیهم السلام» در آیه تطهیر، پیامبر اسلام، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند و با توجه به روایاتی که از امام چهارم شیعیان علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام به آنها اشاره شد، ایشان هم داخل در مفهوم و مراد اهل بیت در آیه تطهیرند. منظور ما نیز در این پژوهش که بررسی آماری روایات فضائل اهل بیت در کتاب ها سته است، همین بزرگوارانند: ائمه معصومین اهل بیت علیهم السلام، پیامبر اسلام | و دختر گرامی ایشان فاطمه ÷.

هرچند که بیشتر کار با موضوعیت فضائل علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام دنبال می شود؛ چرا که اساساً روایاتی که در مجامع حدیثی عامه درباره فضائل افراد آمده است از صحابه فراتر نمی رود.

با وجود این روایات دیگری نیز در فضیلت اهل بیت به شیوه عام آمده است که از این روایات با توجه به روایات دیگری که به آنها اشاره خواهد شد، روشن می شود که واژه «اهل بیت» در این روایات، سایر ائمه ی اهل بیت یعنی امام ششم تا دوازدهم را نیز شامل می شود. گذشته از آنکه درباره امام دوازدهم یعنی مهدی موعود[×]، صراحتاً روایاتی در صحاح و سایر کتاب های دست اول حدیثی آمده

که می توان آنها را از فضائل حضرتش دانست. برای نمونه ترمذی به سند خود از عبدالله (۱)

روایت کرده و می گوید:

«قال رسول الله: لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطىء اسمه اسمي». (حسن صحيح) (۲)

نیز احمد حنبل در مسند به نقل از عبدالله بن مسعود می گوید:

«عن النبي: لا تقوم الساعة حتى يلي رجل من أهل بيتي يواطىء اسمه اسمي» (۳)

یا این روایت که می فرماید:

«المهدى - منا أهل البيت يصلحه الله فى ليله» (۴)

به دیگر سخن و نیز بهتر و روشن تر اینکه، ما، در مجامع حدیثی عامه، روایاتی را می بینیم که در آنها نام کسی برده نشده، ولی واژه ای به کار رفته که کسانی را فرا می گیرد. برای نمونه اگر پیامبر فرموده اند:

«...وأنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله فيه الهدى

ص: ۲۲۴

۱- گویا «ابن مسعود» است.

۲- ج ۳، ص ۳۶۹، ح ۲۲۳۰، بیت الأفكار الدولیه و ج ۳، ص ۳۴۴، باب ۴۴ - ماجاء فى المهدى، ح ۲۳۱۳، دارالکفر، بیروت (محقق).

۳- ج ۲، ص ۱۰ دارالفکر.

۴- ج ۱، ص ۱۸۳. در این باره در کتاب «الحجج البالغه فى حقانیه التشیع» که به همت این مجمع به چاپ رسید در ص ۴۳۸ مطالب مفیدی چاپ شده است. (محقق)

والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به... وأهل بيتي...»(۱)

یعنی کتاب الله و علی ×، کتاب الله و فاطمه، کتاب الله و حسن ×، کتاب الله و حسین ×، کتاب الله و علی بن الحسین ×... کتاب الله و مهدی رحمهم الله.

دیگر امامان علیهم السلام نیز مشمول فضیلت روایاتی هستند که در آنها واژه هایی چون «اهل بیت»، «عترت» و «آل» دیده می شود، چرا که درست است که عامه، ایشان را به عنوان فرمانروایان سیاسی و جانشینان پیامبر نمی دانند؛ ولی به پیشوایی ایشان باور دارند و همگی از آنها به بزرگی یاد کرده اند و آنها را ائمه اهل بیت می دانند و می خوانند(۲). از این رو اگر برای مثال، در زمان امام علی بن محمد هادی ×، از روایت ثقلین یاد می شد، بی گمان چشم ها در معنی و مصداق اهل بیت به سوی ایشان خیره می شد و سر انگشتان ایشان را نشان می داد و فضیلت و برتری ایشان بود.

دلیل این سخن نوشته های برجای مانده از بزرگان دانشمندان عامه در این زمینه است؛

کتابهایی چون:

تذکره الخواص سبط، کفایه الطالب گنجی، فصول المهمه ابن صباغ، مطالب السؤل ابن طلحه، فرائد جوینی، ینایع الموده ی قندوزی، نور الأبصار مؤمن و... .

ص: ۲۲۵

۱- صحیح مسلم؛ ص ۶۱۸ تک جلدی، مکتبه الرشد.

۲- مگر اندکی که به بدبختی گرفتارند و تعصب جاهلانه باعث شده است فضائل امیرالمؤمنین × و ائمه اطهار علیهم السلام را به نحوی توجیه یا رد کنند. معروف ترین این عده ابن تیمیه سرکرده و سلسله جنبان و هابیان معاصر است که به نحوی علمای دیگر سلف سنی را نیز تخطئه کرده که چرا تا به این حد از فضائل حضرت علی × نوشته اند.

اینها همه گذشته از برخی روایاتی است که در آنها به نام تک تک ائمه اهل بیت علیهم السلام از زبان رسول خدا | اشاره شده است. برای نمونه جوینی به سند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده و می گوید:

«سمعت رسول الله | يقول: أنا وعلى والحسن والحسين وتسعه من ولد الحسين مطهرون معصومون»^(۱)

یعنی: من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.

نیز از ابن عباس روایت کرده، می گوید:

«قدم يهودى على رسول الله | يقال له نعتل، فقال له: يا محمد إننى أسألك عن أشياء تلجلج فى صدرى منذ حين فإن أجبتنى عنها أسلمت على يدك. قال: سل يا أبا عماره. قال: ... فأخبرنى عن وصيِّك من هو؟ فما من نبى إلا وله وصى، وإن نبينا موسى بن عمران أوصى إلى يوشع بن نون.

فقال: نعم، إن وصيِّى والخليفة من بعدى على بن أبى طالب × وبعده سبطاى: الحسن ثم الحسين يتلوه تسعه من صلب الحسين أئمه أبرار قال: يا محمد فسّمهم لى. قال: نعم، إذا مضى الحسين فابنه على فإذا مضى على فابنه محمّد، فإذا مضى محمد فابنه جعفر، فإذا مضى جعفر فابنه موسى، فإذا مضى موسى فابنه على، فإذا مضى على فابنه محمّد، ثم ابنه على، ثم ابنه الحسن، ثم الحجة بن

ص: ۲۲۶

۱- فرائد السمطين؛ الجوينى؛ ج ۲، ص ۱۳۳.

شخصی یهودی که نامش نعتل بود نزد رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! می خواهم از چیزهایی که مدت‌ها در سینه دارم از تو پرسش کنم؛ پس اگر مرا پاسخ گفتی مسلمان خواهم شد. پیامبر فرمودند: پرس. او پس از پرسش‌هایی گفت: به من بگو که وصی تو کیست؟ چرا که هیچ پیامبری نیست مگر آنکه او را وصی ای است. برای نمونه پیامبر ما موسی، یوشع بن نون را وصی خویش قرار داد.

پیامبر! در پاسخ او فرمودند: آری! وصی و جانشین من پس از من علی بن ابی طالب و سپس فرزند دختری ام حسن و پس از او برادرش حسین و نه تن از فرزندان حسین اند. پیشوایانی نیک سرشت و نیک کردار.

نعتل گفت: آنها را به نام، برای من بازگو کن.

پیامبر! فرمود: آری! آنگاه که حسین از جهان رفت فرزندش علی، پس از علی فرزندش محمد، پس از محمد فرزندش جعفر، پس از جعفر فرزندش موسی، پس از موسی فرزندش علی، پس از علی فرزندش محمد، پس از محمد فرزندش علی، پس از علی فرزندش حسن و پس از او حجه بن الحسن. اینانند دوازده امام و پیشوا به شماره نقبای بنی اسرائیل».

البته ما نمی خواهیم در این پژوهش به اینگونه روایات آنهم از کسانی همچون جوینی با سند ویژه خود دست بیاویزیم؛ هر چند که اینگونه روایات درست است

و در کتاب های شیعه امامیه نیز از اینگونه روایات فراوان به چشم می خورد(۱).

در اینجا به بخش دوم پایان می دهیم.

رَوِينَا يَا بَنَ عَسْكَرِ الْهُمَامَا وَلَمْ يَتْرُكْ نَدَاكَ بِنَا هُمَامَا

وَصَارَ أَحَبَّ مَا تُهْدِي إِلَيْنَا لَغَيْرِ قَلْبِي وَدَاعِكَ وَالسَّلَامَا(۲)

ص: ۲۲۸

۱- نک: «کتاب الحجّه» از اصول کافی.

۲- متنبی.

بخش سوم: آمار روایات فضائل اهل بیت (ع) در صحاح سته

اشاره

ص: ۲۲۹

در این بخش - به یاری پروردگار - به آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح و ذکر متن آنها می پردازیم.

پیش از ورود، باید گفت که ذکر این روایات در کتاب های ششگانه از نظر مکانی به دو گونه است؛ گاهی این روایات در جای ویژه ی روایات فضائل آمده و گاه در جاهای دیگر و به مناسبت های گوناگون، که به هر دوی آنها پرداخته خواهد شد؛ هرچند که آمار این احادیث در کتاب های فضائل پراهمیت تر است؛ چرا که خواننده ی این کتاب ها بیشتر برای پی بردن به روایات فضائل، به این بخش ها روی می آورد؛ و شایسته است که نویسنده ی کتاب هر آنچه از روایات را که در فضائل است در اینگونه بخش ها یادآور شود.

دیگر اینکه در آوردن متن روایات فضائل، از ذکر بعضی از اسناد خودداری می کنیم؛ چرا که در این بخش آوردن آن سودی ندارد.

همانند بخش نخست، به ترتیب: بخاری، مسلم، ابن ماجه، ابن داود، ترمذی و نسائی پیش خواهیم رفت.

اشاره

محمد بن اسماعیل در صحیح خود (۱)،

کتاب هایی را به بیان فضل و فضائل و برخی موضوعات دیگر اختصاص داده که به شرح زیر است:

۱- کتاب فضل الصلاة فی مسجد مکة والمدینة.

۲- کتاب فضائل المدینة.

۳- کتاب فضل لیلۃ القدر.

۴- کتاب الهبة وفضلها والتحریض علیها.

۵- کتاب المناقب.

۶- کتاب فضائل أصحاب النبی |.

۷- کتاب مناقب الأنصار.

۸- کتاب فضائل القرآن.

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب (ع):

در صحیح بخاری، در «کتاب فضائل اصحاب النبی |»، بخشی را با این عنوان می بینیم: «باب مناقب علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی أبی الحسن رضی الله عنه».

در زیر این عنوان ۹ روایت آمده است که دو روایت بی سند است:

۱- وقال النبی | لعلی: «أنت منی وأنا منک».

ص: ۲۳۲

۲- وقال عمرُ: توفّي رسول الله | وهو عنه راضٍ (۱).

دو روایت دیگر از این روایات تکراری است که هر دو، روایت فتح خیبر است که پیامبر | فرمودند:

۳۷۰۱- «... لأعطينَ الرّايه غدا رجلاً يفتح الله على يديه...»

۳۷۰۲- «... لأعطينَ الرّايه أو ليأخذنَ الرّايه غدا رجل يحبّه الله ورسوله - أو قال: يحبّ الله ورسوله - يفتح الله على يديه...» (۲).

البته روایت دوم، فضیلت بیشتری را شامل می شود.

یکی از این روایات نه گانه چنین است:

۳۷۰۶- «... قال النّبى | لعلى: «أما ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى»؟ (۳).

با دقت در این روایات نه گانه، می توان گفت که بخاری تنها ۲ روایت از روایات فضائل علی × را آورده؛ و اگر روایت بی سند «أنت منى و أنا منك» را نیز به شمار آوریم، تعداد این روایات به ۳ خواهد رسید (۴).

یادآوری می شود که روایت «أنت منى و أنا منك» به شماره ی حدیث ۲۶۹۹ در

ص: ۲۳۳

۱- همان؛ ص ۳۰۲.

۲- همان (این روایت در جاهای گوناگون صحیح بخاری آمده است).

۳- همان.

۴- در بخش آینده به دلیل این سخن خواهیم پرداخت.

«کتاب الصلح»، باب «کیف یُکب: هذا ما صالح فلان بن فلان...»، نیز، همراه با سند آمده؛ که البته این گزاره، بخشی از این روایت است (۱).

یک روایت نیز درباره سوره براءت و تأذین علی × در صحیح بخاری دیده می شود؛ که البته در جاهای گوناگونی از صحیح آمده است (۲)، (۳).

روایت «أنت منی بمنزله»، در «الکتاب المغازی»؛ باب «غزوة تبوک...» تکرار شده که البته «... إلا أنه لیس نبی بعدی» را نیز دارد (۴).

شماره ۴۴۱۶.

یک روایت نیز در «کتاب الأذان» باب «إتمام التکبیر فی الركوع»، دیده می شود که می توان آن را از فضائل امیر المؤمنین علی × دانست (۵).

همچنین در «کتاب التفسیر»، سوره بقره، «باب قوله ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها»، روایتی، به شماره ۴۴۸۱، آمده است که بخشی از آن را می توان از

فضائل امام علی × دانست:

«... قال عمر: أفرؤنا أیّی وأقضانا علیّ...» (۶).

ص: ۲۳۴

۱- ص ۲۱۴.

۲- ص ۳۸۵.

۳- برای نمونه نگاه کنید به «کتاب الصلاة»، باب «ما یستتر من العورة» شماره ۳۶۹.

۴- ص ۳۶۱.

۵- قال ابن عباس عن النبی | وفيه مالک بن الحویرث حدثنا إسحاق الواسطی قال حدثنا خالد عن الجریری عن أبي العلاء عن مطرف عن عمران بن حصین قال صلی مع علی رضی الله عنه بالبصره فقال ذکرنا هذا الرجل صلاه کنا نصلیها مع رسول الله | فذکر أنه کان یکبر کلما رفع وکلما وضع. (محقق) - ص ۶۲ و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ-ق، ج ۱، ص ۱۹۰، (روایت دیگری نیز مانند آن در همین صفحه هست).

۶- ص ۳۶۷.

ب - فضائل حضرت فاطمه [زهرا(ع)] دختر پیامبر اعظم(ص):

در کتاب «فضائل أصحاب النبي»، باب «مناقب قرابه رسول الله | و منقبة فاطمه بنت النبي |»؛ شش روایت آمده است.

یکی از آنها بی سند است: «وقال النبي | فاطمه سيدة نساء اهل الجنة» (۲).

ص: ۲۳۶

۱- حدثنا عبد الله بن مسلمة حدثنا حاتم عن يزيد ابن أبي عبيد عن سلمة بن سلمة رضي الله عنه قال كان علي رضي الله عنه تخلف عن النبي | في خيبر وكان رمدا فقال انا أتخلف عن النبي | فلحق به فلما بتنا الليله التي فتحت قال لأعطين الرايه غدا أو ليأخذن الرايه غدا رجل يحبه الله ورسوله يفتح عليه فنحن نرجوها فقبل هذا علي فأعطاه ففتح عليه. - حدثنا قتيبه بن سعيد حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن أبي حازم قال أخبرني سهل بن سعد رضي الله عنه ان رسول الله | قال يوم خيبر لأعطين هذه الرايه غدا رجلا يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فبات الناس يدوكون ليلتهم أيهم يعطاها فلما أصبح الناس غدوا على رسول الله | كلهم يرجو ان يعطاها فقال أين علي بن أبي طالب فقبل هو يا رسول الله يشتكي عينيه قال فأرسلوا إليه فأتى به فبصق رسول الله صلى عليه وسلم في عينيه ودعا له فبرأ حتى كأن لم يكن به وجع فأعطاه الرايه فقال علي يا رسول الله أقاتلهم حتى يكونوا مثلنا فقال عليه الصلاة والسلام انفذ علي رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم إلى الاسلام وأخبرهم بما يجب عليهم من حق الله فيه فوالله لاين يهدي الله بك رجلا واحدا خير لك من أن يكون لك حمر النعم. (محقق) همان؛ ص ۳۴۵، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ. ق، ج ۵، صص ۷۷-۷۶.

۲- همان؛ ص ۳۰۳.

یعنی فاطمه سرور زنان بهشت است. از جمله ی آنها این روایت است:

«... أن رسول الله | قال: فاطمه بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني». (۱)

یعنی، فاطمه پاره تن من است؛ پس هر آنکس که او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است. (۳۷۱۴)

در واقع در صحیح بخاری بیش از ۴ روایت در فضایل فاطمه، در این بخش نیامده. البته در بابی دیگر به نام «باب مناقب فاطمه»، دو روایت دیگر آمده است که یکی همان حدیث: «فاطمه سیده نساء أهل الجنة» است (۲) و دیگری روایت «فاطمه بضعة مني فمن أغضبها أغضبني»، که با همان اسناد ذکر شده است. (۳)

یک روایت نیز در «کتاب النکاح»، باب «ذب الرجل عن ابنة...»، آمده است که بخشی از آن از فضایل حضرت فاطمه است: «... فإنما بضعة مني، يُرَبِّني ما أُرَبِّها، و يؤذيني ما آذاها» (۴) این روایت در دیگر بخش های صحیح بخاری نیز آمده است.

همچنین یک روایت در «کتاب المناقب»، باب «علامات النبوة في الاسلام»،

ص: ۲۳۷

۱- همان.

۲- (که باز بی سند آمده؛ ص ۳۰۶.

۳- ص ۳۰۶.

۴- ص ۴۵۲.

حدیث ۳۶۲۴ آمده است:

«...أما ترضين أن تكوني سيده نساء أهل الجنة أو نساء المؤمنين؟...» (۱).

این روایت در جاهای دیگر صحیح بخاری نیز آمده است؛ از جمله در «کتاب الأستئذان»، باب «من ناجى بين يدي الناس ولم يُخبر بسرِّ صاحبه فإذا مات أخبر به»؛ در حدیث شماره ۶۲۸۶ آمده است:

«... يا فاطمه ألا ترضين أن تكوني سيده نساء المؤمنات أو سيده نساء هذه الأمة؟» (۲).

روایت شماره ۳۱۱۳ از «کتاب فرض الخمس؛ باب الدليل على أنّ الخمس لنواب رسول الله | والمساکين» را نیز می توان در شمار فضائل فاطمه ÷ دانست. (۳)

روایت شماره ۵۳۶۱، «کتاب النفقات؛ باب عمل المرأة في بيت زوجها»؛ (۴)

روایت شماره ۶۳۱۸، «کتاب الدعوات؛ باب التكبير والتسبيح عند المنام»؛ (۵)

روایت شماره ۳۱۱۰ از «کتاب الخمس؛ باب ما ذُكر من درع النبي |...»؛

ص: ۲۳۸

۱- ص ۲۹۵.

۲- ص ۵۳۰.

۳- ص ۲۵۱.

۴- ص ۴۶۳.

۵- ص ۵۳۲.

روایت شماره ۳۷۲۹ از «کتاب فضائل أصحاب النبی |؛ [باب] ذکر أصحاب النبی | منهم أبو العاص بن الربیع»؛

«...إِنَّ فَاطِمَةَ بَضَعَهُ مَنِّي وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا...» (٢)

ج - فضائل امام حسن و امام حسین (ع):

در «باب مناقب الحسن والحسين» (رضی الله عنه)، نه روایت به چشم می خورد؛ که می توان ۵ روایت را از فضائل آنها دانست؛ دو روایت در فضیلت امام حسن، و سه روایت هم در فضیلت امام حسن و هم امام حسین ذکر شده است. (٣)

ص: ۲۳۹

۱- ص ۲۵۰.

۲- ص ۳۰۴.

۳- قال نافع بن جبير عن أبي هريره عاتق النبي | الحسن حدثنا صدقه حدثنا ابن عيينه حدثنا أبو موسى عن الحسن سمع أبا بكره سمعت النبي | على المنبر والحسن إلى جنبه ينظر إلى الناس مره واليه مره ويقول ابني هذا سيد ولعل الله ان يصلح به بين فئتين من المسلمين. - حدثنا مسدد حدثنا المعتمر قال سمعت أبي قال حدثنا أبو عثمان عن أسامه بن زيد رضی عنهما عن النبي | انه كان يأخذه والحسن ويقول اللهم إني أحبهما فأحبهما أو كما. - قال حدثني محمد بن الحسين بن إبراهيم قال حدثني حسين بن محمد حدثنا جرير عن محمد عن أنس بن مالك رضی الله عنه أتى عبید الله بن زياد برأس الحسين بن علي فجعل في طست فجعل ينكت وقال في حسنه شيئا فقال أنس كان أشبههم برسول الله | وكان مخضوبا بالوسمه. - حدثنا حجاج ابن المنهال حدثنا شعبه قال أخبرني عدی قال سمعت البراء رضی الله عنه قال رأيت النبي | والحسن بن علي عاتقه يقول اللهم إني أحبه فأحبه. - حدثنا عبدان أخبرنا عبد الله قال أخبرني عمر بن سعيد بن أبي حسين عن ابن أبي مليكة عن عقبه بن الحرث قال رأيت أبا بكر وحمل الحسن وهو يقول بأبي شبيه بالنبي ليس شبيه بعلي وعلي يضحك. - حدثنا يحيى ابن معين وصدقه قالا أخبرنا محمد بن جعفر عن شعبه عن واقد بن محمد عن أبيه عن ابن عمر قال قال أبو بكر ارقبوا محمدا | في أهل بيته. - حدثنا إبراهيم بن موسى أخبرنا هشام بن يوسف عن معمر عن الزهري عن أنس وقال عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهري أخبرني أنس قال لم يكن أحد أشبه بالنبي | من الحسن بن علي. (محقق) - صحيح البخاري، البخاري، نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱هـ. ق، ج ۴، صص ۲۱۷-۲۱۶.

۳۷۵۳- حدثنا محمد بن بشار حدثنا غندر شعبه عن محمد بن أبي يعقوب سمعت ابن أبي نعم سمعت عبد الله بن عمر وسأله عن المحرم قال شعبه احسبه يقتل الذباب فقال أهل العراق يسألون عن الذباب وقد قتلوا ابن ابنه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال النبي صلى الله عليه وسلم هما ريحانتاي من الدنيا. (۱)

گویا این سخن را عبدالله بن عمر در پاسخ کسی از اهل عراق که از او درباره کفاره کشتن مگسی در حال احرام پرسش کرده، بر زبان آورده باشد.

این روایت در «کتاب الأدب»، باب «رحمة الولد و تقبيله ومعانفته»، شماره ۵۹۹۴ آمده است (۲).

در همین کتاب، باب «وضع الصبي على افخذ»، یک روایت به شماره ۶۰۰۳ آمده که فضیلتی برای امام حسن × است (۳).

در «کتاب أحاديث الأنبياء» نیز، یک روایت به چشم می خورد که می توان آن

ص: ۲۴۰

۱- همان؛ ص ۳۰۵.

۲- ص ۵۰۸.

۳- همان.

را از فضائل امام حسن و حسین، شمرد.

۳۳۷۱- «كان النبي | يُعوذ الحسن والحسين ويقول: «إنَّ

أباكما» (۱) كان يُعوذ إسماعيل وإسحاق، أعوذ بكلمات الله التامة، من كلّ شيطان وهامة ومن كلّ عين لامة» (۲)

در «كتاب فضائل أصحاب النبي |؛ [باب] ذكر أسامة بن زيد» روایات شماره ۳۷۳۵ و ۳۵۴۴ در فضیلت امام حسن × به چشم می خورد. (۳)

در «كتاب الفتن»؛ باب قول النبي | للحسن بن علي ×:

«إنّ ابني هذا سيّد ولعلّ الله أن يُصلح به بين فئتين من المسلمين».

روایت شماره ۷۱۰۹ بیانگر فضیلت امام حسن × است. (۴)

روایت شماره ۲۱۲۲ از «كتاب البيوع؛ باب ما ذكر في الاسواق»؛ درباره امام حسن × است. (۵)

روایت شماره ۵۸۸۴ از «كتاب اللباس؛ باب السخاب للصبيان»؛ درباره امام حسن × است. (۶)

ص: ۲۴۱

۱- گویا ابراهیم × مراد است.

۲- ص ۲۷۴.

۳- ص ۳۰۴.

۴- ص ۵۹۳.

۵- ص ۱۶۶.

۶- حدثني إسحاق بن إبراهيم الحنظلي أخبرنا يحيى بن آدم حدثنا ورقاء بن عمر عن عبيد بن أبي يزيد عن نافع بن جبیر عن أبي هريره رضي الله عنه قال كنت مع رسول الله | في سوق من أسواق المدينة فانصرف فانصرفت فقال أين لكع ثلاثا ادع الحسن ابن علي فقام الحسن بن علي يمشي وفي عنقه السخاب فقال النبي | بيده هكذا فقال الحسن بيده هكذا فالتزمه فقال اللهم إني أحبه وأحب من يحبه قال أبو هريره فما كان أحد أحب إلي من الحسن بن علي بعدما قال رسول الله | ما قال. (محقق) ص ۵۰۱، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ-ق، ج ۷، ص ۵۵.

روایت شماره ۵۹۹۷ از «کتاب الأدب؛ باب رحمه الولد و...»؛ درباره امام حسن و امام حسین است. (۱)

د - فضائل اهل بیت (ع):

بخاری در «کتاب الدعوات»، باب الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ | دو روایت آورده که آنها را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست. روایات شماره ۶۳۵۷ و ۶۳۵۸؛

- اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد، كما صلّيت على آل إبراهيم إنك حميد مجيد. اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد، كما باركت على آل إبراهيم إنك حميد مجيد. (۲)

این روایت در تفسیر آیه ۵۶ سوره احزاب در کتاب التفسیر نیز آمده است.

ص: ۲۴۲

۱- حدثنا موسى بن إسماعيل حدثنا مهدي حدثنا ابن أبي يعقوب عن ابن أبي نعم قال كنت شاهدا لابن عمر وسأله رجل عن دم البعوض فقال ممن أنت فقال من أهل العراق قال انظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوض وقد قتلوا ابن النبي | وسمعت النبي يقول هما ريحائتاى من الدنيا. (محقق) ص ۵۰۸ و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ-ق، ج ۷، ص ۷۴.

۲- همان؛ ص ۵۳۴.

همچنین در «کتاب أحاديث الأنبياء»، حدیث شماره ۳۳۷۰، این روایت آمده است:

- «فقال سألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلنا يا رسول كيف الصلاة عليكم أهل البيت فان الله قد علمنا كيف نسلم قال قولوا اللهم صلى على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وآل إبراهيم انك حميد مجيد»^(۱).

در «کتاب الزکاة»، باب «أخذ صدقة التمر عند صرام النخل وهل يُترك الصبي فيمسُ تمر الصدقة»، روایتی ذکر شده که آن را هم می توان از فضائل آل البيت عليهم السلام و هم از فضائل امام حسن و امام حسين عليهم السلام دانست: «... أما علمت أن آل محمد لا يأكلون الصدقة؟»^(۲). به روایت ۱۴۹۱ و ۳۰۷۲ نیز نگاه کنید.^(۳)

در دو روایت ۳۷۱۳^(۴) و ۳۷۵۱^(۵)،

که هر دو یکی است نیز دیده می شود:

- «... قال ابوبكر: ارقبوا محمدا | في أهل بيته».

ص: ۲۴۳

۱- ص ۲۷۴، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ-ق، ج ۴، صص ۱۱۹-۱۱۸.

۲- (ص ۱۱۷).

۳- کتاب الجهاد، باب من تکلم بالفارسیة والرطانة، ص ۲۴۷.

۴- ص ۳۰۳.

۵- ص ۳۰۵.

ه - فضائل حضرت مهدی:

در حدیث شماره ۳۴۴۹ از «کتاب أحادیث الأنبياء؛ [باب] نزول عیسی بن مریم» روایتی بدین مضمون آمده است:
«کیف أنتم إذا نزل ابنُ مریم فیکم وإمامکم منکم؟» (۱).

و - فضائل علی بن الحسین (ع):

روایت شماره ۲۵۱۷ در «کتاب العتق»؛

[باب]: فی العتق وفضله، در فضیلت ایشان است:

- «... سعید بن مرجانه صاحب علی بن الحسین قال: قال لی أبوهریره. قال النبى: «أیما رجل أعتق امرءاً مسلماً استنقذ الله بكل عضو منه عضواً من النار». قال سعید بن مرجانه: فانطلقت به إلى علی بن الحسین فعمد علی بن الحسین رضی الله عنه إلى عبد له قد أعطاه به عبدالله بن جعفر عشرة آلاف درهم، أو ألف دينار أعتقه» (۲).

۲- صحیح مسلم (م ۲۶۱-هـ-ق)

اشاره

سه کتاب در آن با موضوع فضائل نگاشته شده است:

۱- کتاب فضائل القرآن وما يتعلق به.

ص: ۲۴۴

۱- ص ۲۸۲.

۲- ص ۱۹۸.

۲- کتاب الفضائل.

۳- کتاب فضائل الصحابه.

الف - فضائل علی بن ابی طالب (ع):

در کتاب «فضائل الصحابه»، در بخش «باب من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه»، ده روایت آمده است. با دقت در این روایات و با توجه به حدیث های تکراری می توان گفت در حقیقت سه روایت در فضیلت امام × ذکر شده است؛

۶۲۱۷- «... قال رسول الله | لعلی: أنت منی بمنزله هارون من موسى، إلا أنه لانبی بعدی» (۱).

روایت شماره ۷۵۶۲ نیز در فضائل امام × است. (۲)

در «مکاتب الایمان»، «باب الدلیل علی أن حب الأنصار و علی رضی الله عنه من الایمان و علاماته و بغضهم من علامات النفاق»، روایت شماره ۲۴۰ می گوید:

«قال علی: والذي فلق الحبه وبرأ النسمه إنه لعهد النبى

ص: ۲۴۵

۱- الکتب الستة؛ صحیح مسلم؛ ص ۱۱۰۱.

۲- «حدثنا عمرو بن زراره حدثنا هشيم عن أبي هاشم عن أبي مجلز عن قيس بن عباد قال سمعت أبا ذر يقسم قسما ان هذان خصمان اختصموا في ربهم انها نزلت في الذين برزوا يوم بدر حمزه وعلی و...». - «حدثنا أبو بكر بن أبي شيبه حدثنا وكيع و حدثني محمد بن المثنى حدثنا عبد الرحمن جميعا عن سفیان عن أبي هاشم عن أبي مجلز عن قيس بن عباد قال سمعت أبا ذر يقسم لنزلت هذان خصمان بمثل حديث هشيم». (محقق) همان؛ ص ۱۲۰۲ (کتاب التفسیر؛ باب فی قوله تعالى: هذان خصمان اختصموا فی ربهم)، و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج ۸، صص ۲۴۶ - ۲۴۵.

[الأمی] [إلى: أن لا یجبني إلا مؤمن ولا یبغضني إلا منافق] (۱)

همچنین دو روایت در «کتاب الطهارة، باب التوقیت فی المسح علی الخفین» به شماره های ۶۳۹ و ۶۴۱ به چشم می خورد که می توان این دو روایت را فضیلتی برای امام × دانست:

۶۳۹- «... أتیت عائشه أسألها

عن المسح علی الخفین، فقالت: علیک بابن أبی طالب فسألته، فإنه کان یسافر مع رسول الله | ...».

۶۴۱- «... سألت عائشه عن المسح علی الخفین، فقالت: إیت علینا فإنه اعلمُ بذلك منی ...» (۲).

روایت شماره ۴۶۷۸ که روایتی بسیار طولانی است. در بخش پایانی این روایت آمده است:

«... ثم أرسلنی إلى علی، وهو أرمد، فقال: لأعطین الرایه رجلاً- یحبّ الله تعالی ورسوله | أو یحبّه الله ورسوله» قال: فأتیت علیاً فجئت به أقوده و هو أرمد، حتّی أتیت به رسول الله | فبسط فی عینیه فبرأ وأعطاه الرایه، وخرج مرحباً فقال:

ص: ۲۴۶

۱- همان، ص ۶۹۲.

۲- همان، ص ۷۲۵.

قد علمت خبيراً أني مرحبٌ شاكي السلاح بطل مجرب

إذا المروب أقبلت تلهبُ

فقال عليّ:

أنا الذي سمّيتي أُمي حيدرِه كليث غابات كربه المنظره

أو فيهمُ بالصّاع كيل السندرِه

قال: فضرب رأس مرحب فقتله، ثم كان الفتح على يديه». (كتاب الجهاد؛ باب غزوه خبير) (١).

ب - فضائل حضرت فاطمه زهرا (س) دختر پیامبر اکرم (ص):

در «باب من فضائل فاطمه بنت النبي رضي الله عنه»، هفت روایت به چشم می خورد که در واقع سه روایت بیشتر در فضائل آن حضرت نیست؛ که روایت شماره ۶۳۱۴ از آن جمله است؛

«... يا فاطمه! اما ترضى أن تكونى سيده نساء المؤمنين، أو سيده نساء هذه الامّة...» (٢).

روایت شماره ۶۹۱۵ و ۶۹۱۸ را نیز می توان یک روایت به شمار آورد: که در «كتاب الذكر والدعاء؛ باب التسبيح أول النهار وعند النوم»، و درباره دستور

ص: ۲۴۷

۱- همان، ص ۱۰۰۰.

۲- همان، ص ۱۱۰۸.

تسبیحات به حضرت زهرا[ؑ] است تکرار شده است (۱).

ج- فضائل امام حسن و امام حسین (ع)

در «باب من فضائل الحسن و الحسين رضی الله عنه»، پنج روایت آمده است؛ که در واقع تنها یک روایت آن، در فضیلت امام حسن × است (۲).

و یک روایت دیگر را نیز می توان از فضائل هر دو امام دانست. (۳)

ص: ۲۴۸

۱- همان؛ ص ۱۱۵۱.

۲- «حدثني أحمد بن حنبل حدثنا سفیان بن عیینة حدثني عبيد الله بن أبي يزيد عن نافع بن جبیر عن أبي هريرة عن النبي | أنه قال لحسن اللهم إني أحبه فأحبه واحب من يحبه». - «حدثنا ابن أبي عمر حدثنا سفیان عن عبيد الله بن أبي يزيد عن نافع بن جبیر بن مطعم عن أبي هريرة قال خرجت مع رسول الله | في طائفه من النهار لا يكلمني ولا أكلمه حتى جاء سوق بني قينقاع ثم انصرف حتى اتى خباء فاطمه فقال أثم لكع أثم لكع يعني حسنا فظننا انه إنما تحبسه أمه لان تغسله وتلبسه سخابا فلم يلبث ان جاء يسعى حتى اعتنق كل واحد منهما صاحبه فقال رسول الله | اللهم إني أحبه فأحبه واحب من يحبه». - «حدثنا عبيد الله بن معاذ حدثنا أبي حدثنا شعبه عن عدی وهو ابن ثابت حدثنا البراء بن عازب قال رأيت الحسن بن علي على عاتق النبي | وهو يقول اللهم إني أحبه فأحبه» - «حدثنا محمد بن بشار وأبو بكر بن نافع قال ابن نافع حدثنا غندر حدثنا شعبه عن عدی وهو ابن ثابت عن البراء قال رأيت رسول الله | واضعا الحسن بن علي على عاتقه وهو يقول اللهم إني أحبه فأحبه». - «حدثني عبد الله بن الرومي اليمامي وعباس بن عبد العظيم العنبري قالا حدثنا النضر بن محمد حدثنا عكرمه وهو ابن عمار حدثنا اياس عن أبيه قال لقد قدت بنبي الله | والحسن والحسين بغلته الشهباء حتى أدخلتهم حجره النبي | هذا قدامه وهذا خلفه». صحيح مسلم، چاپ بيروت، دارالكفر، ج ۷، صص ۱۳۰-۱۲۹. (محقق)، همان، ص ۱۱۰۴.

۳- حدثنا عبيد الله بن معاذ العنبري حدثنا أبي حدثنا شعبه عن محمد وهو ابن زياد سمع أبا هريرة يقول اخذ الحسن بن علي تمره من تمر الصدقه فجعلها في فيه فقال رسول الله صلى عليه وسلم كخ كخ ارم بها اما علمت انا لا نأكل الصدقه. (محقق). صحيح مسلم، نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ج ۳، ص ۱۱۷.

د - مناقب اهل بیت (ع):

البته نباید نکته ای را فراموش کرد و آن اینکه مسلم پس از بیان روایت پایانی در این باب، حدیث کساء را تحت عنوان «باب فضائل اهل بیت النبوی» آورده است. (۱)

با توجه به اینکه مسلم این عنوان را در کتابش نیاورده و پس از او دیگران کتاب او را باب بندی کرده اند، می توان گفت: او این روایت را به عنوان فضائل امام حسن و امام حسین نیز آورده است. (۲)

یک روایت دیگر به شماره ۲۴۷۳ به چشم می خورد که می توان آن را فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام به شمار آورد. (۳)

دو روایت دیگر به شماره های ۲۴۸۱ و ۲۴۸۲ در کتاب الزکاة دیده می شود که می توان آن دو را یک روایت و در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست:

«... إِنَّ هَذِهِ الصَّدَقَاتُ إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاخُ النَّاسِ وَإِنَّمَا لِاتَمَلَّ

ص: ۲۴۹

۱- حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ومحمد بن عبد الله بن نمير واللفظ لأبي بكر قال حدثنا محمد بن بشر عن زكرياء عن مصعب بن شيبة عن صفية بنت شيبة قالت قالت عائشة خرج النبي صلى عليه وسلم غداه وعليه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال {إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا} همان، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج ۷- ص ۱۳۰. (محقق)

۲- همان.

۳- همان، ص ۸۴۸؛ (باب تحريم الزكاة على رسول الله صلى الله عليه وآله و علي آله وهم بنو هاشم و بنو المطلب دون غيرهم).

مسلم در قسمت بیان فضائل امیرالمؤمنین × «حدیث ثقلین» را آورده است که در حقیقت روایت شماره ۶۲۲۵ از فضائل اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید:

«... أمّياً بعدد، ألا- أيها الناس! فأنما أنا بشرٌ يوشيكُ أن يأتي رسول ربِّي فأجيب، وأنا تاركٌ فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله، فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به، فحثّ على كتاب الله ورغّب فيه، ثم قال: وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي...» (۲)

همچنین در، «كتاب الصلاة، باب الصلاة على النبي بعد التشهد»، سه روایت آمده که می توان هر سه را روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام به شمار می آورد (۳).

۹۰۷- «... قولوا: اللهم! صلّ على محمدٍ وعلى آل محمد...»

روایت شماره ۵۹۳ نیز در فضائل اهل بیت علیهم السلام است:

- «... إنّ الله عز وجل اصطفى كنانه من ولد إسماعيل ×، واصطفى قريشا من كنانه، واصطفى من

ص: ۲۵۰

۱- همان، ص ۸۴۹؛ (باب ترك استعمال آل النبي على الصدقة).

۲- همان، ص ۱۱۰۲.

۳- (همان، ص ۷۴۲).

قریش بنی هاشم، واصطفانی من بنی هاشم» (۱).

ه - فضائل حضرت مهدی (ع):

در روایت شماره ۳۹۴ از «کتاب الایمان؛ باب نزول عیسی بن مریم ...»، آمده است:

«... کیف أنتم إذا نزل فیکم ابنُ مریم فأمکم منکم؟ ... عن أبي هريره: وإمامکم منکم ...».

روایت ۳۹۲ نیز همان گونه است:

«... کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم؟» (۲).

و - فضائل حضرت علی بن الحسین (ع):

روایت شماره ۳۷۹۸ از «کتاب العتق؛ (باب فضل العتق)»؛ این روایت با اندکی تفاوت مانند روایت بخاری است که گذشت.

(۳)

ص: ۲۵۱

۱- همان، ص ۱۰۸۱.

۲- همان؛ ص ۷۰۴.

۳- همان؛ ص ۹۳۹.

الف - فضائل علی بن ابی طالب (ع):

او در سنن خود بابی را با این عنوان دارد: «بابُ فی فضائل أصحاب رسول الله |». او در بخش «فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه»، هشت روایت آورده است. روایاتی را که او آورده بسیار ارزشمند است که در واقع بیانگر هفت فضیلت از فضائل آن امام است. (۱)

ص: ۲۵۲

۱- حدثنا علی بن محمد. ثنا وكيع، و أبو معاوية، و عبد الله بن نمير، عن الأعمش، عن عدی بن ثابت، عن زر بن حبیش، عن علی، قال: عهد إلى النبي الأُمی | أنه لا یحینی إلا مؤمن، ولا یبغضنی إلا منافق. ۱۱۵- حدثنا محمد بن بشار. ثنا محمد بن جعفر. ثنا شعبه، عن سعد بن إبراهيم، قال: سمعت إبراهيم بن سعد بن أبي وقاص، یحدث عن أبيه، عن النبي |، أنه قال لعلی ألا ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی؟ ۱۱۶- حدثنا علی بن محمد. ثنا أبو الحسین. أخبرنی حماد بن سلمه، عن علی ابن زید بن جدعان، عن عدی بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: أقبلنا مع رسول الله | فی حجته التي حج. فتزل فی بعض الطريق. فأمر الصلاة جامعہ. فأخذ بيد علی، فقال أأست أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ قالوا: بلی. قال أأست أولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال فهذا ولی من أنا مولاه. اللهم وال من والاه. اللهم عاد من عاداه. ۱۱۷- حدثنا عثمان بن أبی شیبہ. ثنا وكيع. ثنا ابن أبی لیلی. ثنا الحكم، عن عبد الرحمن بن أبی لیلی، قال: كان أبو لیلی یسمر مع علی. فكان یلبس ثياب الصیف فی الشتاء، و ثياب الشتاء فی الصیف. فقلنا: لو سألته. فقال: إن رسول الله | بعث إلى وأنا أرمذ العین، یوم خیر. قلت: یا رسول الله! إنی أرمذ العین. فتفل فی عینی. ثم قال اللهم أذهب عنه الحر والبرد قال: فما وجدت حرا ولا بردا بعد یومئذ. وقال لأبعثن رجلا یحب الله ورسوله، ویحبه ورسوله، لیس بفرار فتشرف له الناس. فبعث إلى علی. فأعطاها إياه. ۱۱۸- حدثنا محمد بن موسی الواسطی. ثنا المعلى بن عبد الرحمن. ثنا ابن أبی ذئب، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله | الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة. وأبوهما خیر منهما. ۱۱۹- حدثنا أبو بكر بن أبی شیبہ، وسويد بن سعید، وإسماعیل بن موسی، قالوا: ثنا شریک، عن أبی إسحاق، عن حبشی بن جناده، قال: سمعت رسول الله | یقول: علی منی وأنا منه. ولا یؤی عنی إلا- علی. ۱۲۰- حدثنا محمد بن إسماعیل الرازی. ثنا عبید الله بن موسی. أنبأنا العلاء ابن صالح، عن المنهال، عن عباد بن عبد الله، قال: قال علی: أنا عبد الله، وأخو رسوله |. وأنا الصدیق الأكبر. لا یقولها بعدی إلا كذاب. صلیت قبل الناس لسبع سنین. فی الزوائد: هذا إسناد صحیح. رجاله ثقات. رواه الحاكم فی المستدرک عن المنهال. وقال: صحیح علی شرط الشیخین. این حدیث صحیح است ص ۳۰، بیت الأفكار الدولیه. ۱۲۱- حدثنا علی بن محمد ثنا أبو معاوية ثنا موسی بن مسلم، عن ابن سابط، وهو عبد الرحمن، عن سعد بن أبی وقاص، قال: قدم معاویہ فی بعض حجاته، فدخل علیه سعد، فذكروا علیا فنال منه. فغضب سعد، وقال: تقول هذا لرجل سمعت رسول الله | یقول من كنت مولاه فعلى مولاه وسمعته یقول أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی. وسمعته یقول لأعطین الرایه الیوم رجلا یحب الله ورسوله؟ (محقق) - الكتب الستة؛ سنن ابن ماجه، ص ۲۴۸۴ - ۲۴۸۳ و دارالکفر ج ۱، ص ۴۵ - ۴۲.

در بخش «فضل سلمان و ابي ذرّ و المقداد»، روايتي هست كه در آن فضيلتي از امام×ديده مي شود:

«... قال رسول الله |: إنّ الله در بخش «فضل سلمان و ابي ذرّ و المقداد»، روايتي هست كه در آن فضيلتي از امام×ديده مي شود:

«... قال رسول الله |: إنّ الله أمرني بحبّ أربعة وأخبرني أنّه يحبّهم. قيل: يا رسول الله من هم؟ قال: عليّ منهم، يقول ذلك ثلاثاً، وابدؤوا وسلمان ومقداد»^(١).

روايتي در «كتاب الصلاة؛ باب الاشارة في التشهد» نقل شده است كه مي توان آن را از فضائل امام× برشمرد:

«... عن ابي موسى قال: صلّي بنا عليّ يوم الجمل؛ صلاةً ذكرنا صلاة رسول الله |. فإما أن نكون نسيناها وإما أن نكون تركناها، فسلم علي يمينه وعلي شماله»^(٢).

ص: ٢٥٣

١- الكتب الستة؛ سنن ابن ماجه؛ ص ٢٤٨٦، ح ١٤٩.

٢- همان؛ ص ٢٥٣١، ح ٩١٧.

حدیث شماره ۵۵۲ نیز در فضیلت امام × است (۱).

در «أبواب الأحكام؛ بابُ ذکر القضاء» نیز یک روایت در فضیلت آن امام همام به چشم می خورد:

«... عن علی قال: بعثنی رسول الله | إلى الیمن. فقلت: یا رسول الله تبعثنی وأنا شابٌ أفضی بینهم، ولا أدری ما القضاء؟ قال، فضرب بیده فی صدری، ثم قال: «اللهم اهد قلبه وثبت لسانه»، قال: فما شککت بعد فی قضاء بین اثنين». (۲)

روایت شماره ۲۸۳۵ در «ابواب الجهاد؛ باب المبارزة والسلب»، نیز بیانگر فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی × است. (۳)

ب – فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین (ع):

ابن ماجه، در باب فضائل یاران پیامبر، عنوانی را به دختر پیامبر | اختصاص نداده؛ ولی زیر عنوان «فضل الحسن والحسین ابنی علی بن أبی طالب رضی الله

ص: ۲۵۴

۱- همان؛ ص ۲۵۰۹.

۲- همان؛ ص ۲۶۱۵، ح ۲۳۱۰.

۳- حدثنا یحیی بن حکیم وحفص بن عمرو، قالوا: ثنا عبد الرحمن ابن مهدی. ح وحدثنا محمد بن إسماعیل. أنبأنا وکیع قالوا: ثنا سفیان عن أبی هاشم الرماني قال أبو عبد الله: هو یحیی بن الأسود (عن أبی مجلز، عن قیس بن عباد، قال: سمعت أبا ذر یقسم: لنزلت هذه الآیه فی هواء الرهط الستة یوم بدر) هذان خصمان اختصموا فی ربهم (إلی قوله) إن الله یفعل ما یرید (فی حمزه بن عبد المطلب، وعلی بن أبی طالب، و... اختصموا فی الحجج، یوم بدر. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، دارالفکر، ج ۲، ص ۹۴۶. (محقق) همان؛ ص ۲۶۴۸.

، چهار روایت آورده که یک روایت در فضیلت امام حسن ×، یک روایت در فضیلت امام حسین ×، یک روایت در فضیلت هر دوی ایشان و یک روایت در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. (۱)

این چهار روایت چنین است:

۱۴۲- حدثنا أحمد بن عبده. ثنا سفیان بن عیینه، عن

عبید الله بن أبی یزید، عن نافع بن جبیر، عن أبی هریره، أن النبی صلی علیه وسلم قال للحسن: «اللهم إنی أحبه. فأحبه وأحب من یحبه» قال وضمه إلی صدره.

۱۴۳- حدثنا علی بن محمد. ثنا وکیع، عن سفیان، عن داود بن أبی عوف أبی الجحاف، وکان مرضیا، عن أبی حازم، عن أبی هریره، قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «من أحب الحسن والحسین فقد أحبنی، ومن أبغضهما فقد أبغضنی». فی الزوائد إسناده صحیح، رجاله ثقات.

۱۴۴- «... وقال: حسین منی وأنا من حسین، أحب الله من أحبّ حسینا، حسین سبط من الأسباط».

۱۴۵- ... قال رسول الله | لعلی و فاطمه والحسن والحسین: «أنا سلم لمن سالمتم وحرب لمن حاربتهم». (۲)

ص: ۲۵۵

۱- همان؛ صص ۲۴۸۵-۲۴۸۶.

۲- همان؛ ص ۲۴۸۶- نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج ۱- ص ۵۱. (محقق)

دو روایت به شماره های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ در بیان فضیلت حضرت فاطمه ÷ است که هر دوی آنها را یک روایت می توان برشمرد. (۱)

همچنین در «أبواب ما جاء في الجنائز؛ باب من جاء في ذكر مرض رسول الله»، شماره روایت ۱۶۲۱ از فضائل فاطمه ÷ شمرده می شود:

«... أَلَا تَرَضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ...» (۲)

این حدیث صحیح است.

در «أبواب الطَّبِّ؛ باب ما عَوَّذَ بِهِ النَّبِيُّ | وَمَا عَوَّذَ بِهِ»، حدیث شماره ۳۵۲۵ را می توان یک روایت در فضائل امام حسن و امام حسین ' شمرده (۳).

نیز در «کتاب اللباس؛ باب لبس الأحمر للرجال»، روایت شماره ۳۶۰۰ در فضائل آن دو بزرگوار است:

«... رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ | يَخْطُبُ. فَأَقْبَلَ حَسَنَ وَحُسَيْنَ. عَلَيْهَا قَمِيصَانِ أَحْمَرَانِ. يَعْتِرَانِ وَيَقُومَانِ. مَنَزَلَ النَّبِيُّ |، فَأَخَذَهُمَا فَوَضَعَهُمَا فِي حَجْرِهِ... ثُمَّ أَخَذَ فِي خُطْبَتِهِ» (۴)

ص: ۲۵۶

۱- همان؛ ص ۲۵۹۶، «فإنما هي بضعة مني. يربيني ما رابها، ويؤذنين ما آذاها»، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج ۱، ص ۶۴۴. (محقق)

۲- همان؛ ص ۲۵۷۳.

۳- همان؛ ص ۲۶۸۹.

۴- همان؛ ص ۲۶۹۳.

روایت شماره ۱۹۱۱ «ابواب النکاح؛ باب الولیمة» را می توان بیانگر فضائل فاطمه ÷ برشمرد:

«... فما رأينا عُرْسًا أحسن من عُرْسِ فاطمه» (۱).

روایت شماره ۳۹۲۳، «ابواب تعبير الرؤایا؛ باب التعبير الرؤیا»؛ در فضیلت هر دو امام یا هر یک از آن دو است. (۲)

روایت شماره ۳۶۶۶ از «ابواب الأدب؛ باب بر الوالد والاحسان إلى البنات»، روایتی در فضیلت دو امام است (۳).

ج - فضائل اهل بیت (ع):

ابن ماجه در «كتاب الصلاة؛ باب الصلاة على النبى|»، چهار روایت آورده که می توان آنها را در شمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام شمرد، که البته مضمون همه آنها با اندکی تفاوت، یکی است و یک روایت به شمار می آید؛ از جمله آنها روایت شماره ۹۰۶ است.

«... عن عبد الله بن مسعود قال: إذا صلّيتم على رسول

ص: ۲۵۷

۱- همان؛ ص ۲۵۹۱.

۲- قال: قالت أم الفضل: يا رسول الله! رأيت كأن في بيتي عضوا من أعضائك. قال خيرا رأيت. تلد فاطمه غلاما فترضعه فولدت حسينا أو حسنا. فأرضعته بلبن فثم. قالت: فجئت به إلى النبى|، فوضعتة فى حجره فبال. فضربت كتفه. فقال النبى| أوجعت ابنى. رحمك الله! همان؛ ص ۲۷۱۱، و نسخه چاپ بیروت، دارالکفر، ج ۲، ص ۱۲۹۳. (محقق)

۳- همان؛ ص ۲۶۹۶.

الله | فأحسنوا الصلاة عليه، فإنكم لا تدرون لعل ذلك يُعرض عليه ... قالوا: اللهم اجعل صلاتك ورحمتك وبركاتك على سيد المرسلين وإمام المتقين وخاتم النبيين، محمد عبدك ورسولك، إمام الخير وقائد الخير ورسول الرحمة، اللهم ابعثه مقاما محمودا يغبطه به الأولون والأخرون. اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد، اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على إبراهيم و على آل إبراهيم

إنك حميد مجيد»(١).

روایت شماره ۴۰۸۷ نیز در «کتاب الفتن» دیده می شود در «باب خروج المهدي» که در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«... عن أنس بن مالك قال: سمعت رسول الله يقول: نحن ولد عبدالمطلب سادة أهل الجنة، أنا وحمزه وعلی وجعفر والحسن والحسين والمهدي»(٢)؛

این روایت از فضائل هر یک از ایشان به شمار می رود.

روایت شماره ۱۴۰ نیز در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«... والله لا يدخل قلب رجل الايمان حتى يُحبهم»(٣) لله

ص: ۲۵۸

۱- همان، ص ۲۵۳۰.

۲- ص ۲۷۲۵.

۳- یعنی اهل بیت علیهم السلام را.

حدیث شماره ۴۰۸۲ در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«... بینما نحن عند رسول الله إذ أقبل فتیه من بنی هاشم، فلما رأهم النبئی | اغرو رقت عیناه (۲) و تغیر لونه. قال: قلت: ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه. فقال: إنا أهل بیتِ اختار الله لنا الأخره علی الدنیا وإن أهل بیتی سلیقون بعدی بلاءً وتشریدا وتطریدا. حتی یأتی قومٌ من قبل المشرق معهم رایاتٌ سود، فیسألون الخیر، فلا یعطونه، فیقاتلون فینصرون، فیعطون ما سألوا، فلا یقبلونه حتی یدفعوها إلی رجل من أهل بیت، فیملاها قسطا كما مالأوها جورا. فمن

أدرک ذلك منکم فلیأتهم ولو حبوا علی الثلج» (۳)

این روایت را می توان از فضائل حضرت مهدی × برشمرد.

روایت شماره ۲۷۷۹ نیز در فضائل اهل بیت علیهم السلام است که می توان آن را از فضائل حضرت مهدی × دانست. این روایت در «ابواب الجهاد؛ باب ذکر الدیلم وفضل قزوین» آمده:

«... لو لم یبق من الدنیا یومٌ لطوله الله عزّ و جل حتی یملک

ص: ۲۵۹

۱- سنن ابن ماجه، ص ۲۴۸۵ دارالسلام.

۲- یعنی چشمانش اشک بار شد.

۳- همان، ص ۲۷۲۵.

رجل من أهل بيتي، يملك [جبل] ديلم والقسطنطينيه»(١)).

د - فضائل حضرت مهدی(ع):

روایات شماره ۴۰۸۲، ۴۰۸۳، ۴۰۸۴، ۴۰۸۵، ۴۰۸۶، ۴۰۸۷ و ۴۰۸۸ را می توان در فضیلت آن وجود نازنین دانست.(٢))

این روایت را از فضائل فاطمهؑ نیز می توان برشمرد.

ص: ۲۶۰

۱- همان؛ ص ۲۶۴۴.

۲- همان، ص ۲۷۲۵؛ ۴۰۸۳- حدثنا نصر بن علی الجهضمی. ثنا محمد بن مروان العقیلی. ثنا عماره بن أبی حفصه عن زید العمی، عن أبی صدیق الناجی، عن أبی سعید الخدری، أن النبی |، قال یكون فی أمتی المهدی إن قصر، فسیع وإلا فتسع. فتنعّم فیہ أمتی نعمه لم ینعموا مثلها قط. تؤی أكلها ولا تدخر منهم شیئا والمال یومئذ کدوس فیقوم الرجل فیقول: یا مهدی! أعطني. فیقول: خذ. ۴۰۸۴- حدثنا محمد بن یحیی وأحمد بن یوسف، قالوا: ثنا عبد الرزاق عن سفیان الثوری، عن خالد الحذاء، عن أبی قلابه، عن أبی أسماء الرجبی، عن ثوبان، قال: قال رسول الله |: «یقتل عند کنزکم ثلاثه کلهم ابن خلیفه ثم لا یصیر إلی واحد منهم. ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق. فیقتلونکم قتلا- لم یقتله قوم. ثم ذکر شیئا لا- أحفظه. فقال فإذا رأیتموه فبايعوه ولو حبوا علی الثلج. فإنه خلیفه الله، المهدی. فی الزوائد: هذا إسناد صحیح. رجاله ثقات. ورواه الحاكم فی المستدرک، وقال: صحیح علی شرط الشیخین. ۴۰۸۵- «...المهدی منّا أهل البیت، یصلّحُه الله فی لیلِهِ». ۴۰۸۶- «...المهدی من ولد فاطمه». بیروت دارالکفر، ج ۲، ص ۱۳۶۸ - ۱۳۶۶ ۴۰۸۷- حدثنا هدیة بن عبد الوهاب ثنا سعد بن عبد الحمید بن جعفر، عن علی بن زیاد الیمامی، عن عکرمه بن عمار، عن إسحاق بن عبد الله بن أبی طلحه، عن أنس بن مالک، قال: سمعت رسول الله | یقول: «نحن ولد عبد المطلب، سادہ أهل الجنة. أنا وحمزه وعلی وجعفر والحسن والحسین والمهدی». ۴۰۸۸- حدثنا حرمله بن یحیی المصری، وإبراهیم بن سعید الجوهری، قالوا: ثنا أبو صالح عبد الغفار بن داود الحرانی. ثنا ابن لهیعه عن أبی زرعه عمرو بن جابر الحضرمی، عن عبد الله بن الحرث بن جزء الزبیدی، قال: قال رسول الله |: «یخرج ناس من المشرق، فیوطنون للمهدی یعنی سلطانه». (محقق)

اشاره

او در سنن خود کتابی دارد به نام «کتاب السنن» که در آن ابوابی است، مانند: «باب فی التفضیل»، «باب فی الخلفاء» و «باب فی فضل أصحاب النبی» (۱).

در هیچ یک از این بخش ها، روایتی ویژه حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دیده نمی شود.

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب (ع):

در «کتاب الصلاة؛ باب تمام التکبیر»

روایت شماره ۸۳۵ در فضیلت امام علی × است. (۲)

روایت شماره ۳۵۸۲ در «کتاب القضاء؛ باب کیف القضاء» بیانگر یکی دیگر از فضائل ایشان است: «... إِنَّ اللَّهَ سِيَهْدِي قَلْبِكَ وَيَهْدِي لِسَانَكَ...». (۳)

حدیث شماره ۴۰۷۳ در «کتاب اللباس» را نیز می توان از فضائل امام × دانست:

«... رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ | بَمَنْ يَخْطُبُ عَلِيَّ بَغْلَهُ وَعَلِيَهُ بَرْدٌ أَحْمَرٌ، وَعَلِيٌّ أَمَامَهُ يُعْبَرُ عَنْهُ» (۴)

روایت شماره ۴۳۹۹ از «کتاب الحدود؛ باب فی المجنون يسرق أیصیب حدًا»

ص: ۲۶۱

۱- الکتب الستة، سنن أبی داود؛ صص ۱۵۶۳ و ۱۵۶۵.

۲- همان؛ ص ۱۲۸۴.

۳- همان؛ ص ۱۴۸۸.

۴- همان؛ ص ۱۵۲۰.

را می توان از فضائل امام × دانست. در این روایت علی × به عمر، فقه یاد می دهد(۱).

این حدیث صحیح است.

ب - فضائل حضرت فاطمه (ع) دختر پیامبر اکرم (ص):

روایت شماره ۵۲۱۷ از «کتاب الأدب؛ باب فی القیام» در فضیلت فاطمه زهرا است:

«... عن أمّ المؤمنین عائشه أنها قالت: ما رأیت أحدا کان أشبه سمتاً ودلاً وهدياً... برسول الله | من فاطمه - كرم الله وجهها - كانت إذا دخل عليها قامت إليه فأخذت بيده فقبلته وأجلسته في مجلسها». (۲)

این روایت صحیح است.

بخشی از روایت شماره ۲۰۷۱ در «کتاب النکاح؛ باب مایکره أن یجمع بینهن من النساء» فضیلتی از سرور زنان هر دو جهان است. (۳)

ص: ۲۶۲

۱- همان؛ ص ۱۵۴۴ - حدثنا عثمان بن أبي شيبة، ثنا جرير، عن الأعمش، عن أبي ظبيان، عن ابن عباس، قال: أتى عمر بمجنونه قد زنت، فاستشار فيها أناساً فأمر بها أن ترجم، فمر بها علي بن أبي طالب رضوان الله عليه، فقال: ما شأن هذه؟ قالوا: مجنونه بنى فلان زنت فأمر بها عمر أن ترجم، قال: فقال: ارجعوا بها، ثم أتاه فقال: يا أمير المؤمنين، أما علمت أن القلم قد رفع عن ثلاثه: عن المجنون حتى يبرأ، وعن النائم حتى يستيقظ، وعن الصبي حتى يعقل؟ قال: بلى، قال: فما بال هذه ترجم؟ قال: لا شيء، قال: فأرسلها، قال: فأرسلها، قال: فجعل يكبر. نسخة چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۲، صص ۳۳۹-۳۳۸. (محقق)

۲- همان؛ ص ۱۶۰۴.

۳- همان؛ ص ۱۳۷۵ - حدثنا أحمد بن يونس وقتيبة بن سعيد، المعنى، قال أحمد: ثنا الليث، حدثني عبد الله بن عبيد الله بن أبي مليكة القرشي التيمي، أن المسور بن مخرمه حدثه، أنه سمع رسول الله | على المنبر يقول: إن بني هشام بن المغيرة استأذنونني أن ينكحوا ابنتهم من علي بن أبي طالب، فلا آذن، ثم لا آذن ثم لا آذن إلا أن يرید ابن أبي طالب أن يطلق ابنتی وينكح ابنتهم، فإنما ابنتی بضعه منی، یریبنی ما أرابها، ويؤذینن ما آذاها. نسخة چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ. ق، ج ۱، ص ۴۶۰ و نیز نگاه کنید به روایت شماره ۲۰۶۹. (محقق)

در روایت شماره ۴۲۱۳ در «کتاب الترجل؛ باب فی الانتفاع بالعاج» آمده است:

«... کان رسول الله | إذا سافر کان آخر عهده بانسان من أهله فاطمه وأول من یدخل علیها إذا قدم فاطمه ...» (۱)

در روایت شماره ۵۰۶۳ از «کتاب الأدب؛ باب فی التسیح عند النوم»، آمده است:

«... ألا أحدثک عنی وعن فاطمه بنت رسول الله | وكانت أحب أهله إلیه ...» (۲)

و روایات ۵۰۶۲ و ۲۹۸۸ (۳)

و ۴۲۸۴ (۴)

نیز در همین موضوع آمده است.

ج - فضائل امام حسن و امام حسین؛

روایت شماره ۱۱۰۹ در «کتاب الصلاة؛ باب الامام یقطع الخطبة للأمر یحدث» در فضیلت هر دوی ایشان آمده است. (۵)

ص: ۲۶۳

۱- همان؛ ص ۱۵۲۹.

۲- (همان، ص ۱۵۹۳.

۳- همان؛ ص ۱۴۴۷؛ کتاب الخراج.

۴- همان؛ ص ۱۵۳۵ (المهدی من عترتی من ولد فاطمة).

۵- همان؛ ص ۱۳۰۵.

روایت شماره ۴۷۳۷ در «کتاب السنه؛ باب فی القرآن» در فضیلت امام حسن و امام حسین × است. (۱)

روایت شماره ۴۱۳۱ در «کتاب اللباس؛ باب فی جلود النمر والسباع» هست که هم می توان بخشی از آن را تنها فضیلتی برای امام حسن × دانست و هم فضیلتی برای هر دو امام. روایت چنین است:

«... وفد المقدام بن معدیکرب و عمرو بن الأسود ورجل من بنی أسد من أهل قنسرین إلى معاویه بن أبی سفیان، فقال معاویه للمقدم: أعلمت أن الحسن بن علی توفی، فرجع المقدم (۲)، فقال له فلان: أتعدّها مصیبه؟ فقال له: ولم لا أراها مصیبه وقد وضعه رسول الله | فی حجره فقال: «هذا منی وحسین من علی»، ... ثم قال: یا معاویه! إن أنا صدقت فصدقتی، وإن أنا کذبت فکذبنی. قال: أفعل. قال: فأنشدک بالله! هل سمعت رسول الله | ینهی عن لبس جلود السباع والركوب علیها؟ قال: نعم. قال: فوالله! لقد رأیت هذا کلّه فی بیتک یا معاویه! فقال

ص: ۲۶۴

۱- همان؛ ۱۵۷۱؛ - حدثنا عثمان بن أبی شیبّه، ثنا جریر، عن منصور، عن المنهال بن عمرو، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس، قال: کان النبی | یعوذ الحسن والحسین أعیذکما بکلمات التامه، من کل شیطان وهامه، ومن کل عین لاهمه ثم یقول: (کان أبوکم یعوذ بهما إسماعیل وإسحاق). و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ-ق، ج ۲، ص ۴۲۱. (محقق)

۲- یعنی لب به «إنا لله وإنا إليه راجعون» گفتن گشود.

معاویه: قد علمتُ أنّی لن أنجو منك يا مقدم!...» (۱).

این حدیث صحیح است.

روایت شماره ۴۲۹۰، نیز درباره امام حسن ×

است. (۲)

روایت شماره ۵۲۱۸ در «کتاب الأدب، باب فی قبله الرجل ولده»، در فضیلت امام حسین × است. (۳)

روایت شماره ۵۲۲۱ در همان کتاب «باب قبله الخد» روایتی هست که می توان آن را از فضائل امام حسن × دانست. (۴)

روایت شماره ۵۱۰۵ نیز در همان کتاب «باب فی المولود یؤذن فی أذنه»، یک روایت به شمار می آید. (۵)

ص: ۲۶۵

۱- همان؛ ص ۱۵۲۴.

۲- همان؛ ص ۱۵۳۵ - قال أبو داود: حدثت عن هارون بن المغیره، قال: ثنا عمرو بن أبي قیس، عن شعيب بن خالد، عن أبي إسحاق، قال: قال علي رضي الله عنه ونظر إلى ابنة الحسن فقال: إن ابني هذا سيد كما سماه النبي | وسيخرج من صلبه رجل يسمى باسم نبيكم يشبهه في الخلق ولا يشبهه في الخلق، ثم ذكر قصه: يملأ الأرض عدلاً. نسخة چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ - ق، ج ۲، ص ۳۱۱. (محقق)

۳- همان؛ ص ۱۶۰۴ - حدثنا مسدد، ثنا سفيان، عن الزهري، عن أبي سلمه، عن أبي هريره أن الأقرع بن حابس أبصر النبي | وهو يقبل حسينا فقال: إن لي عشرة من الولد ما فعلت هذا بواحد منهم، فقال رسول الله: | من لا يرحم لا يرحم». نسخة چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ - ق، ج ۲، ص ۵۲۲. (محقق)

۴- همان.

۵- همان؛ ص ۱۵۹۷ - حدثنا مسدد، ثنا يحيى، عن سفيان، قال: حدثني عاصم بن عبيد الله، عن عبيد الله بن أبي رافع، عن أبيه، قال: رأيت رسول الله | أذن في أذن الحسن بن علي حين ولدته فاطمه بالصلاه. نسخة چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ - ق، ج ۲، ص ۴۹۹. (محقق)

روایت شماره ۲۸۴۱، در فضیلت هر دو امام × است. (۱)

در «کتاب السنّه؛ باب ما يدل على ترك الكلام فى الفتنه» روایت شماره ۴۶۶۲، در فضیلت امام حسن × است:

«...إن ابني هذا سيدٌ و إنى ارجو أن يصلح الله بين فتّين من امتى...»؛ (۲)

د - فضائل اهل بيت (ع):

در «کتاب الصلاة؛ باب الصلاة على النبي | بعد التشهد»، هفت روایت آمده که همه ی آنها را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت عليهم السلام دانست (۳).

ص: ۲۶۶

۱- همان؛ ۱۴۳۵؛ - حدثنا أبو معمر عبد الله بن عمرو، ثنا عبد الوارث، ثنا أيوب، عن عكرمه، عن ابن عباس، أن رسول الله | عق عن الحسن والحسين كبشا كبشا. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ - ق، ج ۱، ص ۶۴۸. (محقق)

۲- همان؛ ص ۱۵۶۶. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ - ق، ج ۲، ص ۴۰۵. (محقق)

۳- همان؛ ص ۱۲۹۵. ۹۷۶- حدثنا حفص بن عمر، ثنا شعبه، عن الحكم، عن ابن أبي ليلى، عن كعب بن عجره، قال: قلنا، أو قالوا، يا رسول الله، أمرتنا أن نصلى عليك وأن نسلم عليك فأما السلام فقد عرفناه، فكيف نصلى عليك؟ قال: قولوا: اللهم صل على محمد وآل محمد، كما صليت على إبراهيم، وبارك على محمد وآل محمد، كما باركت على آل إبراهيم، إنك حميد مجيد. ۹۷۷- حدثنا مسدد، ثنا يزيد بن زريع، ثنا شعبه، بهذا الحديث قال: صل على محمد وعلى آل محمد، كما صليت على إبراهيم. ۹۷۸- حدثنا محمد بن العلاء، ثنا ابن بشر، عن مسعر، عن الحكم، بإسناده بهذا قال: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد، كما صليت على إبراهيم، إنك حميد مجيد، اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد، كما باركت على آل إبراهيم، إنك حميد مجيد قال أبو داود: رواه الزبير بن عدى عن ابن أبي ليلى كما رواه مسعر إلا أنه قال: كما صليت على آل إبراهيم، إنك حميد مجيد، وبارك على محمد وساق مثله. ۹۸۰- القعنبي، عن مالك، عن نعيم بن عبد الله المجرم، أن محمد بن عبد الله بن زيد - و عبد الله بن زيد هو الذى أرى النداء بالصلاه - أخبره عن أبي مسعود الأنصارى أنه قال: أتانا رسول الله | فى مجلس سعد بن عباده فقال له بشير بن سعد: أمرنا الله أن نصلى عليك يا رسول الله فكيف نصلى عليك؟ فسكت رسول الله | حتى تمنينا أنه لم يسأله ثم قال رسول الله |: قولوا فذكر معنى حديث كعب بن عجره زاد فى آخره: فى العالمين إنك حميد مجيد. ۹۸۱- حدثنا أحمد بن يونس، ثنا زهير، ثنا محمد بن إسحاق، ثنا محمد بن إبراهيم بن الحارث، عن محمد بن عبد الله بن زيد، عن عقبه بن عمرو، بهذا الخبر قال: قولوا اللهم صل على محمد النبي الأمي وعلى آل محمد. ۹۸۲- حدثنا موسى بن إسماعيل، ثنا حبان بن يسار الكلابي، حدثني أبو مطرف عبيد الله بن طلحة بن عبيد الله بن كريز، حدثني محمد بن علي الهاشمي، عن المجرم، عن أبي هريره، عن النبي | قال: من سره أن يكتال بالمكيال الأوفى إذا صلى علينا أهل البيت فليقل: اللهم صلى على محمد النبي... وذريته وأهل بيته كما صليت على آل إبراهيم إنك حميد مجيد. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ - ق، ج ۱- صص ۲۲۲ و ۲۲۱، ح ۹۷۶-۹۷۸ و ۹۸۰-۹۸۵. (محقق)

روایت شماره ۲۹۸۲ نیز در «کتاب الخراج؛ باب فی بیان مواضع قسم الخمس وسهم ذی القربی». (۱)

روایت شماره ۲۹۸۰ را نیز می توان به شمار آورد. (۲)

ص: ۲۶۷

۱- همان؛ ۱۴۴۶؛ - حدثنا أحمد بن صالح، ثنا عنبسه، ثنا يونس، عن ابن شهاب أخبرني يزيد بن هرمز أن نجده الحروري حين حج في فتنه ابن الزبير أرسل إلى ابن عباس يسأله عن سهم ذى القربى، ويقول: لمن تراه؟ قال ابن عباس: لقربى رسول الله، قسمه لهم رسول الله، وقد كان عمر عرض علينا من ذلك عرضا رأيناه دون حقتنا فرددناه عليه وأبينا أن نقبله. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۰ هـ-ق، ج ۲، ص ۲۶. (محقق)

۲- - حدثنا مسدد، ثنا هشيم، عن محمد بن إسحاق، عن الزهري، عن سعيد بن المسيب، أخبرني جبير بن مطعم، قال: لما كان يوم خيبر وضع رسول الله سهم ذى القربى في بنى هاشم، وبنى المطلب، وترك بنى نوفل، وبنى عبد شمس، فانطلقت أنا وعثمان بن عفان حتى أتينا النبي، فقلنا: يا رسول الله، هؤلاء بنو هاشم لا ننكر فضلهم للموضع الذى وضعك الله به منهم فما بال إخواننا بنى المطلب أعطيتهم وتركنا، وقرابتنا واحده؟ فقال رسول الله أنا وبنو المطلب لا نفترق في جاهليه ولا إسلام، وإنما نحن وهم شئ واحد وشبك بين أصابعه. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۰ هـ-ق، ج ۲، ص ۲۶. (محقق)

نیز روایت ۴۲۱۳ را که در فضائل فاطمه ÷ گذشت، می توان یک روایت شمرد. (۱)

روایت ۴۲۹۰ را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست. (۲)

روایت ۴۲۸۲ و ۴۲۸۳، دو روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام. (۳)

ص: ۲۶۸

۱- حدثنا مسدد، ثنا عبد الوارث بن سعيد، عن محمد بن جحاده، عن حميد الشامي، عن سليمان المنبهي، عن ثوبان مولى رسول الله: قال: كان رسول الله | إذا سافر كان آخر عهده بإنسان من أهله فاطمه، وأول من يدخل عليها إذا قدم فاطمه، فقدم من غراه له وقد علق مسحا أو سترأ على بابها، وملت الحسن والحسين قلبين من فضه، فقدم فلم يدخل، فظنت أن ما منعه أن يدخل ما رأى، فهتكت الستر وفككت القلبين عن الصبيين، وقطعته بينهما، فانطلقا إلى رسول الله | وهما يبكيان، فأخذه منهما، وقال: يا ثوبان، اذهب بهذا إلى آل فلان (أهل بيت بالمدينة إن هؤلاء أهل بيتي أكره أن يأكلوا طيباتهم في حياتهم الدنيا. يا ثوبان، اشتر لفاطمه قلادة من عصب وسوارين من عاج). نسخة چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ-ق، ج ۲، صص ۲۹۲ - ۲۹۱. (محقق)

۲- همان؛ ص ۱۵۳۵ - قال أبو داود: حدثت عن هارون بن المغيرة، قال: ثنا عمرو بن أبي قيس، عن شعيب بن خالد، عن أبي إسحاق، قال: قال علي رضي الله عنه ونظر إلى ابنه الحسن فقال: إن ابني هذا سيد كما سماه النبي | وسيخرج من صلبه رجل يسمى باسم نبيكم يشبهه في الخلق ولا يشبهه في الخلق، ثم ذكر قصه يملأ الأرض عدلاً... نسخة چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ-ق، ج ۲، ص ۳۱۱. (محقق)

۳- همان؛ - حدثنا مسدد، أن عمر بن عبيد حدثهم، وثنا محمد بن العلاء، ثنا أبو بكر يعني ابن عياش وثنا مسدد، ثنا يحيى، عن سفیان، وثنا أحمد بن إبراهيم، ثنا عبيد الله بن موسى، أخبرنا زائده، وثنا أحمد بن إبراهيم، حدثني عبيد الله بن موسى، عن فطر، المعنى واحد كلهم عن عاصم، عن زر، عن عبد الله، عن النبي | قال: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم قال زائده في حديثه: (لطول الله ذلك اليوم) ثم اتفقوا (حتى يبعث فيه رجلا مني) أو (من أهل بيتي، يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي) زاد في حديث فطر (يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا) وقال في حديث سفیان: (لا تذهب، أو لا تنقضي، الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي، يواطئ اسمه اسمي) قال أبو داود: لفظ عمر وأبي بكر بمعنى سفیان. - حدثنا عثمان بن أبي شيبة، ثنا الفضل بن دكين، ثنا فطر عن القاسم بن أبي بزة عن أبي الطفيل، عن علي رضي الله تعالى عنه، عن النبي | قال: «لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا». (محقق)

ابوداود در سنن، کتابی به نام «کتاب المهدی» دارد. می توان گفت پنج روایت در فضائل امام مهدی × در این کتاب آمده است:

«... لاتذهب الدنيا أو لاتنقضی الدنيا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطیء اسمه اسمی». شماره ۴۲۸۲.

«... لو لم یبق من الدهر إلا یومٌ لبعث الله رجلاً من أهل بیتی یملأها عدلاً كما ملئت جوراً». شماره ۴۲۸۳.

«... المهدی من عترتی من ولد فاطمه». شماره ۴۲۸۴.

این روایت را از فضائل فاطمه ÷ نیز می توان دانست. (۱)

بخشی از روایت ۴۲۹۰ را می توان فضیلتی از فضائل امام حسن × دانست: «... إنَّ ابنی هذا سیّدٌ كما سماه النبی | ...»، ادامه این روایت در فضیلت حضرت مهدی × است (۲).

ص: ۲۶۹

۱- حدثنا سهل بن تمام بن بزيع، ثنا عمران القطان، عن قتاده، عن أبي نصره، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله | المهدی منی أجلی الجبهه، أقتی الانف، یملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، یملک سبع سنين. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ هـ-ق، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۲۸۵. (محقق)

۲- همان، ص ۱۵۳۵.

او در جامع ابوابی را با موضوعیت فضائل و مناقب به شرح ذیل آورده است:

۱- أبواب فضائل الجهاد؛

۲- أبواب فضائل القرآن؛

۳- أبواب المناقب.

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب (ع):

در جامع ترمذی در «أبواب المناقب»، بابی است با این عنوان: «باب مناقب علی بن أبی طالب قدس سره ... وله کنیتان: أبو تراب وأبو الحسن»؛ در این باب چندین روایت از فضائل امام × بیان شده است. (۱)

ص: ۲۷۰

۱- همان؛ ص ۲۰۳۴، ح ۳۷۱۲ به بعد؛ - حدثنا قتیبه بن سعید أخبرنا جعفر بن سلیمان الضبعی عن یزید الرشک بن مطرف بن عبد عن عمران بن حصین قال: بعث رسول الله | جيشا واستعمل عليهم علی بن أبی طالب؛ فمضى فی السریه فأصاب جاریه فأنكروا علیه وتعاهد أربعة من أصحاب رسول الله | فقالوا أن لقینا رسول الله | أخبرناه بما صنع علی. وكان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله | فسلموا علیه ثم انصرفوا إلى رحالهم، فلما قدمت السریه سلموا علی النبی |، فقام أحد الأربعة فقال یا رسول الله: ألم تر إلى علی بن أبی طالب صنع كذا وكذا فأعرض عنه رسول الله |، ثم قام الثاني فقال مثل مقالته فأعرض عنه، ثم قام إليه الثالث فقال مثل مقالته فأعرض عنه، ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فأقبل إليه رسول الله | والغضب يعرف فی وجهه فقال ما تريدون من علی، ما تريدون من علی، ما تريدون من علی، إن علیا منی وأنا منه، وهو ولی کل مؤمن من بعدی. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن سلمه بن كهیل قال سمعت أبا الطفیل یحدث عن أبی سریحه أو زید بن أرقم شك شعبه عن النبی | قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. هذا حدیث حسن. وروى شعبه هذا الحدیث عن میمون أبی عبد الله عن زید بن أرقم عن النبی | نحوه. وأبو سریحه هو حذیفه بن أسید صاحب النبی |. - حدثنا أبو الخطاب زیاد بن یحیی البصری أخبرنا أبو عتاب سهل بن حماد أخبرنا المختار بن نافع أخبرنا أبو حبان التیمی عن أبیه عن علی قال قال رسول الله |: ... رحم علیا؛ اللهم أدر الحق معه حیث دار. - حدثنا سفیان بن وکیع أخبرنا أبی عن شریک عن منصور عن ربعی بن حراش قال أخبرنا علی بن أبی طالب بالرحبه فقال: لما كان یوم الحدیبه خرج إلینا ناس من المشرکین فیهم سهیل بن عمرو وأناس من رؤساء المشرکین فقالوا یا رسول الله خرج إلیک ناس من أبنائنا وإخواننا وأرقائنا وليس لهم فقه فی الدین، وإنما خرجوا فرارا من أموالنا وضياعنا فارددهم إلینا فإن لم یکن لهم فقه فی الدین سنفقههم؟ فقال النبی |: یا معشر قریش لتنتهن أو لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم بالسيف علی الدین، قد امتحن الله قلوبهم علی الایمان، قالوا من هو یا رسول الله فقال له أبو بکر: من هو یا رسول

الله؟ وقال عمر: من هو يا رسول الله؟ قال هو خاصف النعل وكان أعطى عليا نعله يخصفها، قال ثم التفت إلينا على فقال إن رسول الله | قال: من كذب علي متعمدا فليتبوأ عقده من النار. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا قتيبة أخبرنا جعفر بن سليمان عن أبي هارون العبدى عن أبي سعيد الخدرى قال: إن كنا لنعرف المنافقين نحن معشر الأنصار يبغضهم على بن أبي طالب ... وقد تكلم شعبه في أبي هارون العبدى وقد روى هذا عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي سعيد. - حدثنا واصل بن عبد الأعلى أخبرنا محمد بن فضيل عن عبد الله بن عبد الرحمن أبي نصر عن المساور الحميرى عن أمه قالت: دخلت على أم سلمة فسمعتها تقول كان رسول الله | يقول لا يحب عليا منافق، ولا يبغضه مؤمن. وفي الباب عن علي. هذا حديث حسن. - حدثنا إسماعيل بن موسى الفزاري ابن بنت السدى أخبرنا شريك عن أبي ربيعة عن ابن بريده عن أبيه قال قال رسول الله |: إن الله أمرني بحب أربعة وأخبرني أنه يحبهم، قيل يا رسول الله سمهم لنا؟ قال علي منهم يقول ذلك ثلاث وأبو ذر والمقداد وسلمان وأمرني بحبهم وأخبرني أنه يحبهم. هذا حديث حسن... - حدثنا إسماعيل بن موسى أخبرنا شريك عن أبي إسحاق عن حبشى بن جنادة قال قال رسول الله |: علي مني وأنا من علي ولا يؤدى عني إلا أنا أو علي. هذا حديث حسن... صحيح. - حدثنا يوسف بن موسى القطان البغدادي أخبرنا علي ابن قادم أخبرنا علي بن صالح بن حى عن حكيم بن جبير عن جميع بن عمير التيمي عن ابن عمر قال: أخى رسول الله | بين أصحابه فجاء علي تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين أصحابك ولم تؤخ بيني وبين أحد، فقال له رسول الله | أنت أخى فى الدنيا والآخرة. هذا حديث حسن... وفيه عن زيد بن أبى أوفى. - حدثنا سفيان بن وكيع أخبرنا عبيد الله بن موسى عن عيسى بن عمر عن السدى عن أنس بن مالك قال: كان عند النبى | طير فقال اللهم ائتنى بأحب خلقك إليك يأكل معى هذا الطير فجاء علي فأكل معه... والسدى اسمه إسماعيل ابن عبد الرحمن وقد أدرك أنس بن مالك ورأى الحسين بن علي. - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادي أخبرنا النضر بن شميل أخبرنا عوف عن عبد الله بن عمرو بن هند الجملى قال: قال علي كنت إذا سألت رسول الله | أعطاني وإذا سكت ابتدأني. هذا حديث حسن. - حدثنا إسماعيل بن موسى أخبرنا محمد بن عمر بن الرومى أخبرنا شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله |: أنا دار الحكمه وعلى بابها. - حدثنا قتيبة أخبرنا حاتم بن إسماعيل عن بكير ابن مسمار عن عامر بن سعد بن أبى وقاص عن أبيه قال: أمر معاوية بن أبى سفيان سعدا فقال ما منعك أن تسب أبا تراب؟ قال أما ما ذكرت؛ ثلاثا قالهن رسول الله | فلن أسبه لأن تكون لى واحده منهن أحب إلى من حمر النعم، سمعت رسول الله | يقول لعلى وخلفه فى بعض مغازيه؟ فقال له يا رسول الله تخلفنى مع النساء والصبيان؟ فقال له رسول الله |: أما ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبوه بعدى. وسمعتة يقول يوم خيبر لأعطين الرايه رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله. قال فتناولنا لها فقال ادعوا لى عليا قال فأتاه وبه رمد فبصق فى عينه فدفع الرايه إليه ففتح الله عليه وأنزلت هذه الآيه ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم والآيه دعا رسول الله | عليا وفاطمه وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلى. هذا حديث حسن... صحيح من هذا الوجه. - حدثنا عبد الله بن أبى زياد أخبرنا الأحوص بن جواب عن يونس بن أبى إسحاق عن أبى إسحاق عن البراء قال: بعث النبى | جيشين وأمر على أحدهما على بن أبى طالب وعلى الآخر خالد بن الوليد وقال إذا كان القتال فعلى، قال فافتتح على حصنا فأخذ منه جاريه فكتب معى خالد كتابا إلى النبى | بشئ به، قال فقدمت على النبى | فقرأ الكتاب فتغير لونه ثم قال ما ترى فى رجلا يحب الله ورسوله ويحبه ورسوله، قال قلت أعود بالله من غضب الله ومن غضب رسوله وإنما أنا رسول فسكت. هذا حديث حسن. - حدثنا على بن المنذر الكوفى أخبرنا محمد بن فضيل عن الأجلح عن أبى الزبير عن جابر قال: دعا رسول الله | عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله | ما أنتجته ولكن الله انتجاه. هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من حديث الأجلح وقد رواه غير ابن فضيل عن الأجلح. ومعنى قوله: ولكن الله انتجاه يقول إن الله أمرنى أن أنتجى معه. - حدثنا على بن المنذر أخبرنا ابن فضيل عن سالم ابن

أبي حفصه عن عطيه عن أبي سعيد قال قال رسول الله | لعلي: يا علي لا يحل لاحد أن يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك. قال علي بن المنذر قلت لضرار بن صرد ما معنى هذا الحديث؟ قال لا يحل لاحد يستطرقة جنبا غيري وغيرك به. هذا حديث حسن - حدثنا إسماعيل بن موسى أخبرنا علي بن عباس عن مسلم الملائي عن أنس بن مالك قال: بعث النبي | يوم الاثنين وصلى وعلى يوم الثلاثاء... وقد روى هذا الحديث عن مسلم عن حبه عن علي نحو هذا. - حدثنا القاسم بن دينار الكوفي أخبرنا أبو نعيم عن عبدالسلام بن حرب عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص أن النبي | قال لعلي: أنت منى بمنزله هارون من موسى. هذا حديث حسن صحيح وقد روى من غير وجه عن سعد عن النبي | ويستغرب هذا الحديث من حديث يحيى بن سعيد الأنصاري. - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو أحمد الزبير عن شريك عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبد الله أن النبي | قال لعلي: أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي. هذا حديث حسن. وفي الباب عن سعد وزيد بن أرقم وأبي هريره وأم سلمه. - حدثنا محمد بن حميد الرازي أخبرنا إبراهيم بن المختار عن شعبه عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس: أن النبي | أمر بسد الأبواب إلا باب علي. - حدثنا نصر بن علي الجهضمي أخبرنا علي بن جعفر بن محمد بن علي قال أخبرني أخي موسى بن جعفر بن محمد عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه عن جده علي بن أبي طالب: أن النبي | أخذ بيد حسن وحسين قال من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة. هذا حديث حسن. - حدثنا محمد بن حميد أخبرنا إبراهيم بن المختار عن شعبه عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال: أول من صلى علي. - حدثنا محمد بن بشار ومحمد بن المثنى قالوا أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عمرو بن مره عن أبي حمزه عن رجل من الأنصاري عن زيد بن أرقم قال: أول من أسلم علي. - حدثنا عيسى بن عثمان بن أخي يحيى بن عيسى الرملي أخبرنا يحيى بن عيسى الرملي عن الأعمش عن عدى بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي قال: لقد عهد إلى النبي | النبي الأُمي أنه لا- يحبك إلا مومن ولا يبغضك إلا منافق. قال عدى بن ثابت: أنا من القرن الذين دعا لهم النبي |. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار ويعقوب بن إبراهيم وغير واحد قالوا أخبرنا أبو عاصم عن أبي الجراح قال حدثني جابر بن صبيح قال حدثني أم شراحيل قالت حدثني أم عطيه قالت: بعث النبي | جيشا فيهم علي، قالت فسمعت رسول الله | وهو رافع يديه ويقول: اللهم لا تمتني حتى تريني عليا. هذا حديث حسن إنما نعرفه من هذا الوجه. و نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۵، صص ۳۰۷-۲۹۵، ح ۳۸۲۰-۳۷۹۶. (محقق)

پس از این باب، ابواب دیگری آمده که در آنها فضائل امام × دیده می شود؛ که روی هم ۲۰ حدیث است که البته چندتای آن از نظر متن نزدیک به هم اند و می توان آنها را تکراری دانست ((۱)).

یکی از این حدیث ها افزون بر فضیلت امام ×، دربر گیرنده فضیلتی برای حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز

نیز هست.

حدیث این چنین است:

۳۷۳۳- «... أَنَّ النَّبِيَّ |، أَخَذَ بِيَدِ حَسَنِ وَحُسَيْنٍ، قَالَ ((۲)): مَنْ أَحْبَبَنِي هَذَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ((۳))»

این حدیث صحیحی است؛ راویان آن ائمه اطهار علیهم السلام هستند؛

حدیث دیگری از این احادیث چنین است:

۳۷۲۱- «... كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ طَيْرٌ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ، يَا كَلَّ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرِ»، فَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ مَعَهُ ((۴))»

ص: ۲۷۴

۱- همان؛ صص ۲۰۳۵-۲۰۳۷.

۲- گویا باید «وقال...» درست باشد.

۳- همان؛ ص ۲۰۳۶.

۴- همان؛ ص ۲۰۳۵.

روایت شماره ۳۳۰۰ را نیز می توان بیانگر

یکی از فضائل امام × دانست:

«... قال ((۱)): فی خفف الله عن هذه الأمة» ((۲))

روایت دیگر در مناقب سلمان فارسی است که دربر گیرنده فضیلتی برای امام × نیز هست:

«... إن الجئه تشناق إلى ثلاثه: علی وعمار و سلمان» ((۳))

روایت شماره ۱۷۰۴ در «أبواب الجهاد؛ باب [ما جاء] من يستعمل علی الحرب» آورده است: ((۴))

روایت شماره ۳۰۹۰:

«... بعث النبى | ببراء مع أبى بكر، ثم دعا فقال: «لا ينبغي لأحدٍ أن يُبلغ هذا إلا رجلاً من أهلى»؛ فدعا علينا

ص: ۲۷۵

۱- علی ×.

۲- همان؛ ص ۱۹۸۹.

۳- همان؛ ص ۲۰۴۲.

۴- همان؛ ص ۱۸۲۶؛ - حدثنا عبد الله بن أبي زياد حدثنا الأحوص بن جواب عن أبو الجواب عن يونس بن أبي إسحاق عن أبي إسحاق عن البراء أن النبى | بعث جيشين وأمر على أحدهما على بن أبى طالب، وعلى الآخر خالد بن الوليد، وقال: إذا كان القتال فعلى. قال: فافتتح على حصنا فأخذ منه جاريه، فكتب معى خالد إلى النبى | یشى به، فقدمت على النبى صلى عليه وسلم فقرأ الكتاب فتغير لونه ثم قال: ما ترى فى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله؟ قلت: أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وإنما أنا رسول، فسكت. وفى الباب عن ابن عمر. هذا حديث حسن... معنى قوله یشى به يعنى النميمه. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۳، ص ۱۲۴ - ۱۲۳، ح ۱۷۵۶. (محقق)

روایت شماره ۳۸۱۹؛ «ابواب المناقب؛ باب مناقب أسامة بن زيد (٢) رضی الله عنه» نیز به همین مضمون آمده است.

ب - فضائل حضرت فاطمه (ع):

در جامع، بابی با این عنوان دیده می شود:

«باب ما جاء فی فضل فاطمه بنت محمد|».

در این باب هفت روایت نقل شده است. (٣)

ص: ۲۷۶

۱- همان؛ ص ۱۹۶۳.

۲- همان؛ ص ۲۰۴۴؛ و سنن ترمذی، بیروت دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۵، ص ۳۴۲ و روایت شماره ۳۹۰۸.

۳- همان؛ ۲۰۴۸، - حدثنا قتيبة، أخبرنا الليث، عن ابن أبي مليكة، عن المسور بن مخرمه قال: سمعت النبي يقول وهو على المنبر: إن بني هشام بن المغيرة استأذنونني في أن ينكحوا ابنتهم علي بن أبي طالب فلا آذن ثم لا آذن ثم لا آذن: إلا أن يريد ابن أبي طالب أن يطلق ابنتي وينكح ابنتهم، فإنها بضعه مني، يربيني ما رابها، ويؤذنين ما آذاها. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري، أخبرنا الأسود بن عامر، عن جعفر الأحمر، عن عبد الله بن عطاء، عن ابن بريده، عن أبيه قال: كان أحب النساء إلى رسول الله | فاطمه ومن الرجال علي... هذا حديث حسن.... - حدثنا أحمد بن منيع، أخبرنا إسماعيل بن عليه، عن أيوب عن ابن أبي مليكة عن عبد الله بن الزبير... فقال النبي | إنما فاطمه بضعه مني، يويني ما آذاها، وينصيني ما أنصبها. هذا حديث حسن صحيح. هكذا قال أيوب عن ابن أبي مليكة عن ابن الزبير، وقال غير واحد عن ابن أبي مليكة عن المسور بن مخرمه، ويحتمل أن يكون ابن أبي مليكة روى عنهما جميعا، وقد رواه عمرو بن دينار عن ابن مليكة عن المسور بن مخرمه نحو حديث الليث. - حدثنا سليمان بن عبد الجبار البغدادي، أخبرنا علي بن قادم، أخبرنا أسباط بن نصر الهمداني، عن السدي، عن صبيح مولى أم سلمة عن زيد بن أرقم، أن رسول الله | قال لعلي وفاطمة والحسن والحسين: أنا حرب لمن حاربتم، وسلم لمن سالمتم. - حدثنا محمود بن غيلان، أخبرنا أبو أحمد الزبيري، أخبرنا سفيان عن زبيد عن شهر بن حوشب عن أم سلمة أن النبي صلى الله عليه و سلم جليل على الحسن و الحسين و علي و فاطمه كساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي و حامتي؛ أذهب هذا حديث حسن. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۵، صص ۳۶۲ - ۳۵۹، ح ۳۹۵۹ - ۳۹۶۵. (محقق)

در «أبواب تفسير القرآن»، تفسير سورة احزاب، روايات شماره ۳۲۰۵ و ۳۲۰۶ نیز نقل شده است. (۱)

روایت شماره ۳۸۷۸ نیز در زیر عنوان «باب فضل خدیجة رضی الله عنه» دیده می شود که گذشته از اینکه فضیلتی برای ام المؤمنین خدیجه ÷ است، فضیلتی برای ام الأئمه علیهم السلام نیز هست:

«حسبك من نساء العالمین: مریم بنت عمران و خدیجه

ص: ۲۷۷

۱- همان؛ ص ۱۹۷۹؛ - حدثنا قتيبة أخبرنا محمد بن سليمان بن الأصبهاني عن يحيى بن عبيد عن عطاء بن أبي رباح عن عمر بن أبي سلمه ربيب النبي | قال لما نزلت هذه الآية على النبي | إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا في بيت أم سلمه فدعا فاطمه وحسنا وحسينا فجللهم بكساء وعلني خلف ظهره فجلله بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. قالت أم سلمه: وأنا معهم يا نبي الله، قال أنت على مكانك وأنت على خير. - حدثنا عبد بن حميد أخبرنا عفان بن مسلم أخبرنا حماد بن سلمه أخبرنا علي بن زيد عن أنس بن مالك: أن رسول الله | كان يمر بباب فاطمه ستة أشهر إذا خرج لصلاة الفجر يقول: الصلاة يا أهل البيت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا. هذا حديث حسن... نسخة چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۵، صص ۳۱-۳۰، ح ۳۲۵۸ - ۳۲۵۹. (محقق)

بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه امراه فرعون» (۱)

ابو عیسی می گوید: «هذا حدیث صحیح».

در اینجا باید گفت که هر آنچه در فضیلت حضرت خدیجه است در فضل حضرت فاطمه ÷ نیز هست چرا که این دختر از آن مادر است؛ مانند روایت ۳۸۷۶ (۳۹۷۹، چاپ دارالفکر بیروت).

روایت شماره ۳۸۹۳ در «باب فضل ازواج النبیین» آمده است: «... ثم أخبرني أني سيده نساء أهل الجنة...» (۲)

در روایت شماره ۳۸۱۹ نیز آمده است:

«أَيُّ أَهْلِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ»؛ (ابواب المناقب؛ باب مناقب أسامة بن زيد (۳) رضی الله عنه).

ج - فضائل امام حسن و امام حسین :

ترمذی در بابی به مناقب امام حسن و امام حسین پرداخته است: «باب مناقب أبي محمد

الحسن بن علي بن أبي طالب والحسين بن علي ابن أبي طالب» (۴).

در این باب ۱۸ روایت در فضیلت امام حسن و امام حسین ذکر شده است. (۵)

ص: ۲۷۸

۱- همان؛ ۲۰۴۹؛ و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۷ روایت ۳۹۸۱، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ هـ.ق. (محقق)

۲- همان؛ ص ۲۰۵۰؛ نسخه چاپ دارالفکر بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۵، ص ۳۶۸، به شماره روایت ۳۹۸۴.

۳- همان؛ ص ۲۰۴۴، نسخه چاپ دارالفکر بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۵، ص ۳۴۲، به شماره روایت ۳۹۰۸.

۴- همان؛ ص ۲۰۳۹، نسخه چاپ دارالفکر بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۵، ص ۳۲۱.

۵- (همان؛ ۲۰۴۰؛ - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو داود الحفري عن سفيان عن يزيد بن أبي زياد عن ابن أبي نعم عن أبي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة. - حدثنا سفيان بن وكيع أخبرنا جرير وابن فضيل عن يزيد نحوه. هذا حدیث صحیح حسن. وابن أبي نعم هو عبد الرحمن بن أبي نعم البجلي الكوفي. - حدثنا سفيان بن وكيع وعبد بن حميد قالوا أخبرنا خالد بن مخلد أخبرنا موسى بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن أبي بكر بن زيد بن المهاجر قال أخبرني مسلم بن أبي سهل النبال قال أخبرني الحسن بن أسامة بن زيد قال أخبرني أبي أسامة بن زيد قال: طرقت النبي ذات ليلة في بعض الحاجه فخرج النبي | وهو مشتمل على شيء لا أدري ما هو، فلما فرغت من حاجتي قلت: ما هذا الذي أنت مشتمل عليه فكشفه فإذا حسن وحسين على وركيه. فقال: هذان ابناي وابنا ابنتي اللهم إني أحبهما فأحبهما وأحب من يحبهما. هذا حدیث حسن. - حدثنا عقبه بن مكرم البصري العمي أخبرنا وهب بن جرير بن حازم أخبرنا أبي عن محمد بن أبي يعقوب عن عبد الرحمن بن أبي نعم: أن رجلا من أهل العراق سأل ابن عمر عن دم البعوض يصيب الثوب، فقال ابن عمر: انظروا إلى

هذا يسأل عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله؛ وسمعت رسول الله | يقول إن الحسن والحسين هما ريحانتاي من الدنيا. هذا حديث صحيح. وقد رواه شعبه عن محمد بن أبي يعقوب. وقد روى أبو هريره عن النبي | نحو هذا. وابن أبي نعم هو عبد الرحمن بن أبي نعم الجلي - حدثنا أبو سعيد الأشج أخبرنا أبو خالد الأحمر أخبرنا رزين قال حدثني سلمى قالت: دخلت على أم سلمه وهي تبكي فقلت ما يبكيك؟ قالت رأيت رسول الله | تعنى فى المنام وعلى رأسه ولحيته التراب فقلت مالك يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا. - حدثنا أبو سعيد الأشج أخبرنا عقبه بن خالد حدثني يوسف بن إبراهيم أنه سمع أنس بن مالك يقول: سئل رسول الله | أى أهل بيتك أحب إليك؟ قال الحسن والحسين وكان يقول لفاطمه ادعى لى ابني فيشمهما ويضمهما إليه. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن عبد الله الأنصارى أخبرنا الأشعث هو. ابن عبد الملك عن الحسن عن أبي بره قال: صعد رسول الله صلى الله عليه وسلم المنبر فقال: إن ابني هذا سيد يصلح الله على يديه بين فئتين. هذا حديث حسن صحيح. قال يعنى الحسن بن على. - حدثنا الحسين بن حريث أخبرنا على بن الحسين ابن واقد حدثني أبي حدثني عبد الله بن بريده قال: سمعت أبا بريده يقول: كان رسول الله | يخطبنا إذ جاء الحسن والحسين عليهما قميصان أحمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله | من المنبر فحملهما ووضعهما بين يديه ثم قال: صدق الله إنما أموالكم وأولادكم فتنه نظرت إلى هذين الصبيين يمشيان ويعثران فلم أصبر حتى قطعت حديثي ورفعتهما. هذا حديث حسن. - حدثنا الحسن بن عرفه أخبرنا إسماعيل بن عياش. عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن سعيد بن راشد عن يعلى بن مره قال قال رسول الله |: حسين منى وأنا من حسين، أحب الله من أحب حسينا، حسين سبط من الأسباط. هذا حديث حسن. - حدثنا محمد بن يحيى أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن أنس بن مالك قال: لم يكن أحد منهم أشبه برسول الله | من الحسن بن على. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا يحيى بن سعيد أخبرنا إسماعيل بن أبي خالد عن أبي جحيفه قال: رأيت رسول الله | فكان الحسن بن على يشبهه. هذا حديث حسن صحيح. وفى الباب عن أبي بكر وابن عباس وابن الزبير. - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادي أخبرنا النضر بن شميل أخبرنا هشام بن حسان عن حفصه بنت سيرين قالت حدثني أنس بن مالك قال: كنت عند ابن زياد فجئى برأس الحسين فجعل يقول بقضيب فى أنفه ويقول ما رأيت مثل هذا حسنا لم يذكر قال قلت أما إنه كان من أشبههم برسول الله |. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن عبيد الله ابن موسى عن إسرائيل عن أبي إسحاق عن هانئ بن هانئ عن على قال: الحسن أشبه برسول الله | ما بين الصدر إلى الرأس، والحسين أشبه برسول الله | ما كان أسفل من ذلك. هذا حديث حسن. - حدثنا واصل بن عبد الأعلى أخبرنا أبو معاوية عن الأعمش عن عماره بن عمير قال: لما جئى برأس عبيد الله ابن زياد وأصحابه نضدت فى المسجد فى الرحبه فانتهيت إليهم وهم يقولون قد جاءت قد جاءت فإذا حيه قد جاءت تخلل الرؤس حتى دخلت فى منخرى عبيد الله بن زياد فمكثت هنيهه ثم خرجت فذهبت حتى تغيبت ثم قالوا قد جاءت قد جاءت ففعلت ذلك مرتين أو ثلاثا. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن وإسحاق بن منصور قالوا أخبرنا محمد بن يوسف عن إسرائيل عن ميسره بن حبيب عن نهال بن عمرو عن زر بن حبيش عن حذيفه قال: سألتنى أمى متى عهدك؟ تعنى بالنبي |؛ فقلت مالى به عهد منذ كذا وكذا، فنالت منى فقلت لها دعينى آتى النبي | فأصلى معه المغرب وأسأله أن يستغفر لى ولك؛ فأتيت النبي | فصليت معه المغرب فصلى حتى صلى العشاء ثم انفتل فتبعته فسمع صوتى فقال من هذا حذيفه؟ قلت نعم. قال ما حاجتك غفر الله لك ولا مك؟ قال إن هذا ملك لم ينزل الأرض قط قبل هذه الليله، استأذن ربه أن يسلم على ويبشرنى بأن فاطمه سيده نساء أهل الجنه، وأن الحسن والحسين سيذا شباب أهل الجنه. هذا حديث حسن. - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو أسامه عن فضيل ابن مرزوق عن عدى بن ثابت عن البراء: أن رسول الله | أبصر حسنا وحسنا فقال اللهم إنى أحبهما فأحبهما. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا أبو عامر العقدى أخبرنا زمعه بن صالح عن سلمه بن وهرام عن عكرمه عن ابن

عباس قال: كان رسول الله | حامل الحسن بن علي علي عاتقه فقال رجل نعم المركب ركبت يا غلام. فقال النبي | ونعم الراكب هو. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عدى بن ثابت قال سمعت البراء بن عازب قال: رأيت النبي | واضع الحسن بن علي علي عاتقه وهو يقول اللهم إني أحبه فأحبه. هذا حديث حسن صحيح. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ هـ-ق، ج٥، صص ٣٢٧-٣٢١، ح ٣٨٧٣ - ٣٨٥٦. (محقق)

ابو عیسی، پس از این باب روایات دیگری را نیز در فضائل ایشان آورده است که تعداد آنها به نه روایت می رسد؛ که می توان پنج روایت را از فضائل دانست که سه روایت در فضیلت هر دوی ایشان، یک روایت درباره امام حسن × و یک روایت درباره امام حسین × است؛^(۱)

(أبواب الأدب؛ باب ما جاء فی العده).

ص: ۲۸۱

۱- همان؛ ص ۱۹۳۵، ح ۲۹۸۳. - «حدثنا واصل بن عبد الأعلى الكوفي، أخبرنا محمد بن فضيل عن إسماعيل بن أبي خالد عن أبي جحيفة، قال: رأيت رسول الله | أبيض قد شاب وكان الحسن بن علي يشبهه... هذا حديث حسن. وقد روى مروان بن معاوية هذا الحديث بإسناد له عن أبي جحيفة نحو هذا. وقد روى غير واحد عن إسماعيل بن أبي خالد عن أبي جحيفة قال: رأيت رسول | وكان الحسن بن علي يشبهه ولم يزيدوا علي هذا». - «حدثنا محمد بن بشار، أخبرنا يحيى بن سعيد عن إسماعيل ابن أبي خالد أخبرنا أبو جحيفة قال: رأيت النبي | وكان الحسن بن علي يشبهه. وهكذا روى غير واحد عن إسماعيل ابن أبي خالد نحو هذا. وفي الباب عن جابر وأبو جحيفة وهب السوائي». چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۴، ص ۲۱۰، روایات ۲۹۸۳ و ۲۹۸۴. (محقق)

یک روایت نیز در «ابواب الطب؛ باب [کیف یعوذ الصبیان]» در فضیلت هر دو امام است؛ (۱)

دو روایت نیز در «ابواب الأضاحی؛ باب

الأذان فی أذن المولود وباب [العقیقه بشاة]» در فضیلت سبط اکبر است؛ (۲)

یک روایت هم از «ابواب الأدب؛ باب ما جاء فی رکوب ثلاثة علی الدابة»، درباره هر دو امام است. (۳)

ص: ۲۸۲

۱- همان؛ ص ۱۸۵۸، ح ۲۰۶۰. «حدثنا محمود بن غیلان، أخبرنا عبد الرزاق و یعلی عن سفیان عن منصور عن المنهال بن عمرو عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: «كان رسول الله | یعوذ الحسن والحسین یقول: «أعیند کما بکلمات الله التامه من کل شیطان وهامه ومن کل عین لامة ویقول: هكذا كان إبراهيم یعوذ إسحاق وإسماعیل». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۳، ص ۲۶۷، ح ۲۱۳۸. (محقق)

۲- همان؛ ص ۱۸۰۷، ح ۱۵۱۴ و ۱۵۱۹. - «حدثنا محمد بن بشار حدثنا یحیی بن سعید و عبد الرحمن بن مهدی قالا حدثنا سفیان عن عاصم بن عبید الله بن أبی رافع عن أبیه قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم أذن فی أذن الحسن بن علی حین ولدت فاطمه بالصلاه. هذا حدیث صحیح و العمل علیه... وروی عن النبی | أيضا: أنه عق عن الحسن ابن علی بشاه و قد ذهب بعض أهل العلم إلى هذا الحدیث». - «حدثنا محمد بن یحیی القطعی حدثنا عبد الاعلی عن محمد بن إسحاق عن عبد الله بن أبی بکر عن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن أبی طالب قال: عق رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الحسن بشاه و قال یا فاطمه احلقی رأسه و تصدقی بزنه شعره فضه، فوزنته، فکان وزنه درهما أو بعض درهم. هذا حدیث حسن». چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۳، صص ۳۶ - ۳۷، ح ۱۵۵۳ و ۱۵۵۶. (محقق)

۳- همان؛ ص ۱۹۳۱، ح ۲۷۷۵. - «حدثنا عباس بن عبد العظیم العنبری، أخبرنا النضر بن محمد، حدثنا عکرمه بن عمار عن یاس بن سلمه، عن أبیه قال: لقد قدت بنبی الله | والحسن والحسین علی بغلته الشهباء حتی أدخلته حجره النبی |، هذا قدامه وهذا خلفه. وفي الباب عن ابن عباس و عبد الله بن جعفر. هذا حدیث حسن صحیح». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۹۰، ح ۲۹۲۵. (محقق)

ترمذی در جامع در «أبواب المناقب»، بخشی را به مناقب اهل بیت پیامبر | اختصاص داده که در زیر عنوان [باب فی] مناقب اهل بیت النبى |، چهار روایت نقل شده است. (۱)

ص: ۲۸۳

۱- همان، ص ۲۰۴۱، ح ۳۷۸۶ به بعد. - «حدثنا نصر بن عبد الرحمن الكوفي أخبرنا زيد بن الحسن عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله قال: رأيت رسول الله | في حجته يوم عرفه وهو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول: يا أيها الناس إني تركت فيكم من [ما] إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي. وفي الباب عن أبي ذر وأبي سعيد وزيد بن أرقم وحذيفة بن أسيد. هذا حديث حسن من هذا الوجه. وزيد بن الحسن قد روى عنه سعيد بن سليمان وغير واحد من أهل العلم». - «حدثنا قتيبة بن سعيد أخبرنا محمد بن سليمان بن الأصبهاني عن يحيى بن عبيد عن عطاء عن عمر بن أبي سلمه ريب النبي | قال نزلت هذه الآية على النبي | إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا في بيت أم سلمه، فدعا النبي | فاطمه وحسنا وحسينا فجعلهم بكساء وعلى خلف ظهره فجعله بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. قالت أم سلمه وأنا معهم يا رسول الله؟ قال أنت على مكانك وأنت إلى خير. وفي الباب عن أم سلمه ومعقل بن يسار وأبي الحمراء وأنس بن مالك». - «حدثنا علي بن المنذر الكوفي أخبرنا محمد بن فضيل أخبرنا الأعمش عن عطية عن أبي سعيد والأعمش عن حبيب ابن أبي ثابت عن زيد بن أرقم قال قال رسول الله | إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما» هذا حديث حسن... - «حدثنا بن أبي عمر أخبرنا سفيان عن كثير النواء عن أبي إدريس عن المسيب بن نجبه قال قال علي بن أبي طالب قال النبي | إن كل نبي أعطى سبعة نجباء رفقاء أو قال رقباء وأعطيت أنا أربعة عشر، قلنا من هم؟ قال أنا وابناي وجعفر وحمره و... وبلال و سلمان و عمار و المقداد و حذيفة و عبد الله بن مسعود هذا حديث حسن...». - «حدثنا أبو داود سليمان بن الأشعث أخبرنا يحيى ابن معين أخبرنا هشام بن يوسف عن عبد الله بن سليمان النوفلي عن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس عن أبيه عن ابن عباس قال قال رسول الله | أحبوا الله لما يغذوكم من نعمه، وأحبوني بحب الله، وأحبوا أهل بيتي بحبي هذا حديث حسن...» چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۵، صص ۳۲۹-۳۲۷، روایات ۳۸۷۴ تا ۳۸۷۸. (محقق)

دو حدیث نیز در «أبواب الفتن؛ باب ما جاء فی المهدی» آمده است که می توان آن را هم از فضائل اهل بیت علیهم السلام و هم از فضائل حضرت مهدی × دانست: (۱)

در «أبواب کتاب التفسیر»، تفسیر سوره احزاب روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام و روایتی در فضیلت حضرت علی و حضرت فاطمه و امام دو حدیث نیز در «أبواب الفتن؛ باب ما جاء فی المهدی» آمده است که می توان آن را هم از فضائل اهل بیت علیهم السلام و هم از فضائل حضرت مهدی × دانست: (۲)

در «أبواب کتاب التفسیر»، تفسیر سوره احزاب روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام و روایتی در فضیلت حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده است. (۳)

ص: ۲۸۴

۱- همان، ص ۱۸۷۶، ح ۲۲۳۰ و ۲۲۳۱؛ - حدثنا عبيد بن أسباط بن محمد القرشي، أخبرنا أبي أخبرنا سفيان الثوري عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله | لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي. وفي الباب عن علي وأبي سعيد وأم سلمه وأبي هريره، هذا حديث صحيح. - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفيان بن عيينه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبي | قال: يلي رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبي هريره، قال لو لم يبق من الدنيا إلا يوما لطول الله ذلك اليوم حتى بلي. هذا حديث حسن صحيح. و نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۳، ص ۳۴۳، ح ۲۳۳۱ تا ۲۳۳۲. (محقق)

۲- همان، ص ۱۸۷۶، ح ۲۲۳۰ و ۲۲۳۱؛ - حدثنا عبيد بن أسباط بن محمد القرشي، أخبرنا أبي أخبرنا سفيان الثوري عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله | لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي. وفي الباب عن علي وأبي سعيد وأم سلمه وأبي هريره، هذا حديث صحيح. - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفيان بن عيينه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبي | قال: يلي رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبي هريره، قال لو لم يبق من الدنيا إلا يوما لطول الله ذلك اليوم حتى بلي. هذا حديث حسن صحيح. و نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۳، ص ۳۴۳، ح ۲۳۳۱ تا ۲۳۳۲. (محقق)

۳- همان؛ ۱۹۷۹- ح ۳۲۰۵ و ۳۲۰۶؛ - حدثنا قتيبه أخبرنا محمد بن سليمان بن الأصبهاني عن يحيى بن عبيد عن عطاء بن أبي رباح عن عمر بن أبي سلمه ريبب النبي | قال لما نزلت هذه الآية على النبي | إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا في بيت أم سلمه فدعا فاطمه وحسنا وحسينا فجلبهم بكساء وعلى خلف ظهره فجلبه بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. قالت أم سلمه: وأنا معهم يا نبي الله، قال أنت على مكانك وأنت على خير. - حدثنا عبد بن حميد أخبرنا عفان بن مسلم أخبرنا حماد بن سلمه أخبرنا علي بن زيد عن أنس بن مالك: أن رسول الله | كان يمر بباب فاطمه ستة أشهر إذا خرج لصلاة الفجر يقول: الصلاة يا أهل البيت (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) حسن... و في الباب عن أبي الحمراء معقل بن يسار وأم سلمه. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۵، صص ۳۱-۳۰، ح ۳۲۵۸ و ۳۲۵۹. (محقق)

در تفسیر آیه ۲۳ سوره شوری {قل لا أسئلكم علیه اجرا إلا المودّه فی القربی}، نیز روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام نقل شده است. (۱)

در تفسیر آیه مباحله از سوره آل عمران نیز روایتی در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل شده است. (۲)

ص: ۲۸۵

۱- همان؛ ۱۹۸۴، ح ۳۲۵۱؛ - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عبد الملك بن ميسره قال سمعت طاؤا قال: سئل ابن عباس عن هذه الآية قل لا أسألكم علیه اجرا إلا الموده فی القربی فقال سعيد بن جبیر قریب آل محمد فقال ابن عباس. أعلمت أن رسول الله لم یکن بطن من قریش إلا- كان له فیهم قرابه فقال: إلا أن تصلوا ما بینی و بینکم من القرابه، هذا حدیث حسن صحیح وقد روی من غیر وجه عن ابن عباس. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۵، ص ۵۴، ح ۳۳۰۴. (محقق)

۲- همان؛ ص ۱۹۵۳، ح ۲۹۹۹؛ - حدثنا قتیبه أخبرنا حاتم بن إسماعیل عن بکیر بن مسمار عن عامر بن سعد عن أبيه قال: لما نزلت هذه الآية تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم والآیه دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم علیا و فاطمه و حسنا و حسینا، فقال: اللهم هؤلاء أهلی. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ-ق، ج ۴، صص ۲۹۴ - ۲۹۳، ح ۴۰۸۵. (محقق)

این روایت نیز، از فضائل اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید. (۱)

همچنین روایت شماره ۴۸۲ از «أبواب الصلاة؛ باب ما جاء في صفة الصلاة على النبي»، بیانگر فضائل اهل بیت علیهم السلام است. (۲)

چهار روایت در باب فضل نبی | آمده که همگی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید. (۳)

ص: ۲۸۶

۱- همان؛ ۱۹۸۰، ح ۳۲۲۰؛ - حدثنا إسحاق بن موسى الأنصاري أخبرنا معن أخبرنا مالك بن أنس عن نعيم بن عبدالمجمر أن محمد بن عبد الله بن زيد الأنصاري. و عبد الله بن زيد الذي كان أدى النداء بالصلاه أخبره عن أبي مسعود الأنصاري أنه قال أتانا رسول الله | ونحن في مجلس سعد بن عباده فقال له بشير بن سعد أمرنا الله أن نصلى عليك فكيف نصلى عليك؟ قال فسكت رسول الله | حتى ظننا أنه لم يسأله. ثم قال رسول الله |: قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم في العالمين إنك حميد مجيد، والسلام كما قد علمتم وفي الباب عن علي وأبي حميد وكعب ابن عجرة وطلحه بن عبيد الله وأبي سعيد وزيد بن خارجه ويقال ابن جاريه وبريده. هذا حديث حسن صحيح. نسخة چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۵، صص ۳۸ - ۳۷، ح ۳۲۷۳. (محقق)

۲- حدثنا محمود بن غيلان قال حدثني أبو أسامة عن مسعر والأجلح ومالك بن مغول عن الحكم بن عتيبه عن عبد الرحمن بن أبي ليلي عن كعب بن عجرة قال: قلنا يا رسول الله، هذا السلام عليك قد علمنا فكيف الصلاة عليك؟ قال: قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم إنك حميد مجيد وقال محمود قال أبو أسامة زاذني زائده عن الأعمش عن الحكم بن عبد الرحمن بن أبي ليلي قال: ونحن نقول: وعلينا معهم. وفي الباب عن علي وأبي حميد وأبي مسعود وطلحه وأبي سعيد وبريده وزيد بن خارجه، ويقال ابن جاريه وأبي هريره. قال أبو عيسى: حديث كعب بن عجرة حديث حسن صحيح. سنن الترمذی، الترمذی، نسخة چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱، صص ۳۰۲ - ۳۰۱، ح ۴۸۲. (محقق)

۳- همان؛ ص ۲۰۲۳ (أبواب المناقب؛ باب ما جاء في فضل النبي |)، ح ۳۶۰۵ تا ۳۶۰۸؛ - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادي أخبرنا محمد بن مصعب أخبرنا الأوزاعي عن أبي عمار عن واثله بن الأسقع قال قال رسول الله |: إن الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل، واصطفى من ولد إسماعيل بنى كنانة، واصطفى من بنى كنانة قريشا، واصطفى من قريش بنى هاشم، واصطفاني من بنى هاشم. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا يوسف بن موسى القطان البغدادي أخبرنا عبيد الله بن موسى عن إسماعيل بن أبي خالد عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث عن العباس بن عبد المطلب قال: قلت يا رسول إن قريشا جلسوا فتذاكروا أحسابهم بينهم فجعلوا مثلك مثل نخله في كبوه من الأرض. فقال النبي |: إن الله خلق الخلق فجعلني من خير فرقهم وخير الفريقين، ثم خير القبائل فجعلني من خير القبيلة، ثم خير البيوت فجعلني من خير بيوتهم فأنا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا. هذا حديث حسن. و عبد الله ابن الحارث هو ابن نوفل. - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو أحمد أخبرنا سفيان عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث عن المطلب بن أبي وداعة قال: جاء العباس إلى رسول الله | وكأنه سمع شيئا، فقام النبي | على المنبر

فقال: من أنا؟ فقالوا أنت رسول الله عليك السلام، قال أنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب. إن الله خلق الخلق فجعلني في خيرهم، ثم جعلهم فرقتين فجعلني في خيرهم فرقه، ثم جعلهم قبائل فجعلني في خيرهم قبيله، ثم جعلهم بيوتا فجعلني في خيرهم بيتا وخيرهم نفسا. هذا حديث حسن صحيح. وروى عن سفيان الثوري عن يزيد بن أبي زياد نحو حديث إسماعيل بن أبي خالد عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث عن العباس ابن عبد المطلب. - حدثنا محمد بن إسماعيل أخبرنا سليمان بن عبد الرحمن الدمشقي أخبرنا الوليد بن مسلم أخبرنا الأوزاعي أخبرنا شداد أبو عمار حدثني واثله بن الأسقع قال قال رسول الله: | إن الله اصطفى كنانه من ولد إسماعيل واصطفى قريشا من كنانه، واصطفى هاشما من قريش، واصطفاني من بني هاشم. هذا حديث حسن صحيح. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣هـ-ق، ج ٥، ص ٢٤٥-٢٤٣، ح ٣٦٨٤ تا ٣٦٨٧.(محقق)

در روایت سوم آن آمده است: «... فأنا خيرهم نفسا...»؛ باید گفت خداوند در قرآن علی × را نفس رسول | خوانده است.

حدیث شماره ۲۱۵۴ از «أبواب القدر؛ باب إعظام أمر الإيمان بالقدر» در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«...ستّه لعنتهم لعنهم الله وكلّ بنیّ كان: الزائد فی کتاب الله و المكذب بقدر الله والمتسلط بالجبروت لیعزّ بذلك من

ص: ۲۸۷

أذَلَّ اللهُ وَ يَذَلُّ مَنْ أَعَزَّ اللهُ وَالْمُسْتَحَلَّ لِحُرْمِ اللهِ وَالْمُسْتَحَلَّ مِنْ عِثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللهُ وَالتَّارِكُ لِسُنَّتِي» (١)

ه - فضائل حضرت مهدی (ع):

در «أبواب الفتن، باب فی عیش المهدی وعطائه»، سه روایت آمده است. (٢)

در روایت سوم آن آمده است: «... فأنا خيرهم نفسا...»؛ باید گفت خداوند در قرآن علی × را نفس رسول | خوانده است.

حدیث شماره ٢١٥٤ از «أبواب القدر؛ باب إعظام أمر الإيمان بالقدر» در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«...سَنَّهُ لِعَنْتِهِمْ لَعْنَهُمُ اللهُ وَكُلِّ بَنِي كَان: الزائد فی كتاب الله و المكذب بقدر الله والمتسلط بالجبروت ليعز ذلك من أذل الله و يذل من أعز الله والمستحل لحرم الله والمستحل من عترتي ما حرم الله والتارك لسنتي» (٣)

ه - فضائل حضرت مهدی ×:

در «أبواب الفتن، باب فی عیش المهدی وعطائه»، سه روایت آمده است. (٤)

٦- سنن نسائی (م ٣٠٣-ه-ق)

اشاره

در «مجتبی» با ٥٧٦١ (٥)

یا ٥٧٥٨ (٦)

روایت، کتاب یا بخش ویژه ی فضائل یا

ص: ٢٨٨

١- همان؛ ١٨٦٨.

٢- همان، ص ١٨٧٦، ح ٢٢٣٠ تا ٢٢٣٢ - حدثنا عبيد بن أسباط بن محمد القرشي، أخبرنا أبي أخبرنا سفيان الثوري عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله | لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي. وفي الباب عن علي وأبي سعيد وأم سلمه وأبي هريره، هذا حديث صحيح. - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفيان بن عيينه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبي | قال: (يلي رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي)، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبي هريره، قال لو لم يبق من الدنيا إلا يومًا لطول الله ذلك اليوم حتى يلي. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، أخبرنا شعبه قال سمعت زيدا العمي، قال سمعت أبا الصديق الناجي يحدث عن أبي سعيد الخدري قال: خشينا أن يكون بعد نبينا حدث فسألنا نبى الله | فقال إن فى أمتى المهدى يخرج يعيش خمسا أو سبعا أو تسعا -

زيد الشاك - قال قلنا وما ذاك. قال سنين، قال: فيجئ إليه الرجل فيقول يا مهدي أعطني أعطني، قال فيحثي له في ثوبه ما استطاع أن يحمله هذا حديث حسن. وقد روى من غير وجه عن أبي سعيد عن النبي|. وأبو الصديق الناجي اسمه بكر بن عمرو، ويقال بكر بن قيس. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣هـ-ق، ج٣، صص ٣٤٢-٣٤٤، ح ٢٣٣١ تا ٢٣٣٣.(محقق)
٣- همان؛ ١٨٦٨.

٤- همان، ص ١٨٧٦، ح ٢٢٣٠ تا ٢٢٣٢؛ - حدثنا عبيد بن أسباط بن محمد القرشي، أخبرنا أبي أخبرنا سفيان الثوري عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله | لا تذهب الدنيا حتى يملكك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي. وفي الباب عن علي وأبي سعيد وأم سلمه وأبي هريره، هذا حديث صحيح . - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفيان بن عيينه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبي | قال: (يلي رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي)، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبي هريره، قال لو لم يبق من الدنيا إلا يومًا لطول الله ذلك اليوم حتى يلي. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، أخبرنا شعبه قال سمعت زيدا العمي، قال سمعت أبا الصديق الناجي يحدث عن أبي سعيد الخدري قال: خشينا أن يكون بعد نبينا حدث فسألنا نبي الله | فقال إن في أمتي المهدي يخرج يعيش خمسا أو سبعا أو تسعا - زيد الشاك - قال قلنا وما ذاك. قال سنين، قال: فيجئ إليه الرجل فيقول يا مهدي أعطني أعطني، قال فيحثي له في ثوبه ما استطاع أن يحمله هذا حديث حسن. وقد روى من غير وجه عن أبي سعيد عن النبي|. وأبو الصديق الناجي اسمه بكر بن عمرو، ويقال بكر بن قيس. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣هـ-ق، ج٣، صص ٣٤٢-٣٤٤، ح ٢٣٣١ تا ٢٣٣٣.(محقق)
٥- الكتب الستة؛ سنن النسائي الصغرى دارالسلام.

٦- المجتبي من السنن المشهور بـ «سنن النسائي» (بيت الأفكار الدوليّه).

مناقب دیده نمی شود، ولی در لابه لای کتاب های دیگر و به مناسبت های گوناگون فضائل اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است. (۱)

ولی در «کبری» این چنین نیست. این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۴۱۱ هجری قمری (۱۹۹۱ م)، به وسیله ی «دارالکتب العلمیّه» در بیروت چاپ شده است و بار دیگر «مؤسسه الرساله» نیز آن را به چاپ رسانده است. پس از چاپ «کبری» همین کتاب را نیز از صحاح می دانند؛ هرچند که مشهور همان «مجتبی» یا «صغری» است.

«عبدالغفار سلیمان البنداری»، محقق نخستین چاپ «کبری» می گوید:

«... أما بعد ... فالیوم أشرقَت الدنيا بمولد هذا

المصنّف الكبير ... بعد أن كان حبيسا مفقودا حينا من الزمان غائبا عن عيون أهله وذويه ... والیوم ... أهنيء المسلمین قاطبه فی شتی بقاع الأرض أرفُّ إليهم هذا السفر القيم خارجا فی أحسن ثوب وأجمل حله.

والیوم یحق لی أن أقلب بأناملی فی الترتیب الثابت دهرا لمصنفات السنّه السنّه، کی أضع هذا المرجع القيم فی مكانه وموضعه لیكون مكانه فی مدرج الأهمیة بین كتب السنّه الخامس، ولیصبر بكل فخر وجداره ترتیب كتب السنّه الجدید فی صحیفه تاریخیه یشهد الزمان مولدها الآن هو:

۱- صحیح البخاری ...؛

ص: ۲۸۹

۱- مانند پنج کتاب دیگر.

۲- صحیح مسلم ...؛

۳- سنن أبی داود ...؛

۴- سنن الترمذی ...؛

۵- السنن الکبری ...؛

۶- المجتبی ...؛

۷- سنن ابن ماجه [\(۱\)](#).

باید گفت به سختی بتوان این دیدگاه را مورد پذیرش بیشتر دانشمندان دانست. در جای دیگر می خوانیم:

«... فإن کتاب «السنن الکبری» للامام النسائی أحد الكتب الستة الأصول...» [\(۲\)](#).

در بخش نخست، درباره اینکه آیا «مجتبی» از مصنفات خود نسائی است یا اینکه از شاگردش «ابن السنن» است، سخن به میان آمد؛ برای بیشتر دانستن درباره این چالش می توان به پیشگفتار «حسن عبد المنعم شَلَبی»، پژوهشگر «کبری» روی آورد. او پژوهشگرانه می گوید «مجتبی» نیز کار نسائی است و ابن السنن تنها راوی «مجتبی» است. [\(۳\)](#)

ص: ۲۹۰

۱- کتاب السنن الکبری؛ ج ۱، ص ۳ دارالکتب العلمیة.

۲- کتاب السنن الکبری؛ ج ۱، ص ۵ مؤسسه الرساله.

۳- همان؛ صص ۲۱-۳۲.

باید گفت: آنچه از کتاب‌ها سته است «مجتبی» است و نه «کبری». از سده‌های گذشته مجتبی را پنجمین کتاب از صحاح می‌دانسته‌اند و ویژه اینکه «کبری» نیز در دسترس نبوده و آنچه را دانشمندان دانش حدیث داشته‌اند همان «صغری» بوده است. (۱)

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب (ع):

در «کتاب الایمان و شرایعه؛ علامه الایمان»، آمده است:

«... قال علی: إنه لعهد النبي الأمي | إلى أنه لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق» (۲)

این حدیث صحیح است. در همان کتاب «علامه المنافق»، همین روایت با اندک تفاوتی آمده. (۳)

این حدیث نیز صحیح است.

در روایت «کتاب النکاح؛ تزوج المرأة مثلها فی السن»، آمده است:

«... خطب أبو بكر وعمر رضي الله عنه فاطمه فقال رسول الله: «إنها صغيرة». فخطبها علي فزوجها منه» (۴). این حدیث صحیح است.

در «کتاب السهو؛ التنحیح فی الصلاة» سه روایت دیده می‌شود که همه را

ص: ۲۹۱

۱- نک: بخش نخست سنن نسائی.

۲- الکتب الستة؛ سنن النسائی؛ ص ۲۴۱، ح ۵۰۲۱.

۳- همان، ۵۰۲۵.

۴- همان؛ ص ۲۲۹۶، ح ۳۲۲۳.

می توان یک فضیلت دانست:

«... قال لی علی × کانت لی منزله من رسول الله | لم تكن لأحد من الخلائق، فكنت آتیه کلّ سحر فأقول: السلام عليك يانبيّ الله! فإن تنحنح انصرفت إلى أهلي وإلا دخلت عليه» (۱).

یک روایت را در «کتاب التطبيق، باب التکبیر للسجود» می توان از فضائل آن حضرت برشمرد. (۲)

نیز روایت دیگری از «کتاب الطهارة؛ التوقيت فی المسح علی الخفين للمقیم»، در فضیلت آن حضرت به شمار می آید. (۳)

در روایت شماره ۸۳۵ از «کتاب الصلاة؛ الائتمام بالإمام یصلی قاعدا»، آمده است:

«... فدخلت علی ابن عباس فقلت: ألا أعرض عليك ما

ص: ۲۹۲

۱- همان؛ ص ۲۱۶۶، ح ۱۲۱۴.

۲- همان، ص ۲۱۵۷، ح ۱۰۸۳؛ «أخبرنا يحيى بن حبيب بن عربي قال حدثنا حماد عن غيلان بن جرير عن مطرف قال صليت أنا وعمران بن حصين خلف علي بن أبي طالب فكان إذا سجد كبر وإذا رفع رأسه من السجود كبر وإذا نهض من الركعتين كبر فلما قضى صلاته أخذ عمران بيدي فقال لقد ذكرني هذا قال كلمه يعني صلاه محمد». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸هـ-ق، ج ۲، صص ۲۰۴-۲۰۵. (محقق)

۳- همان، ح ۱۲۹؛ «أخبرنا هناد بن السري عن أبي معاوية عن الأعمش عن الحكم عن القاسم بن مخيمره عن شريح بن هانئ قال سألت عائشه رضی الله عنها عن المسح علی الخفين فقالت أنت عليا فإنه أعلم بذلك مني...» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸هـ-ق، ج ۱، ص ۸۴. (محقق)

حدَّثتني عائشه عن مرض رسول الله |؟ قال: نعم، فحدَّثته فما أنكر منه شيئاً غير أنه قال: أَسَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ مَعَ الْعَبَّاسِ؟ قلت: لا، قال: هو عليٌّ كرم الله وجهه» (١)

روایت صحیح است و مسلم و بخاری نیز آن را آورده اند. نیشابوری به شماره های ۹۳۶، ۹۳۷ و ۹۳۸ و محمد بن اسماعیل به شماره های بسیاری مانند ۱۹، ۶۶۵، ۶۸۷، ۲۵۸، ۴۴۴۲ و ۵۷۱۴ آن را نقل کرده اند. (۲)

ب - فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر اعظم (ص):

روایت «کتاب الزینة؛ الکراهية للنساء فی إظهار الحلی والذهب» را می توان از فضائل دانست:

«... الحمد لله الذي أنجى فاطمه من النار» (۳)

این روایت صحیح است، هرچند که درباره متن آن سخن است.

ج - فضائل امام حسن و امام حسین:

روایتی در «کتاب التطبق، باب هل يجوز أن تكون سجدة أطول من سجدة»،

ص: ۲۹۳

۱- همان؛ ص ۲۱۴۰.

۲- (شماره ها از: «موسوعه الحديث الشريف؛ الكتب الستة».

۳- همان؛ ص ۲۴۱۸، ح ۵۱۴۳.

نقل شده است که بیانگر فضیلت امام حسن یا امام حسین است. (۱)

یک روایت در فضیلت هر دو امام است که در «کتاب العقیقه؛ کم یعق عن الجاریه» نقل شده است. (۲)

در «کتاب الجمعة؛ مخاطبه الامام رعیتة وهو علی المنبر» آمده است:

«... لقد رأیت رسول الله | علی المنبر والحسن وهو یقبل علی الناس مره وعلیه مره ویقول: إن ابنی هذا سیّد ولعلّ الله أن یصلح به
بین فئتين من المسلمین عظیمتین» (۳)

روایت شماره ۱۴۱۴ از «کتاب الجمعة؛ باب نزول الامام عن المنبر قبل فراغه

ص: ۲۹۴

۱- همان، ص ۲۱۶۱، ح ۱۱۴۲؛ - «أخبرنا عبد الرحمن بن محمد بن سلام قال حدثنا یزید بن هارون قال أنبأنا جریر ابن حازم
قال حدثنا محمد بن أبی یعقوب البصری عن عبد الله بن شداد عن أبیه قال: خرج علينا رسول | فی إحدى صلاتی العشاء وهو
حامل حسنا أو حسین افتقدم رسول | فوضعه ثم کبر للصلاه فصلی فسجد بین ظهرانی صلاته سجده أطلها قال أبی فرفعت
رأسی وإذا الصبی علی ظهر رسول الله | وهو ساجد فرجعت إلی سجودی فلما قضی رسول الله | الصلاه قال الناس یا رسول الله
إنک سجدت بین ظهرانی صلاتک سجده أطلتها حتی ظننا أنه قد حدث أمر أو أنه یوحی إلیک قال کل ذلك لم یکن ولكن
ابنی ارتحلنی فکرت ان أعجله حتی یقضی حاجته». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ هـ. ق، ج ۲، صص ۲۳۰ - ۲۲۹.
(محقق)

۲- همان، ص ۲۳۶۴ - ح ۱۱۴۲؛ - «أخبرنا أحمد بن حفص بن عبد الله قال حدثنی أبی قال حدثنی إبراهيم هو ابن طهمان عن
الحجاج بن الحجاج عن قتاده عن عكرمه عن ابن عباس قال: عق رسول الله | عن الحسن والحسین رضی الله عنهما بکبشین
کبشین» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ هـ. ق، ج ۷، صص ۱۶۶ - ۱۶۵. (محقق)

۳- همان؛ ص ۲۱۸۰، ح ۱۴۱۱ - ج ۳، ص ۱۰۷، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸ هـ. ق.

روایت شماره ۱۵۸۶، «کتاب صلاة العیدین؛ نزول الامام عن المنبر قبل فراغه من الخطبة»، در فضیلت هر دو امام است که مضمون همان روایت قبل را دارد.

د - فضائل اهل بیت (ع):

در «کتاب السهو؛ باب کیف الصلاة علی النبی |»، نه روایت آمده است که همه آن ها درباره یک موضوع است. (۲)

ص: ۲۹۵

۱- همان. - «أخبرنا محمد بن عبد العزيز قال حدثنا الفضل بن موسى عن حسين بن واقد عن عبد الله بن بريده عن أبيه قال قال النبي | يخطب فجاء الحسن والحسين رضي الله عنهما وعليهما قميصان أحمران يعثران فيهما فنزل النبي | فقطع كلامه فحملهما ثم عاد إلى المنبر ثم قال صدق الله إنما أموالكم وأولادكم فتنة رأيت هذين يعثران في قميصيهما فلم أصبر حتى قطعت كلامي فحملتهما» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ هـ - ق، ج ۳، ص ۱۰۸. (محقق)

۲- «أخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار من كتابه قال حدثنا حسين بن علي عن زائده عن سليمان عن عمرو بن مره عن عبد الرحمن بن أبي لیلی عن كعب بن عجرة قال: قلنا يا رسول الله السلام عليك قد عرفناه فكيف الصلاة قال: قولوا اللهم صلي على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل إبراهيم إنك حميد مجيد اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل إبراهيم إنك حميد مجيد قال ابن أبي لیلی ونحن نقول وعلينا معهم». - «أخبرنا القاسم بن زكريا قال حدثنا حسين عن زائده عن سليمان عن عبد الرحمن بن أبي لیلی عن كعب ابن عجرة قال قلنا يا رسول الله السلام عليك قد عرفناه فكيف الصلاة عليك قال: قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد قال عبد الرحمن ونحن نقول وعلينا معهم». - «أخبرنا سويد بن نصر قال حدثنا عبد الله عن شعبه عن الحكم عن ابن أبي لیلی قال قال لي كعب ابن عجرة ألا أهدى لك هديه قلنا يا رسول الله قد عرفنا كيف السلام عليك فكيف نصلي عليك قال: قولوا اللهم صلي على محمد وآل محمد كما صليت على آل إبراهيم إنك حميد مجيد». - «أخبرنا إسحق بن إبراهيم قال أنبأنا محمد بن بشر قال حدثنا مجمع بن يحيى عن عثمان بن موهب عن موسى بن طلحة عن أبيه قال قلنا يا رسول الله كيف الصلاة عليك قال قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميد مجيد». - «أخبرنا عبيد الله بن سعد بن إبراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا شريك عن عثمان بن موهب عن موسى بن طلحة عن أبيه أن رجلا أتى نبي الله | فقال كيف نصلي عليك يا نبي الله قال: قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم إنك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على إبراهيم إنك حميد مجيد». - «أخبرنا سعيد بن يحيى بن سعيد الأموي في حديثه عن أبيه عن عثمان بن حكيم عن خالد بن سلمه عن موسى بن طلحة قال سألت زيد بن خارجه قال أنا سألت رسول الله | فقال: صلوا على واجتهدوا في الدعاء وقولوا اللهم صل على محمد وعلى آل

محمد». - «أخبرنا قتيبه قال حدثنا بكر وهو ابن مضر عن ابن الهاد عن عبد الله بن خباب عن أبي سعيد الخدري قال قلنا يا رسول الله السلام عليك قد عرفناه فكيف الصلاة عليك قال: قولوا اللهم صل على محمد عبدك ورسولك كما صليت على إبراهيم وبارك على محمد وآل محمد كما باركت على إبراهيم». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ هـ.ق، ج ۳ - صص ۴۷-۴۹. (محقق)

روایت ۱۲۸۶ نیز مانند همین روایات نه گانه است. (۱)

روایت شماره ۴۱۳۸، «کتاب قسم الفی»، را می توان یک روایت در فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست. (۲)

ص: ۲۹۶

۱- همان؛ ص ۲۱۷۱؛ اما متأسفانه با وجود این روایات، پیروان مکتب خلفا به دستور پیامبر اکرم | عمل نکردند و بعد از نام رسول خدا |، آل آن حضرت را در صلوات های خود ذکر نمی کنند.

۲- همان، ص ۲۳۵۸؛ «... عن عباده بن الصامت قال اخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم حنين وبره من جنب بعير فقال يا ايها الناس انه لا يحل لي مما آفأ الله عليكم قدر هذه الا الخمس و الخمس مردود عليكم». «... عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده أن الرسول الله صلى الله عليه و سلم أتى بعيراً فأخذ من سنامه وبره بين اصبعيه ثم قال انه ليس لي من الفى ء شى ء ولا هذه الا الخمس و الخمس مردود فيكم». نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۳۴۸ هـ - ق، ج ۷، ص ۱۳۱. (محقق)

روایت ۴۱۴۲ را نیز می توان از فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست: (۱)

جدول های آماری روایات در هر یک از صحاح

اشاره

اکنون با ارائه ی جدول هایی، از آمارهایی که گذشت، بهتر می توان بهره برد. یادآوری می شود که منظور از روایات اهل بیت علیهم السلام، یا روایاتی است که در آنها لفظ، اهل، عترت، آل، قربی و اهل بیت آمده یا اینکه روایت در بیان فضیلت آل عبا علیهم السلام است.

در پایان هر جدول، شماره ی روایات نیز برای آسان شدن رجوع به صحاح آورده شده است.

در اینجا نیز از بخاری آغاز و به نسائی ختم می کنیم.

ص: ۲۹۷

۱- همان؛ «أخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا يزيد بن هارون قال أنبأنا محمد بن إسحاق عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن جبير بن مطعم قال لما قسم رسول الله | سهم ذی القربی بین بنی هاشم وبنی المطلب أتته أنا وعثمان بن عفان فقلنا یا رسول الله هؤلاء بنو هاشم لا نکر فضلهم لمکانک الذی جعلک الله به منهم رأیت بنی المطلب أعطیتهم ومنعتنا فإنما نحن وهم منك بمنزله فقال رسول الله | إنهم لم یفارقونی فی جاهلیه ولا اسلام إنما بنو هاشم وبنو المطلب شیء واحد وشبک بین أصابعه». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ هـ-ق، ج ۷- ص ۱۳۱-۱۳۰. (محقق)

۱- صحیح بخاری:

نام حضرت علی اکبر

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی ×

۸

۷

۳۰

۱۱

۳۸

حضرت فاطمه

زهرا ÷

۶

۴

۱۰

۴

۱۶

امام حسن و امام حسین

-

۲

-

۳

۵

امام حسن ×

۶

۵

۱۲

۶

۱۸

امام حسین ×

-

۱

-

-

۱

اهل بيت عليهم السلام

٢

١

١٠

٣

١٢

حضرت مهدي

-

-

-

١

١

حضرت علي بن الحسين ×

-

-

-

١

١

جمع كل:

٩٢

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×:

ص ۳۰۲ (روایت شماره ندارد) / ص ۳۰۲

(روایت شماره ندارد) / ۱۹۸ / ۳۶۹ / ۴۴۱ / ۶۶۵ / ۶۸۷ / ۷۸۴ / ۷۸۶ / ۲۵۸۸ / ۲۶۹۸ / ۲۶۹۹ / ۲۹۴۲ / ۲۹۷۵ / ۳۰۰۹ / ۳۷۰۱ /
۳۷۰۲ / ۳۷۰۳ / ۳۷۰۴ / ۳۷۰۵ / ۳۷۰۶ / ۳۹۶۵ / ۳۹۶۷ / ۴۲۰۹ / ۴۲۱۰ / ۴۲۵۱ / ۴۴۱۶ / ۴۴۴۲ / ۴۴۸۱ / ۴۶۵۵ / ۴۶۵۶ / ۵۷۱۴ /
۶۲۸۰ / ۶۲۰۴ /

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

ص ۳۰۳ (روایت بدون شماره) / ص ۳۰۶ (روایت بدون شماره) / ۳۱۱۰ / ۳۱۱۳ / ۳۶۱۸ / ۳۶۲۳ / ۳۶۲۴ / ۳۶۲۵ / ۳۷۱۳ /
۳۷۱۴ / ۳۷۱۵ / ۳۷۲۹ / ۳۷۶۷ /

ص: ۲۹۸

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین ' یا یکی از ایشان:

ص ۳۰۵ (روایت شماره ندارد) / ۱۴۸۵ / ۲۱۲۲ / ۲۷۰۴ / ۳۰۷۲ / ۳۳۷۱ / ۳۵۴۲ / ۳۵۴۳ / ۳۵۴۴ / ۳۶۲۹ / ۳۷۳۵ / ۳۷۴۶ /
۳۷۴۷ / ۳۷۴۸ / ۳۷۴۹ / ۳۷۵۰ / ۳۷۵۱ / ۳۷۵۲ / ۳۷۵۳ / ۵۸۸۴ / ۵۹۹۴ / ۵۹۹۷ / ۶۰۰۳ / ۷۱۰۹.

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام:

۱۴۸۵ / ۱۴۹۱ / ۳۰۷۱ / ۳۳۷۰ / ۳۴۹۷ / ۳۷۱۳ / ۳۷۵۱ / ۴۸۱۸ / ۴۷۹۸ / ۴۷۹۷ / ۶۳۵۷ / ۶۳۵۸.

۵- شماره ی روایت فضیلت حضرت مهدی ×:

۳۴۴۹.

۶- شماره ی روایت فضیلت حضرت علی بن الحسین ×:

۲۵۱۷.

ص: ۲۹۹

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی ×

۱۲

۶

۸

۵

۲۰

حضرت فاطمه

زهرا ÷

۹

۴

۲

۱

۱۱

امام حسن و امام حسین

-

۳

۲

۱

۵

امام حسن ×

۶

۳

۳

۲

۹

امام حسین ×

-

۲

۲

۱

اهل بيت عليهم السلام

-

٣

٧

٣

١٠

حضرت مهدي

-

-

٢

١

٢

حضرت علي بن الحسين ×

-

-

-

١

١

جمع كل:

۱- شماره های روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب x:

۲۴۰ / ۶۳۹ / ۶۴۱ / ۹۳۶ / ۹۳۷ / ۹۳۸ / ۴۶۷۸ / ۶۲۱۷ / ۶۲۲۱ / ۶۲۲۰ / ۶۲۱۸ / ۶۲۲۲ / ۶۲۲۳ / ۶۲۲۴ / ۶۲۲۵ / ۶۲۲۹ / ۶۲۶۱ / ۷۵۶۲.

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

۶۲۲۰ / ۶۲۶۱ / ۶۳۰۷ / ۶۳۰۸ / ۶۳۰۹ / ۶۳۱۰ / ۶۳۱۲ / ۶۹۱۵ / ۶۳۱۴ / ۶۳۱۳ / ۶۹۱۸.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام

حسین، یا یکی از ایشان:

۲۴۷۳ / ۶۲۵۶ / ۶۲۵۷ / ۶۲۵۸ / ۶۲۵۹ / ۶۲۶۱ / ۶۲۲۰ / ۶۲۶۸ / ۶۲۶۹.

ص: ۳۰۰

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۹۰۷ / ۹۰۸ / ۹۱۱ / ۲۴۸۱ / ۲۴۷۳ / ۲۴۸۲ / ۵۹۳۸ / ۶۲۲۰ / ۶۲۲۱ / ۶۲۲۵.

۵- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی *:

۳۹۲ / ۳۹۴.

۶- شماره ی روایت فضیلت حضرت علی بن الحسین *:

۳۷۹۸.

۳- سنن ابن ماجه:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی *

۱۲

۹

-

۷

۱۹

حضرت فاطمه

زهراؑ

-

۱

۵

۴

۶

امام حسن و امام حسینؑ

-

۲

-

۳

۵

امام حسنؑ ×

-

۲

-

۲

۴

امام حسين ×

-

۲

-

۲

۴

امام حسين ×

-

۲

-

۲

۴

اهل بيت عليهم السلام

-

۱

۱۰

۷

۱۱

حضرت مهدي

-

۹

۷

۹

جمع کل:

۵۸

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب:*

۱۱۴ / ۱۱۵ / ۱۱۶ / ۱۱۷ / ۱۱۸ / ۱۱۹ / ۱۲۰ / ۱۲۱ / ۱۴۵ / ۱۴۹ / ۵۵۲ / ۹۱۷ / ۲۳۱۰ / ۲۸۳۵ / ۴۰۸۷ / ۴۰۹۴.

ص: ۳۰۱

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

۱۴۵ / ۱۶۲۱ / ۱۹۱۱ / ۱۹۹۸ / ۱۹۹۹ / ۴۰۸۶.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین ' یا یکی از ایشان:

۱۴۲ / ۱۴۳ / ۱۴۴ / ۱۴۵ / ۳۹۲۳ / ۳۵۲۵ / ۳۶۰۰ / ۳۶۶۶ / ۴۰۸۷.

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام:

۱۴۰ / ۱۴۵ / ۹۰۳ / ۹۰۴ / ۹۰۵ / ۹۰۶ / ۲۷۷۹ / ۴۰۸۲ / ۴۰۸۵ / ۴۰۸۷.

۵- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی ×:

۲۷۷۹ / ۴۰۸۲ / ۴۰۸۳ / ۴۰۸۴ / ۴۰۸۵ / ۴۰۸۶ / ۴۰۸۸.

۴- سنن ابوداود:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی ×

-

-

۷

۷

حضرت فاطمه

زهراؑ

-

-

۸

۶

۸

امام حسن و

امام حسینؑ

-

-

-

۴

۴

امام حسن ×

-

-

٤

٥

٤

امام حسين ×

-

-

-

٢

٢

اهل بيت عليهم السلام

-

-

١٣

٧

١٣

حضرت مهدي

-

-

٤

۴

۶

جمع کل:

۴۶

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب:*

۸۳۵ / ۱۷۶۶ / ۲۶۰۲ / ۲۷۹۰ / ۳۵۸۲ / ۴۰۷۳ / ۴۳۹۹.

ص: ۳۰۲

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

۵۲۱۷ / ۵۰۶۳ / ۵۰۶۲ / ۴۲۸۴ / ۴۲۱۳ / ۲۹۸۸ / ۲۰۷۱ / ۲۰۶۹

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین ' یا یکی از ایشان:

۴۲۹۰ / ۴۲۱۳ / ۵۲۱۸ / ۵۲۲۱ / ۵۱۰۵ / ۴۷۳۷ / ۴۶۶۲ / ۴۱۳۱ / ۲۸۴۱ / ۱۱۰۹

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۹۷۶ / ۹۷۷ / ۹۷۸ / ۹۷۹ / ۹۸۰ / ۹۸۱ / ۹۸۲ / ۲۹۸۰ / ۲۹۸۲ / ۴۲۸۲ / ۴۲۱۳ / ۴۲۸۳ / ۴۲۹۰ (دومین روایت).

۵- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی ×:

۴۲۸۲ / ۴۲۸۳ / ۴۲۸۴ / ۴۲۸۵ / ۴۲۸۶ / ۴۲۹۰ (دومین روایت).

۵- جامع ترمذی:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی ×

۲۸

۱۰

۹

۴۵

حضرت فاطمه

زهرا ÷

۱۲

۸

۵

۴

۸

امام حسن و

امام حسین

۱۰

۸

-

۲

۱۲

امام حسن ×

۹

٤

٨

٤

١٧

امام حسين ×

٧

٤

٣

٢

١٠

اهل بيت عليهم السلام

٤

٣

١٢

٧

١٤

حضرت مهدي

-

-

٣

٢

٣

جمع كل:

١٢٠

ص: ٣٠٣

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب ×:

۳۷۱۲ / ۳۷۱۳ / ۳۷۱۴ / ۳۷۱۵ / ۳۷۱۶ / ۳۷۱۷ (بخش نخست) ۳۷۱۷ (بخش دوم) / ۷۸۷ / ۱۷۰۴ / ۲۹۹۹ / ۳۲۰۵ / ۳۲۰۶ / ۳۷۲۹ / ۳۷۲۸ / ۳۷۲۷ / ۳۷۲۶ / ۳۷۲۵ / ۳۷۲۴ / ۳۷۲۳ / ۳۷۲۲ / ۳۷۲۱ / ۳۷۱۹ / ۳۷۲۰ / ۳۷۱۸ / ۳۵۶۴ / ۳۴۴۶ / ۳۳۰۰ / ۳۰۹۰ / ۳۷۳۰ / ۳۷۳۱ / ۳۷۳۲ / ۳۷۳۳ / ۳۷۳۴ / ۳۷۳۵ / ۳۷۳۶ / ۳۷۳۷ / ۳۸۱۹ / ۳۸۶۸ / ۳۸۷۰ / ۳۸۷۱ / ۳۸۷۴ / ۳۷۸۵ / ۳۷۹۷.

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر |:

۲۹۹۹ / ۳۲۰۵ / ۳۲۰۶ / ۳۷۳۳ / ۳۸۱۹ / ۳۸۶۷ / ۳۸۶۸ / ۳۸۶۹ / ۳۸۷۰ / ۳۸۷۱ / ۳۸۷۲ / ۳۸۷۳ / ۳۸۷۴ / ۳۸۷۸ / ۳۸۹۳.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین ' یا یکی از ایشان:

۳۷۷۳/۳۷۷۶ / ۳۷۷۸ / ۳۷۸۳ / ۳۷۸۴ / ۳۸۷۰ / ۳۸۷۱ (در چاپ «دار السلام»، این روایت در فضیلت امام حسن × است) / ۳۸۷۰ / ۳۸۷۱ / ۳۷۷۱ / ۳۷۷۵ / ۳۷۸۰ / ۳۷۸۴ / ۳۷۸۷ / (در چاپ «بیت الافکار الدولية»، این روایت در فضیلت امام حسین × است) / ۱۵۱۴ / ۱۵۱۹ / ۲۰۶۰ / ۲۷۷۵ / ۲۸۲۶ / ۲۸۲۷ / ۲۹۹۹ / ۳۲۰۵ / ۳۲۰۶ / ۳۷۳۳ / ۳۷۶۸ / ۳۷۶۹ / ۳۷۷۰ / ۳۷۷۲ / ۳۷۷۴ / ۳۷۷۹ / ۳۷۸۱ / ۳۷۸۲ / ۳۷۸۵.

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۴۸۳ / ۲۱۵۴ / ۲۲۳۰ / ۲۲۳۱ / ۲۹۹۹ / ۳۲۰۵ / ۳۲۵۱ / ۳۶۰۵ / ۳۶۰۶ / ۳۶۰۷ / ۳۶۰۸ / ۳۷۸۶ / ۳۷۸۷ / ۳۷۸۸ / ۳۷۸۹.

ص: ۳۰۴

۵- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی *:

۲۲۳۰ / ۲۲۳۱ / ۲۲۳۲.

۶- سنن نسائی:

- سنن نسائی:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی *--۹۷۹

حضرت فاطمه زهرا *--۱۱

امام حسن و امام حسین *--۳۲۳

امام حسن *--۲۲

امام حسین *--۱۱

اهل بیت علیهم السلام --۱۲۳۱۲

جمع کل: ۲۸

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب *:

۵۰۲۵ / ۵۰۲۱ / ۳۲۲۳ / ۱۲۱۴ / ۱۲۱۳ / ۱۲۱۲ / ۱۰۸۳ / ۸۳۵ / ۱۲۹

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه ÷ دختر پیامبر|:

۵۱۴۳

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین ' یا یکی از ایشان:

۴۲۲۴ / ۱۵۸۶ / ۱۴۱۴ / ۱۴۱۱ / ۱۱۴۲

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۴۱۴۲ / ۴۱۳۸ / ۱۲۹۵ / ۱۲۹۴ / ۱۲۹۳ / ۱۲۹۲ / ۱۲۹۱ / ۱۲۹۰ / ۱۲۸۹ / ۱۲۸۸ / ۱۲۸۷ / ۱۲۸۶

ص: ۳۰۵

خواننده ی گرامی بداند که این آمارها، آمار کلی و با شمارش روایات تکراری در فضیلت هر یک از اهل بیت علیهم السلام یا اهل بیت به طور کلی است؛ از این رو نباید تنها به ارائه آمار بسنده کرد بلکه در بخش آینده که به بررسی این آمار پرداخته خواهد شد آمار حقیقی و واقعی به دست خواهد آمد که برپایه ی آن می توان قضاوت کرد.

در اینجا به این بخش پایان می دهیم.

ص: ۳۰۶

در بخش پیشین، به آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح پرداخته شد. اکنون و در این بخش به بررسی آماری این روایات پرداخته خواهد شد؛ بدین معنی که خواهیم دید، آماری که در بخش سوم گذشت یک روی سگه است و روی دیگر سگه، بسیار با آن ناهمگون است.

پس از این بررسی، به این پرسش خواهیم رسید که آیا روایاتی که در صحاح آمده، همه ی آن چیزی است که می بایست بیاید؟ یا اینکه صاحبان صحاح برخی روایات را به جهت برخی علل و دلایل نیاورده و از آنها چشم پوشی کرده اند؟

اگر پاسخ پرسش نخست «منفی» و پاسخ پرسش

دوم «مثبت» است؛ انگیزه آنها چه بوده است؟

خواننده ی گرامی در این بخش، افزون بر دریافت پاسخ این گونه پرسش ها - همچون بخش های پیشین - مطالبی را خواهد خواند که در افزایش دانش حدیثی وی، تأثیرگذار خواهد بود.

از این رو و به یاری خداوند تعالی به عنوان نمونه به سراغ صحیح بخاری می رویم و آن را از نظر آماری بررسی خواهیم کرد و به آمار واقعی روایات

فضائل اهل بیت علیهم السلام ، دست خواهیم یافت و سپس به پرسش های پیش آمده می پردازیم. (۱)

تکرار روایات

اشاره

باید گفت که بیشترین تکرار روایات فضائل، در صحیح بخاری آمده است. برای نمونه چند روایت را بررسی می کنیم؛

الف - تکرار روایت

«قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لأعطين الرايه أو ليأخذن الرايه غدا رجلا يحب الله ورسوله أو قال يحب الله ورسوله يفتح الله عليه فإذا نحن بعلی وما نرجوه فقالوا هذا علی فأعطاه رسول الله صلى الله عليه وسلم ففتح الله عليه» (۲)

بخاری این روایت را در مناقب امام × به شماره های ۳۷۰۱ و ۳۷۰۲ آورده است؛ همچنین این روایات در همه جای این کتاب به چشم می خورد. (۳)

در کل هفت بار این روایت تکرار شده است. روشن است که باید این هفت روایت را تنها یک روایت به شمار آورد.

ص: ۳۱۰

-
- ۱- یادآوری می شود که شماره ی روایات مانند بخش پیش بر اساس کتاب «موسوعه الحدیث الشریف؛ الکتب الستة» است.
 - ۲- صحیح البخاری، البخاری، ج ۴، ص ۲۰۷، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق. (محقق)
 - ۳- از جمله روایات به شماره های: ۲۹۴۲، ۳۰۰۹، ۴۲۰۹، ۴۲۱۰، ۲۹۷۵.

«ان عائشه قالت: لما ثقل النبي صلى الله عليه وسلم واشتد به وجعه استأذن أزواجه في أن يمرض في بيتي فأذن له فخرج النبي صلى الله عليه وسلم بين رجلين تخط رجلاه في الأرض بين عباس ورجل آخر قال عبيد الله فأخبرت عبد الله بن عباس فقال: أتدرى من الرجل الآخر؟ قلت: لا، قال: هو علي». (١)

و روایت

«حدثنا إبراهيم بن موسى قال أخبرنا هشام بن يوسف عن معمر عن الزهري قال أخبرني عبيد الله بن عبد الله قال قالت عائشه: لما ثقل النبي صلى الله عليه

وسلم واشتد وجعه استأذن أزواجه ان يمرض في بيتي فأذن له فخرج بين رجلين تخط رجلاه الأرض وكان بين العباس ورجل آخر، قال عبيد الله بن عبد الله: فذكرت ذلك لابن عباس ما قالت عائشه فقال لي: وهل تدري من الرجل الذي لم تسم عائشه؟ قلت: لا، قال: هو علي بن أبي طالب». (٢)

این روایت برای نخستین بار به شماره ی ۱۹۸ در صحیح نقل شده است. مضمون روایت این است که پیامبر | در زمان بیماری خود، گاهی که از خانه

ص: ۳۱۱

۱- صحیح البخاری، البخاری، ج ۱، ص ۵۷، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱هـ-ق. (محقق)

۲- صحیح البخاری، البخاری، ج ۱، ص ۱۶۲، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱هـ-ق. (محقق)

بیرون می شد، به عباس و حضرت علی × تکیه داده بود و عایشه در نقل این داستان نام علی × را پنهان می کرد؛ ولی ابن عباس برای مردم می گفت که: «هو علی».

این روایت به شماره های: ۶۶۵، ۶۸۷، ۲۵۸۸،

۴۴۴۲ و ۵۷۱۴ تکرار شده است و این شش روایت را باید تنها یک روایت به شمار آورد.

ج - تکرار روایت

«... فقال النبي صلى الله عليه وسلم أين ابن عمك قالت في المسجد فخرج إليه فوجد رداءه قد سقط عن ظهره وخلص التراب إلى ظهره فجعل يمسح التراب عن ظهره فيقول: اجلس يا أبا تراب مرتين»^(۱)

این روایت یکبار در مناقب امام × به شماره ی ۳۷۰۳ آمده و در جاهای دیگر به شماره های ۴۴۱، ۶۲۰۴ و ۶۲۸۰ تکرار شده که یک روایت بیشتر نیست.

د - تکرار روایت

«ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال: فاطمه بضعه مني فمن أغضبها أغضبني»^(۲)

این روایت نیز به دفعات تکرار شده؛ دو بار در مناقب به شماره ۳۷۱۴ و

ص: ۳۱۲

۱- صحیح البخاری، البخاری، ج ۴، ص ۲۰۸، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق. (محقق)

۲- همان، ج ۴، ص ۲۱۰، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق. (محقق)

۳۷۶۷ و سه بار دیگر در جاهای گوناگون به شماره ۳۱۱۰، ۳۷۲۹ و ۵۲۳۰؛ که این پنج روایت نیز یک روایت بیشتر نیست.

ه-- تکرار روایت

«قال النبي: فاطمه سیده نساء اهل الجنة...»:

دو بار در مناقب بی شماره، و در جاهای دیگر به شماره های: ۳۶۲۴، ۶۲۸۵ و ۶۲۸۶ آمده، که همگی یک روایت به شمار می آید.

و- تکرار روایت

«رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر والحسن ابن علي جنبه وهو يقبل علي

الناس مره وعليه أخرى ويقول: إن ابني هذا سيد ولعل الله ان يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين».^(۱)

این روایت که در فضیلت امام حسن × است؛ چهار بار و در شماره های: ۳۷۴۶، ۲۷۰۴، ۳۶۲۹ و ۷۱۰۹ تکرار شده که همگی یک روایت بیش نیست.

بسیاری دیگر از روایات نیز در صحیح بخاری تکرار شده است که در شمارش آنها، باید مکررات حذف شود؛ روایاتی مانند صلوات بر محمد و آل محمد؛ حرمت صدقه بر آل محمد؛ شباهت امام حسن × به پیامبر؛ دوست

ص: ۳۱۳

۱- صحیح بخاری، البخاری، ج ۳، ص ۱۷۰، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق. (محقق)

نکته ای دیگر:

نکته ای بسیار مهم وجود دارد که نباید از آن غافل بود و آن اینکه در بخش پیشین و در شمارش روایات هر یک از کتابهای ششگانه، روایاتی به چشم می خورد که با اینکه یک روایت بیش نبود؛ ولی می توان آن را از فضائل چندین نفر دانست. از این رو، این گونه روایات چندین بار تکرار شده اند. برای نمونه روایات «ارقبوا محمدا فی أهل بیده»، در صحیح بخاری، تحت عنوان «باب مناقب قرابه رسول الله صلی الله علیه و سلم و منقبه فاطمه بنت التبی صلی الله علیه و سلم...» آمده است، که در بخش سوم، یکبار در فضائل اهل بیت علیهم السلام به صورت کلی و یکبار در فضائل فاطمه، به شمار آمده است.

نمونه ای دیگر و بهتر روایتی است که در ترمذی آمده است:

«...أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعلي وفاطمه والحسن والحسين: أنا حرب لمن

حاربتهم و سلم لمن سالمتم»^(۱)

درست است که این، یک روایت بیشتر نیست؛ ولی در بخش سوم، این روایت چهار بار تکرار شده؛ یک روایت در فضیلت امام امیرالمؤمنین^x، یکی در فضیلت فاطمه، و نیز در فضیلت امام حسن و امام حسین علیهم السلام. چرا که

ص: ۳۱۴

۱- صحیح ترمذی، ح ۳۸۷۰. نسخه دارالکفر، بیروت، ج ۵، ص ۳۶۰، ح ۳۹۶۲. (محقق)

هدف ما در بخش سوم، بیان آمار روایات فضائل هر یک از ایشان بود(۱).

پرسش کلیدی:

اکنون یک پرسش خودنمایی می‌کند؛ و آن اینکه، صحیح بخاری بر پایه ی دقیق ترین شمارش‌ها(۲)

۷۵۶۳، مسلم ۷۵۶۳، ابن ماجه ۴۳۴۱، ابوداود ۴۲۷۴، ترمذی ۳۹۵۶ و مجتبی ۵۷۶۱

روایت هستند؛ که در کل ۳۴۴۵۸ روایت می‌شوند؛ آیا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام با توجه به این تعداد روایت، کم نیست؟ اگر پاسخ مثبت است؛ چرا؟

برای رسیدن به پاسخ این سؤال به نکات ذیل توجه کنید:

اعتراف به برتری علی بن ابی طالب(ع) بر اصحاب:

سخنی از احمد، صاحب مسند:

حاکم در مستدرک(۳)، «کتاب معرفه الصحابه؛ و من مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه مما لم يخرجاه»؛ نخستین روایتش چنین است:

«سمعت القاضي أبا الحسن علي بن الحسين الجراحي و أبا الحسين محمد بن المظفر الحافظ يقولان: سمعنا أبا حامد

ص: ۳۱۵

۱- یا اینکه روایت «المهدی من ولد فاطمه» که در ابن ماجه آمده، دو بار شمارش شده، یکبار در فضائل مهدی× و یک بار در فضائل فاطمه؛

۲- موسوعه الحديث الشريف الكتب الستة.

۳- ج ۳، ص ۱۰۷ دارالمعرفه.

يقول: سمعت محمد بن منصور الطوسي يقول: سمعت أحمد بن حنبل يقول:

ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الفضائل ما جاء لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه.

قرطبي (١) در «الاستيعاب في معرفة الأصحاب» (٢)، روایت را این گونه آورده:

«وقال أحمد بن حنبل وإسماعيل بن إسحاق القاضي: لم يرو في فضائل أحد من الصحابة بالأسانيد الحسان ما روى في فضائل علي بن أبي طالب. وكذلك قال أحمد بن شعيب بن علي النسائي»

او همچنین می گوید:

«وفضائله لا يحيط بها كتاب،

وقد أكثر الناس من جمعها» (٣)

ابن حجر عسقلانی، «ابوعلی نیشابوری» را نیز بر ناقلان این سخن افزوده و می گوید:

«قال أحمد وإسماعيل القاضي والنسائي وأبوعلی

ص: ٣١٦

١- ابن عبد البر.

٢- ج ٣، ص ٢١٣.

٣- همان.

النيسابوری لم یرد فی حقّ أحد من الصحابه بأسانید الجیاد، اکثر ممّا جاء فی علی...» (۱)

سخنی از عمرو بن عاص:

از عمرو بن عاص نقل شده است که فضائل هیچ یک از صحابه به پای فضائل علی × نمی رسد:

«وذكروا أن رجلاً من همدان يقال له برد، قدم على معاوية، فسمع عمرا يقف في عليّ، فقال له: يا عمرو! إن أسيّخنا سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: من كنت مولاة فعليّ مولاة، فحقّ ذلك أم باطل؟ فقال عمرو: حقّ، وأنا أزيدك أنه ليس أحد من صحابه رسول الله له مناقب مثل مناقب عليّ؛ ففرع الفتى...» (۲)

روایاتی از ابن عباس رضی الله عنه:

خطیب، در شرح حال «إسماعيل بن محمّد...» در روایت شماره ی ۳۲۷۵ می گوید:

«...حدّثنا إسماعيل بن محمّد بن عبدالرحمن المدائنی، عن جویبر، عن الضحاک، عن ابن عباس قال: نزلت فی علیّ ثلاثمائه آیه» (۳)

ص: ۳۱۷

۱- فضائل الصحابه من فتح الباری بشرح البخاری؛ خالد عبدالفتاح شبل، ص ۱۴۲.

۲- الأمامه والسیاسه؛ ابن قتیبه؛ ج ۱، ص ۱۰۹.

۳- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۱۹.

ابن عساکر نیز از ابن عباس روایت می کند که:

«ما نزل فی أحد من کتاب الله

ما نزل فی علی»^(۱)

طبرانی در کبیر، می گوید:

«... عن ابن عباس رضی الله عنه قال: ما أنزل الله (یا أیها الذین آمنوا) إلا علی أميرها و شریفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد صلی الله علیه و سلم فی غیر مکان و ما ذکر علیا إلا بخیر»^(۲).

نیز در اواسط روایت کرده و می گوید:

«... عن ابن عباس قال: کانت لعلی بن أبی طالب ثمانیه عشر منقبه؛ لو لم یکن له إلا واحد منها لنجابها. ولقد کانت له ثلاث عشره منقبه ما کانت لأحد من هذه الأمة»^(۳).

پاسخ و پرسش:

با توجه به مطالب عنوان شده، بدین نتیجه می رسیم که علی × هم افضل صحابه بوده و هم بیشترین تعداد روایات، در فضیلت ایشان بوده است. بسیاری از فضائل امام ×، دربرگیرنده ی فضائل اهل بیت علیهم السلام نیز می باشد؛ همچنان که در

ص: ۳۱۸

۱- مختصر تاریخ دمشق؛ ابن منظور، ج ۱۸، ص ۱۱.

۲- المعجم الکبیر؛ ج ۱۸، ص ۲۱۱، ح ۱۱۶۸۷.

۳- المعجم الأوسط؛ ج ۹، ص ۱۹۸، ح ۸۴۲۷ (مکتبة المعارف).

بسیاری از روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام، فضیلت امام × نیز به شمار می آید.

آری امام × را می توان بزرگ اهل بیت علیهم السلام دانست، پس اگر در این بخش، با موضوعیت ایشان، پیش رویم به پاسخ پرسشها خواهیم رسید.

پاسخ این پرسش که «آیا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام با توجه به تعداد روایات صحاح کم نیست؟» مثبت است. سخن احمد حنبل کجا و روایات انگشت شمار فضائل امام و اهل بیت علیهم السلام در صحاح کجا؟ در این میان آمار صحیح بخاری و مسلم از همه اسفناک تر است (۱)؛

(۲۸) روایت صحیح بخاری و ۱۸ روایت صحیح مسلم).

چرا؟

چرا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح اندک است؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش باید به ژرفای تاریخ اسلام و حدیث رجوع کرد. باید معنای درست فضیلت و نیز اهمیت آن را دانست. باید به نقشی که فضائل بازی کرده اند، پی برد. باید با بخاری و مسلم، نه با شخص شان که با شخصیت و ذهنیت ایشان آشنا شد؛ نخست به اهمیت بیان فضیلت و فضائل با توجه به متون معتبر تاریخی پرداخته می شود؛ و سپس به علل و انگیزه های کلی و نیز شخصی و جزئی پرداخته خواهد شد.

ص: ۳۱۹

۱- به زودی، علت روشن خواهد شد.

فضائل، جمع فضیلت و به معنای برتری است. «زید افضل از عمرو است»؛ یعنی زید برتر از عمرو است.

علامه ابن منظور در «لسان العرب» می گوید:

«فضل: افضل والفضیله معروف: ضدّ النقص والتقیصه... والفضیله: الدّرجه الرفیعه فی الفضل... وفُضِّلَهُ: مَرَّاهُ. التفاضل بین القوم: أن یکون بعضهم أفضل من بعض. ورجل فاضل: ذو فضل. ورجل مفضول: قد فضله غیره. ویقال: فضل فلان علی غیره، إذا غلب بالفضل علیهم...»^(۱)

او همچنین در ماده ی «نقب» می گوید:

«... والمنقبه: کَرُمُ الفعّال... والمنقبه: ضدّ المثلبه... وقولهم: فی فلانٍ مناقب جمیله، أي اخلاقٌ. و هو حسن التقییه، أي جمیل الخلیقه...»^(۲)

پس از آنکه پیامبر اکرم | چشم از جهان فرو بست^(۳)؛

گروهی بی توجه به فرمایش های پیامبر | درباره ی ولایت و خلافت حضرت علی × که بزرگ اهل بیت علیهم السلام بود؛ در سقیفه کسی دیگر را به جانشینی پیامبر | برگزیدند. بعدها

ص: ۳۲۰

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۱، ص ۵۴۲، فصل النفاء. (محقق)

۲- لسان العرب، ابن منظور، ج ۱، ص ۷۶۸، فصل النون. (محقق)

۳- به پیشگفتار نگاه کنید.

گفتند: پیامبر! کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد و بی جانشین از جهان رفت؛ پس باید کسی را برمی گزیدیم.

چه کسی باید در سقیفه، جانشین پیامبر! می شد و سپس مردم او را می پذیرفتند؟ پاسخ روشن است. آن کس که برتر بود و شایسته تر. از این روست که اگر کسی داستان های سقیفه و تاریخ آن روز شوم را بخواند، خواهد دید که فضل فروشان بی فضائل چه نقشی بازی کرده اند. در فرهنگ عرب تفاخر جای خود را دارد. عرب حتی به راست اسب خود نیز تفاخر می کند، تا آنجا که مفاخر کاذب را جایگزین مناقب و فضائل الاهی نمودند.

فضل فروشی و سقیفه ی بنی ساعده

اکنون کتاب قطور تاریخ اسلام را باز می کنیم و آنچه را در سقیفه گذشت می خوانیم تا نقش فضائل را بدانیم.

طبری در تاریخ، زیر عنوان «ذکر الخبر عما جرى بين المهاجرين والأنصار في أمر الامارة في سقیفه بنی ساعده» می گوید:

«... أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَبِضَ اجْتَمَعَتِ الْأَنْصَارُ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَقَالُوا: نُؤَلِّي هَذِهِ الْأَمْرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ × سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ... فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ لَكُمْ سَابِقَةٌ فِي الدِّينِ وَفَضِيلَةٌ فِي الْإِسْلَامِ لَيْسَتْ لِقَبِيلَةٍ مِنَ الْعَرَبِ...»^(۱)

ص: ۳۲۱

این سخن سعد است. به واژه ی «الإمارة»، ترکیب «هذا الأمر» و گزاره ی «لكم سابقه في الدين وفضيلة في الاسلام»، توجه کنید.

سعد، ادامه داده و می گوید:

«... حتى إذا أراد بكم الفضيله وساق إليكم الكرامه وخصكم بالنعمة وتوفاه الله وهو عنكم راض...» (۱)

به واژه ی «الفضيلة» توجه شود.

پس انصار به سعد می گویند: اگر مهاجران قریش امارت و ولایت تو را نپذیرفتند چه؟

خبر به عمر می رسد. به ابوبکر می گوید که چه نشسته ای که انصار در سقیفه ی بنی ساعده برآند تا امیری برای مسلمانان برگزینند. پس هر دو بی درنگ آهنگ سقیفه کردند و در راه ابو عبیده ی جراح را دیده، او را نیز با خود بردند... ابوبکر در سقیفه، سخن آغاز کرد و گفت:

«... فخص الله المهاجرين الأولين من قومه بتصديقه، والایمان به، والمؤاساه له، والصبر معه على شدة أذى قومهم لهم... فهم أول من عبد الله في الأرض و آمن بالله وبالرسول؛ وهم أولياؤه و عشيرته و أحق الناس بهذا الأمر؛ ولا ينازعهم ذلك إلا ظالم، وأنتم يا معشر الأنصار، من لا ينكر فضلهم في الدين، ولا سابقتهم العظيمة في

ص: ۳۲۲

الاسلام... فنحن الأمراء و أنتم الوزراء...» (۱)

آری! آنچه مهم است فضل فروشی است. گویا مهاجر و انصار در سقیفه گرد آمده بودند تا فضائل یکدیگر را به رخ بکشند و بر اساس آن امیر و وزیر را برگزینند.

اکنون گاه «حباب بن منذر» است تا برخیزد و از فضائل انصار بگوید و مهاجران را بر سر جای خویش نشاند. پس برمی خیزد و با فریاد (۲)

می گوید:

«... یا معشر الأنصار، املکوا علیکم أمرکم؛ فإنّ الناس فی فیئکم و فی ظلکم... أنتم أهل العزّ والثروه... ذو والبأس والنجده... فمننا امیر و منهم امیر» (۳)

نوبت عمر است که او نیز چیزی بگوید:

«.. هیئات! لایجتمع اثنان فی قرن! والله لاترضی العرب أن یؤمّروکم و نبیها من غیرکم... من ذا ینازعنا سلطان محمّد و إمارته، ونحن أولیائه و عشیرته...» (۴)

بار دیگر حباب برمی خیزد و باز از فضائل انصار می گوید:

«... یا معشر الأنصار! املکوا علی أیدیکم، ولا تسمعوا

ص: ۳۲۳

۱- همان؛ صص ۲۱۹-۲۲۰.

۲- مقام، مقام فریاد است؛ و گرنه در تاریخ طبری نوشته که با فریاد می گوید.

۳- همان؛ ص ۲۲۰.

۴- همان.

مقاله هذا و أصحابه فيذهبوا بنصيبكم من هذا الأمر؛ فإن أبوا عليكم ما سألتموه، فاجلوهم عن هذه البلاد... فأنتم والله أحقّ بهذا الأمر منهم؛ فإنه بأسيا فكم دان لهذا الدين من دان ممّن لم يكن يدين...» (١)

پس از کشمکش هایی چند، بار دیگر ابوبکر برمی خیزد و می گوید:

«... هذا عمر، وهذا أبو عبيده، فأيهما شئتم فبايعوا. فقالا: لا والله لا نتولّى هذا الأمر عليك؛ فإنك أفضل المهاجرين وثاني اثنين إذ هما في الغار، وخليفه رسول الله على الصلاة... ابسط يدك نبايعك...» (٢)

عمر و ابن عبیده و اوسیان به سبب اختلاف دیرینه خود با خزرج و اینکه سعد بن عباده از خزرج بود، با ابوبکر بیعت کردند و او را جانشین پیامبر خواندند و شد آنچه شد و نمی بایست که می شد. (٣)

«إفان مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم»؟! (٤)

ص: ٣٢٤

١- همان.

٢- همان؛ ص ٢٢١.

٣- نیز نک: الكامل في التاريخ؛ ابن الأثير؛ ج ٢، ص ١٨٩ و المنتظم في تاريخ الأمم و الملوك؛ ابن الجوزي؛ ج ٤، ص ٦٤ و تاريخ الاسلام؛ الذهبي، ج ٣ عهد الخلفاء الراشدين ص ٥ و شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحديد؛ ج ١، ص ١٧١. (محقق)

٤- برای اطلاع بیشتر درباره ی با وقایع سقیفه و پیامدهای کوتاه مدت و بلند مدت آن در اسلام و موضع گیری حضرت علی × به کتاب «امام علی × و سقیفه» که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده مراجعه کنید. (محقق)

در جریان سقیفه این مطلب به روشنی پیداست که هر کدام از طرفین با دلایل خود به هر صورت که شده سعی می کردند که خلافت را نصیب خود کنند و اگر مطلبی هم بیان شده در راستای این هدف بوده است، اما یک سؤال اساسی و مهم در این میان به ذهن انسان حقیقت جو خطور می کند و آن این که، همانطور که طرفین در سقیفه تلاش می کردند خود را دلسوز امت و نگران آینده رهبری اسلام نشان دهند آیا پیامبر اکرم | نسبت به این امر مهم غفلت کرده؟ و آیا خدای تعالی که دین اسلام را کامل معرفی کرده و نعمت را بر مسلمانان تمام کرده (۱)

برای جلوگیری از اختلاف بین مسلمانان، رهبری را برای بعد رسول خود مشخص نکرده؟! شخصی که عالم به تمام حقایق قرآن و سنت باشد و لازم نباشد

که برای فهم احکام دین به دیگری پناه ببرد!!

تاریخ گواه است که علی بن ابی طالب × تنها کسی است که مرجع سؤال دیگران بوده و در فهم دین از هیچ کس بعد از پیامبر اکرم | استعانت نجسته است؛ او که مصداق آیه {وکل شیء احصیناه فی امام مبین} (۲) و آیه {ومن عنده علم الکتاب} (۳) و آیه {ولکل قوم هاد} (۴) بود. همان شخصی که طبق آیه قرآن و

ص: ۳۲۵

-
- ۱- {الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا}. (المائده / ۳) (محقق)
 - ۲- یاسین / ۱۲. (محقق)
 - ۳- {قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب}. (الرعد / ۴۳) (محقق)
 - ۴- {ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد}. (الرعد / ۷) (محقق)

به تصدیق مفسران در جریان مباحثه نفس پیامبر اکرم | معرفی شد (۱).

عظمت علمی آن حضرت به حدی بود که بارها خلفا برای فهم احکام دین به او مراجعه کردند تا حدی که می گفتند اگر علی نبود ما هلاک می شدیم (۲).

اساساً اگر چنین شخصیتی برای تبیین حقایق قرآن و رهبری جهان اسلام بعد از رسول خدا | نباشد نزول قرآن عبث می شد.

از آنچه بیان شد روشن می شود که نگرانی پیامبر اکرم | در زمان وفات چه بوده و چرا اصرار داشته اند که برای مسلمانان وصیتی بنویسند که بعد از آن حضرت هرگز گمراه نشوند، همانطور که قبلاً گمراه نشدن را در تمسک به ثقلین معرفی کرده بودند. (۳)

ص: ۳۲۶

۱- {فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله على الكاذبين}. (آل عمران / ۶۱) (محقق)

۲- «لولا علی لهلك عمر»، تفسیر الکبیر، الرازی، سورة الاسراء، ج ۲۱، ص ۱۸ - تفسیر سمعانی، سورة الاحقاف، ج ۵، ص ۱۵۲ - فیض القدير، حرف السین، ج ۴، ص ۳۵۷. (محقق)

۳- عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال: لما رجع رسول الله ' من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن فقال: كأنی قد دعیت فأجبت انی قد تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله تعالى و عترتی فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض ثم قال: ان الله عزوجل مولای و انا مولی كل مؤمن ثم اخذ بيد علی رضى الله عنه فقال: من كنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ذكر الحديث بطوله. هذا حديث صحيح علی شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله». المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۱۰۹. - عن مسلم بن صبيح عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال قال رسول الله: ' انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و اهل بيتی و انهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. هذا حديث صحيح الاسناد علی شرط الشيخين ولم يخرجاه. المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج ۳، ص ۱۴۸. - قال لما رجع رسول الله ' عن حجة الوداع و نزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال: كأنی قد دعیت فأجبت انی قد تركت فيكم الثقلين احدهما أكبر من الآخر كتاب الله و عترتی اهل بيتی فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض ثم قال: ان الله مولای و أنا ولی كل مؤمن ثم اخذ بيدي علی فقال: من كنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فضائل الصحابه، النسائی، ص ۱۵. - ... قال رسول الله | انی قد تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا بعدی الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتی اهل بيتی الا و انهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۵۹. - ۳۸۷۴ ... قال: رأيت رسول الله | في حجته يوم عرفه وهو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول: يا أيها الناس إنی تركت فيكم من [ما] إن أخذتم به لن تضلوا كتاب و عترتی اهل بيتی. سنن الترمذی، الترمذی مناقب أهل بيت النبي |، ج ۵، صص ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۸۷۶ ... قال رسول الله | إنی تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدی؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتی اهل بيتی ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض

فانظروا كيف تخلفوني فيهما هذا حديث حسن غريب. سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، صص ۳۲۹ - ۳۲۸. - ... ثم قام خطيبا فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول ثم قال أيها الناس اني تارك فيكم أمرين لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله وأهل بيتي عترتي ثم قال أتعلمون اني أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله من كنت مولاه فعلى مولاه. المستدرک، الحاكم النيسابوری، ج ۳، ص ۱۱۰. - ... عن زيد بن أرقم رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى انتهينا إلى غدیر خم فأمر بروح فكسح فی يوم ما أتى علينا يوم كان أشد حرا منه فحمد الله وأثنى عليه وقال يا أيها الناس انه لم يبعث نبی قط الا ما عاش نصف ما عاش الذی كان قبله واني أوشك ان ادعى فأجيب واني تارك فيكم ما لن تضلوا بعده كتاب الله عز وجل ثم قام فاخذ بيد على رضي عنه فقال يا أيها الناس من أولى بكم من أنفسكم قالوا الله ورسوله اعلم قال من كنت مولاه فعلى مولاه؛ هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه. المستدرک، الحاكم النيسابوری، ج ۳، ص ۵۳۳؛ بخش کوچکی از روایات کتب معتبر اهل سنت در اینجا ذکر شده است که محققان می توانند برای اطلاع بیشتر به منابع روایی آنها رجوع کنند. (محقق)

و معلوم می شود که چرا عمر به سختی در مقابل این سخن رسول خدا |

ص: ۳۲۷

ایستاد و نگذاشت که آن حضرت وصیت خود را بنویسند و جالب اینکه چطور قبل از اینکه پیامبر وصیت خود را بنویسند گفت: «حسبنا کتاب الله» و بالاخره این کار منجر به اختلاف بین مسلمانان شد تا حدی که پیامبر اکرم | به غضب در آمد و همه صحابه را به جز علی بن ابی طالب × از منزل بیرون کردند و ابن عباس از این واقعه به عنوان بزرگترین مصیبت یاد کرده است. (۱)

آنچه به نقل کتاب ها تاریخی ملاحظه کردید جریانات بعد از بیرون آمدن از نزد رسول خدا | و متعاقب آن وفات آن حضرت بوده است.

ص: ۳۲۸

۱- - ... عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما حضر رسول الله ^و فی البیت رجال فقال النبی ^{هلموا} اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول الله ^{قد غلبه الوجل} و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختصوا فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده و منهم من یقول غیر ذلك فلما اکتروا اللغو و الاختلاف قال رسول الله ^{قوموا}. قال عبید الله فکان یقول ابن عباس ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله ^و بین ان یکتب لهم ذلك الکتاب لاختلفهم و لغطهم. صحیح البخاری، البخاری، ج ۵، باب مرض نبی | و وفاته، صص ۱۳۷-۱۳۸. - ... عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما حضر رسول الله | و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی | هلم اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده فقال عمر ان النبی | قد غلب علیه الوجل و عندکم القرآن حسبنا کتاب فاختلف اهل البیت فاخصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم النبی | کتابا لن تضلوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکتروا اللغو و الاختلاف عند النبی | قال رسول الله | قوموا قال عبید الله و کان ابن عباس یقول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله | و بین ان یکتب لهم ذلك الکتاب من اختلافهم و لغطهم. صحیح بخاری، البخاری، باب قول المریض قوموا عنی، ج ۷، ص ۹. این جریان در قسمت های دیگر کتاب بخاری و مسلم روایت شده و یکی از مسلمات روایی و تاریخی است. صحیح بخاری، ج ۱، کتاب العلم، باب کتابه العلم، صص ۳۶ و ۳۷ و ج ۸، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب کراهیه الخلاف، ص ۱۶۱، دارالفکر، بیروت؛ صحیح مسلم، ج ۵، صص ۷۵ و ۷۶، دارالفکر، بیروت. (محقق)

ذهبی در «دُول الاسلام» درباره ی خلافت ابوبکر چیزهایی گفته که گویا می خواهد به خواننده القا کند ابوبکر افضل بوده که به عنوان خلیفه ی اوّل برگزیده شد: «... بایع المسلمون بالأمر بعده لخلیفه علی الصلاه بالناس آیام مرضه» (۱)

آری! اهمیت فضل فروشی قبیله ای و نقش آن در سیاست و امارت و حکومت به خوبی روشن است. هر کس که برتر است شایستگی جانشینی پیامبر را دارد و اوست که باید زمام امور را در دست بگیرد. اگر فضیلت واقعی داشت که هیچ مشکلی نبود، مشکل اینجاست که برای او فضائلی بافته می شد.

سیاست و فضیلت، علل و انگیزه های دشمنی ها

اشاره

پیامبر اسلام، علی × را به عنوان جانشین و خلیفه ی پس از خود معرفی کردند و ایشان را امام و پیشوای مسلمانان قرار دادند و مردم را به پیروی از ایشان و اهل بیت علیهم السلام سفارش کردند؛ (۲)

ولی مردم از حضرت علی × و اهل بیت علیهم السلام

منحرف شدند و پس از ابوبکر، به خلافت عمر و عثمان، تن دادند.

در حکومت کوتاه مدت حضرت علی ×، عایشه، طلحه، زبیر و معاویه و خوارج بر طبل مخالفت کوبیدند و جنگ های جمل، صفین و نهروان را بر علی × تحمیل کردند. پس از شهادت امام ×، حکومت فرزندش حضرت امام حسن ×

ص: ۳۲۹

۱- ج ۱، ص ۷.

۲- نک: المراجعات؛ عبدالحسین شرف الدین و الغدیر؛ علامه ی امینی؛ ج ۱.

نیز دیری نپایید و ایشان ناچار به صلح با معاویه شدند. قدرت و حکومت در دست معاویه بود. او افزون بر این که دشمن علی[×] بود؛ مشروعیت حکومت و خلافت خود را در مشروعیت خلفای پیش از علی[×] می دید. از طرفی بر پایه ی دشمنی خود با حضرت علی[×]، بر آن شد تا از گسترش فضائل آن امام و اهل بیت علیهم السلام جلوگیری کند. خوارج نیز به وجود آمده بودند. آنها نیز دشمن حضرت علی[×] و اهل بیتش بودند. تدوین نشدن حدیث و جلوگیری از نوشتن و گسترش آن پس از پیامبر[|] تا زمان تدوین حدیث نیز سبب شد تا بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام یا فراموش

شود یا اینکه به طور درست نقل نشود. (۱)

در این میان معاویه برای مشروعیت بخشیدن به خلافت خلفای سه گانه و نیز خود و حزب اموی اش، دست به جعل حدیث زد و احادیث سیاسی فضائل به وجود آمد. در زمان عباسیان نیز چنین بود؛ سیاست عباسی نیز اقتضا می کرد تا به خلافت خلفای سه گانه مشروعیت ببخشند و فضائل علی[×] و اهل بیت علیهم السلام را مخفی نگه دارند؛ زیرا با روشن شدن فضائل اهل بیت علیهم السلام، برتر بودن و حقانیت آنها نسبت به خلافت و حکومت بیشتر روشن می شد.

اینها همه افزون بر دشمنی بسیاری از قریش و اهل مدینه با علی[×] و اهل بیت، حتی در زمان خود پیامبر[|] بود.

ص: ۳۳۰

۱- در این باره در کتاب عوامل سقوط و فروپاشی امویان که به همت جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده بخش اصلاحات عمر بن عبد العزیز قسمت آزاد کردن نقل احادیث پیامبر اکرم[|] توضیحاتی داده شده که به برای خوانندگان محترم مفید است. (محقق)

این مطالب را می توان به عنوان «علل کلی

یا سیاسی کمی آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح» دانست.

در اینجا با بررسی تاریخی و حدیثی، به تک تک آنها می پردازیم.

۱. دشمنی و حسادت نسبت به حضرت علی و اهل بیت (ع) در زمان پیامبر (ص):

الف - ترمذی در حدیث شماره ی ۳۷۱۲، رویدادی را نقل کرده که نشان دهنده ی این است که علی ×، حتی در زمان خود رسول خدا | دشمنان و حسودانی داشته است.

در پایان این روایت پیامبر | به کسانی که نسبت به علی × چیزی در سینه داشتند می گوید:

«ما تریدون من علی؟ إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» (۱)

بنابر روایت ترمذی، پیامبر | این سخنان را در حالی که بسیار خشمناک بوده اند، بیان

کرده اند. از شدت بیان پیامبر |، برمی آید که علی × در همان زمان هم، دشمنان بسیار داشته است.

ب - او همچنین از زبان انصار روایت کرده و می گوید:

«إِنَّا كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ... بِبَغْضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ» (۲)

ص: ۳۳۱

۱- ص ۲۰۳۴.

۲- ص ۲۰۳۵، ح ۳۷۱۷.

روشن است که این منافقان همگی از کسانی بوده اند که با پیامبر | مصاحبت داشته و بعدها علی الاطلاق صحابه نامیده شدند!؟!

ج - دشمنی «جابر بن نصر بن حارث بن کلدۀ عبدری» یا «حارث بن نعمان فهری» با علی × در حضور پیامبر |.

این رویداد را علامه ی امینی در کتاب «الغدیر» آورده است. (۱)

داستان این گونه است که جابر یا حارث بر ولایت علی × که پیامبر | آنرا در روز غدیر، آشکارا بیان کرد، راضی نشد و بر او عذاب نازل شد و کشته شد و این آیات نازل شد:

{سأل سائل بعذاب واقع * للكافرين ليس له دافع * من الله ذی المعارج} (۲)

مرحوم امینی می گوید:

«وقد أذعنت له الشيعة، وجاء مثبتا في كتب التفسير والحديث لمن لا يُستهان بهم من علماء أهل السنّة...» (۳)

این آیه که علاوه بر اعتقاد شیعه به آن، جمعی از علمای سنی که شخصیت شان مورد تصدیق است آن را در کتاب ها تفسیر و حدیث ثبت نموده اند.

ص: ۳۳۲

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۴۰، باب نزول آیه {سأل سائل بعذاب واقع}، دارالکتب العربی، بیروت ۱۳۹۷ هـ.ق. (محقق)

۲- المعارج / ۱ - ۳.

۳- نک: الغدیر؛ ج ۱، صص ۴۶۰-۵۰۱ مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة.

۲- عایشه و پنهان کردن فضیلت حضرت علی(ع):

پیش از این گذشت که بنا بر روایت بخاری، عایشه از اینکه فضیلت حضرت علی × را پنهان کند، پرهیزی نداشت.

او زمانی که چگونگی رفتن پیامبر | به مسجد، در هنگام بیماری را بازگو می کند می گوید:

«فخرج النبی صلی الله علیه وسلم نبی رجلین تخطّ رجلاه فی الارض، بین عبّاس و رجل آخر...»^(۱)

عایشه نام حضرت علی × را نمی برد و از او به «مردی دیگر» و به صورت گمنام تعبیر می کند. چرا؟! زیرا فضیلتی برای امام × محسوب می شود.

دشمنی عایشه با امام × چیزی نیست که بتوان آنرا پنهان کرد. او با حضرت علی × که امام زمانش بود به جنگ پرداخت. وقتی که خبر شهادت امیرالمؤمنین علی × را شنید اظهار خوشحالی کرد؛

«ولما انتهى إلی عائشه قتل علی - رضی الله عنه - قالت:

فألقت عصاها و استقرت بها النوی كما قرّ عینا بالایاب المسافر

فمن قتله؟ رجل من مراد، فقالت:

فإن بک نائیا فلقد نعاہ غلام لیس فی فیہ الترابُ

ص: ۳۳۳

۱- صحیح بخاری، ص ۱۹، حدیث شماره ی ۱۹۸؛ ج ۱، ص ۵۷، کتاب الوضوء، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ-ق.

فقال زينب ابنة أبي سلمه: ألعلى تقولين هذه؟!...!!»(١). (٢)

۳- جلوگیری عمر از نوشته شدن سفارش پیامبر(ص):

بنابر روایت بخاری در صحیح، عمر از نوشته شدن وصیت پیامبر|، نزدیک رحلتش، جلوگیری کرد و پیامبر| را به هذیان گویی متهم کرده است:

۱۱۴- «عن ابن عباس قال: لما اشتد بالتبى صلى الله عليه وسلم وجعه قال: «أئتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدى»، قال عمر: إن التبى صلى الله عليه وسلم غلبه الوجع وعندنا كتاب الله حسبنا، فاختلوا وكثر اللغط، قال: قوموا عنى ولا ينبغى عندى التنازع، فخرج ابن عباس يقول: إن الرزیه كل الرزیه ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين كتابه»(٣).

آری! ابن عباس از این واقعه به «رزیه» تعبیر می کند و در این مصیبت می گرید.

ص: ۳۳۴

۱- تاریخ الأمم و الملوك؛ الطبری، ج ۶، ص ۶۶.

۲- (ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه اش فصلی را در موضع گیری عایشه با حضرت علی × اختصاص داده و در آنجا می گوید: «كانت عائشه منها اشد الناس عليه عثمان ثألياً و تحريضا، فقالت: «ابعدہ الله!» لما سمعت قتله و أملت أن تكون الخلفه فى طلحه فتعود الامرہ تیمیہ، كما كانت أولاً، فعدل الناس عنه الى على بن ابى طالب، فلما سمعت ذلك صرحت: «وا عثماناه قتل عثمان مظلوما» و ثار فى الانفس، حتى تولد من ذلك يوم الجمل و ما بعده». (محقق)

۳- ص ۱۲.

روشن است که چرا عمر و حزب او (۱)

از نوشته شدن این وصیت به دست پیامبر | جلوگیری کردند. پیامبر | پیش از این گفته بود قرآن و عترت یعنی اهل بیت علیهم السلام، از گمراهی جلوگیری می کنند؛ پس روشن بود اکنون نیز چه چیزی را می خواست بنویسد.

بر طبق این روایت هر آن کس از مسلمانان که گمراه شده و می شوند و نیز گمراهی تمام غیر مسلمانان به تبع آن، بر عهده عمر است.

۴- حزب اموی و فضائل اهل بیت (ع) و دشمنی با آنان:

اشاره

عثمان نخستین فرد از امویان بود که قدرت را در دست گرفت. پس از او و پس از شهادت امیرالمؤمنین علی × و صلح بین امام حسن × و معاویه که حکومت به دست او رسید، فرصتی پیش آمد تا امویان پایه های حکومت خود را مستحکم کنند.

امام علی × دیگر نبود. امام حسن × نیز پس از صلح به مدینه رفته بود و همه ی عراق افزون بر شامات در دست امویان بود؛ حجاز نیز کم کم به قلمرو حکومت اموی افزوده شد. معاویه بود و کینه ای که از علی × در دل داشت. او شبها در خوابگاهش و پیش از خواب، به مرور آنچه از بنی هاشم به او و پدران و خاندانش رسیده بود می پرداخت: کشته شدن خویشانش در بدر و احد و احزاب،

ص: ۳۳۵

۱- در روایتی دیگر به شماره ی ۵۶۶۸ می خوانیم: «... ومنهم من يقول ما قال عمر...»؛ صحیح البخاری؛ ص ۴۸۵.

فتح مکه و خواری آل ابی سفیان و مشهور شدن آنها به «طلقا» از سوی پیامبر، کشته شدن عثمان،

صفین و...

اکنون - و به هر جهت - حکومت در دست او بود. در عراق کسانی بودند که به آنها شیعه ی علی و اهل بیت علیهم السلام می گفتند، یعنی کسانی که دوستدار آل علی × بودند و دشمن امویان و معاویه. برخی از ایشان بر این باور بودند که علی افضل از ابوبکر و عمر و عثمان بوده و برخی دیگر علی × را مطابق نصب رسول خدا | خلیفه ی اول می دانستند و بر آن بودند که این سه نفر، غاصب خلافت علی × بوده اند.

بسیاری دیگر از مردم - که کم هم نبودند - عثمان را گناه کار می دانستند و می گفتند: او چوب خلافت خود را خورد و به دست خود کشته شد. اینها همه برای معاویه انگیزه ای بود تا در صدد کم رنگ کردن یا بی رنگ کردن شخصیت حضرت علی × برآید و جایگاه خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را از نظر شرعی و سیاسی مستحکم کند تا به این صورت و در حقیقت پایگاه و جایگاه حکومت خود او از

نظر شرعی و سیاسی استوار شود.

نخستین و مهم ترین و نیز خطرناک ترین امری که معاویه را به خود مشغول کرد جایگاه و پایگاه اهل بیت علیهم السلام و در پیشاپیش آنها حضرت علی × بود. بسیاری از فضائل امام و اهل بیت علیهم السلام در زمان زمامداری امیر المؤمنین × دهان به دهان گشته بود و این پس از دوران خفقان در زمان سه حاکم اول بود. حضرت علی × در مدت نزدیک به پنج ساله ی حکومتشان از هر فرصتی برای

ص: ۳۳۶

یادآوری جایگاه و فضیلت خود و اهل بیت علیهم السلام استفاده می کرد؛ که بسیاری از خطبه های ایشان نشان دهنده ی این مطلب است. خطبه هایی مانند «ششقیه» که در پیشگفتار گذشت و نیز این خطبه:

«الخطبه التي رواها أبو الحسن علي بن محمد المدائني، عن عبد الله بن جُنادة، قال: قدمتُ من الحجاز أريد العراق؛ في أوّل إماره علي × فمررت بمكة، فاعتمرت،

ثمّ قدمت المدينة، فدخلت مسجد رسول الله؛ إذ نودي: الصلاة جامعهم، فاجتمع الناس، و خرج علي × متقلدا سيفه، فشخصت الأبصار نحوه، فحمد الله وصلّى على رسوله | ثم قال: أما بعد، فإنّه لَمَّا قبض الله نبيّه | قلنا: نحن أهله وورثته وعترته وأولياؤه من دون الناس (۱)، لا ينازعنا سلطانه أحد، ولا يطمع في حقنا طامع؛ إذا انبرى قومنا فغصبونا سلطان نبينا، فصارت الإمرة لغيرنا، وسرنا سوقه؛ يطمع فينا الضعيف، ويتعزّز علينا الدليل، فبكت الأعين منا لذلك، وخشنت الصدور، وجزعت النفوس. وإيم الله لو لا مخافه الفرقه بين المسلمين وأن يعود الكفر و بيور الدين،

لكنّا على غير ما كنّا عليه، فولى الأمر ولاه لم يألوا الناس خيرا...» (۲)

ص: ۳۳۷

۱- (بنگرید که امام × چگونه به فضائل اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند.

۲- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۱، ص ۱۴۲.

ابوبکر و عمر با حضرت فاطمه[ؓ] درافتاده بودند؛ عمر، ندانم کاری های زیادی داشت؛ عثمان در دوران حکومتش خرابکاری کرده بود؛ حضرت علی[ؓ] در زمان سه حاکم اوّل گاه و بیگاه و به مناسبت هایی، ناخشنودی خود را نشان می داد؛ امام حسن[ؓ] نیز در ابتدای حکومتش با معاویه جنگید؛ امام حسین[ؓ] نیز کسی نبود که آرام بگیرد؛ او فرزند دختر رسول الله^ﷺ بود و مسلمانان احترام فوق العاده ای برای وی قائل بودند.

پس معاویه باید کاری می کرد و تا زنده بود و حاکم، از قدرت استفاده می کرد تا هر آنچه می تواند از فضائل اهل بیت علیهم السلام بکاهد و دشمنی ایشان را در دلها بکارد. نیز باید حاکمان پیش از حضرت علی[ؓ] و پس از وی را

چهره ای نورانی و مقدس ببخشد. در این راه زر و سیم و آهن بود که حرف اول را می زد. اگر کسی به سکه راضی می شود که هیچ، و گرنه شمشیر را حواله اش می کردند. افزون بر همه ی اینها خوارج را نیز نباید فراموش کرد که به آنها نیز می پردازیم.

در اینجا نمی خواهیم تاریخ سیاسی اسلام را بنویسیم. اما می توان از این تاریخ استفاده کرد و از لابه لای آن پاسخ پرسش را به دست آورد. از این رو به گوشه هایی از آن اشاره می شود تا روشن شود که چرا فضائل اهل بیت علیهم السلام و به ویژه امام امیرالمؤمنین علی[ؓ] از طریق محدثانی که سر سپرده به خلفا بودند، کم نقل شده است؟

بار دیگر یادآوری می شود که مواردی که به آنها اشاره می شود را می توان، یا شاید باید، از علل و اسباب کلی کمی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح

دانست. در جای دیگر به علل و اسباب و انگیزه های جزئی و شخصی

پرداخته خواهد شد.

۱-۴- معاویه و نسبت قتل عثمان به حضرت علی(ع):

ابن ابی الحدید می گوید:

«وكان معاوية على أسّ الدهر مبغضا لعلیّ ×، شديد الانحراف عنه، و كيف لا يبغضه وقد قتل أخاه حنظله يوم بدر، وخاله وليد بن عتبة... وقتل من بنی عمّه عبدشمس نفرا كثيرا من أعيانهم وأماثلهم؛ ثم جاءت الطامّة الكبرى، واقعه عثمان، فنسبها كلّها إليه بشبهه إمساكه عنه».

او همچنین می گوید: معاویه حتی در زمان عثمان، برای حضرت علی × نامه های خشن می نوشت و او را به جنگ می طلبید(۱).

معاویه در نامه ای به امام ×، صراحتاً او را قاتل عثمان می خواند؛ آنجا که می نویسد:

«سلام الله على من اتبع الهدى. أما بعد... حتى طمعت يا بن أبي طالب فتغيرت، وأصبحت تعد نفسك قويا على ما عداك بطعام أهل الحجاز، وأوباش أهل العراق وحمقى الفسطاط و غوغاء السواد... قتلت عثمان بن عفان... والسلام على أولياء الله»(۲).

ص: ۳۳۹

۱- همان؛ ص ۱۵۶.

۲- الإمامه والسياسة؛ ابن قتيبة؛ ج ۱، ص ۸۰.

این نامه سراسر اهانت است. نخست اینکه او نامه را با «سلام الله علی من اتبع الهدی» آغاز می کند؛ یعنی اینکه امیر المؤمنین × پیرو هدایت نیست و گمراه است!! همچنان که نامه را با «والسلام علی اولیاء الله» پایان می دهد؛ یعنی علی × از اولیاء الله نیست و از اعداء الله است!!

او همچنین در این نامه دشمنی خود رانسبت به حجاز و عراق اعلام می کند. و این آغاز جنایات امویان نسبت به اهل حجاز و عراق است.

۲-۴- فضائل حضرت علی (ع) و سفیر معاویه:

از جمله کسانی را که معاویه به سوی حضرت علی × فرستاد و امام را به جنگ تهدید کرد، فردی از قبیله ی «عبس» است. او پس از رساندن نامه ی معاویه به حضرت علی × با شنیدن فضائل او، گویا به خود آمد:

«... وَإِنَّ الْعَبْسِيَّ أَقَامَ بِالْعِرَاقِ عِنْدَ عَلِيٍّ حَتَّى اتَّهَمَهُ مَعَاوِيَةَ، وَلَقِيَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارَ، فَأَشْرَبُوهُ حَبَّ عَلِيٍّ، وَحَدَّ ثَوْبَهُ عَنِ فَضَائِلِهِ، حَتَّى شَكَّ فِي أَمْرِهِ» (۱)

آری! همین فضائل بود که معاویه را سخت آزار می داد.

۳-۴- بسر بن ارطاه و شیعیان حضرت علی (ع) در یمن:

بُسر از بندگان حلقه به گوش معاویه بود؛ معاویه او را به یمن فرستاد تا هر آن کس را که پیرو و مطیع حضرت علی × بود بکشد. او نیز این کار را کرد و از

ص: ۳۴۰

جمله دو پسر عیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را، که کودک بودند، کشت:

«بعثه معاویه إلى اليمن في جيش كثيف، وأمره أن يقتل كل من كان في طاعة عليّ ×، فقتل خلقا كثيرا، وقتل فيمن قتل ابني عبيدالله بن العباس بن عبدالمطلب وكانا غلامين صغيرين، فقالت أمهما ترثيهما: «يا من أحس بُنيّ اللذين هما كالدّرتين تشطّي عنهما الصّدْفُ» (١)

اعتراف می کند که با خواندن این بیت شعر، گریستم.

یادآوری می شود که داستان بَسْر و کشتار او در یمن در زمان حکومت امام امیر المؤمنین × بود و نه بعد از شهادت ایشان.

در اینکه معاویه، بسر را به یمن فرستاد تا این کار را بکند؛ گفته اند که در صنعا یمن گروهی از شیعیان عثمان زندگی می کردند که کشته شدن عثمان آنها را بسیار گران و بزرگ آمده بود و با علی × از روی ناچاری بیعت کرده بودند؛ ولی زمانی که اختلاف مردم عراق را با امام × دیدند و محمد بن ابی بکر نیز در مصر کشته شد... آنها نیز از خونخواهی عثمان دم زدند... معاویه نیز بسر را راهی یمن کرد. (٢)

٤-٤ - معاویه امر به دشنام دادن بر علی × می کند:

لعن و دشنام دادن به امیر المؤمنین × که از میراث شوم معاویه است بر کسی پوشیده نیست. او مردم عراق و شام و جاهای دیگر را به ناسزاگویی نسبت به

ص: ٣٤١

١- شرح نهج البلاغه؛ ج ١، ص ١٥٨.

٢- همان؛ ص ١٦٣.

امام × وادار می کرد و کاری کرد که این موضوع به صورت سنتی اسلامی جلوه کند. خطبا بر فراز منبرها امام × را بد می گفتند و از او بیزاری می جستند. پیران با لعن حضرت علی × مردند و کودکان با آن پیر شدند. این کار تا زمان عمر بن عبدالعزیز به شدت هرچه تمام تر ادامه داشت و با روی کار آمدن او تنها و تنها برای دو سال آن هم در ظاهر ممنوع شد. یعنی از زمان حکومت مطلقه ی معاویه و حتی پیش از آن، تا روی کار آمدن عمر در ۹۹ هجری به مدت ۶۰ سال حضرت علی × را آشکارا در مساجد و جمعه و جماعات لعن می کردند؛ که البته این کار پس از عمر بن عبد العزیز بار دیگر از سر گرفته شد.

معاویه خود بر منبر می رفت و حضرت علی × را سب و لعن می کرد. (۱)

آنها حتی روزی را در ایام حج، ویژه ی لعن امام × قرار داده بودند. (۲)

علت این کار را خود معاویه توضیح می دهد. روزی تعدادی از امویان به او گفتند: ای معاویه! قدرت را در دست گرفتی و علی را خوار کردی؛ بد نیست که دیگر دست از او برداری و از لعنش در گذری. معاویه در پاسخ آنها گفت:

«لا والله حتی یربو علیه الصغیر و یرهم علیه الکبیر ولا ینکر له ذاکرٌ فضلاً» (۳)

ص: ۳۴۲

۱- همان؛ ص ۴۷۴؛ (ج ۴، ص ۵۷، فصل فی ما روی من سب معاویه و... دار احیاء الکتب العربیة). (محقق)

۲- همان.

۳- همان؛ ص ۴۷۵.

۵-۴- بیزاری حتی از نام حضرت علی(ع):

کار به جایی رسیده بود که کسی نام «علی»

را بر فرزند خود نمی گذاشت و آن را عار و ننگ می دانستند. روزی کسی به حجاج - که هم خود لعن می کرد و هم امر به لعن - گفت:

«إِنَّ أَهْلِي عَقَوْنِي فَسَمَوْنِي عَلِيًّا فَغَيَّرَ اسْمِي...»^(۱)

۶-۴- اگر مردم فضائل حضرت علی× را بدانند از ما پیروی نمی کنند:

عمر بن عبدالعزیز در زمان حاکمیت پدرش بر مدینه از پدر می پرسد: چرا علی را لعن می کنی؟ و او در پاسخ عمر می گوید:

«إِنَّ مِنْ تَرِي تَحْتَ مَنْبِرِنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَغَيْرِهِمْ، لَوْ عَلِمُوا مِنْ فَضْلِ هَذَا الرَّجُلِ مَا يَعْلَمُهُ أَبُوكَ، لَمْ يَتَّبِعْنَا مِنْهُمْ أَحَدٌ...»^(۲)

۷-۴- آنها حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین^ را نیز لعن می کردند:

عبدالله بن هانی اودی - که از شیعیان حجاج بود - می گوید:

«وَمَنْ نَسُوهُ نَذَرْنَا أَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَنْ تَنْحَرَ كُلَّ وَاحِدَةٍ عَشْرَ قَلَائِصٍ، فَفَعَلْنَا... وَمَا مَنَّا رَجُلًا عَرَضَ عَلَيْهِ شَتْمُ أَبِي تَرَابٍ وَلَعْنُهُ إِلَّا فَعَلَ وَزَادَ ابْنِيهِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا وَأَمَهُمَا فَاطِمَةَ...»^(۳)

ص: ۳۴۳

۱- همان.

۲- همان.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۱، فصل فی ماروی من سب معاویه و...، داراحیاء الکتب العربیه. (محقق)

و اینها همه افزون بر دشمنی عبدالله بن زبیر با حضرت علی × بود که بیش از یک دهه (۱)»

قدرت را در حجاز و عراق و ایران و هند در دست داشت. او کسی است که به عبدالله بن عباس گفت: «إني لأكتم بغضكم أهل هذا البيت منذ أربعين سنة...» (۲)». بنابراین نباید فراموش کرد که او فرزند زبیر است که با حضرت علی × دشمنی کرد.

ابن ابی الحدید داستانی خواندنی را در شرح نهج البلاغه بین محمد بن حنفیه و عبدالله بن زبیر آورده که نشان دهنده ی شدت دشمنی او با امام × است. (۳)»

۴-۸ جعل حدیث در مذهب امام :

امویان درهم و دینار می دادند و حدیث می خریدند؛ آنهم از کسانی مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و عروه بن زبیر.

ابن ابی الحدید معتزلی که یکی از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب خود فصلی را به عنوان «بیان احادیث جعلی در ذم علی ×»

اختصاص داده است و در آن بعضی از این روایات ذکر شده است:

از «زهری» از عروه بن زبیر از عایشه نقل شده است:

«كنت عند رسول الله، إذ أقبل العباس و علي، فقال: يا

ص: ۳۴۴

۱- ۶۱-۷۳ هـ.ق.

۲- همان؛ ص ۴۷۷، (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۲، فصل فی ما روی من سب معاویه و حزبه لعلی ×، و ج ۲۰، ص ۱۴۸، داراحیاء الکتب العربیه، به نقل از مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۹). (محقق)

۳- همان.

عائشه، إن هذين يموتان على غير ملتي، أو قال ديني»

یا این حدیث:

«یا عائشه؛ إن سرک أن تنظری إلى رجلین من أهل النار فانظری إلى هذین قد طلعا؛ فإذا العباس وعلی بن أبی طالب» (۱)

و نیز روایت ابوهریره که علی × دختر ابوجهل را خواستگاری کرد؛ که در بیشتر کتاب های حدیثی دسته اول آمده است (۲).

در «عام الجماعه»، ابوهریره با معاویه وارد کوفه شد. ابوهریره به مسجد رفت و در آنجا خطبه ایراد کرده، گفت:

«یا أهل العراق، أتزعمون أنني أكذب على الله ورسوله، وأحرق نفسي بالنار؟! والله لقد سمعت رسول الله... يقول: «إن لكل نبي حرما و إن حرمي بالمدينه ما بين عيبر إلى ثور، فمن أحدث فيها حدثا فعليه لعنة الله و الملائكه و الناس أجمعين» و أشهد بالله أن عليا أحدث فيها»

خبر به گوش معاویه رسید؛ ابوهریره را جایزه داد، اکرام کرد و او را امیر مدینه قرار داد. (۳)

ص: ۳۴۵

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴، فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه. (محقق)

۲- نک: شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۴۷۷ - ۴۸۸. (ج ۴، ص ۶۴، فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی × داراحیاء الکتب العربیه). (محقق)

۳- همان؛ ص ۴۷۹. (ج ۴، ص ۶۷، فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی × داراحیاء الکتب العربیه).

۹-۴- خوشحالی مروان حکم از کشته شدن امام حسین (ع):

عبداللہ بن زیاد بہ مدینہ نوشت کہ ما کار حسین × بساختیم. مروان خبردار شد و گفت:

يا حَبْنًا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَحُمْرَةُ تَجْرِي عَلَى الْخَدَيْنِ

کأنما بتّ بمسجدین

پس بہ قبر رسول خدا | اشارہ کرد و گفت: «یومٌ بیوم بدر» (۱).

۱۰-۴- روایت شأن نزول آیه ی قرآن در مذمت علی (ع):

معاویہ بہ «سمرہ بن جندب» ۱۰۰/۰۰۰ درہم داد تا بگوید: آیه ی ﴿ومن الناس من يعجبك

قوله في الحياه الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه وهو ألد الخصام * وإذا تولّى سعى في الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد﴾ (۲) دربارہ ی علی × و آیه ی ﴿ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله﴾ (۳) دربارہ ی ابن ملجم نازل شدہ است.

سمرہ بہ صد ہزار راضی نشد؛ معاویہ ۲۰۰/۰۰۰ پیشنہاد کرد، باز راضی نشد؛ ۳۰۰/۰۰۰ پیشنہاد داد، راضی نشد؛ ۴۰۰/۰۰۰ داد، پذیرفت. (۴)

ص: ۳۴۶

۱- همان؛ ص ۴۸۱. (شرح نہج البلاغہ، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲، فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعہ فی ذم علی ×، داراحیاء الکتب العربیہ). (محقق)

۲- بقرہ / ۲۰۴ و ۲۰۵.

۳- بقرہ / ۲۰۷.

۴- (ہمان).

۱۱-۴- تجاهل معاویه نسبت به فضائل امام(ع):

در سال ۵۵ هجری یعنی پانزده سال پس از جنگ صفین و شهادت امیر المؤمنین[×]، زمانی که معاویه از سعد بن ابی وقاص می پرسد چرا همراه ما با علی نجنگیدی؟ سعد پاسخ داد که: «ما کنت لأقاتل رجلاً قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم «انت منى بمنزله هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي»». معاویه به سعد می گوید: چه کسی این را با تو شنیده؟ سعد می گوید: فلان و فلان و ام سلمه. معاویه می گوید: «أما إني لو سمعته منه صلى الله عليه وسلم لما قاتلت علياً»^(۱)

هرچند معاویه به دروغ وانمود می کرد که این روایت را نشنیده؛ لیکن از این داستان، نخست، اهمیت نقش روایات فضائل به خوبی دانسته می شود؛ و دوم اهمیت تدوین و نشر احادیث؛ چه آنکه اگر از تدوین حدیث و نشر آن جلوگیری نمی شد دیگر معاویه نمی توانست ادعای نادانی نسبت به این روایت کند.

۱۲-۴- شادی معاویه در قتل امام حسن(ع):

اینکه امام حسن[×] به دسیسه ی معاویه مسموم

و شهید شدند از متواترات تاریخی است. او نه تنها امام[×] را به واسطه ی همسر ایشان می کشد، بلکه در مرگ ایشان نیز از خود شادمانی نشان می دهد که این نشان دهنده ی اوج دشمنی معاویه و حزب اموی با اهل بیت علیهم السلام است.

ص: ۳۴۷

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۶۴، قصه التحکیم...، داراحیاء الکتب العربیة - البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۸۴، فضالہ بن عبید الانصاری الاوسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت. (محقق)

در تاریخ می خوانیم که او از شدت خوشحالی در مرگ امام × سجده ی شکر بجا می آورد: «لَمَّا بَلَغَ مَعَاوِيَةَ مَوْتَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ خَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ!!» (۱)

۱۳-۴- جلوگیری مروان از دفن امام حسن(ع) در کنار پیامبر اکرم |:

در هنگام دفن امام × در خانه ی پیامبر | مروان که قلبی ملامال از بغض علی × و آل علی علیهم السلام دارد؛ از این کار جلوگیری می کند و می گوید: «ما كنت لأدع ابن أبي تراب يدفن مع رسول الله، قد دفن عثمان بالبيع...» (۲)

مروان لفظ «ابی تراب» را به قصد اهانت به علی × به کار می برد.

۱۴-۴- زیاد بن ابیه و کشتن شیعیان آل علی(ع):

او که والی کوفه و بصره بود هر که را که از دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام می دید یا می کشت یا زندانی می کرد و حتی خانه های ایشان را نیز خراب می کرد. (۳)

در تاریخ می خوانیم:

«بلغ الحسن بن علي، أن زيادا يتتبع شيعة علي بالبصرة فيقتلهم...» (۴)

ص: ۳۴۸

-
- ۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۹، فی ترجمه الامام الحسن × و تحت الرقم ۱۵۵. (محقق)
 - ۲- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۸۸، الحسن بن علی بن ابی طالب ×، دارالفکر، بیروت. (محقق)
 - ۳- مختصر تاریخ دمشق؛ ابن منظور، ج ۹، ص ۸۶.
 - ۴- همان؛ ص ۸۸.

زیاد، نخستین کسی بود که والی کوفه و بصره، باهم شد: «وهو أوّل من جُمع له المصران»^(۱)

زیاد، شش ماه در کوفه بود و شش ماه در بصره زمانی که به کوفه می رفت «سمره بن جندب» را به جای خود می نشانید. سمره نیز به غلامان حلقه به گوش معاویه در بصره بود به کوفه می رفت و در شش ماهی که زیاد در کوفه بود به بصره.^(۲)

از جمله کسانی که به وسیله ی زیاد کشته شدند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق» اند. طبری داستان آنها را در تاریخ خود آورده است.^(۳)

علت اصلی کشته شدن حجر این بود که «مغیره بن شعبه» که پیش از زیاد والی کوفه بود از حضرت علی × بد می گفت و حجر تاب این سخنان را نمی آورد و اعتراض می کرد.

طبری می گوید:

«إنّ معاویه بن أبی سفیان لما ولی المغیره بن شعبه الکوفه فی جمادی سنه إحدى وأربعین (۴۱هـ-ق) دعاه، فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: أمّا بعد... لا تتحمّ عن شتم علی وذمّه و الترحم علی عثمان و الاستغفار له و العیب علی

ص: ۳۴۹

۱- همان؛ ص ۷۲.

۲- تاریخ الأمم والملوک؛ الطبری؛ ج ۶، ص ۱۶۱.

۳- همان؛ ص ۱۶۸.

أصحاب عليّ و الأقباء لهم وترك الاستماع منهم، وياطراء شيعه عثمان رضوان الله عليه والإدناء لهم والاستماع منهم...» (۱۱)

مغیره نیز همه ی اینها را مو به مو اجرا می کرد. پس از مغیره که زیاد والی کوفه شد؛ او نیز همین کار را می کرد. عمرو نیز در ادامه ی جریان حجر کشته شد. او یکی از اصحاب بزرگ بود که پس از کشتن او، سر از تنش جدا کردند و آن را برای معاویه

فرستادند و گویند که این نخستین سری است که در اسلام حمل شد و از جایی به جای دیگر برده شد. زیاد، حجر و یارانش را به شام فرستاد و تا آخرین لحظات از آنها خواسته می شد که از علی × بیزاری جویند و او را لعن کنند تا زنده بمانند؛ ولی آنها این کار را نکردند و بالاخره آن بزرگوار و یارانش را در «مرج عذرا» یعنی همان جایی که خودش آنرا فتح کرده بود به شهادت رساندند.

دیگر از کسانی که به وسیله ی زیاد کشته شدند و جرمشان دوستی علی و آل علی × بود و به اصطلاح شیعه ی علی × بودند «مسلم بن زیمر» و «عبدالله بن نُجَی» اند.

در «کتاب المحجّر» می خوانیم:

«وصلب زیاد بن أبیه (مسلم) بن زیمر، و (عبدالله) بن نُجَی الحضرمیین علی أبوابهما أیاما بالكوفه. وکانا شیعیین. و ذلك بأمر معاویه. وقد عدّهما الحسين بن علیّ

ص: ۳۵۰

۱- همان.

رضی الله عنهما علی معاویه فی کتابه إلیه: «ألت صاحب حجر و الحضرمین اللذین کتب إلیک ابن سمیه أنهما علی دین علی و رأیه، فکتبت إلیه من کان علی دین علی و رأیه فاقتله و امثل به، فقتلها و امثل بأمرك بهما؟ و دین علی و ابن عم علی الذی کان یضرب علیه أباک - یضربه علیه أبوک، أجلسک مجلسک الذی أنت فیه. ولو لا ذلک کان أفضل شرفک و شرف أیک تجشم الرحلتین اللتین بنا من الله علیک بوضعهما عنکم...» (۱)

اینها همه گوشه ای از آن چیزی است که در زمان زیاد و معاویه بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان و دوستان آنان گذشت. در زمان معاویه و پیش از شهادت امیر المؤمنین × مالک اشتر و محمد بن ابی بکر نیز به دسیسه های معاویه کشته شدند.

پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید نیز، وضع همان بود که گذشت. امام حسین × با آن وضع فجیع در کربلا شهید شد و اهل بیت علیهم السلام به اسیری گرفته شدند و در شهرهای اسلامی آنها را گرداندند و خارجیان خواندند.

پس از آن فتنه ی ابن زبیر به پا خواست. پس از مروان و عبدالله بن زبیر که کار به دست عبدالملک رسید و خیالش از کابوس وحشتناک عبدالله آسوده گشت بار دیگر فشارها بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان با شدتی دوچندان آغاز شد.

ص: ۳۵۱

۱- ص ۴۷۹ (این کتاب نوشته ی ابی جعفر محمد بن حبیب ابن امیه بن عمرو الهاشمی البغدادی متوفی به سال ۲۴۵هـ-ق است؛ به روایت ابی سعید الحسن بن الحسین السکری).

اگر معاویه نزدیک به بیست سال تمام قدرت مطلق را در دست داشت؛ عبدالملک مروان - ششمین حاکم اموی - نیز بیش از بیست سال درگیر کشمکش با عبدالله بن زبیر بود که در فاصله ی سال های ۶۱-۷۳ هـ.ق خلیفه اش می خواندند.

در سال ۷۳ هـ.ق که همه سرزمین های اسلامی زیر پرچم حکومت اموی - مروانی عبدالملک درآمد بار دیگر سیاست معاویه به وسیله ی او، این بار به واسطه ی «حجاج»^(۱)

- به جای زیاد بن ابیه - پیگیری شد.

عبدالملک، پس از پدرش مروان، حجاج را روانه ی حجاز کرد تا کار عبدالله بن زبیر را بسازد. حجاج از عهده ی این کار به خوبی برآمد و کار عبدالله بساخت. پس از آن عبدالملک، حجاج را زمامدار عراق کرد^(۲).

پس از مرگ عبدالملک، پسرش «ولید» روی کار آمد (۸۶-۹۶ هـ.ق).

سی سال حکومت عبدالملک و ولید را می توان

عصر اختناق برای اهل بیت علیهم السلام و شیعیان دانست. امام علی بن الحسین و محمد بن علی^۴ در این دوران زندگی می کردند.

بنی امیه، حسین بن علی^۵ را کشته بودند و وحشتی عجیب در دلها ایجاد

ص: ۳۵۲

۱- حجاج بن یوسف بن الحکم... بن سعد بن عوف بن ثقیف تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج ۱۲، ص ۱۱۳.

۲- همان.

کرده بودند. مردم می اندیشیدند بنی امیه که از کشتن امام حسین × که از بزرگان صحابه و فرزند رسول خدا | و خامس اصحاب کسا بود، نگذشتند؛ حتما از ریختن خون آنان و نیز سایر اهل بیت علیهم السلام ، باکی ندارند.

اندیشه ی مردم درست بود. نشانه ی آن هم کشتار فجیع اهل مدینه بود که به واقعه ی «حرّه» مشهور است. (۱)

آری! امامت امام زین العابدین × در چنین جوی آغاز شد که شیعیان پراکنده شده بودند و دیگر امیدی به آنها نبود. امام × نیز امامت را به صورت مخفی و همراه با تقیه ی

شدید دنبال می کرد.

«مسعودی» (۲)

می گوید:

«وقام ابو محمد علی بن الحسین × بالأمر مستخفياً علی تقیه شدیدة فی زمان صعب» (۳)

امام سجاد × می فرمود:

«ما بمکه والمدینه عشرون رجلاً یحَبُّنا» (۴)

ص: ۳۵۳

۱- ذیحجه سال ۶۳ هـ.ق.

۲- ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الهذلی م ۳۴۶ هـ.ق.

۳- اثبات الوصیه؛ ص ۱۶۸.

۴- بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۹۷، باب الرابع و الثلاثون، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴، فصل فی ذکر المنحرفین عن علی ×، داراحیاء الکتب العربیه. (محقق)

حجاج که از غلامان حلقه به گوش عبدالملک و ولید بود همچون خود عبدالملک فردی سفاک و خونریز بود. مسعودی درباره ی عبدالملک می گوید:

«... وکان له إقدام على الدماء، وکان عتیه الیه علی مثل مذهبه، کالحجاج بالعراق، والمهلب بخراسان، وهشام بن إسماعیل بالمدينة، وغيرهم بغيرها، وکان الحجاج من أظلمهم وأسفکهم للدماء...»^(۱)

ولید هم مانند پدر و به سفارش او فردی خونریز بود. مسعودی می گوید:

«.. دخل الوليد على أبيه عبدالملك عند وفاته، فجعل يبكي عليه... انّ عبدالملك نظر إلى الوليد و هو يبكي عليه عند رأسه فقال: يا هذا، أحنين الحمامة؟ إذا أنا متُّ فشمّر و اتزّر، والبس جلد نمر، وضع سيفك على عاتقك، فمن أبدى ذات نفسه لك فاضرب عنقه...»^(۲). کان الوليد جبارا عنيدا، ظلوماغشوما...»^(۳).

در اینجا به جنایات حجاج می پردازیم؛ چرا که او آنقدر جنایت کرد که جنایات دیگر مزدوران حاکمان مروانی را کم رنگ کرد. البته نباید از جنایات دیگر مزدوران مانند «هشام بن اسماعیل» غافل شد.

ص: ۳۵۴

۱- مروج الذهب ومعادن الجوهر؛ ج ۳، ص ۹۱.

۲- همان؛ ص ۱۶۰.

۳- همان؛ ص ۱۵۷.

«... کان هشام بن إسماعیل یؤذی علی بن حسین و أهل بيته، یخطب بذلك علی المنبر، وینال من علی...» (۱)

آری! همین آزارها نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود که امام زین العابدین × را واداشت تا این سخنان را بر زبان آورد:

«... أصبحنا في قومنا بمنزله بني إسرائيل في آل فرعون، إذ كونوا يُدبِّحون أبناءهم ويستحيون نساءهم، وأصبح شيخنا وسيدنا يُتقرب إلى عدونا بشتمه أو سبه على المنابر، وأصبحت قريش تُعدُّ أن لها الفضل على العرب لأنَّ محمداً صلى الله عليه وسلم منها، لا يُعدُّ لها فضل إلاَّ به، وأصبحت العربُ مقرَّه لهم بذلك، وأصبحت العرب تُعدُّ أن لها الفضل على العجم لأنَّ محمداً صلى الله عليه وسلم منها لا يُعدُّ لها فضل إلاَّ به، وأصبحت العجم مقرَّه لهم بذلك. فلئن كانت العرب صدقت أن لها الفضل على العجم وصدقت قريش أن لها الفضل على العرب لأنَّ محمداً صلى الله عليه وسلم منها، إنَّ لنا أهل البيت الفضل على قريش لأنَّ محمداً صلى الله عليه وسلم منَّا، فاصبحوا يأخذون بحقنا ولا يعرفون لنا حقاً. فهكذا أصبحنا إذ لم تعلم كيف أصبحنا.

ص: ۳۵۵

قال (۱): فظننت أنه أراد أن يُسمع من في البيت» (۲)

این سخنان را امام × در پاسخ به «منهال» که به ایشان گفته بود: «کیف أصبحت أصلحك الله؟»، بیان فرمودند.

امام محمد بن علی باقر^۴ نیز در سخنانی، آنچه را که از غاصبان خلافت اهل بیت علیهم السلام بر آنها آمده، این چنین بیان می کنند:

«... قال لبعض أصحابه: يا فلان، ما لقينا من ظلم قريش إيانا وتظاهرهم علينا وما لقي شيعتنا ومحبونا من الناس!

إن رسول الله | قبض وقد أخبرنا أولي الناس بالناس، فتمالأت علينا قريش حتى أخرجت الأمر عن معدنه، واحتجبت على الأنصار بحقنا وحجتنا، ثم تداولتها قريش، واحدٌ بعد واحد، حتى رجعت إلينا، فنكثت بيعتنا و نصب الحرب لنا... ثم لم نزل - أهل البيت - نُستدلَّ ونُستصام ونقشى و نمتهن و نحرمت و نقتل و نخاف و لا نأمن على دِمائنا و دماء أوليائنا. و وجود الكاذبون الجاحدون لكذبهم و جحودهم موضعاً يتقربون به إلى أوليائهم و قضاه السوء و عمال السوء في كلِّ بلدة؛ فحدّثوهم بالأحاديث الموضوعه المكذوبه و رووا عنا ما لم نقله و ما لم نفعله ليبغضونا إلى الناس، و كان عظم ذلك و كبره زمن معاويه

ص: ۳۵۶

۱- گوینده «منهال بن عمرو» است.

۲- همان؛ صص ۲۱۹-۲۲۰.

بعد موت الحسن ×، فقتلت شيعتنا بكل بلده، وقطعت الأيدي والأرجل على الظنّه، و كان من يذكر بحبنا والإنقطاع إلينا سيُجن أو نهب ماله، أو هُدمت داره، ثم لم يزل البلاء يشتدّ و يزداد إلى زمان عبيدالله بن زياد قاتل الحسين ×، ثم جاء الحجاج فقتلهم كلّ قتلّه و أخذهم بكلّ ظنّه و تهمه، حتّى إنّ الرجل ليقال له: زنديق أو كافر، أحبّ إليه من أن يقال: شيعه عليّ، و حتّى صار الرجل الذي يذكر بالخير - و لعلّه يكون ودعاء صدوقا - يحدث بأحاديث عظيمه عجيبه من تفضيل بعض من قد سلف من الولاة، ولم يخلق الله تعالى شيئا منها ولا - كانت ولا - وقعت و هو يحسب أنّه حقّ، لكثره من قد رواها ممّن لم يعرف بكذب ولا - بقلّه ودع» (١).

سخنان امام × ديگر جای هيچ گونه سخن را

باقی نمی گذارد؛ با این همه به برخی از جنایات حجاج اشاره می شود؛ پیش از آن و برای بیشتر فهمیدن سخنان امام باقر × به نقل سخنان «علی بن محمد مدائنی» (٢)

در «کتاب الأحداث» که ابن

ص: ٣٥٧

١- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحديد؛ ج ٣، صص ٢٧٩ - ٢٨٠.

٢- ... أبو الحسن الإخباری صاحب التصانیف... وهو صاحب الأخبار... فقال أحمد بن أبي خيثمه: كان أبي وابن معين و مصعب الزبيری يجلسون على باب مصعب، فمرّ رجل... فسلم و خصّ بسلامه يحيى، فقال له: يا أبا الحسن! ألي أين؟ قال: إلى دار هذا الكريم الذي يملأ - كميّ دنانير و دراهم: إسحاق الموصلي. فلما وليّ قال يحيى: ثقة ثقة ثقة. فسألت أبي من هذا؟ فقال: هذا المدائني. مات المدائني سنة ٢٢٤ أو ٢٢٥ هـ. -ق عن ٧٣ سنة؛ ميزان الاعتدال؛ الذهبي؛ ج ٣، ص ١٥٣.

أبي الحديد أنها را آورده، می پردازیم:

«... كتب معاوية نسخه واحده إلى عمّاله بعد عام الجماعة: أنا برئت الذمّة ممن روى شيئاً من فضل أبي تراب و أهل بيته، فقامت الخطباء في كلّ كوره وعلى كلّ منبر، يلعنون عليّاً و يبرأون منه و يقعون فيه وفي

أهل بيته؛ و كان أشدّ بلاء حينئذ أهل الكوفه؛ لكثرة من بها من شيعه عليّ ×، فاستعمل عليهم زياد بن سميه... فكان يتتبع الشيعه وهو بهم عارف؛ لأنّه كان منهم أئيام عليّ ×؛ فقتلهم تحت كلّ حجر و مَيدَر، و أخافهم، و قطع الأيدي و الأرجل و سَمَل العيون و صلبهم على جذوع النخل...

و كتب معاويه إلى عمّاله في جميع الآفاق: ألا يجيزوا لأحدٍ من شعيه عليّ و أهل بيته شهاده، و كتب إليهم: أن أنظروا من قبلكم من شيعه عثمان و محبيّه و أهل ولايته، و الذين يروون فضائله و مناقبه، فأدنوا مجالسهم و قرّبوهم و أكرمواهم، و اكتبوا لي بكلّ ما يروى كلّ رجل منهم و اسمه و اسم ابيه و عشيرته.

ففعّلوا ذلك، حتى أكثروا في فضائل عثمان و مناقبه... فليس يجي ء أحد مردود من الناس عاملاً من عمّال معاويه، فيروى في عثمان فضيله أو منقبه إلاّ كتب اسمه و قرّبه و شقّعه...

ثم كتب إلى عمّاله: أن الحديث في عثمان قد كثر و فشا...

ص: ٣٥٨

فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الروايه في فضائل الصحابه والخلفاء الأولين، ولا تتركوا خيرا يرويه أحد من المسلمين في أبي تراب إلا و تأتوني بمناقصٍ له في الصحابه...

... فرويت أخبار كثيره في مناقب الصحابه مفتعله لاحقيقه لها... فعلموا صبيانهم و غلمانهم من ذلك الكثير الواسع حتى رووه و تعلموه كما يتعلمون القرآن، و حتى علموه بناتهم و نساءهم و خدمهم و حشمهم...

ثم كتب إلى عماله نسخه واحده إلى جميع البلدان: انظروا من قامت عليه البيئه أنه يحب عليا و أهل بيته، فامحوه من الديوان و أسقطوا عطاءه و رزقه...

... فظهر حديث كثير موضوع و بهتان منتشر و مضى على ذلك الفقهاء والقضاه والولاه...

... حتى انتقلت تلك الأخبار والأحاديث إلى أيدي الديانين الذين لا يستحلون الكذب والبهتان فقبلوها و رووها و هم يظنون أنها حق، ولو علموا أنها باطله لما رووها ولا تدينوا بها...

فلم يزل الأمر كذلك حتى مات الحسن بن علي ×، فازداد البلاء والفتنه، فلم يبق أحد من هذا القبيل إلا هو خائف على دمه، أو طريد في الأرض. ثم تفاقم الأمر بعد قتل الحسين × وولى عبدالملك بن مروان فاشتد على

الشيعة وولّى الحجاج بن يوسف فتقرّب إليه أهل النّسك والصلاح والديّن يبغض عليّ و موالاه أعدائه... فأكثروا في الروايه في فضلهم و سوابقهم و مناقبهم، وأكثروا من البغض من عليّ × و عيبه والطعن فيه و الشنآن له...»^(١).

ابن ابى الحديد در ادامه ي اين نقل قول مى گويد:

«و قد روى ابنُ عرفه المعروف بنفطويه - و هو من أكابر المحدثين و أعلامهم - في تاريخه... إنّ أكثر الأحاديث الموضوعه في فضائل الصحابه افتعلت في أيام بنى أميه

تقربا إليهم بما يظنون أنّهم يُرغمون به أنوف بنى هاشم»^(٢).

با اين مقدمه به جنایات حجاج مى پردازيم.

ابن عساکر در تاريخش به بيان جنایات او پرداخته و حدود نود صفحه درباره او نوشته است. ابن عساکر داستانی از فریبکاری حجاج نقل مى کند؛ او مى گوید: آنگاه که سپاه حجاج، عبدالله بن زبیر را در مسجد الحرام محاصره کرده بودند، سپاهیان حجاج از روی کوه «ابى قبيس» با منجنیق کعبه و مسجدالحرام را سنگباران مى کردند و اين رجز را مى خواندند:

خطاره مثل الفنيق المزبد أرمى بها عواذ هذا المسجد

ص: ٣٦٠

١- همان؛ صص ٢٨٠-٢٨١.

٢- همان؛ ص ٢٨١.

که ناگهان صاعقه ای آمد و آنها را هلاک کرد. دیگر سپاهیان ترسیده، از سنگباران کردن کعبه سرباز زدند؛ پس حجاج خطبه ای خواند و گفت:

«ألم تعلموا أن بني إسرائيل كانوا إذا قربوا قربانا فجاءت نار فأكلتها علموا أنه قد تقبل منهم، وإن لم تأكلها قالوا لم تقبل. فلم يزل يخذعهم حتى عادوا فرموا...»^(۱)؟!

حجاج زمانی که وارد کوفه شد، خطبه ای خواند و گفت:

«... وإني لأدى رؤوسا قد أيعت وقد حان قطافها»^(۲)

یعنی من سرهایی را می بینم که رسیده اند و زمان چیدنشان است! روشن است که حجاج چه سرهایی را می گوید. سرهایی که در آنها هوای علی بن ابی طالب علیهم السلام و دشمنی بنی امیه بود. حجاج پس از کشتن ابن زبیر، به مدینه رفت؛ چرا که عبدالملک او را والی هر دو شهر قرار داده بود. زمانی که به مدینه وارد شد، مردم آن جا را بسیار اذیت کرد و آنها را خوار ساخت.

در تاریخ می خوانیم:

«... فلما قدم المدينة أقام بها شهرا و شهرين فأساء إلى أهلها و استخفّ بهم و قال: أنتم قتله أمير المؤمنين عثمان...»^(۳)

ص: ۳۶۱

۱- ج ۱۲، ص ۱۲۰، شماره ۱۲۱۷.

۲- الكامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج ۴، ص ۱۳۸.

۳- همان، ص ۱۲۷.

او بر دست گروهی از صحابه با سرب، داغ نهاد و هدف او خوار کردن آنها بود:

«... و ختم آیدی جامعه من الصحابه بالرصاص استخفافا بهم كما يفعل بأهل الذمه، منهم جابر بن عبدالله و أنس بن مالك و سهل بن سعد»^(۱)

او هنگام ترک مدینه چنان به قبر و منبر و شهر رسول خدا | اهانت کرد که هر مسلمانی را شرمنده می کند:

«.. ثم عاد إلى مكة، فقال حين خرج منها: الحمد لله الذي أخرجني من أم نتن أحلها أخبث بلدٍ وأغشه لأمير المؤمنين وأسدهم له على نعمه الله، والله لولا- كانت تأتيني كتب أمير المؤمنين فيهم، لجعلتها مثل جوف الحمار، أعوادا يعودون بها، ورمه قد بليت، يقولون: منبر رسول الله و قبر رسول الله...»^(۲)

ابن قتیبه می گوید:

حجاج در روز جمعه وارد بصره شد و در همان روز سرها را از تن ها جدا کرد. او در همان روز خطبه ایراد کرد و گفت:

«... أيها الناس إنّ أمير المؤمنين عبدالملك، أمير استخلفه الله في بلاده و ارتضاه إماما على عباده، وقد ولّاني

ص: ۳۶۲

۱- همان، ص ۱۲۸.

۲- همان.

مصرکم و تسمه فیئکم... وأخبرکم أنه قلدنی بسیفین... سیف رحمہ و سیف عذاب و نغمہ؛ فأما سیف الرّحمہ فسقط منی فی الطریق، و أما سیف النغمہ فهو هذا... فقتل منهم بضعه و سبعین ألفاً، حتی سالت الدّماء، إلى باب المسجد وإلى السلک» (۱۱)

او بسیاری از شیعیان آل علی × مانند کمیل بن زیاد نخعی، قنبر غلام علی ×، عبدالرحمن بن ابی لیلای انصاری، یحیی بن ام طویل و سعید بن جبیر را کشت و دست و پا برید.

حجاج در ۹۵ هـ - ق در ۵۴ سالگی هلاک شد. او

بیست سال زمامدار عراق بود. ۱۲۰/۰۰۰ نفر بر اثر شکنجه های او و مأمورانش در زندانها کشته شدند و اینها غیر از کسانی بودند که در جنگهای او و به وسیله ی سپاهیان کشته شدند. زمانی که مُرد ۵۰/۰۰۰ مرد در زندان های عراق بودند؛ ۳۰/۰۰۰ زن نیز در زندانها بودند که ۱۶/۰۰۰ تن از آنها عریان بودند. او زنان و مردان را در یک زندان قرار داده بود، در حالی که میان آنها پرده ای نبود. زندانیان از گرمی آفتاب و از سرمای زمستان و باران در امان نبودند.

آری! حجاج حکومت رعب و وحشت را در عراق برپا کرده بود؛ دیگر حاکمان عبدالملک و ولید نیز این گونه بودند؛ و روشن است که در این چنین فضایی مجالی برای ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام باقی نمی ماند.

ص: ۳۶۳

یکی از مروانیان که حکومتش به درازا کشید، «هشام» است. پس از مرگ ولید در ۹۶

ه.ق، برادرش سلیمان بن عبدالملک روی کار آمد. او بیش از سه سال حکومت نکرد (۹۶-۹۹ ه.ق). پس از او عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید. او نیز زیاد دوام نیاورد و پس از دو سال در ۱۰۱ ه.ق درگذشت. (۱)

پس از وی یکی دیگر از فرزندان عبدالملک به نام یزید چهار سال بر تخت نشست (۱۰۱-۱۰۵ ه.ق) و بعد نوبت به هشام رسید. او را از ۱۰۵ تا ۱۲۵ ه.ق خلیفه می خواندند؛ یعنی بیست سال تمام.

امام باقر× عمده ی دوران امامت خود را در زمان هشام گذراند. هشام مقتدرانه حکومت کرد؛ از این رو وضع همان گونه بود که گذشت. پس از مرگ هشام بود که کم کم بنی امیه رو به ضعف گزاردند و مردم چهار تن دیگر از آنها را خلیفه خواندند:

۱- ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵-۱۲۶

ه.ق)

۲- یزید بن ولید (۱۲۶ ه.ق)

۳- ابراهیم بن ولید (تنها ۷۰ روز از ۱۲۶ ه.ق)

۴- مروان بن محمد (۱۲۶-۱۳۲ ه.ق).

درست است که در دوران عمر بن عبدالعزیز کمی وضع بهتر شد؛ ولی دولت

ص: ۳۶۴

۱- و شاید کشته شد؟!

مستعجل بود و پس از او و با روی کار آمدن یزید و هشام بار دیگر ورق برگشت و باز ظلم و جنایت بود که نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان روا می داشتند.

در ۱۳۲ هـ.ق با کشته شدن مروان حمار، طومار خلافت اموی، مروانی، پیچیده شد.

پس از امویان عباسیان روی کار آمدند. اکنون باید دوران آن تا تدوین صحاح را بررسی کرد تا بدانیم صحاح در چه محیطی گردآوری شده اند.

۵- عباسیان و اهل بیت (ع):

اشاره

عباسیان، فرزندان عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر | بودند. علی بن عبدالله بن عباس (م ۱۱۸ هـ.ق)، در زمان ولید بن عبدالملک دوبار به زندان افتاد. او پس از آزادی از زندان، در «حُمیمه» که روستایی در جنوب «بحر المیت» است زندگی را سپری می کرد. این دهکده بر سر راه کاروان جنوب - شمال، و در مسیر کاروان های حج بود؛ و از عراق که مرکز تحرّکات شیعی و مخالف امویان بود، دور بود. از این رو عباسیان در پناه امنیت و با بهره گیری از موقعیت حساس حُمیمه با شرف و غرب جهان اسلام، زمینه ی یکی از مهمترین تحولات سیاسی را در تاریخ اسلام فراهم آوردند. (۱)

عباسیان در توجیه استحقاق خویش برای خلافت، مدعی شدند که آن را از

ص: ۳۶۵

۱- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ احمدرضا خضری؛ ص ۱.

طریق «محمد بن حنفیه» به ارث برده اند. این ادعا مبتنی بر روایت مشهوری است که اکثر مورخان آن را آورده اند. بر پایه ی این روایت، پیروان شیعه، کسانی که معتقدند که امامت پس از امام علی و فرزندانش، امام حسن و امام حسین، حق محمد بن حنفیه است و این حق پس از وی به فرزندش، ابوهاشم عبدالله، رسیده است. ابوهاشم برای به دست آوردن خلافت فعالیت هایی را در عراق انجام داد و به همین سبب در سال ۹۸ هـ.ق به دربار اموی فراخوانده شد و در بازگشت، به دست عاملان سلیمان بن عبدالملک، مسموم شد. بنابر همین روایت، وی هنگامی که مرگ خویش را نزدیک دید، نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به حمیمه رفت و حق امامت را به او تفویض کرد و رموز دعوت و اسامی مبلغان و داعیان خویش را در اختیار او نهاد و یارانش را به پیروی از این امام جدید سفارش کرد.

گویا عباسیان، پس از دستیابی به قدرت، این داستان را بزرگ جلوه دادند تا برای دور ساختن علویان از خلافت و تقویت پایه های حکومت خود، حجتی استوار داشته باشند.

پس از ملاقات ابوهاشم با محمد بن عبدالله در سال ۹۸ هـ.ق، مقدمات دعوت عباسی فراهم گردید و در سال ۱۰۰ هـ.ق دعوت رسماً آغاز شد و پس از ۳۲ سال تبلیغ و کوشش مستمر و منظم رهبران و داعیان عباسی به پیروزی رسید. (۱)

ص: ۳۶۶

همان گونه که دیدیم عباسیان در سال ۱۰۰ هـ.ق رسماً دعوت خود را آغاز کردند و این یعنی در اوج حکومت هشام (۱۰۵-۱۲۵ هـ.ق). روشن است که داعیان عباسی که امامت خود را ادامه ی امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین علیهم السلام و محمد بن حنفیه می دانستند، تلاش می کردند تا برای تقویت موضع خود، به فضائل اهل بیت علیهم السلام دست بیاویزند و این همان چیزی بود

که هشام به هیچ وجه زیر بار آن نمی رفت؛ زیرا که گذشته از آنکه امویان اساساً با آل علی × دشمنی داشتند، عباسیان را نیز دشمن بزرگ خود می دانستند، از اینرو از گسترش فضائل اهل بیت علیهم السلام با شدتی بیشتر از گذشته، جلوگیری می کردند.

۲-۵- بهره برداری سیاسی عباسیان از اهل بیت (ع):

در اینکه عباسیان در دعوت خود، از اهل بیت علیهم السلام و مظلومیت آنها سوء استفاده های سیاسی کردند سخنی نیست. آنها در هرجا از کشته شدن امام حسین × به وسیله ی امویان سخن می گفتند و خود را خونخواه او و منتقم مظلومیت آل علی علیهم السلام می دانستند. از این رو شعار دعوت آنها «الرضا من آل محمد» بود. (۱)

ولی پس از روی کار آمدن و استوار شدن قدرتشان آنها نیز اهل بیت علیهم السلام را مانع کار خود می دانستند و همچون بنی امیه، آنها را در تنگنا و فشار قرار دادند و شیعیان ایشان را می کشتند. در اینجا به نمونه هایی از جنایات عباسیان که در حق اهل بیت علیهم السلام و شیعیان روا داشتند، می پردازیم.

ص: ۳۶۷

نخستین فرد از عباسیان که او را خلیفه خواندند «ابوالعباس سفاح»^(۱) بود.

او عمویش عبدالله بن علی را مأمور کشتن مروان حمار، آخرین حاکم اموی، کرده بود. مروان در مصر دستگیر و کشته شد. سر او را از بدنش جدا کرده، برای سفاح فرستادند. سفاح با دیدن سر مروان سجده ی شکر به جا آورد:

«... فَلَمَّا وَضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ خَرَّ لِرَبِّهِ سَاجِدًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَنِي عَلَيْكَ وَأَظْفَرَنِي بِكَ وَلَمْ يُبَيِّقِ ثَأْرِي قَبْلَكَ وَ قَبْلَ رَهْطِكَ أَعْدَاءَ الدِّينِ؛ ثُمَّ تَمَثَّلَ قَوْلَ ذِي الْأَصْبَعِ الْعَدَوَاتِي:

لَوْ شَرِبُونَ دَمِي لَمْ يَزِدْ شَارِبَهُمْ وَلَا دِمَاؤُهُمْ لِلغَيْظِ تُرْوِينِي^(۲)»

سفاح همچنین بسیاری از مردگان بنی امیه را از قبر بیرون آورد و سوزاند. او سر مروان حمار را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«... مَا أَبَالِي مَتَى طَرَقَنِي الْمَوْتُ، قَدْ قَتَلْتَ بِالْحُسَيْنِ وَ بَنِي أَبِيهِ مِنْ بَنِي أُمِّيهِ مَائَتِينَ، وَ أَحْرَقْتَ شَلُو هِشَامِ بَابِنِ عَمِي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ قَتَلْتَ مَرْوَانَ بِأَخِي إِبْرَاهِيمَ...»^(۳)

روزی از روزها، در آغاز حکومتش بسیاری از بنی امیه را در دربار خود کشت

ص: ۳۶۸

۱- عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس.

۲- الأغانی؛ لأبي الفرج الاصفهانی.

۳- مروج الذهب، المسعودی؛ ج ۳، ص ۲۵۷.

و سپس بر روی جسدهای آنان سفره پهن کرد و بر روی آن سفره نشست؛ و این در حالی بود که برخی از امویان که نیمه جانی در بدن داشتند و زیر سفره ی سفاح دست و پا می زدند. او پس از خوردن غذایش گفت: به یاد ندارم غذایی را لذیذتر از این غذا. سپس گفت: این کشته ها را در کوچه بیندازید تا مردم لعنشان کنند همان گونه که در حال حیات، ایشان را لعن می کردند.

آنها را به کوچه ها انداختند؛ سگها می آمدند و آنها را به دندان گرفته، می بردند و بر روی زمین می کشیدند. (۱)

آری! دوران سفاح به انتقام کشی از امویان و مروانیان گذشت. او ۴ سال و ۹ ماه و ۲۰ روز بیشتر بر تخت نشست و در «انبار»، شهری که خود ساخته بود، به ۱۳۶ هـ.ق در سن ۳۳ سالگی درگذشت. (۲)

گویا سبب مرگش بیماری آبله بوده است. (۳)

هرچند که او فرصت چندانی نیافت تا به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان پردازد ولی در همان مدت، از اذیت ایشان چشم پوشی نکرد.

امام صادق × چون به نیت آنها آگاه بود نامه ی «ابوسلمه» کارگزار و اول وزیر عباسیان که او را «وزیر آل محمد» می خواندند را در آتش سوزانده بود و این به گوش سفاح رسیده بود.

ص: ۳۶۹

۱- الأغانی؛ همان؛ ص ۳۴۱ ترجمه با دخل و تصرف از نگارنده است.

۲- مروج الذهب؛ همان؛ ص ۲۵۱.

۳- تاریخ اسلام؛ علی اکبر فیاض؛ ص ۱۷۸.

امام × به «محمد بن عبدالرحمان» فرستاده ی «ابوسلمه ی خلال» گفته بودند:

«... و ما أنا و أبو سلمه؟ و أبو سلمه شیعه لغیری... ثم أنشأ يقول متمثلاً بقول الكميت بن زيد:

أيا موقدا نارا لغيرك ضوءها و يا حاطبا في غير حبلك تحطب»^(۱)

آری! امام × از همان آغاز مخالفت خود را با عباسیان آشکار کرد. از اینرو بود که گویا سفاح، امام × را مدتی به عراق خواند تا ایشان را زیر نظر بگیرد. این مطلب از روایت کلینی در کافی روشن می شود. او در روایتی می گوید:

«سهل بن زیاد، عن علی بن الحکم، عن رفاعه، عن رجل، عن أبي عبدالله × قال: دخلت علی أبي العباس بالحيوه، فقال: يا أبا عبدالله ما تقول في الصيام اليوم؟ فقلت: ذاك إلى الامام، إن صمت صمنا و إن أفطرت أفطرتنا. فقال: يا غلام علی بالمائدة، فأكلت معه وأنا أعلم والله إنه يوم من شهر رمضان، فكان إفطاري يوما وقضاؤه أيسر علی من أن يضرب عنقي ولا يُعبد الله»^(۲)

کلینی روایت دیگری را نیز به همین مضمون آورده که در آن به «... عن رجل من أصحابنا عن أبي عبدالله × أنه قال - و هو بحیره»^(۳) فی زمان ابي

ص: ۳۷۰

۱- مروج الذهب؛ همان؛ ص ۲۵۴.

۲- فروع کافی؛ کلینی؛ ج ۴، ص ۸۵ (کتاب الصيام، باب اليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان هو أو من شعبان).

۳- حیره، شهری در نزدیکی کوفه است.

از این روایت شدت سختگیری سفاح بر امام × روشن می شود. امام ×، سفاح را «امام» می خواند و از کشته شدن خود در صورت مخالفت با سفاح در مسئله ای فقهی - سیاسی خبر می دهد.

در هر صورت، کار عباسیان در زمان ابوالعباس استوار شد و پس از او حکومت بردوش برادرش ابو جعفر منصور افتاد.

۴-۵- ابو جعفر، منصور عباسی و اهل بیت (ع):

کار دومین زمامدار عباسیان یعنی منصور دوانیقی (۲) به درازا کشید. مردم او را به مدت ۲۰ سال (۱۳۷-۱۵۸هـ-) خلیفه می خواندند. او چندی پیش از دعوت عباسی در حُمیمه به دنیا آمد و با آنکه از سفاح بزرگتر بود، ابراهیم امام، ابوالعباس را بر او مقدم کرد؛ چرا که مادر منصور، «سلامه» کنیزی بربری بود. (۳)

منصور هنگام مرگ برادرش سفاح در سفر حج بود و در راه مکه خبر مرگش را شنید. او که ولیعهد سفاح بود بی درنگ به عراق بازگشت و بر تخت نشست. (۴)

دوران منصور، از تاریک ترین دورانهای حکومت عباسیان است. در مدت حکومت او اهل بیت علیهم السلام و نیز شیعیان، سخت ترین اوضاع را سپری می کردند.

ص: ۳۷۱

۱- همان.

۲- در تاریخ، نام او را نیز چون برادرش سفاح، «عبدالله» آورده اند.

۳- مادر سفاح، زن عبدالملک مروان بود.

۴- تاریخ خلافت عباسی؛ ص ۲۱.

او قیام «نفس زکیه» یعنی محمد بن عبدالله

بن حسن بن حسن بن علی ×، در حجاز را سرکوب کرد (۱۴ رمضان ۱۴۵هـ-). همچنین برادر نفس زکیه یعنی ابراهیم نماینده ی او در بصره را نیز مانند محمد به قتل رساند (ذیقعه ی ۱۴۵هـ-). قتل ابراهیم در «باخمی» بود؛ و او به قتل باخمی مشهور شد. (۱)

قیام نفس زکیه؛ نخستین قیام علویان برضد عباسیان بود. از این به بعد قیام های دیگری نیز صورت گرفت ولی بی فایده بود و عباسیان حساب کار خود را کردند و با شدت هرچه تمام تر بر علویان و در رأس آنان اهل بیت علیهم السلام و نیز شیعیان سخت گرفتند. روشن است در چنین محیط و فضای سیاسی نمی شد فضائل اهل بیت علیهم السلام منتشر شود.

منصور از کشتن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان هیچ باکی نداشت. او حجاج را شخصی دلسوز برای مروانیان می دانست که به کشتار علویان و شیعیان پرداخته بود: «... فالله ما رأیت رجلاً أنصح من الحجاج لبني مروان...». مسیب بن زهیر که یکی از درباریان منصور بود به او گفت:

«... والله ما خلق الله علی جدید الارض خلقاً أعز علينا من نبینا، وقد أمرتنا بقتل أولاده فأطعناك و فعلنا ذلك، فهل نصحناك أم لا؟» (۲)

او عبدالله بن حسن بن حسن بن علی × و بسیاری دیگر از علویان را در

ص: ۳۷۲

۱- همان؛ ص ۳۱.

۲- مروج الذهب؛ همان؛ ص ۲۹۸.

کوفه در سردابی زندانی کرد که در آن، شب از روز تشخیص داده نمی شد. آنها آنقدر در آن زندان ماندند تا همگی مردند و پس از آن زندان را بر اجساد آنان خراب کردند و همگی در همانجا دفن شدند.

بدن های علویان در زندان های عراق متعفن می شد. تعفن از پاهای آنها شروع می شد و آنقدر گسترش می یافت تا به قلب می رسید و می مردند. (۱)

منصور در خطبه ای، امام حسن × را خلیفه ای بی کفایت خواند و به آن حضرت افترا زد. (۲)

ابوالفرج اصفهانی (۳)

در کتاب «مقاتل الطالبین» به کسانی که از آل علی × در زمان عباسیان و از جمله منصور کشته شدند، اشاره کرده است. (۴)

منصور، «محمد بن ابراهیم بن حسن» معروف به «دیباج اصغر» را در سال ۱۴۴ هـ - و به طرز فجیعی کشت. او دستور داد بر روی سر محمد استوانه ای بنا کنند تا او بمیرد:

«... و أحضر المنصور محمد بن ابراهیم بن الحسن - و

كان أحسن الناس صورة - فقال له: أنت الديباج الاصغر؟ قال: نعم. قال: لأقتلنك قتله لم أقتلها أحدا؛ ثم أمر به فبنى

ص: ۳۷۳

۱- همان؛ ص ۲۹۹.

۲- همان؛ ص ۳۰۰.

۳- علی بن الحسین بن محمد مروانی ۲۸۴ - ۳۵۶ هـ؛ او از دودمان مروان حمار است.

۴- مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، صص ۱۶۶ - ۳۴۰.

علیه أسطوانه و هو حی فمات فیها...»(۱).

منصور به گونه ای با علویان برخورد کرده بود که علویان تا «سند» نیز فرار می کردند. از جمله ی آنها فرزند ابراهیم طباطبایی علوی پسر ابراهیم دیباج بود. او به «مولتان» در هند گریخت در حالی که از زیادی راه رفتن پایش خون آلوده شده بود.

«مقریزی»(۲) می گوید:

«... وکان لأبى القاسم الوسى بن إبراهيم طباطبا بن إسماعیل الدیباچ ضیعه بالمدينة یقال لها «الرس»، فلم یسمح له أبوجعفر بالمقام بها حتى طلبه، ففرّ إلى السند و قال:

لم یروه ما أراق البغی من دمنا فی کل أرض ولم یقصر عن الطلب

ولیس یشفی غلیلا فی حشاه سوی الأیری فوقها ابن لبنت نبی و کتب صاحب السند إلى أبی جعفر أنه وجود فی خان بالمولتان مکتوبا یقول: «أبو» القاسم بن ابراهیم العلوی، إنتهیت إلى هذا الموضع بعد أن انتعلت الدم من المشی...»(۳)

«ریطه»، دختر سفاح، کلید خانه ای را به همسر فرزندش داد و او را قسم داد تا

ص: ۳۷۴

۱- الکامل فی التاریخ؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۶.

۲- تقی الدین أحمد بن علی المقریزی ۷۶۶-۸۴۵هـ.

۳- کتاب النزاع والتخاصم فیما بین بنی أمیه و بنی هاشم؛ صص ۱۰۲ - ۱۰۳.

زمانی که منصور زنده است در آن خانه را باز نکند. هنگامی که منصور مرد و پسرش محمد، ملقب به مهدی بر تخت نشست، در آن خانه را

باز کرده، با اجساد از آل ابی طالب مواجه شدند که نسب آنها بر روی کاغذ نوشته شده بود و به گوش هایشان آویزان بود. در میان آنها کودکان خردسالی نیز به چشم می خورد. مهدی عباسی دستور داد گودالی کنند و آنان را در آن دفن کردند:

«... فإذا فيه من قتل من الطالبين و في آذانهم وقاع فيها أنسابهم و فيهم أطفال، فأمر المهدي فحضرت لهم حفيره و دفنوا فيها»^(۱)

با این اوضاع، آیا می توان توقع داشت که منصور در مدت طولانی بیست و یک ساله ی حکومت خود اجازه ی نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام را بدهد؟

منصور، در سال ۸۰ یا ۸۳ هـ- بزرگترین جنایت خود را انجام داد و امام جعفر بن محمد صادق[×] را به شهادت رساند.^(۲)

۵-۵- قیام حسین بن علی بن الحسن (شهید فحّ):

پس از هلاکت منصور در سال ۱۵۸ هـ-، فرزندش مهدی عباسی یازده سال حکومت کرد (۱۵۸-۱۶۹ هـ-). پس از او فرزندش موسی، ملقب به هادی تا سال ۱۷۰ هـ- بر مسند خلافت تکیه زد. هرچند کار او به درازا نکشید؛ اما در همان روزگار و در آغاز خلافت هادی؛ علویان منطقه ی حجاز به پیشوایی حسین بن

ص: ۳۷۵

۱- همان؛ ص ۱۰۳.

۲- تاریخ خلافت عباسی؛ ص ۳۴.

علی بن حسن بن حسن بن علی × قیام کردند. او در ذی قعدة ی ۱۶۹ هـ، در مدینه مردم را به یاری اهل بیت فراخواند. بسیاری از علویان که پس از قیام نفس زکیه به دنبال پیشوایی دیگر بودند دعوت او را پاسخ دادند.

دلیل قیام حسین بن علی را «یعقوبی»^(۱)

این گونه می نویسد:

«... وذلک أنّ موسی، ألح فی طلب الطالبیین و أخافهم خوفا شديدا و قطع ما کان من المهدی یجریه لهم من الارزاق و الأعطیه، و کتب إلى الآفاق فی طلبهم و حملهم، فلما اشتدّ خوفهم و کثر من یطلبهم و بحث علیهم، عزم الشیعه و غیرهم إلى الحسین بن علی...»^(۲)

حسین یازده روز مدینه را در دست گرفت و پس از آن به سوی مکه روانه شد. نرسیده به مکه در جایی به نام «فخّ» با سپاه عباسی رو به رو شد و به قتل رسید. بنا بر گفته ی مسعودی، بدنهای حسین و یارانش سه روز بر روی زمین فخ ماند و درندگان و پرندگان آنها را خوردند:

«... و أقاموا ثلاثة أيام لم یواروا حتی أکلتهم السباع و الطیر»^(۳)

«خیزران»، همسر مهدی عباسی و مادر هادی و هارون، علاقه ی بیشتری به

ص: ۳۷۶

۱- أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح، الکاتب العباسی، م ۲۹۲ هـ.

۲- تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲؛ ص ۴۰۴.

۳- مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۲۷.

هارون داشت و می خواست پس از مهدی، هارون به خلافت برسد؛ ولی این کار نشد و پس از مهدی، پسرش هادی بر تخت نشست و هارون ولیعهد او شد.

در زمان حکومت هادی، او خواست تا هارون را خلع کند و فرزند خردسالش، جعفر را به جای او بنشانند؛ از این رو کار را بر هارون و پیروانش سخت گرفت و یحیی برمکی را به زندان انداخت و خواست تا هارون را خلع کند؛ اما خیزران که کینه ی هادی را در دل داشت؛ کنیزان را وا داشت تا نیمه شبی هادی را خفه کردند و بدین ترتیب حکومت به دست هارون افتاد(۱).

۶-۵ هارون الرشید و اهل بیت (ع):

همان شب که هادی را کشتند، برای هارون بیعت گرفته شد و او را خلیفه خواندند.

از پسر هادی، جعفر نیز به زور و تهدید بیعت گرفتند. هارون خلافت خود را مدیون تلاشهای مادرش خیزران و کوششهای «یحیی بن خالد برمکی» می دانست. هارون، یحیی را «پدر» خطاب می کرد:

«... ولما أفضت الخلافة إلى الرشيد؛ دعا يحیی بن خالد فقال له: يا أبت، أنت أجلسني في هذا المجلس ببرکتک وئمنک وحسن تدبيرک، وقد قلدتک الأمر؛ ودفع خاتمه إليه»(۲)

کار هارون به درازا کشید و ۲۳ سال (۱۷۰-۱۹۳هـ) بر تخت بود. تا سال

ص: ۳۷۷

۱- تاریخ خلافت عباسی؛ صص ۴۱-۴۲ با دخل و تصرف در عبارات.

۲- مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۳۷.

کار دربار به دست او بود ولی پس از آن همه کارها به دست برمکیان افتاد.

هارون نیز مانند پدراننش بزرگی علویان و اهل بیت علیهم السلام را نمی توانست بپذیرد؛ از این رو علویان در زمان حکومت او نیز در فشار بودند.

هارون «یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن ×» را، که برادر نفس زکیه بود، به خیانت و فریب کشت. یحیی که در ری و طبرستان به کار دعوت مشغول بود؛ به دیار دیلم رفت و مردم آنجا را به رهبری خود در حمایت از اهل بیت علیهم السلام فراخواند. آنان پذیرفتند و با او بیعت کرده و او را فرمانروای دیلم خواندند. کار یحیی بالاگرفت. هارون که به هراس افتاده بود فرزند یحیی برمکی، یعنی «فضل» را با ۵۰/۰۰۰ سپاهی برای سرکوب او فرستاد. فضل با یحیی صلحنامه نوشتند و هارون به دست خود امان نامه ای برای او نوشت. یحیی به همراه فضل به بغداد آمد؛ ولی هارون پس از چند روز، او را در خانه اش بازداشت کرد و فقیهان و قاضیان را به صدور فتوایی مبنی بر مشروعیت نقض آن امان نامه وادار کرد؛ و پس از آن و در سال ۱۷۶هـ- یحیی را به قتل رساند.(۲)

از دیگر کارهای هارون این بود که دشمنان اهل بیت علیهم السلام را حاکم شهرها می کرد. طبری می گوید:

«... بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن

ص: ۳۷۸

۱- همان.

۲- نک: تاریخ الأمم و الملوک، الطبری، ج ۸، ص ۲۴۲ و تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۰۸.

الزبير - و كان بكار شديد البغض لآل أبي طالب، و كان يبلغ هارون عنهم، و يسيء بأخبارهم، و كان الرشيد و لاه المدينه، و أمر، بالتضييق عليهم - ...» (١)

هارون نیز در آخر مانند جدش منصور، جنایت عظمای خود را مرتکب شد و یکی دیگر از ائمه ی اهل بیت علیهم السلام، یعنی امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر را در سال ۱۸۳ هـ.ق به شهادت رساند.

یعقوبی می نویسد:

«... و توفي موسى بن جعفر... سنة ۱۸۳، و سنة ۵۸ سنة، و كان ببغداد في حبس الرشيد قبل السندی بن شاهك...» (٢)

٧-٥- مأمون عباسی و رواج اندیشه ی معتزلی:

پس از مرگ هارون در ۱۹۳ هـ.ق، پسرش محمد، ملقب به امین، بر تخت نشست. پنج سال حکومت او به جنگ با برادرش عبدالله، ملقب به مأمون گذشت. مأمون، امین را شکست داد و ۲۰ سال (۱۹۸-۲۱۸ هـ) حکومت کرد.

تاریخ، مأمون را دانشمندی معتزلی مشرب معرفی کرده است. او را افزون بر اینکه خلیفه می دانستند؛ دانشمندی بزرگ، که در فقه و ادب و حدیث و کلام و حکمت دستی بر آتش داشت، نیز می شناختند. (٣)

ص: ۳۷۹

۱- ج ۸، ص ۲۴۴.

۲- ج ۲، ص ۴۱۴.

۳- نک: تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج ۳۳، ص ۲۷۵ و تاریخ الخلفاء؛ السیوطی، ص ۳۰۶.

سيوطى گوید:

«... وبرع فى الفقه والعريبه وأيام الناس ولما كبر عنى بالفلسفه وعلوم الأوائل ومَهَرَ فيها؛ فجرّه ذلك إلى القول بخلق القرآن... وكان أفضل رجال بنى العباس حزما وعزما وحلما وعلما ورأيا ودهاء وهيبه وشجاعه وسؤددا وسماحه، وله محاسن وسيره طويله لولا ما أتاه من محنه الناس فى القول بخلق القرآن، ولم يل الخلافه من بنى العباس أعلم منه...» (١) سيوطى همچنين مى گوید:

«... وفى سنه ٢١١ أمر المأمون بأن ينادى: برئت الذمّه ممن ذكر معاويه بخير، وأن أفضل الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على بن أبى طالب.»

وفى سنه ٢١٢ أظهر المأمون القول بخلق القرآن مضافا إلى تفضيل على × على أبى بكر و عمر فاشمأزت النفوس منه و كاد البلد يفتتن، ولم يلتئم له من ذلك ما أراد، فكف عنه إلى سنه ٢١٨» (٢)

نيز مى گوید:

«... وفى سنه ٢١٨ امتحن الناس بالقول بخلق القرآن...» (٣)

ص: ٣٨٠

١- همان.

٢- همان؛ ص ٣٠٨.

٣- همان؛ نيزنک: تاريخ الإسلام و وفیات المشاهير و الأعلام؛ الذهبى، ج ١٥، صص ٢٠ و ٢٥.

و كتب المأمون إليه (١) في إشخاص سبعة أنفس و هم: محمد بن سعد كاتب الواقدي، و يحيى بن معين و أبو خيثمه و

أبو مسلم مستملى يزيد بن هارون، و إسماعيل بن داود و إسماعيل بن أبي مسعود و أحمد بن إبراهيم الدودقي، فأشخصوا إليه، فامتحنهم بخلق القرآن، فأجابوه، فردّهم من الرّقه إلى بغداد و سبب طلبهم أنهم توقفوا أولاً ثم أجابوه تقيّةً.

و كتب إلى إسحاق بن إبراهيم بأن يحضر الفقهاء ومشايخ الحديث و يخبرهم بما أجاب به هؤلاء السبعة، ففعل ذلك، فأجابه طائفه و امتنع آخرون، فكان يحيى بن معين و غيره يقولون: أجبنا خوفاً من السيف.

ثم كتب المأمون كتاباً آخر من جنس الأوّل إلى إسحاق، وأمر، بإحضار من امتنع، فأحضر جماعه منهم: أحمد بن حنبل و... وعلی بن الجعد و...

وقتيبه بن سعيد... ثم قال لأحمد بن حنبل: ما تقول؟ قال: كلام الله، قال: أمخلوق هو؟ قال: هو كلام الله، لا أزيد على هذا... (٢) ثم بلغ المأمون أن الذين أجابوا إنّما أجابوا مكرهين، فغضب وأمر بإحضارهم إليه، فحملوا إليه، فبلغتهم وفاه المأمون قبل وصولهم إليه» (٣)

ص: ٣٨١

١- يعنى به «إسحاق بن إبراهيم خزامي» نائِبش در بغداد.

٢- همان؛ صص ٣٠٩-٣١٠.

٣- همان، ص ٣١٢.

پس از مأمون، عصر دّوم خلافت عباسی با روی کار آمدن «معتصم» در سال (۲۱۸-۲۲۷هـ) آغاز شد. او برادر مأمون بود و شیوه ی او را دنبال می کرد. (۱)

عصر اوّل عباسی به سبب نفوذ عناصر ایرانی از دوره های بعد متمایز است. این عصر از خلافت سفّاح آغاز شد و تا پایان عمر مأمون به درازا کشید؛ اما از زمان معتصم و به دلیل دگرگونی اوضاع خلافت، دورانی جدید با مشخصاتی نو پدید آمد. از مهمترین مشخصات این دوره، زوال قدرت خلفا و اقتدار روزافزون غلامان و درباریانی بود که خلفای ناتوان عباسی را در چنگ خود گرفته و آنان را گرفتار زندان و شکنجه می کردند و گاه به گونه ای فجیع می کشتند. (۲)

البته باید گفت که این اوضاع پس از قتل متوکل عباسی بیشتر نمایان شد. معتصم نیز فتنه ی «محنت» را ادامه داد. ذهبی در این باره می گوید:

«... کتب المعتصم إلى نائبه علي مصر، كُنْدَر، وإلى قاضی مصر هارون بن عبدالله الزُّهْرِي، كتابا بخطّ الفضل بن مروان يمتحن فيه الناس بخلق القرآن... و أمر المعلّمون

أن يُعلّموا الصّبيان لتعليم القرآن، يعنى القول بخلق القرآن...» (۳)

پس از معتصم، پسرش هارون، ملقب به «الواثق بالله» بر تخت نشست (۲۲۷-۲۳۲)

ص: ۳۸۲

-
- ۱- تاریخ خلافت عباسی؛ ص ۷۳.
 - ۲- محمد بن هارون رشید.
 - ۳- تاریخ الإسلام؛ ج ۵، ص ۲۵۲ دارالغرب الإسلامی.

ه- پای ترکان از زمان معتصم به دربار باز شد^(۱) و در دوران واثق بازتر شد.

واثق از دوران جوانی عهده دار مسئولیت هایی شد که پدر به او واگذار کرده بود. از اینرو با روش و سیاست معتصم در به کارگیری سپاهان ترک آشنا بود و مانند پدر به ترکان روی آورد. او برای نخستین بار مقام «سلطانی» را در دستگاه خلافت به وجود آورد و آن مقام را با امارت سرزمینهای غربی خلافت، از قصر خلیفه گرفته تا آخرین نقطه ی مغرب، همراه با تشریف و خلعت و تاج

و جواهر و کمربند، به «اشناس» ترک واگذار کرد و امارت خراسان و سند و ناحیه های دجله را به «ایتاخ» سپرد. همچنین «وصیف» را حاجب خود ساخت و «بغا» را به فرماندهی سپاه برگزید. امارت مناطقی از قلمرو عباسی را به سرداران ترک سپرد، به شرط آنکه هر سال خراج معینی پردازند. از این رو حکومت آن مناطق در واقع مستقل و تنها در ظاهر تابع خلیفه بود.^(۲)

واثق نیز در اعتزال شیوه ی پدر و عمویش را دنبال کرد. از این رو سالهای ۱۹۸ تا ۲۳۲هـ- را عصر طلایی معتزله نامیده اند که با مرگ واثق به پایان رسید.^(۳)

ذهبی می گوید:

«... وبقیت المحنه إلى أن وَلِيَ الخِلافَةَ المتوَكَّلُ سنَه

۲۳۲هـ-»^(۴)

ص: ۳۸۳

۱- سیوطی می گوید: «... هو أوَّل خلیفه أدخل الأتراك فی الدیوان»؛ تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۳۵.

۲- تاریخ خلافت عباسی؛ صص ۸۸ - ۸۹.

۳- تاریخ فرق اسلامی؛ صابری؛ ج ۱، ص ۱۳۳.

۴- تاریخ الاسلام؛ همان.

۸-۵- احمد بن حنبل و جریان محنت:

از جمله کسانی که تاریخ زندگی او با جریان محنت و خلق قرآن به سختی گره خورده احمد حنبل، امام حنبلیان است. او با معتصم در جریان محنت درافتاد و بر رأی خود پافشاری کرد تا اینکه او را تازیانه زدند.

مسعودی در حوادث سال ۲۱۹ هـ- می نویسد:

«... وفيها ضرب المعتصم، أحمد بن حنبل ثمانيه وثلاثين سوطا ليقول بخلق القرآن»^(۱)

ذهبی و سیوطی این واقعه را در سال ۲۲۰ هـ- گفته اند.

۹-۵- ابن ابی دؤاد (۱۶۰-۲۴۰هـ-) و نقش او در نشر اعتزال:

تاریخ به ما می گوید که «ابن ابی دؤاد»^(۲)

نقش بزرگی در نشر اعتزال در دوران طلایی معتزله داشته است. ابن ندیم درباره ی او می گوید:

«... من أفاضل المعتزله و مَن جرّد فی إظهار المذهب والذّب عن أهله والعناية به... مولده بالبصره. من صنایع یحیی بن أکثم، و هو وصله بالمأمون، و من جهة المأمون اتصل بالمعتصم... توفی... فی خلافه المتوکل من فالج لحقه...»^(۳)

ص: ۳۸۴

۱- مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۴۶۴؛ نیز نک: تاریخ الإسلام؛ الذهبی؛ ج ۵، ص ۲۵۴ دارالغرب الإسلامی؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۲۵۵؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۳۵.

۲- ابو عبدالله أحمد بن أبی دؤاد بن جریر بن مالک... بن نزار بن معد م ۲۴۰ هـ-؛ الفهرست؛ ابن الندیم؛ ص ۲۹۶ (دار الکتب العلمیة).

۳- (همان).

او منفور اهل حدیث بوده و هست. ذہبی در

مرگ او از واژه ی «هَلَكَ» استفاده کرده؛ و درباره او می گوید: «... جَهْمِي بغيض...»^(۱)

ابن حجر درباره اش چنین می گوید:

«... قال الخطيب: ولي القضاء للمعتصم والواثق، وكان موصوفاً بالجود وحسن الخلق وفور الأدب، غير أنه أعلن بمذهب الجهمية، وحمل الناس على امتحان الناس بخلق القرآن. قال الدار قطنی: هو الذي كان يمتحن العلماء في زمانه... ولدت سنة ١٦٠هـ... و يقال: إن أحمد بن حنبل كان يطلق عليه الكفر...»^(۲)

سیوطی بسیار از او به بدی یاد کرده و می گوید: «... فلا آجره الله!...»^(۳) در جایی

دیگر می گوید: «... قبحه الله...»^(۴) و در جای دیگر می گوید:

«... مات في أيام خلافة المتوكل من الأعلام... و ابن أبي دؤاد ذاك الكلب لارحمه الله...»^(۵)

لازم به یادآوری است که سیوطی به نقل از خطیب، قول ضعیفی را درباره ی اینکه او پیش از مرگش از اعتقاد به خلق قرآن دست برداشته، آورده است که

ص: ۳۸۵

۱- میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۹۶، شماره ی ۳۷۴.

۲- (لسان المیزان؛ ج ۱، ص ۲۷۴.

۳- تاریخ الخلفا؛ ص ۳۴۷.

۴- همان؛ ص ۳۴۱.

۵- همان؛ ص ۳۵۶.

نمی توان آن را پذیرفت؛ مگر آنکه گفته شود بر اثر فشارهای متوکل او از روی تقیه و در ظاهر از این رأی برگشته باشد.

کلام سیوطی چنین است:

«... قال الخطيب: كان أحمد بن أبي دؤاد قد استولى على الواثق و حمله على التشدد في المحنة، و دعا الناس إلى القول بخلق القرآن، ويقال: إنه رجع عنه قبل موته»^(۱)

۱۰-۵- اعتزال و بحث تفضیل:

آراء بسیاری از معتزله، بیانگر فضیلت حضرت علی × بر همه ی صحابه است. آنها می گویند: علی × هر چند که پس از عثمان به خلافت رسید ولی از سه خلیفه ی بیش از خود برتر و افضل است. از این رو ابن ابی الحدید در مقدمه ی شرح خود بر نهج البلاغه می گوید:

«... الحمد لله الواحد العدل، الحمد لله الذي تفرّد بالكمال... وقدّم المفضول على الأفضل لمصلحه اقتضاها التكليف...»^(۲)

او همچنین فصلی را به بحث امامت و تفضیل، اختصاص داده و زیر عنوان «اقول فيما يذهب

إليه أصحابنا المعتزله في الامامة والتفضيل والبغاة والخوارج» می گوید:

«إتفق شيوخنا كافة رحمهم الله، المتقدمون والمتأخرون والبصريون والبغداديون على أنّ بيعه أبي بكر الصديق

ص: ۳۸۶

۱- همان؛ ص ۳۴۱.

۲- ج ۱، ص ۱۰.

بيعه صحيحه شرعيه، و أنّها لم تكن عن نصّ و أنّما كانت بالاختيار الذي ثبت بالاجماع، و بغير الإجماع كونه طريقا إلى الامامه. و اختلفوا في التفضيل، فقال قدماء البصريين (١) ... إنّ أبابكر أفضل من عليّ ×؛ و هؤلاء يجعلون ترتيب الأربعة في الفضل كترتيبهم في الخلافه.

و قال البغداديون قاطبه؛ قدماءهم و متأخروهم ك...

و أبي جعفر الاسكافي ... إنّ عليّا أفضل من أبي بكر.

و إلى هذا المذهب، ذهب من البصريين أبو علي محمد بن عبد الوهاب الجبائي أخيرا، و كان من قبل من المتوقّفين ...

و ذهب كثير من الشيوخ رحمهم الله إلى التوقف فيهما؛ و هو قول أبي حذيفه واصل بن عطاء (٢)، و أبي الهذيل العلاف (٣)؛ من المتقدّمين. هما - و إنّ ذهبا إلى التوقّف بينه × و بين أبي بكر و عمر - قاطعان على تفضيله على عثمان.

... و أمّا نحن فنذهب إلى ما يذهب إليه شيوخنا البغداديون

ص: ٣٨٧

١- ابن ابى الحديد نام بسيارى از آنها را آورده؛ نك: ص ١١.

٢- م ١٣١ هـ.

٣- م ٢٣٥ يا ٢٣٦ هـ- البته ياد آور مى شود كه «عبدالله بن محمد الناشىء» معروف به «الناشىء الاكبر م ٢٩٣ در كتاب مسائل الإمامه، ص ٥٢ گفته: «زعم أبو الهذيل و ابراهيم النظام... أنّ ابابكر كان أفضل الناس بعد النبي...».

من تفضيله×... و أمّا القول فى البغاه عليه و الخوارج، فهو على ما أذکره لك:

أما أصحاب الجمل فهم عند أصحابنا لكون كلهم إلا عائشه و طلحه و الزبير؛ رحمهم الله، فإنهم تابوا، ولولا التوبه لَحُكِمَ لهم بالنار لإصرارهم على البغى.

و أما عسكر الشام بصَفِّين فإنهم هالكون كلهم عند أصحابنا لا يُحَكِّم لأحد منهم إلا بالنار، لإصرارهم على البغى و موتهم عليه؛ رؤساؤهم و الأتباع جميعا.

و أما الخوارج فإنهم مرقوا عن الدين بالخبر النبوى المجمع عليه؛ ولا يختلف أصحابنا فى أنهم من أهل النار.

و جمله الأمر أن أصحابنا يحكمون بالنار لكل فاسق مات على فسقه... وقد برىء كثير من أصحابنا من قوم من الصحابه أجبوا ثوابهم كالمغیره بن شعبه»(۱)

همان گونه که از سخنان ابن ابى الحديد روشن می شود بسیاری دیگر از معتزله، هم در افضلیت علی× بر عثمان، شکی نداشتند.

می دانیم که مرکز خلافت عباسیان و از جمله مأمون، معتصم و واثق، بغداد بود و طبیعی است که آنها تحت تأثیر باورهای معتزله ی بغداد بوده اند و اساساً مرکز ثقل محنت در بغداد بود. نیز می دانیم که بغداد افزون بر مرکزیت سیاسی، دارای

ص: ۳۸۸

مرکزیت علمی و فرهنگی نیز بوده است. از اینرو باید در دوران طلایی اعتزال، مکتب اعتزال بغداد، مرکز کار واقع شود؛ به ویژه در بحث تفضیل صحابه.

همه معتزله ی بغداد، قائل به افضلیت علی × بودند. از اهل بصره نیز کسانی بودند که علی × را افضل صحابه می دانستند، از جمله «ابو علی جبائی». البته او در دوران طلایی معتزله نمی زیست. ابن حجر می گوید:

۷۷۷۹- «محمد بن عبدالوہاب بن سلام... الجبائی، أبو علی: رأی المعتزله «و کبیرهم» و من انتهت إلیه ریاستهم... و کان من رأیه تقدیم أبی بکر و عمر و عثمان، و الوقف علی أبی بکر و علی (۱)». توفی سنه ۳۳۰ و له ۶۳ سنه. و ذکر الندیم له سبعین تصنیفا منها «الرد علی الأشعری فی الروایه»، و هو من العجائب؛ لأن الأشعری کان من تلامذته،

ثم خالفه...» (۲)

از جمله کسانی که از سران معتزله به شمار می آیند «ابو هذیل علاّف» است. همان گونه که در حکام ابن ابی الحدید گذشت، او هر چند در تفضیل علی × و ابوبکر و عمر متوقف بود؛ ولی قائل به افضلیت علی × نسبت به عثمان بود.

ابن حجر درباره اش می گوید:

۸۲۱۵- «محمد بن الهذیل بن عبدالله بن المکحول البصری،

ص: ۳۸۹

۱- ابن ابی الحدید گفته که او در اخر به افضلیت علی × معتقد شد و مُرد؛ همان.

۲- لسان المیزان؛ ج ۵، ص ۲۷۱.

أبو الهذيل العلاف: ... شيخ المعتزله ومصنف الكتب الكثيره في مذاهيمهم... وقال الخطيب: ... وكان خبيث القول، فارق إجماع المسلمين، و ردّ نص الكتاب، و جحد صفات الله، تعالى الله عما يقول علّوا كبيرا... وقال ابن قُتيبه في اختلاف الحديث:

وكان أبو الهذيل كذّابا أفاكا...»(١)

اکنون به بزرگان معتزله ی بغداد در دوران محنت اهل حدیث می پردازیم:

۱۱- ۵- سران معتزله ی بغداد:

الف - بشر بن معتمر کوفی (م ۲۱۰هـ-):

ابن حجر درباره او می نویسد:

«... ويقال بغدادی، یکنی أبا سهل من كبار المعتزله، إنتهت إليه رئاستهم ببغداد، توفی سنه ۲۱۰هـ-...»(٢).

ابن ابی دؤاد شاگرد او بوده است(٣).

گویند او قصیده ای را که شامل ۴۰/۰۰ بیت بوده، سروده و در ردّ مخالفان نظریاتی را مطرح کرده بود.(٤)

به هارون الرشید گفته شد که رافضی است؛ پس هارون او را به زندان افکند. او در زندان شعری گفت و هارون آزادش کرد.

ص: ۳۹۰

۱- لسان المیزان؛ ص ۴۰۷.

۲- لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۶۵۱.

۳- دانشنامه جهان اسلام؛ ج ۳، ص ۴۵۴.

۴- کتاب طبقات المعتزله؛ أحمد بن یحیی بن المرتضی ۷۶۴ - ۸۴۰هـ؛ ص ۵۲.

شعر او، این بود:

لسنا من الرافضه العُلاه ولا من المرجئه الحفاه

لا مفرطين بل نرى الصديقاً مقدّماً و المرتضى الفاروقاً

نبراً من عمرو و من معاويه (۱)

او در باب توحید با شیعیان اختلاف داشته است. از این رو در شعری خطاب به «هشام بن حکم» می گوید:

تَلَعَبْتُ بِالتَّوْحِيدِ حَتَّى كَأَنَّمَا تُحَدِّثُ عَنْ غُولٍ بِيَدَاءِ سَمَلَقٍ (۲)

از مطالبی که گفته شد، روشن می شود که در زمان هارون نیز مشرب اعتزال در بغداد وجود

داشته و هارون نیز مشربی معتزلی داشته است. بشر در شعر خود از عمرو بن عاص و معاویه بیزاری جسته و هارون او را آزاد کرده است.

دیگر آنکه روشن می شود بشر علی × را افضل از ابوبکر و عمر می دانسته و زمانی که به زندان افتاده، چاره ای جز این ندیده تا برخلاف دیدگاه خود شعری بگوید تا آزاد شود.

بشر آنقدر مورد توجه دستگاه خلافت بوده که او را از امضا کنندگان حکم ولایتعهدی امام رضا × دانسته اند. (۳)

ص: ۳۹۱

۱- همان.

۲- همان.

۳- دانشنامه جهان اسلام؛ ج ۳، ص ۴۵۴.

ب - عیسیٰ بن صبیح (م ۲۲۶هـ-):

او شاگرد بشر بود. ابن حجر می گوید:

«من كبار المعتزله، مات سنة ۲۲۶هـ. أخذ عن بشر بن المعتمر... قال المسعودی: كان من كبارهم و أهل

الديانة منهم»^(۱)

در «طلبان المعتزله» می خوانیم:

«... و كنيته ابو موسى بن المردار^(۲)... و من جهة ابى موسى انتشر الاعتزال ببغداد...»^(۳)

در این مورد به جعفر بن مبشر ثقفی (م ۲۳۴هـ-) و جعفر بن حرب همدانی (م ۲۳۶هـ-ق) نیز باید اشاره کرد.^(۴)

ج - اسکافی (م ۲۴۰هـ-):

ابن حجر می گوید:

«محمد بن عبدالله الاسكافي البغدادي، أبو جعفر: أحد متكلمي المعتزله... وكان المعتصم يعظمه جدًا. مات سنة

ص: ۳۹۲

۱- لسان الميزان؛ ج ۴، ص ۴۶۳ شماره ی ۶۴۷۴.

۲- در لسان الميزان «مدرار» گفته.

۳- طلبان المعتزله، ص ۷۰.

۴- نك: لسان الميزان؛ ج ۲، ص ۱۴۳ و ص ۱۵۲.

۲۴۰هـ- و کان ابنه جعفر کاتباً بلیغاً»(۱) فی تفضیل علی... کتاب الرد علی من أنکر خلق القرآن... کتاب فضائل علی...
کتاب علی هشام...»(۲)

باید گفت از عنوان کتاب هایی که او نوشته، همه چیز روشن است. بنا بر نقل ابن ندیم، اسکافی، فرزندی به نام «جعفر» داشته که او نیز مورد توجه معتصم عباسی بوده است. او کتابی با عنوان «المعیار والموازنه فی الامامه» دارد.(۳)

دانشمند گرامی، جناب آقای شیخ محمدباقر محمودی، در تحقیق خود بر این کتاب، آن را به اسکافی پدر، یعنی محمد بن عبدالله نسبت داده است.

دکتر محمود مهدوی دامغانی، در ترجمه ی

کتاب «المعیار والموازنه» به این مسئله اشاره کرده و به خواننده رسانده است که ابن ندیم این کتاب را از نوشته های اسکافی پسر دانسته و گفته است:

«... ابن ندیم این کتاب را از تألیفات پدر می داند و... می نویسد... معتصم عباسی، که از سال ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری بر مسند خلافت عباسی است، سرپرستی یکی از دیوانهای خلافت را به او سپرد... جعفر... هم باید متولد پیش از قرن سوم باشد، زیرا لازمه ی واگذاری سرپرستی دیوان به او از سوی معتصم، که آخرین

ص: ۳۹۳

۱- لسان المیزان؛ ج ۵، ص ۲۲۵.

۲- همان، ص ۲۹۷.

۳- لسان المیزان، ص ۲۹۸.

سال حکومتش ۲۴۷ هجری است، این است که او به حد کمال نسبی رسیده باشد و اگر عمر او را به هنگام سرپرستی دیوان خلافت ۳۰ سال بدانیم، تولدش حدود سال ۲۰۰ خواهد بود. در این صورت اگر کتاب المعیار و الموازنه را از مؤلفات پسر بدانیم، باز هم از لحاظ قدمت چیزی از ارزش آن کاسته نمی شود» (۱)

بنابر نقل دکتر دامغانی، مسعودی در «مروج الذهب» درباره ی ابوجعفر اسکافی می گوید:

«مردی از مشایخ معتزله و سران ایشان که اهل دین و پارسایی و معتقد به برتری علی × بر دیگران و در همان حال معتقد بر درستی امامت مفضول بوده است... که بر کتاب جاحظ به نام «العثمانیه» ردی نوشته که به «نقص العثمانیه» معروف است...» (۲)

باید گفت: اسکافی در میان معتزله، جایگاه ویژه ای داشته و از این روست که گروهی از ایشان را «اسکافیه» می گویند. شهرستانی گوید:

«...و كذلك الاسكافيه، أصحاب

أبي جعفر الاسكافي...» (۳)

مکتب فکری اسکافی تا شش قرن پس از او پایدار بوده و پیروان آن تا سده ی

ص: ۳۹۴

۱- ترجمه کتاب المعیار و الموازنه، ص ۱۴.

۲- صص ۱۵-۱۶.

۳- ابوالفتح، محمد بن عبدالکریم م ۵۴۸ هـ.

نهم هجری در مصر باقی بوده اند. مقریزی در کتاب «خطط» خود ضمن برشمردن پیروان مذاهب فکری مسلمانان مصر چنین نوشته است: «ششم، اسکافیه...» (۱)

در کتاب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین»، اثر ابوالحسن اشعری، (۲)

می توان به فراوانی، دیدگاه های اسکافی را در موضوعات گوناگون در برابر دیدگاه های دیگران دید. (۳)

همان گونه که گذشت، اسکافی ردیه بر جاحظ عثمانی (۴)

نوشت. جناب آقای حسین طیبیان در کتابی با عنوان «مناظره ی دو عالم اهل سنت (اسکافی) و (جاحظ) پیرامون برتری علی ×»، به آن پرداخته است. البته ایشان باید می نوشت: دو عالم معتزلی؛ زیرا در اصطلاح نه اسکافی از اهل سنت بوده و نه جاحظ؛ مگر آنکه مؤلف اندیشه ی خاصی را لحاظ کرده باشد و ما نمی دانیم یا این که واژه ی اهل سنت را در برابر شیعه گرفته باشد.

اگر کسی این کتاب را بخواند به اهمیت روایات فضائل و نقش آنها بیش از پیش آشنا خواهد شد.

ص: ۳۹۵

۱- المعیار والموازنه؛ ترجمه ی دکتر دامغانی؛ ص ۱۷.

۲- علی بن اسماعیل م ۳۲۴ هـ.

۳- همان.

۴- عمرو بن بحر الجاحظ، وکنيته أبو عثمان... أخذ عن النظام... مات... سنة ۲۵۵ هـ- فی أيام المهتدی؛ طبقات المعتزله؛ أحمد

بن یحیی بن المرتضی؛ ص ۶۷.

از آنچه تاکنون درباره ی اعتزال دربار عباسی در فاصله ی سالهای ۱۹۸-۲۳۲هـ، و حتی پیش و پس از آن گفته شد روشن می شود که در این سالها با توجه به پشتیبانی قدرت حاکمه از مشرب اعتزال، اهل حدیث نیز در عزلت

بوده اند. سران معتزله در دربار آمد و شد داشتند و دیگر مجالی برای عرض اندام اهل حدیث نبود. آنها در دو مورد به شدت و سختی در فشار بودند؛

۱- قرآن،

۲- صفات خداوند.

بیشتر معتزله، چه کسانی که علی× را افضل صحابه می دانستند و چه کسانی که اینگونه نبودند، در گمراهی اهل جمل و صفین شکی نداشتند. تقریباً همه آنان مخلوق بودن قرآن را فریاد می زدند. اینها همه افزون بر موارد دیگری بود که معتزله با اهل حدیث در افتاده بودند، مواردی مانند: توحید، رؤیت، صفات خداوند، عدل، امامت و غیره. در این بین بسیاری از اهل حدیث مورد تعقیب قرار گرفتند؛ بسیاری از ایشان به زندان افتاده، گروهی نیز کشته شدند. از جمله ی ایشان «احمد بن نصر خزاعی» است. (۱)

وی از بزرگان اهل حدیث در زمان خود بود، هرچند که زیاد روایت نمی کرد؛ اما شاگردی مالک و استادی یحیی بن معین را یدک می کشید. او به طرز فجیعی در زمان واثق و در سال ۲۳۱هـ- کشته شد. او

ص: ۳۹۶

۱- أحمد بن نصر بن مالک... أبو عبدالله الخزاعی... ترجمه ی او را در: تاریخ بغداد؛ ج ۵، ص ۳۸۲، شماره ی ۲۹۳۹ و نیز تهذیب الکمال؛ ج ۱، ص ۵۰۵، شماره ی ۱۱۹ مؤسسه الرساله ببینید.

را می توان کشته دوران محنت نام نهاد. گناه او این بود که به مخلوق بودن قرآن اعتراف نکرد.

خطیب گوید:

«قلت: وكان قتله في خلافه الواثق لامتناعه عن القول بخلق القرآن»^(۱)

احمد و یارانش را در حالی که به بند کشیده شده بودند به سامرا، که در آن روزگار دربار واثق در آنجا بود، بردند و

واثق، خود از او درباره ی قرآن پرسید و سرانجام او را کشت:

«... ودعا الواثق بالصمصامه وقال: إذا قمت إليه فلا يقومن أحد معي، فإني أحتسب خطاي إلى هذا الكافر الذي يعبد ربًا لانهبده ولا نعرفه بالصفه التي وصفه بها. ثم أمر بالنطح فأجلس عليه و هو مقيد، و أمر بشدّ رأسه بحبل و أمرهم أن يمدوه و مشى إليه حتّى ضرب عنقه، و أمر بحمل رأسه إلى بغداد، فنصب في الجانب الشرقي أياما و في الجانب الغربي أياما و تتبع رؤساء أصحابه فوضعوا في الحبوس»^(۲)

این متن، به این سبب آورده شد تا شدت محنت اهل حدیث روشن تر شود.

ص: ۳۹۷

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۵، ص ۳۸۴.

۲- تاریخ البغداد، ج ۵، ص ۳۸۵.

این متن بیانگر شدت اختلاف دیدگاه معتزله و اهل حدیث درباره ی صفات خداوند است؛ تا آنجا که واثق می گوید: خدایی را که احمد می پرستد نه ما می پرستیم و نه اساساً می شناسیم. واثق، احمد را کافر می خواند؛ و پس از کشتن او به جای آنکه دستور دهد سر او را در سامرا آویزان کنند، دستور می دهد آن را به بغداد ببرند و در آنجا بیاویزند تا دیگر اهل حدیث حساب کار خود را بکنند.

این حادثه در سال ۲۳۱ هـ - اتفاق افتاد. یعنی یکسال پیش از مرگ واثق. پس روشن می شود که تا آخرین روزها و سالهای دوران محنت، اهل حدیث در سخت ترین وضعیت بوده اند.

آری! سر احمد در بغداد آویزان بود به گوش او، دست نوشته ای را گوشواره کرده بودند که:

«بسم الله الرحمن الرحيم، هذا رأى أحمد بن نصر بن مالك، دعاه عبدالله الامام هارون - وهو الواثق بالله أمير المؤمنين - إلى القول بخلق القرآن و نفي التشبيه، فأبى إلا المعانده، فجعله الله إلى ناره...» (۱)

البته، اهل حدیث، پس از پایان محنت، بی کار نشستند و درباره ی او و نیز احمد بن حنبل مطالبی بیان کرده اند، از جمله اینکه سر او قرآن خوانده (۲)

یا اینکه ابن ابی دؤاد به متوکل گفت: خدا مرا به فالج مبتلا کند اگر احمد، کافر کشته

ص: ۳۹۸

۱- همان، ص ۳۸۶.

۲- همان، ص ۳۸۷.

نشد؛ و از قضا او به فالج مبتلا شد و مرد. (۱)

گویا پس از آنکه ابن ابی دؤاد به فالج مبتلا شد، اهل حدیث از بیماری او سوء استفاده کرده اند و داستان میان او و متوکل را بافته اند؟

نیز گفته اند کسی از اهل حدیث او را به خواب دید و گفت: خدایت با تو چه کرد؟ و او نیز گفت:

«ما كانت إلا غفوه حتى لقيت الله فضحك إلي» (۲)

گویا او پس از مرگ هم از عقیده به تجسیم و تشبیه و رؤیت دست برداشت؟! دیگر چیزی که از جریان احمد بن نصر روشن می شود این است که پس از واثق، که متوکل بر تخت نشست، به سرعت ورق به سود اهل حدیث برنگشت؛ بلکه سالها پس از رسیدن متوکل به قدرت، رفته رفته این کار صورت گرفت. سیوطی در این باره می گوید:

«... . أمر بحمل رأسه إلى بغداد، فصلب بها، و صلبت جثته في سر من رأی، واستمر ذلك ست سنين، إلى أن ولي المتوكل، فأنزله ودفنه...» (۳)

یعنی اینکه احمد را در سال ۲۳۷ هـ - دفن کردند و این پنج سال پس از قدرت متوکل است. روشن است که اگر به محض رسیدن متوکل به قدرت، ورق به

ص: ۳۹۹

۱- همان، ص ۳۸۶.

۲- همان، ص ۳۸۷.

۳- تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۴۱؛ نیز نک: تاریخ بغداد؛ ج ۵، ص ۳۸۸.

سود اهل حدیث برمی گشت؛ او را در همان سال ۲۳۲ هـ- که متوکل به قدرت رسید دفن می کردند. در هر صورت، و با توجه به متون تاریخی، بحث قرآن بیش از سایر موارد جنجال آفرین بود؛ و بحث تفضیل به اندازه ی آن برای اهل حدیث دردسر فراهم نکرد؛ چرا که هر چند معتزله در افضلیت علی × اختلاف داشتند ولی امامت مفضول بر فاضل را درست می دانستند و به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان اعتقاد داشتند و خلافت آنها را شرعی می انگاشتند. از این رو اهل حدیث هم زیاد متّه به خشخاش نمی گذاشتند؛ زیرا که اولاً در آن زمان بحث افضلیت هنوز ریشه دار نشده بود

و دیگر آنکه موضوع قرآن آنقدر برای آنها مهم بود که، موضوع افضلیت را تحت الشعاع قرار دهد. از طرفی خلفای عباسی نه می توانستند خلافت خلفای سه گانه را زیر سؤال ببرند و نه به نفع آنها بود.

آنها می دانستند که مشروعیت خلافت آنان در سایه ی مشروعیت خلفای سه گانه است. آنان در سایه ی مشروعیت خلافت مفضولی، که از دیدگاه های معتزله بود؛ احساس مصونیت می کردند. از این روست که یکی از علل حمایت عباسیان از معتزله را می توان همین اعتقاد به امامت مفضول دانست.

دیگر از مواردی را که می توان از علل حمایت عباسیان از معتزله برشمرد، این است که در هر صورت میان دانشمندان، چه از اهل حدیث و چه از متکلمان و معتزله، کسانی بودند که اگر ذهن شان به چیزی مشغول نبود به فکر خلافت می افتادند که آیا فلان خلیفه در خور خلافت است یا نه؟ آیا او به درستی به وظایفش عمل می کند یا نه؟ و... از اینرو خلفای عباسی باید چیزی را که بسیار

حساسیت زا بود، مطرح می کردند تا خواصّ جامعه را بدان مشغول کنند؛ و چه چیزی بهتر از بحث خلق قرآن. بحثی که ریشه ای تاریخی داشت و احمد بن حنبل حاضر بود به خاطر آن تازیه بخورد و احمد بن نصر سر دهد.

آیا در عصر طلایی اعتزال، فضائل اهل بیت (ع) منتشر شد؟

شاید با توجه به آنچه گذشت، این ذهنیت برای خواننده پدید آید که در زمان محنت، معتزله با استفاده از عصر طلایی خود به انتشار احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداختند و هر آنچه را که می دانستند برای مردم گفتند؛ به ویژه اینکه کسانی مانند اسکافی - پدر باشد یا پسر - کتابی مانند «المعیار و الموازنه» می نویسد یا اینکه ردی بر رساله ی عثمانیه ی جاحظ نوشته می شود. با این همه باید گفت پاسخ پرسش بالا، منفی است؛ و آن به دلایل زیر است:

۱- سران معتزله ی بصره در زمان محنت، همچون، ابواسحاق ابراهیم بن سیار نظام (۱۶۰-۲۳۱هـ-); ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (۱۵۰-۲۵۵هـ-) و... بیکار نبودند و در دفاع از عقیده ی خود در افضلیت ابوبکر و عمر و عثمان بر علی x می گفتند و می نوشتند؛ زیرا همان گونه که گفته شد آنها ترتیب در فضل را به ترتیب خلافت می دانستند. برای نمونه اگر کسی به نوشته های جاحظ در این زمینه نگاه کند؛ خواهد فهمید که معتزله ی بصره به شدت از این عقیده دفاع می کردند و هرگز هم زیر فشار حکومت نبوده اند. جاحظ در «رساله فی النابقه»^(۱)

ص: ۴۰۱

۱- رسائل الجاحظ؛ ج ۲، صص ۷-۲۳.

که برای فرزند ابن ابی دؤاد یعنی «ابو الولید، محمد بن احمد» نوشته؛ آن چنان روضه ای در مقتل عثمان خوانده که هر کس بشنود و نداند موضوع این مقتل عثمان است؛ گمان خواهد کرد که مقتل حسین × است. او در پایان روضه اش می گوید:

«... وما سمعنا بدم بعدوم یحیی بن زکریا × غلا غلیانه وقتل سافحه وأدرک بطائلته وبلغ کلّ محتته، کدمه علیه»^(۱)

او همچنین نوشته ای دیگر با عنوان «مقاله العثمانیه»^(۲)

دارد که در آن به شدت از افضلیت ابوبکر و عمر و عثمان دفاع کرده است. در آغاز این رساله می گوید:

«زعمت العثمانیه أنّ أفضل هذه الأمة و أولها بالامامة أبوبکر بن أبي قحافه...»

اگر کسی همه ی این رساله را بخواند با فضای فکری آن روزگار کمابیش آشنا خواهد شد.

۲- سران معتزله ی بغداد هم چیز چشم گیری از فضائل اهل بیت علیهم السلام از خود برجای نگذاشتند. بنابر گفته ی ابن ندیم در فهرست، بشر بن معتمر کتابی به نام «الامامة» داشت^(۳).

از عنوان این کتاب فی الجمله روشن می شود که او در آن چه

ص: ۴۰۲

۱- همان؛ ص ۹.

۲- همان؛ ج ۴، صص ۱۹-۴۳.

۳- الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۸۷.

گفته است، اما آیا در آن به نقل روایات فضائل پرداخته باشد یا نه؟ روشن نیست.

ابن ندیم همچنین بیش از سی کتاب از نوشته های عیسی بن صبیح را نام می برد؛ ولی از کتاب فضائل خبری نیست.

او تنها برای جعفر اسکافی دو کتاب با عنوانهای «المقامات فی تفصیل علی»^(۱) و «فضائل علی»^(۲)

نام برده است.

در کتاب «المعیار و الموازنه» هم که در

دسترس است؛ روایات قابل توجهی، بیش از آنکه در صحاح آمده، به ندرت دیده می شود.

از جعفر بن حرب نیز چیزی در دسترس نیست و اساساً ابن ندیم که او را رئیس معتزله ی بغداد در زمان خود خوانده - انتهت
إلیه الرئاسة فی وقته - وقتی از کتاب های او نام می برد می گوید:

«... ولد من الکتب؛ کتاب متشابه القرآن، کتاب الاستقصاء، کتاب الأصول، کتاب الرد علی أصحاب الطوائف»^(۳)

می بینیم که خبری از کتابی با عنوان فضائل یا امامت نیست.

از جعفر بن مبشر نیز که ابن ندیم درباره وی می گوید:

«... وله خطابه وبلاغه و ریاسه فی أصحابه...»؛ چیزی در دسترس نیست. ابن

ص: ۴۰۳

۱- الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۹۷.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۹۷.

ندیم بیش از بیست عنوان از آثار او را نام برده ولی باز خبری از کتابی با عنوان فضائل یا امامت نیست. (۱)

از همه ی اینها روشن می شود که درست است بغدادی ها، علی × را افضل می دانستند ولی به اندازه ی لازم و کافی به نشر فضائل او پرداختند. وانگهی اهل بیت علیهم السلام تنها در علی × خلاصه نمی شوند. آنها حتی اگر در جدلهای لفظی فضائل امام × را بر زبان می راندند ولی دیگر با فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام، چندان کاری نداشتند.

۳- برخی از سران معتزله ی بصره هم از نزدیکان خلفا بودند؛ و این نشان دهنده ی نفوذ آنها در دربار بود. برای نمونه درباره ی «ثمامه بن اشرس» می خوانیم.

«... من كبار المعتزله و رؤوس الضلاله. كان له اتصال بالرشيد، ثم بالمأمون... وقال التديم: كان المأمون أراد أن يستوزره فاستعفاه... و كان مع المأمون ب-«خراسان» ومشهد في كتاب العهد منه لعلی بن موسی... ان الواثق لما قتل أحمد بن نصر الخزاعي، وكان ثمامه ممن سعی في قتله...» (۲)

۴- در صورت نشر زیاد فضائل اهل بیت علیهم السلام، مشروعیت خلفای سه گانه پیش

ص: ۴۰۴

۱- همان، ص ۲۹۰.

۲- لسان المیزان؛ ابن حجر؛ ج ۲، ص ۱۰۱. نیز نک: کتاب طبقات المعتزله؛ أحمد بن یحیی بن المرتضی؛ ص ۶۲.

از علی × زیر سؤال می رفت و این به سود خلفای عباسی نبود. از این رو فضائل تا حدی مطرح می شد که خطری را متوجه قدرت حاکم نکند.

۵- بیشتر توان متکلمان و اهل حدیث صرف قرآن و صفات خداوند و دیگر مسائل کلامی شده بود؛ و معتزله بیشتر هم خود را برای اثبات و ترویج اصول مذهب خود یعنی: ۱- اصل توحید، ۲- اصل عدل، ۳- اصل وعد و وعید، ۴-

اصل «المنزلة بین المنزلتین» و ۵- اصل امر به معروف و نهی از منکر، (۱)

خرج می کردند.

۶- در میان خود معتزله، افزون بر بحث افضلیت، اختلافات عقیدتی و فکری شدیدی بود که گاه منجر به تکفیر گروهی از طرف گروه دیگر می شد؛ که خود این اختلافات هم بسیاری از فرصت ها و توان آنان را از بین برد. (۲)

«ملطی» می گوید:

«... و بین معتزله بغداد و معتزله بصره اختلاف کثیر فاحش یکفر بعضهم بعضا...» (۳)

۷- دوران طلایی معتزله، آنقدر طولانی نبود

که بشود در آن انتظار داشت معجزه ای در زمینه ی نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام صورت بگیرد.

ص: ۴۰۵

۱- «... و الاصول التي هم عليها خمسة وهي: العدل و التوحيد و الوعيد و المنزلة بين المنزلتين و الأمر بالمعروف والنهي عن

المنكر...»؛ التنبيه و الرد على أهل الأحواء والبدع؛ محمد بن أحمد الملكی م ۳۷۷ هـ؛ ص ۴۹.

۲- نك: الانتصار و الرد على ابن الراوندي الملحد؛ محمد بن عثمان الخياط، صص ۱۹-۲۸.

۳- التنبيه و الرد؛ ص ۵۳.

۸- بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام از طریق خود اهل بیت علیهم السلام و یاران ایشان به آن دوران رسیده بود که معتزله با بسیاری از یاران اهل بیت علیهم السلام سر دشمنی داشتند و آنان را رافضه می خواندند؛ و روشن است که نمی توانستند بنشینند و روایات را از آنان بگیرند. (۱۱)

۹- اساساً کارهایی که در زمان امویان و مروانیان و حتی خود عباسیان درباره ی منع نشر و رواج فضائل اهل بیت علیهم السلام صورت گرفت و به آنها اشاره شد، دست معتزله را از روایات خالی کرده بود. در هر صورت باید روایات به دست و گوش معتزله ی بغداد می رسید و می خورد تا آنها را بازگو کنند؛ ولی روایاتی در کار نبود؛ زیرا بسیاری از آنها به دست فراموشی سپرده شده بود و حتی به معتزله هم

نرسیده بود.

۱۰- بسیاری از دشمنان درباری و دوران طلایی معتزله، دشمنی خود با امامان اهل بیت علیهم السلام را بروز می دادند. دشمنی ابن ابی دؤاد و یحیی بن اکثم با امام جواد× مشهور و معروف است. یحیی در مناظره ای با امام× از فضائل جعلی ابوبکر و عمر سخن به میان می آورد و امام× همه ی آنها را با برهان قاطع رد کرد. این مناظره که در زمان مأمون رخ داد نشان دهنده ی این است که، دربار عباسی به هیچ عنوان حاضر به گسترش فضائل اهل بیت علیهم السلام یا منع گسترش فضائل ابوبکر و عمر نبوده است.

ص: ۴۰۶

۱- نک: رسائل الجاحظ؛ ج ۴ (من کتابه فی مقاله الزیدیة والرافضة)، صص ۳۱۱-۳۲۳.

حسد و کینه توزی ابن ابی دؤاد، از اینکه امام× او و دیگر فقهای درباری را شکست می دهد بیشتر شد؛ او آن چنان از این شکست علمی ناراحت می شود که می گوید: ای کاش! بیست سال پیش از این مرده بودم. او چند روز پس از این ماجرا، نزد معتصم رفت و گفت: از باب خیرخواهی، به شما تذکر می دهم

که جریان چند روز قبل به صلاح حکومت شما نبود؛ زیرا در حضور همه ی دانشمندان و مقامات عالی مملکتی فتوای ابو جعفر... که نیمی از مسلمانان او را خلیفه و شما را غاصب حق او می دانند، بر فتوای دیگران ترجیح دادی و این خبر میان مردم منتشر شد و خود دلیل قاطعی بر حقانیت او نزد شیعیان است.

معتصم که مایل به ابرار هر نوع دشمنی با امام بود، از سخنان او بیشتر تحریک شد و درصدد قتل امام برآمد و سرانجام... امام جواد× را توسط منشی یکی از وزرایش مسموم و شهید نمود. (۱)

ابن صباغ به شهادت ایشان اشاره کرده است:

«... ویقال إنه مات مسموما» (۲)

مسعودی نیز می گوید:

«... قیل: إن أم الفضل بنت المأمون لما قدمت معه من

ص: ۴۰۷

-
- ۱- نک: سیره ی پیشوایان؛ مهدی پیشوایی؛ صص ۵۴۹-۵۶۴ و تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، غلامحسن محرمی؛ صص ۱۲۲ و تذکره الخواص؛ سبط ابن الجوزی، صص ۳۲۱ و فصول المهمه؛ ابن الصباغ؛ ج ۲، صص ۱۰۴۶.
 - ۲- فصول المهمه؛ ج ۲، صص ۱۰۵۸.

۱- مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۴۸۷.

۲- در انتهای کتاب بخش «دوستی و نقل روایات اهل بیت علیهم السلام و تهمت رفض و تشیع» توسط مؤلف محترم به این بحث پرداخته شده است. علاوه بر مطالب یاد شده باید به دو مطلب دیگر نیز توجه کرد. نخست اینکه چون ملاک ما در اینجا بررسی کتب صحاح سته است و نویسندگان این کتب از محدثان بودند و بیشتر آنها به لحاظ سیاست زمان خود در مقابل معتزله قرار گرفته بودند و چون آنها در معتزله احساس گرایش به اهل بیت علیهم السلام و افضلیت علی بن ابی طالب × را بر خلفای دیگر مشاهده کرده بودند لذا به این جهت و به منظور مخالفت با مرام آنها و به نوعی ضربه زدن به هدف آنها و نیز به سبب روحیاتی که ناشی از تربیت های دوران بنی امیه در خود داشتند روایاتی را که در فضائل اهل بیت علیهم السلام یا برتری حضرت علی × می دیدند به طرز شگفت آوری حذف یا تضعیف می کردند و به این صورت عقده های درونی خود را در کتابهایشان بروز می دادند. اما این رویه را در کتب معتزله مانند کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و کتاب ینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی قندوزی معتزلی و حاکم حسکانی نمی بینیم و بلکه آنها روایات زیادی در این باب آورده اند. و مطلب دوم اینکه اساس پذیرفتن روایات از راویان حدیث و نیز جرح و تعدیل آنان بر بغض و کینه از شیعیان بوده است به طوری که کافی بود آنها بدانند فلاں راوی شیعه بوده یا حتی اگر محبت بیشتری از اهل بیت علیهم السلام را در دل داشته همین کافی بوده تا او را تضعیف کنند و او را غالی یا رافضی یا شیعه بگویند و روایات او را به کناری بیندازند از طرفی اینها در زمان ائمه اطهار علیهم السلام زندگی می کردند و مسلماً روایات بسیاری را از آنان شنیده بودند، اما کمترین اشاره ای به آنها شده است که به گفته بخاری از بین بیش از ۶۰۰۰۰۰ روایت تقریباً ۷۵۰۰ روایت را بپذیرد یا مسلم از بین بیش از ۳۰۰۰۰۰ روایت به این تعداد بسنده کند و نام آن را صحیح بگذارد و باقیه را صحیح نداند و این رویه نیز در دیگر صحاح جریان داشته است و فراموش نکنیم که رونق اهل حدیث از زمان متوکل و بخواست و تشویق او بوده است. (محقق)

خلافت متوکل (۲۳۲-۲۴۷ هـ)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث

پس از مرگ واثق در سال ۲۳۲ هـ، جعفر بن معتصم با لقب المتوکل علی الله، بنا به میل و خواست ترکان بر تخت نشست. او در سال ۲۰۶ هـ در «فَمُ الصَّلح»، شهری بر کنار دجله و در نزدیکی «واسط» چشم به جهان گشود.

متوکل از سوی مادر نسب به ترکان می برد و با حمایت و پشتیبانی آنان مقام خلافت را به دست آورد؛ از این رو برای جلب رضایت و خشنودی سپاهیان ترک، حقوق و عطایای هشت ماه را به آنان پرداخت کرد و دست سردارانی چون «وصیف»، «ایتاخ» و «بغای کبیر» را در امور سیاسی و نظامی باز گذاشت. با وجود خلافت متوکل (۲۳۲-۲۴۷ هـ)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث پس از مرگ واثق در سال ۲۳۲ هـ، جعفر بن معتصم با لقب المتوکل علی الله، بنا به میل و خواست ترکان بر تخت نشست. او در سال ۲۰۶ هـ در «فَمُ الصَّلح»، شهری بر کنار دجله و در نزدیکی «واسط» چشم به جهان گشود.

متوکل از سوی مادر نسب به ترکان می برد و با حمایت و پشتیبانی آنان مقام خلافت را به دست آورد؛ از این رو برای جلب رضایت و خشنودی سپاهیان ترک، حقوق و عطایای هشت ماه را به آنان پرداخت کرد و دست سردارانی چون «وصیف»، «ایتاخ» و «بغای کبیر» را در امور سیاسی و نظامی باز گذاشت. با وجود این، خیلی زود از این سیاست روی گردان شد و در صدد برآمد تا آنان را از دخالت در امور باز دارد(۱).

در آغاز خلافت او، هنوز معتزله قدرت را در دست داشتند.

ابن ابی دؤاد هنوز همه کاره بود.

ص: ۴۰۹

۱- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص ۹۱.

مسعودی درباره ی چگونگی ملقب شدن متوکل می گوید:

«... ولقب، المنتصر بالله، فلما كان في اليوم الثاني لقبه أحمد بن أبي دؤاد المتوكل على الله...»^(۱)

از اینکه احمد، لقب او را تغییر می دهد و لقب پیشنهادی او مورد پذیرش قرار می گیرد، روشن می شود که او هنوز حرفش، حرف بوده است. بنابر گزارش طبری، اساساً ابن ابی دواد متوکل را به خلافت برگزید:

«... أن الواثق لما توفّي، حضر الدار أحمد بن أبي دواد و إيتاخ و وصيف... و ابن الزيات... فعزموا على البيعه لمحمد بن الواثق؛ وهو غلامٌ أمرد، فألبسوه درّاعه سوداء وقلنسوه رُصافيه، فإذا هو قصير، فقال لهم وصيف: أما تتقون الله! تولّون مثل هذه الخلافة؟ وهو لا يجوز معه الصلاة!»

... فمردت^(۲) بجعفر المتوكل، فإذا هو في قميص و سرّوال، قاعد مع أبناء الأتراك... فألبسه أحمد بن أبي دواد الطويلة و عمّمه و قبله بين عينيه وقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين و رحمه الله و

برکاته...»^(۳)

ص: ۴۱۰

۱- مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۳.

۲- گوینده، راوی است.

۳- تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۹، ص ۱۵۴.

قتل محمد بن عبدالملک زیات (۵۲۳-):

متوکل در نخستین سال خلافتش محمد بن عبدالملک زیات را که در زمان مأمون شخصیتی درباری و در زمان معتصم و واثق وزیر دربار بود، کشت.

محمد زیات در خانواده ای متمول پرورش یافت و از دوران کودکی با آداب و رسوم کشورداری آشنا شده بود و به همین سبب معتصم وی را به وزارت برگزیده بود. او مردی خودخواه، ستمگر، بدرفتار و سنگدل بود. واثق، از زمان ولایتعهدی، به این دلیل که ابن زیات معتصم را از دادن مالی به او بازداشته بود، کینه ی او را به دل گرفته و منتظر فرصتی مناسب برای انتقام جویی از وی بود؛ پس هنگامی که به خلافت رسید، خواست تا محمد را بکشد؛ اما چون جانشین شایسته ای

برای او نیافت، از این کار صرف نظر کرد و همچنان وزارت را به او سپرد. با وجود این، محمد بن عبدالملک از توطئه ها و دسیسه های خود دست برداشت و در دوره ی خلافت واثق، همواره متوکل را تحقیر و در تعیین جانشین برای واثق، از محمد فرزند او، جانبداری می کرد. از این رو متوکل در آغاز خلافتش به ایتاخ ترک فرمان داد تا او را در بند و اموالش را مصادره کند؛ سپس او را با شکنجه و عذاب سخت به قتل رساند. (۱)

قتل ابن زیات را شاید بتوان آغاز و شروع محنت معتزله دانست؛ زیرا او

ص: ۴۱۱

۱- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری، صص ۹۱-۹۲؛ نیز نک: تاریخ الطبری؛ ج ۹، ص ۱۵۶ و مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج ۴، ص ۶ و الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج ۶، ص ۹۶.

مشرابی معتزلی داشت و هرچند که با ابن ابی دواد دشمن بود(۱)؛

ولی در هر صورت آغازی بود برای تفرقه بین معتزله و ضعف و سستی آنان.

مسعودی به دشمنی میان ابن ابی دواد و ابن زیات اشاره کرده و می گوید:

«... وقد كان أبو عبدالله أحمد بن أبي دواد فُلج بعد موت عوده ابن الزيات...»(۲)

خشم متوکل بر ابن ابی دواد:

در سال ۲۳۷هـ-، متوکل دشمنی خود را با ابن ابی دواد و فرزندش ابو الولید محمد بن احمد را بروز می دهد. مسعودی می گوید:

«... وسخط علي أحمد بن أبي دواد و ولده أبي الوليد محمد بن أحمد...»(۳)

این رویداد ضربه ی سنگینی بر پیکر معتزله بود. البته متوکل دشمنی خود با معتزله را گام به گام بروز می داد. برای نمونه، زمانی که ابن ابی دواد در سال ۲۳۳ بیمار شد،

متوکل فرزندش محمد را به جای او نشانند تا اینکه در سال ۲۳۷هـ- او را نیز عزل کرد و بر پدر و پسر خشمگین شد. پسر در سال ۲۴۰هـ- و پدرش ابن ابی دواد بیست روز پس از پسرش از دنیا رفت؛(۴) و اگر بگوییم از غصه مُرد بهتر است.

ص: ۴۱۲

۱- أحمد بن حنبل، السیره والمذهب؛ سعدی أبو جیب؛ ص ۲۱۵ پاورقی.

۲- مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۱۴.

۳- همان.

۴- همان؛ نیز نک: أحمد بن حنبل، السیره والمذهب؛ أبو جیب؛ ص ۲۱۶.

متوکل در سال ۲۳۹ هـ - یحیی بن اکثم را، که او نیز معتزلی مشرب بود به قضاوت منصوب می کند (۱)

ولی در سال ۲۴۰ هـ - او را نیز عزل می کند:

«... فی هذا السنه عزل یحیی بن اکثم عن القضاء و قبض منه ما مبلغه خمسہ و سبعون ألف دینار و أربعه آلاف جریب بالبصره...» (۲)

متوکل و رغبت او به احمد بن حنبل:

در سال ۲۳۷ هـ - که متوکل دستور داد تا جسد احمد بن نصر خزاعی را دفن کنند؛ احمد حنبل را نیز به دربار خود در سامرا فراخواند. فرزند احمد حنبل می گوید:

«... وکان قد حمل أبی إلى المتوکل سنه سبع و ثلاثین و مائین، ثم مکث إلى سنه إحدى وأربعین، وکان قل یوم یمضی إلا و رسول المتوکل یأتیہ...» (۳)

متوکل دیگر ترسی از معتزله در دل نداشت و از شهرت اهل حدیث دفاع می کرد. او در میان اهل حدیث احمد حنبل را برگزید و بیشتر او را مورد توجه قرار داد؛ زیرا احمد در زمان محنت از خود مقاومت نشان داده بود و متوکل می توانست از او اسطوره ای بسازد و او را علم کند.

از دیدگاه نگارنده میل متوکل به اهل حدیث جنبه ای سیاسی داشت. عموم

ص: ۴۱۳

۱- مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج ۴، ص ۱۴.

۲- الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج ۶، ص ۱۲۱.

۳- سیره الإمام أحمد بن حنبل؛ صالح بن أحمد بن حنبل؛ ص ۱۲۱.

مردم که از سخنان معتزله سردر نمی آوردند و نیز اهل حدیث، به شدت از دست معتزله و کارها و افکارشان به تنگ آمده بودند؛ از اینرو متوکل با مخالفت با معتزله و حمایت از محدثان هم بر محبوبیت خود می افزود و هم با قدرت گرفتن و حمایت از سوی مردم می توانست ترکان را تحت فشار قرار دهند. (۱)

او در اجرای این سیاست موفق شد؛ از اینروست که سیوطی می گوید:

«... وتوفر دعاء الخلق للمتوكل، وبالغوا في الثناء عليه و التعظيم له، حتى قال قائلهم: الخلافة ثلاثه: أبوبكر الصديق رضي الله عنه في قتل أهل الردة، و عمر بن عبدالعزيز في رد المظالم، و المتوكل في إحياء السنه و إمامه التجهم، و قال أبوبكر بن الخبازة في ذلك:

وبعد فإن السنه اليوم أصبحت م-غززه حتى كأن ل-م تدلل

شف-ى الله منهم بالخليفه جعف--ر خليفه ذى السنه المتوكل» (۲)

آری چنین است. تا همین امروز نیز سنی های افراطی از او به نیکی یاد می کنند و از مأمون و معتصم و واثق کینه ی دوران محنت را در دل دارند.

از سوی دیگر دشمنی متوکل با آل علی و اهل بیت علیهم السلام روشن است و می توان آنرا از متواترات تاریخ دانست. او نمی توانست دیدگاه معتزله ی بغداد در افضلیت علی × را تحمل کند؛ از این رو بر ایشان سخت گرفت و به حمایت اهل

ص: ۴۱۴

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۰۳ ذکر قتل ایتاخ.

۲- تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۴۶.

حدیث، که افضلیت را به ترتیب خلافت می دانست و حتی در افضلیت علی × هم حرف داشتند؛ پرداخت. او محدثان را به سامرا فراخواند و درهم و دینار زیادی خرج آنها کرد تا حدیث بگویند و بنویسند و عقاید معتزله را با این احادیث سست و عقاید خود را تقویت کنند:

«.. فأظهر الميل إلى السنه، و نصر أهلها، و رفع المحنه و كتب بذلك إلى الآفاق... واستقدم المحدثين إلى سامراء، و أزل عطاياهم و أكرمهم، و أمرهم بأن يحدثوا بأحاديث الصفات و الرؤيه، و جلس أبو بكر بن أبي شيبه في جامع الرصافه، و فاجتمع إليه نحو من ثلاثين ألف نفس، و جلس أخوه عثمان في جامع المنصور، فاجتمع إليه أيضا نحو من ثلاثين ألف نفس...»^(۱)

متوکل خلیفه ی ناصبی:

در ناصبی بودن متوکل اختلافی نیست؛ هر چند برخی خواسته اند او را از آن پاک کنند.

برای نمونه ذهبی که خود متهم است درباره ی متوکل می گوید:

«... وقد كان المتوكل منهمكا في اللذات و الشرب، فلعله رُحِم بالسنة، ولم يصح عنه النصب»^(۲)

ص: ۴۱۵

۱- همان؛ نیز نک: مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج ۴، ص ۳.

۲- تاریخ الإسلام؛ ج ۱۸، ص ۱۹۹ دار الکتب العربی.

«وكان المتوكل شديد الوطأه على آل أبي طالب، غليظا على جماعتهم، مهتما بأمرهم، (١) شديد الغيظ والحقد عليهم، و سوء الظن و التهمه لهم، واتفق له أن عبيدالله بن يحيى بن خاقان وزيره يسىء الرأى فيهم، فحسن له القبيح فى معاملتهم، فبلغ فيهم ما لم يبلغه أحد من خلفاء بنى العباس قبله...» (٢)

جنايات متوكل و سختگیری های او نسبت به اهل بیت علیهم السلام ، بسیار است و در اینجا تنها به گوشه ای از آن پرداخته شود:

جنايات متوكل:

۱- در دوران او بسیاری از علویان مانند «محمد بن صالح بن عبدالله» که از فرزندان امام حسن × بود تحت تعقیب قرار گرفت و زندانی شدند و تا پایان عمر در زندان بودند. (٣) «محمد بن جعفر بن حسن» نیز که از فرزندان امام حسین × بود به زندان افکنده شد و در آنجا بود تا از دنیا رفت. (٤)

«احمد بن عيسى بن زيد بن علي ×» نیز همواره از دست مزدوران متوكل

ص: ٤١٦

۱- بسوء الرأى.

۲- مقاتل الطالبين؛ ص ٤٧٨.

۳- همان؛ ص ٤٨٠.

۴- همان؛ ص ٤٩٠.

گریزان بود؛ تا اینکه در حال گریز و اختفا از دنیا رفت. (۱)

۲- او در سال ۲۳۶ یعنی تنها چهار سال پس از روی کار آمدنش دستور ویران کردن بارگاه امام حسین × را داد.

طبری گوید:

«... وفيها أمر المتوكل بهدم قبر الحسين بن علي، و هدم ما حوله من المنازل و الدور، و أن يُحدث ويُبذر ويُسقى موضع قبر، و أن يمنع الناس من إتيانه...» (۲)

۳- ابن اثیر می گوید:

«... وكان المتوكل شديد البغض لعلي بن أبي طالب × ولأهل بيته، و كان يقصد من يبلغه عنه أنه يتولى عليًا وأهله بأخذ المال و الدّم...»؛ وی در ادامه می گوید:

«... وكان من جمله ندمائه عباده المخنث و كان يشدّ على بطنه تحت ثيابه مخدّه ويكشف رأسه و هو أصلع ويرقص بين يدي المتوكل والمغنون يغنون: قد أقبل الأصلع البطين خليفه المسلمين، يحكي بذلك عليا ×، والمتوكل يشرب ويضحك...» (۳)

ص: ۴۱۷

۱- همان؛ ص ۴۱۲.

۲- تاریخ الأمم والملوك؛ ج ۹، ص ۱۸۵.

۳- الكامل في التاريخ؛ ج ۶، ص ۱۰۸.

یعنی اینکه، یکی از ندیمان متوکل که عباده نام داشت بر روی شکمش و زیر لباسهایش بالشی قرار می داد و در مجلس متوکل می رقصید و با این کار علی را مسخره می کرد و این در حالی بود که مغنیان و آوازه خوانان می خواندند و متوکل می نوشید و می خندید (۱).

گویا منتصر، پسر متوکل در این مجلس هم

بوده و به پدر درباره ی این کارها اعتراض کرده و متوکل در پاسخ او گفت: ای آوازه خوانان، این شعر را بخوانید:

غار الفتی لابن عمه رأس الفتی فی حرّ أمّه

یعنی: این جوان (منتصر)، برای پسر عمویش (علی ×) به غیرت آمد؛ پس سر این جوان در فلان مادرش باد (۲).

۴- او تمام کسانی را که از ناصبیان بودند، ندیمان و همنشینان خود برگزیده بود و آنها مدام او را علیه علویان و اهل بیت علیهم السلام بدبین و بدبین تر می کردند.

ابن اثیر گوید:

«... وقیل: إن المتوکل کان یبغض من تقدمه من الخلفاء، المأمون والمعتصم والواثق فی محبه علی وأهل بیته و إنما کان ینادمه و یجالسه جماعه قد اشتهروا بالنصب والبغض

لعلی منهم علی بن الجهم الشاعر الشامی ... و عمرو بن فرخ الرخجی ... و عبدالله بن محمد بن داود الهاشمی المعروف بابن

ص: ۴۱۸

۱- ترجمه، به اختصار بیان شد.

۲- همان، ص ۱۰۹.

أترجه، وكانوا يخوفونه من العلويين ويشيرون عليه بإبعادهم والاعراض عنهم والإساءة إليهم...» (١١)

آری! ذهبی می گوید: متوکل ناصبی نبوده و در او نصبی نیست. یعنی اینکه او نسبت به متوکل غیرت به خرج داده است. حال اگر کسی، شعری را که متوکل برای فرزندش خواند، برای ذهبی بخواند؛ چه باید کرد؟!

۵- او بسیاری از شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام را به زجر کشت؛ که شاید مشهورترین آنان «ابن سکیت» باشد. (١٢)

سیوطی می گوید:

«وفی سنه ٢٤٤ هـ، قتل المتوکل یعقوب بن السکیت، الامام فی العربیه، فأنه ندبه إلى تعلیم أولاده، فنظر المتوکل یوما إلى ولدیة المعتر والمؤید فقال لابن سکیت: من أحب إليك أهما أو الحسن والحسین؟ فقال قنبر - یعنی مولی علی - خیر منهما، فأمر الأتراك فداسوا بطنه حتی مات، وقیل: أمر سبلاً لسانه فمات ... وکان ابن سکیت رافضیا». (١٣)

ص: ٤١٩

١- همان.

٢- ابویوسف، یعقوب بن اسحاق ١٨٦-٢٤٤ هـ، لغوی، نحوی، راوای ایرانی تبار شیعی، سکیت لقب پدرش اسحاق بود که به سبب افراط در سکوت بدان ملقب گردید ... پس آموزش فرزندان بزرگان از جمله ... متوکل خلیفه عباسی را بر عهده گرفت ...؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ٣، ص ٦٩٦.

٣- تاریخ الخلفاء؛ ص ٣٤٨.

بله، جزای کسی که فرزندان پیامبر اکرم | را بر فرزندان متوکل مقدم بدارد این است

که او را باید به رافضی بودن متهم کرد!!!.

۶- او حتی به اهل حدیث هم رحم نکرد و اگر آنان دست از پا خطا می کردند حالشان را جامی آورد و بر جایشان می نشانند. برای نمونه کاری که او با «نصر بن علی جهضمی» کرد را می توان یادآور شد. نصر روایتی را در فضائل اهل بیت علیهم السلام، نقل کرد که به گوش متوکل رسید و دستور داد ۱۰۰۰ تازیانه به او بزنند؛ و زمانی متوکل دست از او برداشت که شهادت داده شد او از اهل حدیث است.

مزی گوید:

«... عبدالله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثني نصر بن علي، قال: أخبرني علي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي، قال: حدثني أخي موسى بن جعفر ... أن النبي | أخذ بيد حسن و حسين، فقال: «من أحبّ هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة». قال عبدالله بن أحمد: لما حدث نصر بن علي بهذا الحديث، أمر المتوكل بضربه ألف سوط، فكلمه جعفر بن عبدالواحد و جعل يقول له: هذا الرجل من أهل السنّه، ولم يزل به حتى تركه

قال الحافظ أبوبكر: إنما أمر المتوكل بضربه لأنه ظنه رافضيا، فلما علم أنه من أهل السنّه تركه» (۱)

ص: ۴۲۰

۱- همان؛ ص ۳۶۰.

محاصره ی اقتصادی اهل بیت (ع) از سوی متوکل:

بر همه ی این جنایات، باید فشارهای اقتصادی را که متوکل و دربار او بر علویان و اهل بیت علیهم السلام وارد می کردند اضافه کرد. برای نمونه متوکل شخصی را که ناصبی بود، فرماندار مکه و مدینه کرد و او نیز تا آنجا که می توانست به آل علی × سخت می گرفت، به گونه ای که زنان علوی برای آنکه بتوانند نماز بگذارند، چون بیش از یک پیراهن نداشتند، به ترتیب نماز می خواندند.

ابوالفرج گوید:

«واستعمل علی المدینه و مکه عمرو بن الفرّج الرّحجی، فمّنع آل أبی طالب من التعرض لمسأله الناس، و منع الناس من البرّ بهم، و كان لا یبلغه أن أحدا أبر أحدا منهم بشیء - و إن قلّ - إلاّ أنهمکه عقوبه و أثقله غرما، حتی كان القمیص یكون بین جماعه من العلویات یصلین فیه واحده بعد واحده، ثم یرفعنه و یجلس علی معاز لهن عوادی حواسر...»^(۱)

متوکل همچنین «فدک»، را که همه دارایی علویان از آن بود، مصادره کرد و این درحالی بود که درآمد فدک ۲۴۰۰۰ دینار طلا بود. متوکل فدک را به «عبدالله بن عمر بازیار» که از دوستانش بود، بخشید.^(۲)

ص: ۴۲۱

۱- مقاتل الطالبیین؛ ص ۴۷۹.

۲- سیره الأئمه؛ مهدی البیضوی؛ ص ۵۲۷.

اینها همه در حالی بود که هزینه ی ریخت و پاش های دربار متوکل و ساختن کاخها سر به میلیون ها درهم و دینار می کشید.
یعقوبی می گوید:

«و بنی المتوکل قصورا أنفق علیها أموالاً عظاماً منها: الشاه، والعروس، و الشبذاز، و البدیع، والغریب، و البرج، و أنفق علی البرج
۰۰۰/۷۰۰/۱ دینار» (۱)

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتز» را ختنه کند و به این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام آوری به راه انداخت
که مورخان به تفصیل نوشته اند (۲).

برای نمونه فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه
کردند و برای پذیرایی از میهمانان ۴۰۰۰ صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل ۰۰۰/۰۰۰/۲۰ درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان نثار کردند؛ و
۰۰۰/۰۰۰/۱ درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و
پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کننده ی معتز پرسیده شد که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو گردید؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار،
غیر از اشیای زرین و انگشتری

ص: ۴۲۲

۱- تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۹۱.

۲- «ولمّا أعذر المتوکل ابنه المعتز...»؛ نک: مآثر الإنافه فی معالم الخلافه؛ القلقشندی، ج ۳، ص ۳۶۷.

و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم

شد، بالغ بر ۰۰۰/۰۰۰/۸۶ درهم شده بود» (۱)

سیوطی می گوید:

«وقال المسعودی (۲): لا یعلم أحد متقدم فی جد ولا- هزل إلا وقد حظی فیدولته، ووصل إليه نصیب وافر من المال، وکان منهما فی اللذت والشراب، وکان له أربعة آلاف سريه و وطنی ء الجمیع» (۳).

توصیف عمر متوکل در کلام خوارزمی

رساله ای از ابوبکر خوارزمی (۴) در دست است

که در آن به ظلم و جنایات عباسیان به ویژه متوکل نسبت به اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند.

او در بخشی از این رساله می گوید:

«... ویموت إمام من أئمة الهدی و سید من سادات بیت المصطفی، فلا تتبع جنازته، ولا تجصص مقبرته، و یموت

ص: ۴۲۳

۱- سیره ی پیشوایان؛ مهدی پیشوایی، ص ۵۹۴.

۲- مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۴۰.

۳- تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۴۹.

۴- محمد بن عباس ۳۲۳ - ۳۸۳ ق، شاعر، کاتب و ادیب. از آنجا که زادگاه خود و پدرش، خوارزم و مادرش از مردم طبرستان بود، خود را گاه «خوارزمی» و گاه «طبری» معرفی می کرده... غالب منابع بر شیعی بودن او متفق القولند... گرایش وی به تشیع در بسیاری از رسائل وی به خصوص آنهایی که برای ابومحمد علوی نوشته... به چشم می خورد و حتی گاه آشکارا خود را شیعه معرفی می کند؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۵، ص ۲۴۹.

ضراط لهم أو لاعب أو مسخره أو ضارب، فتحضر جنازته العدول والقضاء، ويعمر مسجد التعزیه عنه القواد والولاه، و يسلم فيهم من يعرفونه دهريا أو سوفسطائيا و يسفكون دم من سمى ابنه عليا... و أن بعض شعراء الشيعة يتكلم في ذكر مناقب الوصى بل في ذكر معجزات النبي صلى الله عليه و سلم فيقطع لسانه و يمزق ديوانه... حتى أن هارون ابن الخيزران و جعفر المتوكل على الشيطان لاعلى الرحمان، كانا لا يعطيان مالا ولا يبذلان نوالا إلا لمن شتم آل أبي طالب و نصر مذهب النواصب مثل عبدالله بن مصعب الزبيرى و وهب بن وهب البخترى... يمنعون آل أبي طالب ميراث أمهم و فىء جدّهم... يشتهى العلوى الأكله فيحرمها، و يقترح على الأيام الشهوه فلا يطعمها، و خراج مصر و الأهواز و صدقات الحرمين و الحجاز تصرف إلى إبراهيم الموصلى... و المتوكل زعموا يتسرى باثنى عشر ألف سريه، و السيد من سادات أهل البيت يتعفف بزنجيه أو سنديه، و صفوه مال الخراج مقصوره على أرزاق الصفا عنه و على موائد المخاتنه... و يبخلون على الفاطمى بأكله أو شربه... و القوم الذين أحل لهم الخمس و حرمت عليهم

الصدقه، و فرضت لهم الكرامه و المحبه، يتكفون ضرًا و يهلكون فقرا، و يرهن أحدهم سيفه و يبيع ثوبه... ليس له ذنب إلا أن جدّه النبي و أبوه الوصى و أمّه فاطمه و جدّته خديجه

... و ماذا أقول فی قوم... حرثوا تربه الحسین بالفدان و نفوا زواره إلى البلدان... (۱)

ترجمہ: پیشوایی از پیشویان ہدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می رود؛ کسی جنازہ ی او را تشییع نمی کند؛ و قبر او گچکاری نمی شود، اما چون دلچک و مسخرہ ای و بازیگری از آل عباس بمیرد، تمام عدول

(عدول دارالقضاء) و قاضیان، دہریان و سوسفطائیان، در تشییع جنازہ او شرکت می کنند و از شر ایشان (آل عباس) در امانند؛ لیکن آنها ہر کہ را شیعہ بدانند، بہ قتل می رسانند. ہر کس نام پسرش را علی بگذارد، خونش را می ریزند. شاعر شیعہ، چون در مناقب وصی و معجزات نبی، شعر بگوید، زبانش را می برند و دیوانش را پارہ می کنند. ہارون پسر خیزران (مقصود واثق خلیفہ است) و جعفر متوکل، در صورتی بہ کسی عطا و بخشش می نمودند کہ بہ آل ابی طالب، دشنام گوید.

مذہب نصب کسانۃ چونان عبد اللہ بن مصعب زبیری و وہب بن وہب بختری مورد حمایت قرار گرفت. علویان از میراث مادر و فیء جلدشان منع شدند. ایشان را از یک وعدہ خوراک منع می کنند در حالی کہ خراج مصر و اہواز و صدقات حرمین شریفین و حجاز بہ مصرف خنیاگرانی از قبیل ابن ابی مریم مدنی و ابراہیم موصلی و ابن جامع سہمی و زلزل ضارب و برموصا زامر (سرنا زن، نی زن) می رسد.

ص: ۴۲۵

۱- رسائل ابی بکر الخوارزمی (و کتب إلى جماعه الشیعہ نيسابور، لما قصدہم محمد بن ابراهيم و اليها)؛ صص ۱۶۰-۱۷۲.

متوکل عباسی، ۱۲/۰۰۰ کنیز داشت؛ اما سیدی از سادات اهل بیت، فقط یک کنیز (خدمتکار) زنگی یا سندی داشت. اموال خالص و پاکیزه ی خراج به دلچک ها و مهمانی های مربوط به ختنه ی اطفال، سگ بازان، بوزینه داران، مخارق و... منحصر شده است. در حالی که یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه ÷ دریغ می دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است؛ و گواهی دادن به دوستی نسبت به ایشان فریضه است؛ از فقر، مشرف به هلاک هستند. یکی شمشیر خود را گرو می گذارد و دیگری جامه اش را می فروشد. گناهی ندارند، جز اینکه جدشان نبی و پدرشان وصی و مادرشان فاطمه و مادر مادرشان خدیجه و مذهبشان ایمان به خدا و راهنماییشان قرآن است.

من چه بگویم درباره ی قومی که تربت و قبر امام حسین × را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند. [\(۱\)](#)

دوران منتصر عباسی (۲۴۷-۰۲۴۸-):

متوکل در سال ۲۴۷ هـ- به قتل رسید و پس از او فرزندش «محمد بن جعفر» بر تخت نشست. قتل متوکل، دستگاه خلافت عباسی را به هرج و مرج کشانید.

او نخستین کسی بود که در صدد کنار زدن ترکان و احیای قدرت مجدد اعراب برآمد. [\(۲\)](#) رابطه ی دولت عباسی و اعراب، به ویژه اعراب شام به شدت تیره

ص: ۴۲۶

۱- ترجمه با برخی اضافات از کتاب آل بویه؛ علی اصغر فقیهی؛ ص ۴۵۳.

۲- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص ۹۵.

بود؛ چرا که آل عباس با کشتارهای جمعی بنی امیه که سمبل قوم عرب بودند، حمایت و پشتیبانی اعراب را از دست دادند و حدود یک قرن بدون توجه به آنان و تنها به اتکای اقوام دیگری چون ایرانیان و

ترکان خلافت کرده بودند. از این رو زمانی که متوکل در شام بود (۲۴۳هـ-) سپاهیان بر او شوریدند و عطایای خود را خواستند. از سوی دیگر سرداران ترک که مقصود متوکل را دانسته بودند، وی را وادار کردند که به سامرا باز گردد. (۱)

با کشته شدن او، اقتدار دستگاه خلافت و هیبت و حرمی که خلفا نزد ترکان داشتند از میان رفت، و قدرت و نفوذ ترکان هرچه بیشتر تثبیت و کشتن خلفا به وسیله ی سرداران ترک آسان شد (۲).

آنان با شتاب خلفا را از مسند خلافت فرو کشیدند و سده ی پس از متوکل را در چنان آشفتگی فرو بردند که در آن مدت، یازده خلیفه، که همگی دست نشانده ی ترکان بودند، بر روی کار آمدند که به وسیله ی آنان یا از کار برکنار شدند یا به قتل رسیدند. بدین ترتیب، پس از کشته شدن متوکل، عظمت خلافت سنی نیز از میان رفت و برای خلیفه جز نامی که بر سکه ها ضرب یا در خطبه ها خوانده می شد، باقی نماند. (۳)

آری! محمد فرزند متوکل با لقب «المنتصر بالله» جای پدر نشست. کار او

ص: ۴۲۷

۱- همان؛ ص ۹۴.

۲- درباره ی قتل متوکل نک: تاریخ الطبری؛ ج ۹، ص ۲۲۲ و مروج الذهب؛ المسعودی، ج ۴، ص ۳۶ و الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج ۶، ص ۱۳۶.

۳- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص ۹۵.

دیری نپایید. او برای اینکه ننگ پدرکشی را از خود دور کند، شایعه در انداخت که قاتل متوکل، فتح بن خاقان بوده و خلیفه او را به انتقام خون پدر به قتل رسانده است. با وجود این منتصر چون خلافت را با نیروی ترکان به دست آورده بود، در برابر آنان سست و بی اراده بود و چاره ای جز اطاعت از دستورها و فرمان های آنان چنانکه او را مجبور کردند تا برادرانش، معتز و مؤید را از ولایتعهدی خلع کند. این دو تن که از زمان متوکل به

ولیعهدی اول و دوم منتصر انتخاب شده بودند، تهدیدی برای ترکان به شمار می آمدند؛ زیرا ترکان بیم آن داشتند که اگر خلافت به یکی از آن دو برسد، انتقام خون پدر را از آنان بگیرد.

به گفته ی طبری (۱)،

منتصر بر اثر اصرار ترکان، معتز و مؤید را بازداشت کرد و عده ای از سران قوم را بر آن داشت تا آن دو را وا دارند که به رغم میلشان از ولیعهدی استعفا کنند؛ از این رو، آنان نامه ای به خط خود نوشتند که مضمون آن چنین بود: «چون من عاجز و ناتوانم و از عهده ی ولیعهدی بر نمی آیم و نمی خواهم گناه این کار بر گردن متوکل باشد، از منتصر خواهشمندم که مرا از این مسئولیت معاف بدارد».

پس از این واقعه، منتصر نیز استبداد و سلطه ی ترکان را دریافت و به دنبال یافتن راه برای رهایی از شرّ آنان بود. از این رو، برای آنکه آنان را متفرق سازد، وصیف را به طرسوس فرستاد و او را از سپاهیان جدا ساخت؛ اما چون ترکان از

ص: ۴۲۸

مقصود خلیفه آگاه شدند، ۳۰/۰۰۰ دینار به «ابن طیفور»، طیب دربار، رشوه دادند تا منتصر را با نشتر زهرآلود رگ زدند. در نتیجه او در ربیع الاول ۲۴۸ هـ، پس از شش ماه مُرد و در واقع کشته شد. (۱)

منتصر و اهل بیت (ع):

شاید کسی تصور کند که بنا بر کینه ای که منتصر از پدر دربارہ ی اهانت های او نسبت به علی × داشت؛ او پس از روی کار آمدن، اوضاع را به سود علویان و اهل بیت علیهم السلام دگرگون کرد؛ حال آنکه این چنین نبود؛ زیرا نخست اینکه دوران او - همانگونه که گذشت - به سال هم

نکشید و در همان مدت نیم سال حکومتش، درگیر مسائل درون درباری و نزاع با ترکان بود. دوم اینکه دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم السلام شدت و ضعف داشت، ولی برطرف شدنی نبود. برای نمونه «کندی» (۲) در کتاب «تاریخ ولایة مصر» می گوید:

«وتوفی المتوکل لیلہ الخمیس لخمس خلون من شوال سنہ ۲۴۷ و بویع محمد المنتصر و توفی الفتح بن خاقان وأقرّ المنتصر یزید بن عبد اللہ علیہا؛» (۳)

ثم ورد کتاب المنتصر «بأن لا یقبل علوی» ضیعه ولا یرکب فرسا ولا یسافر من الفسطاط إلی طرف من

ص: ۴۲۹

۱- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص ۹۶ نیز نک: تاریخ الإسلام؛ الذهبی، ۱۸، ص ۴۱۷.

۲- ابو عمر، محمد بن یوسف الکندی المصری م ۳۵۰ هـ.

۳- یعنی بر مصر.

أطرافها؛ و أن يُمنعوا من اتخاذ العبيد إلا العبد الواحد؛ وإن كانت

بينه وبين أحد من الطالبين خصومه من سائر الناس، قبل قول خصمه فيه ولم يُطالب بيّنه. وكتب المنتصر إلى العمّال بذلك»^(۱)

یعنی اینکه منتصر به حاکم خود در مصر دستور داد با علویان بر اساس قواعد زیر برخورد کند:

الف) به هیچ یک از علویان، هیچ گونه ملکی داده نشود.

ب) اجازه ی اسب سواری به آنها داده نشود.

ج) کسی از «فسطاط» به شهرهای دیگر مسافرت نکند.

د) به هیچ یک از علویان جواز داشتن بیش از یک برده داده نشود.

ه- چنانچه دعوایی مابین یک علوی و غیرعلوی صورت گرفت، قاضی، نخست به سخن غیرعلوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفت و گو با علوی آن را بپذیرد و بینه نخواهد.^(۲)

همان گونه که مشاهده می شود منتصر این دستورها را برای همه ی عاملانش در سراسر سرزمین های اسلامی نیز نوشته است.

آری! شاید اگر حکومت منتصر استوار می شد و به درازا می کشید او نیز روی

ص: ۴۳۰

۱- ص ۱۵۹.

۲- ترجمه از کتاب «سیره ی پیشوایان»؛ مهدی پیشوایی؛ ص ۵۹۳ (یادآور می شود که در این کتاب، این دستورها به اشتباه، به متوکل نسبت داده شده است!؟).

پدران‌ش را در ظلم نسبت به اهل بیت علیهم السلام سپید می‌کرد.

پس نباید فریب سخن برخی را خورد که منتصر را دوستدار آل علی × می‌داند. برای نمونه، ابوالفرج اصفهانی می‌گوید:

«و كان المنتصر يظهر الميل إلى أهل هذا البيت، و يخالف أباه أفعاله، فلم يجز منه على أحد منهم قتل أو حبس و لا مكروه فيما بلغنا، والله

أعلم» (۱)

درباره ی سخن ابوالفرج باید گفت:

نخست: همان گونه که یادآوری شد او به حاکم مصر و دیگر شهرها، نامه ی آن چنانی نوشت.

دوم: متوکل آنقدر نسبت به اهل بیت علیهم السلام جنایت کرد و مرتکب ظلم شد، که نرمی اندک منتصر با ایشان، بزرگ جلوه می‌کرد.

سوم: منتصر برای مدتی هم که شده، به حمایت اهل بیت علیهم السلام و علویان نیاز داشت تا کار ترکان را بسازد. یعنی نرمی او با آل علی × یک حرکت سیاسی بود و نه جز آن. از اینرو و بنابر گفته مسعودی او کارهایی را به نفع آل ابی طالب انجام داد.

در «مروج الذهب» می‌خوانیم:

«... و كان آل أبي طالب قبل خلافته في محنة عظيمة وخوف على دمائهم، قد مُنعوا زيارة قبر الحسين و الغرى من أرض كوفه، و كذلك منع غيرهم من شيعتهم حضور

ص: ۴۳۱

۱- مقاتل الطالبيين؛ ص ۵۰۴.

هذه المشاهد و كان الأمر بذلك من المتوكل سنة ۲۳۶هـ... و لم يزل الأمور على ما ذكرنا إلى أن استخلف المنتصر، فأمن الناس، و تقدم بالكف على آل أبي طالب و ترك البحث من أخبارهم، و أن لا يمنع أحد زياره الحيره لقبر الحسين رضى الله تعالى عنه، و لا قبر غيره من آل أبي طالب، و أمر برد فذك إلى ولد الحسن و الحسين و أطلق أوقف آل أبي طالب، و ترك التعرض لشيعتهم و دفع الأذى عنهم...» (۱)

این را نیز نباید فراموش کرد که او قاتل پدرش متوکل بود؛ و اگر بنا بود او نیز کارهای پدر را ادامه دهد انگشت اتهام همواره به سوی او دراز بود. از این رو او بر علویان آسان گرفت تا قتل پدر را بتواند توجیه کند.

در هر صورت، حتی اگر کارهای منتصر تنها به سبب دوستی او با علویان بوده باشد، کار او چندان نپایید و اثر چندانی در فضای سیاسی و اجتماعی آن روزگار نگذاشت.

دوران مستعین عباسی (۲۴۸-۵۲۵هـ):

پس از منتصر، پسر عمویش، با گزینش سرداران ترک، بر تخت نشست. او را که احمد بن محمد بن معتصم بود «المستعین بالله» لقب دادند. او بسیار ضعیف و بی اراده بود و آنچنان بازیچه ی دست ترکان بود که شاعران او را ضرب المثل

ص: ۴۳۲

کرده بودند. مسعودی گوید:

«... والمستعین لأمر له، والأمر لبُغا ووصيف... و في المستعین بالله يقول بعض الشعراء في هذا العصر:

خليفة في قفص بين وصيف و بُغا

يقول ما قال له كما يقول البُغا»

در دوران چهار ساله ی او، بار دیگر علویان و طالبیان در فشار قرار گرفتند. در همان سال نخست، یعنی ۲۴۸هـ -، «یحیی بن عمر»^(۱)

که هم از پدر و هم از مادر، نسب از عبدالله بن جعفر طیار می بُرد، در کوفه کشته شد و سر از بدنش جدا گشت. بدنش را به دار کشیدند و سر را به بغداد نزد خلیفه بردند.

مستعین خود فرمان داد تا سر یحیی را از جایی بیاویزند.

أحمد بن طاهر شاعر در رثای او گفت:

سلام علی الاسلام فهو مودع

أتجمع عين بين نوم و مضجع

فقد أقرت دار النبي محمد

و قتل آل المصطفى كيف تصطفی

لكم كل يوم مشرب من دمائهم

لكن مرتع في دار آل محمد

إذا ما مضى آل النبي فودعوا

لابن رسول الله في التراب مضجع

من الدين و الإسلام فالدار بلقع

نفوسهم أم المنون فتبع

و غلتها من شربها ليس تنقع

-
- ۱- درباره ی او نك: مقاتل الطالبيين؛ الاصفهانی، ص ۵۰۶ (ابو الفرج قصیده ای در رشای یحیی، از علی بن عباس رومی «م ۲۸۳ هـ») آورده که بسیاری طولانی است - ۱۱۰ بیت).

سلام على الاسلام فهو موّءع
أتمع عین بین نوم و مضجع
فقد أفرت دار النبی محمد
و قتل آل المصطفی کیف تصطفی
لكم كل يوم مشرب من دمائهم
لكن مرتع فی دار آل محمد
إذا ما مضى آل النبی فودعوا
لابن رسول الله فی الترب مضجع
من الدين و الإسلام فالدار بلقّع
نفوسهم أم المنون فتبع
و غلتها من شربها ليس تنقع
و داركم للترك و الجيش مرتع
و شاعر دیگر در رثایش چنین سرود:
بكت الخيل شجوها بعد يحيى
و بكه العراق شرقا و غربا
و ليحيى الفتى بقلبي غليل
قتله مذكر لقتل على
فصلاه الاله وقفا عليهم
و بكاه المهند المصقول
و بكاه الكتاب و التنزيل

كيف يؤذى بالجسم ذاك الغليل

و حسين و يوم أودى الرسول

ما بكي مرجع و حن ثكول^(۱)

در روزگار نه چندان طولانی مستعین، علویان زیادی شورش کردند که او همگی آنان را سرکوب کرد یا به زندان انداخت یا کشت. کسانی مانند: «حسن بن زید علوی»^(۲)،

«أحمد بن عیسی علوی»^(۳)

و «حسین بن محمد علوی»^(۴)

در زمان مستعین نیز، یزید بن عبدالله که دشمنی او با طالبیان مشهور است، هنوز والی مصر بود. او در سال ۵۲۵۰هـ، طی دو مرحله، یکی در ماه رمضان و دیگری در ماه رجب، گروهی از طالبیان را از مصر اخراج کرد و آنها را به عراق فرستاد.^(۵)

در هر صورت، ترکان مستعین را نیز پس از چهار سال، به قتل رساندند. اگر مستعین جنایتی را جز آنچه با یحیی بن عمر کرد، نکرده بود، کافی است تا شدت فشار بر طالبیان، از سوی حکومت او روشن شود.

ص: ۴۳۴

۱- نک: همان؛ صص ۶۳ - ۶۵.

۲- همان؛ ص ۶۸.

۳- همان؛ ص ۶۹.

۴- همان.

۵- تاریخ ولایه مصر؛ الکندی؛ ص ۱۶۰.

اصفهانى، ورود اصحاب يحيى را در حال اسارت به بغداد اين گونه مى گويد:

«... وكونوا يساقون و هم حفاه، سوقا عنيفا، فمن تأخر ضربت عنقه، فورد كتاب المستعين بتخليه سيلهم فخلوا، إلا رجلاً يعرف بإسحاق بن جناح، كان صاحب شرطه، يحيى بن عمر... فإنه لم يزل محبوسا حتى مات، فخرج توقيع محمد بن عبدالله بن طاهر (١) «فى أمره»: يدفن الرجل النجس، إسحاق بن جناح مع اليهود، ولا يدفن مع المسلمين، ولا يصلى عليه، ولا يغسل، ولا يكفن...»

اسحاق را پس از مرگ، بر روی زمین انداختند و دیواری را بر روی او خراب کردند. (٢)

دوران معتز عباسی (٢٥٢-٥٢٥-):

پس از قتل مستعين، ترکان، زبير بن متوکل (٣) را با لقب «المعتز بالله»، بر تخت نشانديد. خلافت او با بيم و هراس آغاز گرديد؛ زیرا پس از آنکه ترکان سه تن از خلفای پيش از وی را به قتل رساندند، مسند خلافت براستی ناامن گرديد. هم بدین سبب بود که معتز از ترس ترکان، هيچ گاه، حتى در خواب، سلاح از خود دور نمى کرد و با جامه ی خلافت مى خوابيد؛ و همواره مى گفت: نمى دانم

ص: ٤٣٥

١- فرمانده ی لشکر مستعين.

٢- مقاتل الطالبين؛ ص ٥١٠.

٣- مروج الذهب؛ المسعودی، ج ٤، ص ٨١.

سرانجام سر من در دست بُغا یا سر او در دست من خواهد بود؛ و نیز می گفت: بیم آن دارم که بغا از آسمان یا از زیر زمین بر من درآید. این در حالی بود که سرداران ترک، هر کدام صاحب اختیار شده بودند و برای خود پیروان و طرفدارانی داشتند و برای به دست آوردن قدرت، همواره می جنگیدند؛ و هرچند یک بار، به نام مطالبه ی مستمری و موجب، به وزیر و خزانه ی خالی هجوم می آوردند و اوضاع را بیش از پیش آشفته می کردند. معتز بر آن شد تا با استفاده از این اوضاع آشفته، خود را از سلطه ی ترکان نجات دهد؛ از این رو به سپاهیان مغربی روی آورد، اما این کوشش نیز مانند کوششهای اسلاف او به نتیجه نرسید؛ لذا درصدد برآمد تا سران ترک را از میان

بردارد. در این زمان، سپاه خلیفه بر وصیف ترک بشوریدند و او را به قتل رساندند؛ و ولید مغربی به تحریک معتز، بغا را در سال ۲۵۴ هـ- از پای درآورد. وقتی ترکان چنین دیدند، بر خلع و قتل خلیفه همدستان شدند؛ پس بی اجازه وارد قصر او شده و پایش را بگرفتند و تا در اتاق کشیدند و سر و تنش را با چماق فرو کوفتند و پیراهنش را دریدند و در صحن خانه، در مقابل آفتاب نگه داشتند. گرما چنان بود که خلیفه ی بیچاره از تفتیدگی زمین، یک پا را بر زمین می نهاد و دیگری را برمی داشت و ترکان سیلی اش می زدند و او چهره ی خود را با دست می پوشاند؛ آنگاه سه روز آب و غذا را از او باز داشتند و سپس زنده به گورش کردند(۱).

در دوران سه ساله ی او نیز بسیاری از علویان و طالبیان یا کشته یا به زندان افکنده

ص: ۴۳۶

۱- تاریخ خلافت عباسی، از آغاز تا آل بویه؛ خضری؛ ص ۱۰۲.

یا آواره شدند؛ کسانی مانند: «أحمد بن عبدالله»، «حسن بن يوسف»، «جعفر بن عیسی»، «عیسی بن اسماعیل»، «جعفر بن محمد بن جعفر» و «احمد بن محمد»^(۱)

اما بزرگترین جنایتی که در زمان معتز رخ داد، همانا شهادت امام دهم، علی بن محمد هادی × بود.^(۲)

ابن صباغ مالکی گوید:

«... استشهد فی آخر ملکه أبو الحسن، لأنه یقال إنه مات مسموما...»^(۳)

دوران مهتدی عباسی (۲۵۵-۲۵۶ هـ):

محمد بن واثق ملقب به «المهتدی بالله»، پس از معتز بر تخت نشست. هنگامی که او به حکومت رسید، فساد و تباهی، ارکان دولت عباسی را فرا گرفته بود و امنیت داخلی و یکپارچگی آن دستخوش ضعف و سستی شده بود. کارگزاران و سرداران سپاه به سبب سرگرم شدن به لذت های دنیوی و ارتکاب منکرات، در امور دولت اهمال می کردند.^(۴)

تاریخ، مهتدی را خلیفه ای پرهیزگار معرفی کرده است. ابن ثیر می گوید:

«كان المهتدی بالله من أحسن الخلفاء مذهبا وأجملهم

ص: ۴۳۷

-
- ۱- نک: مقاتل الطالبیین؛ الاصفهانی؛ صص ۵۲۴-۵۲۶؛ نیز نک: مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج ۴، ص ۹۴ و ۹۵.
 - ۲- نور الأبصارق الشبلنجی؛ ص ۳۷۷.
 - ۳- الفصول المهمّة؛ ج ۲، ص ۱۰۷۵.
 - ۴- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص ۱۰۳.

طریقه و أظهرهم ودعا و اکثرهم عباده...» (۱)

ذهبی از او به «الخلیفه الصالح» یاد کرده است. (۲)

گویا مهتدی نیز سخت تحت تأثیر اهل حدیث و امام ایشان یعنی احمد بن حنبل بوده است.

«... رحم الله أحمد بن حنبل، والله لو جاز لی أن أتبرأ من

أبی، لتبرأت منه» (۳)

گویا منظور او، معتزلی بودن پدرش واثق و اینکه او قائل به خلق قرآن بوده است. مسعودی، مهتدی را به عمر بن عبدالعزیز تشبیه کرده و می گوید:

«وكان ودعا، كاد أن يكون في بني العباس مثل عمر بن عبدالعزیز في بني أمیه، هديا و فضلاً و قصداً و دیناً...» (۴)

از او نقل است که گفت:

«...إني أستحيي أن يكون بني أمیه مثله (۵) ولا يكون في بني العباس» (۶)

در زمان مهتدی نیز علویان و طالبیان در فشار بودند؛ چرا که در عمل کار در

ص: ۴۳۸

۱- الکامل فی التاریخ؛ ج ۶، ص ۲۲۳.

۲- تاریخ الإسلام؛ ج ۱۹، ص ۳۲۶.

۳- همان؛ ص ۳۲۷.

۴- التنبیه و الإشراف؛ ص ۳۳۴.

۵- یعنی مثل عمر بن عبدالعزیز.

۶- الفخری فی الأداب السلطانیة و الدول الإسلامیة؛ محمد بن علی بن طباطبا ابن الطقطقی / م ۷۰۹هـ-؛ ص ۲۴۶.

دست او نبود و در ثانی اساساً خلافت او به درازا نکشید و کوتاه بود.

یعقوبی خلافت مهتدی را از یکسال هم کمتر می داند:

«... و کانت خلافته سنه إلاً أحد عشر یوما»^(۱)

ابو الفرج الاصفهانی به کسانی از طالبیان و علویان که در زمان مهتدی کشته یا به زندان افکنده شدند اشاره کرده است. از کسانی همچون: «علی بن زید بن الحسین» از فرزندان امام حسین ×؛ «محمد بن قاسم» از فرزندان عباس ×؛ «جعفر بن اسحاق بن موسی به جعفر ×» و غیره.^(۲)

او درباره ی «ابراهیم بن موسی» که از فرزندان امام حسن × بود، می گوید:

«... حبسه محمد بن أحمد بن عیسی بن المنصور، عامل المهتدی علی المدینه، فمات فی حبسه و دفن فی البقیع»^(۳)

در هر صورت کار مهتدی نیز به درازا نکشید و راهی گور خویش شد. ترکان او را نیز مانند دیگر خلفای پیش از او کشتند و از سر راهشان برداشتند.

یعقوبی می گوید:

«... و تنکر المهتدی للأتراک و عزم علی تقدیم الأبناء، فلما علموا بذلک، استوحشوا منه...»^(۴)

ص: ۴۳۹

۱- تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ۵۰۶.

۲- مقاتل الطالبیین؛ صص ۵۲۸ - ۵۳۳.

۳- همان؛ ص ۵۳۲.

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۶.

پس از مهتدی، ترکان احمد بن متوکل را که در زندان به سر می برد، بر تخت نشانندند او را «المعتمد علی الله» خواندند. او در سال ۲۶۲هـ- پایتخت را از سامرا به بغداد منتقل کرد(۱).

معتمد بسیار بی کفایت بود و به همان میزان عیاش و باده گسار؛ از اینرو، کارها به دست برادرش طلحه، مقلب به «موثق» بود. او مردی کاردان و با شهامت بود و جبران ضعف و سستی خلیفه را می کرد. ابن طقطقی گوید:

«... و کانت دوله المعتمد، دوله عجیبه الوضع، کان هو و أخوه الموثق طلحه، کالشریکین فی الخلافه، للمعتمد الخطبه و السکه و التسمی بامرہ المؤمنین، ولأخیه طلحه الأمور و النهی وقود العساکر و محاربه الأعداء و مرابطه الثغور و ترتیب الوزراء و الأمراء، و کان المعتمد مشغولاً عن ذلك بلداته»(۲)

موثق، برای چیره شدن بر مشکلات همواره تلاش می کرد. او با شایستگی، گروه های مختلف سپاه را گرد آورد و از آنان برای دفع شورشیان و مدعیان قدرت، سود جست. بدین ترتیب، او با مشغول کردن امرا و لشکریان ترک، آنان را از تهدید و تعرض نسبت به خلافت و خلیفه بازداشت و نیروی آنان را متوجه مخالفان کرد.(۳)

ص: ۴۴۰

۱- التنبیه والإشراف؛ المسعودی؛ ص ۳۳۵.

۲- الفخری؛ ص ۲۵۰.

۳- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص ۱۰۵.

همان گونه که گذشت، معتمد از ۲۵۶ تا ۲۷۹، یعنی نزدیک به ۲۳ سال خلیفه بود. مدتی بسیار طولانی. دوران خلافت او از مجموع خلافت متوکل، منتصر، مستعین، معتز و مهتدی هم بیشتر بود؛ از اینرو شایسته است تا به او و دورانش بیشتر پرداخته شود تا روشن شود در مدت طولانی حکومت او و برادرش موثق، چه گذشت.

وزارت وزیر متوکل:

معتمد فرزند متوکل بود و متوکل، ناصبی. از اینکه معتمد وزیر متوکل را مجدداً به وزارت منسوب کرد برمی آید که او نیز هم کاسه ی پدر بوده است.

یعقوبی می گوید:

«و صیر المعتمد، عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیرا، وقلده أموره...» (۱)

مسعودی نیز می گوید:

«ولما أفضت الخلافة إلى المعتمد على الله استوزر عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر المتوکل...» (۲)

ص: ۴۴۱

۱- تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۵۰۷.

۲- مروج الذهب؛ ج ۴، ص ۱۱۱.

در دوران مهتدی و در شوال سال ۲۵۵هـ- کسی

که خود را «علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب»^(۱)

می خواند در بصره شورش کرد. البته در نسب او تردید است؛ و بنا بر نقل ابن اثیر از ابو جعفر طبری، او «علی بن محمد بن عبدالرحیم» و از طایفه ی «عبد القیس» بوده.^(۲)

البته طبری، تاریخ او را زیر عنوان «خروج أول علوی بالبصرة» نقل کرده است.

در ترجمه تاریخ ابن اثیر می خوانیم: «... مردی در فرات بصره ظهور و ادعا کرد که نامش محمد^(۳)

بن احمد... است. او زنگیان را (سپاهیان) که اغلب آنها بنده ی زرخید بودند^(۴)

که ساکن (یا کارگر زمین های شوره زار، چنانکه در تاریخ طبری آمده) شوره زار بودند، گرد خود جمع و به پیروی از خود دعوت نمود. (او مردی علوی، شجاع، ادیب و دارای شهامت و عزت نفس بود. از ایران به عراق رفت و بنی العباس منکر نسب او بودند؛ زیرا خلافت آنها را متزلزل کرد و نزدیک بود منقرض کند. اغلب سرداران و مشاوران او ایرانی بودند و نهضت او ایرانی محسوب می شد ولی اغلب سپاهیان سیاه پوست بودند که به نام تساوی نژاد و آزادی بندگان آنها را جمع کرده بود.)^(۵)

ص: ۴۴۲

-
- ۱- الکامل فی التاریخ؛ ابن الاثیر؛ ج ۶، ص ۲۰۶.
 - ۲- همان؛ نیز نک: تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۴۱۰.
 - ۳- علی بن محمد بن احمد، درست است.
 - ۴- عبارات داخل پرانتز از مترجم است.
 - ۵- کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران؛ عباس خلیلی؛ ج ۴، ص ۶۸.

در هر صورت او به اعتبار اینکه علوی است، داعیه‌ی امامت داشت. او در جوانی مدتی آموزگار بود؛ و چندی پس از آن به منتصر عباسی پیوست و از نزدیکان او گشت. سپس به «احساء» و «بحرین» رفت و مدعی امامت شد و گروهی از فقیران و بینوایان را که خارجی مشرب بودند، گرد خود جمع کرد و سپس به دعوت زنگیان مرداب‌های میان واسط و بصره پرداخت و سوگند خورد تا حقوق آنان را از عباسیان ظالم و ستمگر بازستاند. او با استفاده از اوضاع آشفته دوره‌ی مهدی، سپاه خلیفه را شکست داد؛ چرا که مهدی گرفتار کار ترکان بود و نتوانست به او بپردازد. پس از مرگ مهدی، کار صاحب‌الزنج بالا گرفت و چون یارانش زیاد شدند، در روز عید فطر با آنان نماز گزارد و از ستم و بدبختی‌ای که می‌کشیدند سخن گفت و به آنان نوید پیروزی و آزادی داد. او به یاران خود دستور داد تا بر صاحبان خویش بشورند و اموال ایشان را غارت کرده، زنان و دختران آنها را به اسارت گیرند و در بازارها بفروشند. سپاه زنگ به سرعت در عراق و خوزستان پراکنده شد و قادیسیه و آبادان و اهواز را به خطر انداخت. سالار زنگیان شهری به نام «مُختاره» ساخت و آنرا پایتخت حکومت خود خواند و با آنکه خود را از دودمان علی × می‌دانست، با گستاخی، آن امام و نیز معاویه، عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را

بر منبر لعن می کرد(۱).

سیوطی می گوید:

«... و کان له منبر فی مدینه یصعد علیه ویسب عثمان

ص: ۴۴۳

وعليا ومعاويه وطلحه والزبير وعائشه، رضی الله عنهم»^(۱)

در هر صورت، کار زنگیان در سال ۲۷۰ هـ - پس از نزدیک به پانزده سال^(۲)،

با کشته شدن رهبرشان به پایان رسید. گویا او بر اساس شواهد تاریخی، انسانهای زیادی را کشت و شهرها و بناهای زیادی را سوزاند و ویران کرد.

مسعودی می گوید:

«... و تنوزع^(۳) فی عده من قتل من أصحاب السلطان وغيرهم من الرجال والنساء والصبيان بالسيف و الحرق والغرق والجوع، فمنهم من يقول أن ذلك ألف ألف وأكثرهم يرى أن ذلك لا يحيط به الإحصاء...»^(۴)

باید گفت، هرچند در نسب او اختلاف است؛ ولی در هر صورت کارهای او سبب شد تا علویان و طالبیان در فشار و تنگنایی بیش از پیش قرار بگیرند و دستگاه خلافت، او و کارهایش را بهانه قرار دهد و به سرکوبی آل علی × پردازد. از این رو و بنابر نقل ابوالفرج اصفهانی، بسیاری از علویان و طالبیان در زمان معتمد، کشته، آواره و زندانی شدند. کسانی مانند: «احمد بن محمد بن عبدالله» که از فرزندان امام حسن × بود.

ص: ۴۴۴

۱- تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۶۴.

۲- ۱۴ سال و ۴ ماه (التنبیه و الإشراف؛ المسعودی، ص ۳۳۵).

۳- (یعنی اختلاف شده است فعل مجهول است.

۴- همان.

ابوالفرج می گوید:

«قتله أحمد بن طولون علی باب أسوان، و حمل رأسه إلى

المعتمد»^(۱)

یا «محمد بن احمد بن محمد» که از فرزندان علی × بود و درباره وی گفت:

«ضرب عبدالعزیز بن «أبی» دلف عنقه صبرا...»^(۲)

نیز «حمزة بن الحسن» که از فرزندان جعفر بن ابی طالب بود و درباره وی می خوانیم:

«قتله صلاب التركي صبرا و مثل به»^(۳)...^(۴)

رویدادهای دیگر:

در دوران طولانی خلافت معتمد عباسی رویدادهای مهم دیگری نیز به وقوع پیوست که در صورت لزوم در آینده از آنها استفاده می شود. رویدادهایی مانند:

شهادت امام حسن عسکری × در سال ۲۶۰هـ؛

تأسیس دولت طولونی در مصر «۲۵۴ - ۲۹۲هـ»؛

تأسیس دولت صفاری (۲۵۲ - ۲۹۸هـ)؛

ص: ۴۴۵

۱- مقاتل الطالبیین؛ ص ۵۳۶.

۲- همان؛ ص ۵۳۷.

۳- یعنی او را مثله کرد.

۴- همان.

آغاز کار قرمطیان و تأسیس دولت سامانی (۲۶۱-۳۹۵هـ) (۱)

در پایان یادآور می شود که پنج تن از صاحبان صحاح در زمان معتمد از دنیا رفته اند. سیوطی در این باره می گوید:

«وممن مات فی أيامه من الأعلام: البخاری ومسلم وأبو داود والترمذی وابن ماجه...» (۲)

جمع بندی و نتیجه گیری:

در اینجا به نگاهی گذرا به تاریخ خلافت پایان می دهیم و از سال ۲۷۹ هـ، یعنی سال مرگ معتمد که مصادف با وفات ترمذی نیز

هست؛ فراتر نمی رویم؛ چرا که صاحبان صحاح همگی (۳)

در فضای خلافت عباسی می زیستند و کتاب های حدیثی خود را نیز در همان فضا نگاشته اند و از طرفی همه آنان میراث دار محدثانی بودند که در فضای خلافت اموی - مروانی و سالهای آغازین خلافت عباسی زندگی می کردند.

پیش از این گفته شد که، سیاست قدرت حاکم را می توان علت و انگیزه ی کلی کمی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست. با توجه به شواهد تاریخی که بیان شد، جای هیچ گونه سخنی نمی ماند که فشارهای سیاسی معاویه و حزب اموی -

ص: ۴۴۶

۱- نک: تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ صص ۱۰۷-۱۱۶.

۲- تاریخ الخلفاء؛ ص ۳۶۷.

۳- البته می دانیم که نسائی، سالها بعد، یعنی در ۳۰۳ هـ از دنیا رفت.

مروانی، که با بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند، باعث شد تا بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل نشود یا به دست فراموشی سپرده شود. پس از بنی امیه نیز، با روی کار آمدن عباسیان و پس از استوار شدن قدرت و حکومت آنان بار دیگر فشارهای سیاسی بر اهل بیت علیهم السلام از سر گرفته شد؛ و باز این سیاست سبب شد تا فضائل ایشان گسترش نیابد یا حداقل، محدثان، فضائل ایشان را نقل نکنند و در کتاب های حدیثشان ثبت نمایند.

از طرفی، پس از روی کار آمدن مأمون عباسی و پس از او معتصم و واثق، و قدرت گرفتن معتزله، اهل حدیث دچار سستی و ضعف شدند و در جامعه ی آن روز و به ویژه در بغداد، نتوانستند به تبلیغ عقاید و افکار خود که منشاء آن، حدیث بود، پردازند. ولی این پایان کار نبود؛ چرا که با روی کار آمدن متوکل، که خلیفه ای ناصبی بود، ورق به سود افرادی که به اصطلاح اهل حدیث خوانده می شدند، برگشت و آنان بر آن شدند تا انتقام خود را از معتزله بگیرند؛ از اینرو و با حمایت متوکل، به ترویج و نشر و نقل احادیث پرداختند و در این راه به گونه ای می گفتند و می نوشتند که عقاید معتزله را رد و دچار ضعف و سستی کنند.

در این میان، یکی از عقاید معتزله، عقیده ی تفضیل علی × بود که اهل حدیث به هیچ وجه نمی خواستند زیر بار آن بروند. آنان، افضلیت را شایسته ابوبکر و پس از او عمر و پس از او عثمان می دانستند و معتقد بودند که افضلیت بر اساس خلافت است و نه خلافت بر اساس و پایه ی افضلیت؛ یعنی اینکه، چون عثمان زودتر از علی × به خلافت رسید پس افضل از علی × است. به

عبارت دیگر اگر در روز شورا کار به گونه ای پیش می رفت که مثلاً علی × خلیفه می شد، او افضل از عثمان بود؛ ولی چون عثمان خلیفه شد پس او افضل است. (!!!؟)

این عقیده کاملاً و به روشنی در کلام احمد بن حنبل دیده می شود. او که پس از دوران محنت، امام اهل حدیث و مورد توجه متوکل و سیاست عباسی قرار گرفت، در کتاب خود با نام «اصول السنّة» می گوید:

«... و خیر هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر الصديق، ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان بن عفان، يقدم هؤلاء الثلاثة كما قدمهم أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، لم يختلفوا في ذلك.

ثم بعد هؤلاء الثلاثة، أصحاب الشورى الخمسة: علي بن أبي طالب، والزبير، و عبدالرحمن بن عوف، و سعد، كلهم للخلافة و كلهم إمام.

و يذهب في ذلك إلى حديث ابن عمر: كنا نعد و رسول الله حي و أصحابه متوافرون: أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نسكت!!» (۱)

از این روست که در همه ی کتاب های اهل حدیث، اگر به مناقب و فضائل

ص: ۴۴۸

۱- ص ۷۷؛ (بخاری در صحیح روایت می کند: ... کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم لانعدل بأبی بکر أحدا، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نترك أصحاب النبی صلی الله علیه و سلم لانفاضل بينهم!!!؛ ص ۶۲۲؛ دارالاسلام و دار الفیحاء).

صحابه پرداخته شده باشد، ابتدا به ابوبکر پرداخته شده و پس از آن به عمر و عثمان، و در چهارمین مرحله فضائل امیر المؤمنین[×] ذکر شده است. از طرفی دیگر محدثان که عقیده به افضلیت بر اساس خلافت داشتند، نمی توانستند روایات را به گونه ای بیاورند که از آنها مثلاً بوی افضلیت عثمان بر عمر یا علی[×] بر ابوبکر و عمر و عثمان به مشام برسد؛ از این رو بسیاری از فضائل علی[×] یا اهل بیت علیهم السلام را که علی[×] نیز در آنها شریک است یا اساساً ذکر نکرده اند یا ناقص ذکر کرده اند. (۱)

اینها همه، بیانگر دشمنی خلفای عباسی با اهل بیت علیهم السلام بود. همان گونه که گذشت، متوکل سخت ناصبی بود و نصر بن علی جهضمی را به دلیل نقل حدیثی در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام ۱۰۰۰ تازیانه

زد. روشن است که در چنین فضایی تکلیف احمد حنبل، ابو داود، ابن ماجه، ترمذی، مسلم، بخاری و نسائی چیست؟

از طرفی دیگر - همانگونه که گفته شد - صاحبان صحاح میراث دار محدثان پیش از خود بودند و همگی بر سر سفره ی آنان نشسته بودند. کسانی مانند «ابن شهاب زهری»، «شعبی» و مانند اینان، که در آینده به آنها پرداخته خواهد شد. اگر به روایات صحاح روی آورده شود، دیده خواهد که در سند بسیاری از آنها زهری و شعبی و... وجود دارند. کسانی که سر در آخور خلافت اموی - مروانی داشتند و آنچهان می گفتند و می نوشتند که دستگاه خلاف خشود شود نه خدا.

ص: ۴۴۹

۱- در آینده به این روایات اشاره خواهد شد.

دیگر اینکه بسیاری از محدثان و راویان که در سلسله سند روایات صحاح آمده اند، یا خارجی بودند یا مشربی خارجی داشتند یا تحت تأثیر خوارج بودند که در آینده به آنان نیز خواهیم پرداخت. روشن است که خارجیان

دشمن علی × بودند و زبان گفتن فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام را نداشتند؛ مانند عکرمه که در بخش دوم درباره ی او سخن به میان آمد.

سیاست منع تدوین حدیث:

در فرضیه ی دوم این رساله، که در پیشگفتار گذشت؛ به اثر منع تدوین حدیث در اندک بودن روایات فضائل در صحاح اشاره شد. نگارنده بر آن بود که برای بررسی این بخش از فرضیه ی دوم، صفحاتی را اختصاص دهد؛ ولی پس از برخورد با کتاب ارزشمند «تدوین السنه الشریفه»، نوشته ی سید بزرگوار و دانشمند ارجمند، جناب آقای سید محمدرضا حسینی جلالی، که به حق یکی از بهترین نوشته های است که در زمینه ی تدوین حدیث و منع آن نگاشته شده؛ از این کار منصرف شد. از این رو، خواننده ی گرامی را به آن کتاب ارجاع می دهیم تا اثر منع تدوین حدیث بر قلت روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام نه تنها در

صحاح، بلکه در بیشتر کتاب های حدیثی اهل سنت روشن شود.

در اینجا تنها به گوشه ای از آنچه در این کتاب آمده اشاره می شود. ایشان در فصل ششم کتاب خود آورده اند:

«الفصل السادس، القول الفصل فی سبب المنع:

ص: ۴۵۰

و بعد هذا التجوال الطويل - في هذه الفصول الخمسه - اتضحت لنا - بالقطع و اليقين - الحقيقه التاليه: أنّ تلك التبريرات ((١)) - كلّها - لا تصحّ أن تكون سببا واقعا لمنع تدوين الحديث و إن تذرّع بها المانعون، و ليس في واحد منها تقنّع، للاجابه على السؤال الذى طرحناه: لماذا منعوا عن تدوين

الحديث؟ ((٢))

... و إنّما خصّ أهل البيت عليهم السلام بذلك ((٣))... ولا شكّ في أن كثيرا من أحاديث النبي صلى الله عليه و آله و سلم كانت تُشير بعلى × - زعيم أهل بيت النبي - عليه و آله الصلاه و السلام - و تنص عليه بالولايه والامامه، و كانت النصوص غصّه و نضره، تنبض مشاهدّها بالحياه و يرّ صداها في الأسماع.

... فالمصلحه المنشوده من هذا التدبير، هي إخفاء الأحاديث النبويّه التى تدلّ على خلافه على × و إمامه أهل البيت عليهم السلام بعد النبي صلى الله عليه و آله و سلم. ((٤))

... صحّ القول بأنّ الهدف هو التدبير السياسى المذكور ضدّ على و أبنائه عليهم السلام ... و إنّ ممّا يؤكّد رأينا بأنّ المصلحه

ص: ٤٥١

١- مراد، توجيهاتى است كه اهل سنت براى منع تدوين حديث آورده اند.

٢- تدوين السنه الشريفه، سيد محمدرضا حسيني، ص ٤٠٩.

٣- همان، ص ٤١٤.

٤- همان، ص ٤١٥.

لمنع تدوين الحديث هو إخفاء الأحاديث النبويّة، الدّالّة على إمامه عليّ وأهل البيت عليهم السلام ، هو أنّ الحكّام لم يكتفوا بمنع التدوين فقط، وإنّما منعوا روايه الحديث و نقله بشدّه...((١))

... و أما نحن: فنعتقد أنّ الهدف الأساس من منع روايه الحديث و نقله، هو الهدف من منع تدوينه و تقييده و ضبطه، و هو إخفاء الأحاديث الدّالّة على إمامه أمير المؤمنين عليّ × و على أساس سياسه مدبّره...((٢))

... إنّ المصلحه التي كان يطلبها عمر و من أتبعه في سنّه منع الحديث هي السياسه التي كان يدبّرها من أجل إبعاد أهل البيت عليهم السلام عن الحكم و هي التي اتبعها بعده عثمان و معاويه... القول الفصل في سبب منع الحديث تدوينا و روايه... هو إخفاء الأحاديث النبويّة الدّالّة على خلافه عليّ × و أهل بيته عليهم السلام ((٣))

... فضاعت أكثر فضائل الامام × بين سندان المنع من التدوين و الروايه و مطرقه التهديد و السجن و التعذيب و القتل و المطارده...((٤))

ص: ٤٥٢

١- همان، ص ٤٢١.

٢- همان، ص ٤٧٠.

٣- همان، ص ٤٧٨.

٤- همان، ص ٤٩٧.

یادآوری می شود که ایشان بر پایه ی شواهد و وثائق فراوان روایی و تاریخی، به این نتیجه رسیده اند که علاقه مندان با مطالعه ی کتاب ایشان بر آنها واقف خواهند شد.

در اینجا لازم به یادآوری است که دانشمند محقق، جناب آقای «محمدعلی مهدوی راد»، طی مقالاتی در فصلنامه ی علمی - تخصصی «علوم حدیث»^(۱)،

تحت عنوان «تدوین حدیث»، به این موضوع پرداخته اند و به خوبی از عهده ی آن برآمده اند. ایشان در مقاله ی ششم خود، با عنوان «منع تدوین حدیث، رازها و رمزها»، به جلوگیری از نشر فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام اشاره کرده اند. در مقاله ی ایشان می خوانیم:

«... گفتیم پیامبر بر جایگاه والای رهبری تأکید کرده بود و چهره ی شایسته ی رهبری پس از خود را بارها و بارها در پیش دید مردمان و در مناسبتهای مختلف فراوان آورده بود؛ فراوان در فضائل و مناقب مولا سخن گفته بود...»^(۲)

... از این روی چون زمام امور را به دست گرفتند^(۳)...

و چون کسی به نشر آموزه های نبوی درباره ی علی و اهل بیت علیهم السلام همت می گماشت و مآلاً در جامعه سؤال می آفرید، باید جواب می دادند؛ سیاستمداری^(۱)، جامعه داری^(۱)، حراست از حکومت^(۱) و مصلحت اندیشی^(۱) اقتضا می کرد که آنچه را که بوده است یکسره

ص: ۴۵۳

۱- شماره های: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸ و ۹.

۲- شماره ی ۸، ص ۹.

۳- منظور، خلفای پس از پیامبر اکرم^۱ هستند.

از صفحه ی ذهن ها و صحنه ی زندگی ها بزدايند و خود را آسوده دارند... (۱)

... تأمل در تاريخ اسلام و چگونگی مواضع حاکمان، همه و همه نشانگر آن است که برای حکومت، علی × و چگونگی حضور خانواده ی او در صحنه ی اجتماع و سیاست، مشکلی بس جدی بوده است؛ و منع تدوین حدیث، از جمله برای جلوگیری از نشر مناقب و فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام، تدبیری بود سیاستمداران و دقیقاً

در جهت حفظ پایه های حکومت و بیرون راندن رقیب از صحنه... (۲)

ایشان همچنین در مقاله ی هفتم خود، با عنوان «منع تدوین حدیث؛ پی آمدها و بازتاب ها»؛ به تباه شدن بسیاری از احادیث و نیز گسترش وضع و جعل در احادیث اشاره می کنند. (۳)

در پایان باید گفت که دانشمند محقق و سید بزرگوار، جناب آقای «سید مرتضی عسکری» نیز به شکلی شایسته به بحث منع کتابت سنت رسول الله |، پرداخته اند. (۴)

ایشان در پایان مطالب خود در این موضوع می گویند:

«... ولا يفوتنا أخيراً أن نقول: إن المنع كان بقصد منع نشر فضائل الامام علی × علی المسلمین، خاصه علی عهد

معاویه الذی کان یأمر بلعن الامام فی خطب الجمعة

ص: ۴۵۴

۱- ص ۱۰.

۲- ص ۲۲.

۳- شماره ی ۹، صص ۹-۲۸.

۴- نک: معالم المدرستین؛ ج ۲، صص ۴۶-۶۵.

علل و انگیزه های فرعی و اقوال اهل حدیث:

در آغاز سخن - در این بخش - گفته شد که علل و انگیزه های نقل اندک روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح را می توان به دو بخش کلی و جزئی یا فرعی، تقسیم کرد. علت و انگیزه ی کلی، همان سیاست قدرت حاکم بود که گذشت؛ و البته باید منع تدوین حدیث را نیز داخل آن دانست؛ چرا که یکی از مظاهر سیاست قدرت حاکم، همین منع از تحدیث و تدوین روایات است.

اما در اینجا باید به علل و انگیزه های

جزئی یا فرعی نیز پرداخته شود. مراد ما از انگیزه های فرعی یا جزئی، چیزهایی است که میان خود محدثان و اهل سنت گذشته است؛ البته باید گفت که این انگیزه ها در واقع جزئی و فرعی نیستند و خود، علل بسیار مهمی در کمی روایات فضائل اند؛ ولی به جهت تقابل این علل با علت و انگیزه ی کلی و نیز اهمیت و بزرگی سیاست قدرت حاکم، از آن به جزئی یا فرعی یاد می شود.

نکته ای را که نباید در اینجا فراموش کرد آن است که اگر بخواهیم به همه ی این انگیزه های فرعی اشاره کنیم کار به درازا خواهد کشید؛ از اینرو به نمونه های

ص: ۴۵۵

۱- همان؛ ج ۱، ص ۳۴۵.

۲- همان؛ ج ۲، ص ۶۴.

قابل توجهی از آنها اشاره می شود تا حداقل روشن شود که علاوه بر حکام، اهل حدیث نیز، در اندک ثبت و ذکر شدن روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام مقصرند.

شعبی (م ۳۰۳ - ۵۳۱۰-):

او، عامر بن شراحبل، ابو عمرو کوفی است که شش سال پس از خلافت عمر به دنیا آمد. (۱)

او یکی از بزرگ ترین راویان حدیث اهل سنت است که روایات او در سرتاسر کتاب ها حدیثی و به ویژه صحاح پراکنده است.

ابن حجر در تقریب، درباره وی می گوید:

«... ثقه مشهور، فقیه فاضل...» (۲)

او خود می گوید: پانصد تن از اصحاب پیامبر^۷ را درک کردم که می گفتند:

«علی و طلحه و الزبیر فی الجنّه» (۳)

همین روایت در دروغگو بودن او کفایت می کند. با وجود این او را آنقدر بزرگ و ثقه می دانند که درباره اش گفته اند:

«مرسل الشعبی صحیح ولا یکاد یرسل إلا صحیحا» (۴)

او از محدثانی بود که سر در دربار خلفای اموی - مروانی می جنبانده و مورد

ص: ۴۵۶

۱- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج ۱۴، ص ۲۸ مؤسسه الرساله.

۲- ج ۱، ص ۳۶۹.

۳- تهذیب الکمال؛ ص ۳۴.

۴- تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۱، ص ۷۹.

عنایت و توجه آنان بوده است. او سالیان درازی از عمر خود را در دمشق، شام و در دوران عبدالملک مروان گذارند، و در آنجا حدیث گفته؛ و روشن است که با توجه به آنچه درباره ی سیاست امویان درباره ی اهل بیت علیهم السلام گفته شد؛ او چه احادیثی را می گفته و چه احادیثی را نمی گفته است. او آن قدر تحت حمایت دستگاه خلافت بود که بی هیچ واهمه ای برخی از صحابه را دروغگو می خواند.

ذهبی می گوید:

«... ربیعہ بن یزید، قال: قعدت إلى الشعبي بدمشق في خلافة عبدالملك فحدثت رجل من الصحابة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: اعبدوا ربكم ولا تشرکوا به شیئا وأقیموا الصلاة وآتوا الزکاه وأطیعوا الامراء، فان کان خیرا فلکم وإن کان شرا فعلیهم وانتم منه برآء. فقال له الشعبي: کذبت»^(۱)

او در زمان عبدالملک، جلیس و انیس خلیفه و مستشار ویژه او بوده؛ تا جایی که عبدالملک، او را به عنوان سفیر خود به دربار پادشاهان، از جمله پادشاه روم^(۲)،

می فرستاده است:

«... لما صارت الخلافة إلى عبدالملك بن مروان، کتب رساله إلى الحجاج والیه علی العراق یطلب منه أن یبعث

ص: ۴۵۷

۱- همان؛ ص ۸۳.

۲- همان؛ ص ۸۵.

إليه رجلاً يصلح للدين وللدنيا ويتخذة جليسا وأنيسا، فبعث إليه الحجاج

بعامر الشعبي، فجعله عبدالملك من المقربين إليه، وأخذ يلجأ إليه في معضلات الأمور ويعتمد على رأيه في الأمور ذات الأهميته، حتى أصبح في حكم مستشار خاص له، وكان من المهام التي يكلف بها أن يبعث سفيرا بين عبدالملك والملوك...» (١)

آری! کسانی مانند شعبی، از بزرگترین محدثان سنت پیامبر | می شوند و روایاتی که او و مانند او نقل کرده اند به نسل های پس از خود یعنی کسانی مانند بخاری و مسلم و ابوداود می رسد و آنها نیز، آن روایات و احادیث را در کتابهای خود می آورند. مانند این روایت:

«... حدثنا أبو داود، عن شعبه، عن منصور الغداني، عن الشعبي، قال: أدركت خمس مئة صحابي أو أكثر يقولون:

أبو بكر وعمر وعثمان وعلي» (٢)

زهری (م ۵۲۴-)، امام اهل حدیث و مأموم بنی امیه:

یکی دیگر از بزرگترین و بلکه بزرگ ترین و مشهورترین راوی حدیث اهل حدیث، زهری است. او «محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب... القرشي الزهري، أبو بكر المدني...» (٣) است. او ساکن بلاد شام، یعنی مرکز سلطنت خلفای

ص: ۴۵۸

۱- مشاهير القضاة؛ الهاشمي؛ ص ۱۲۶.

۲- سير أعلام النبلاء؛ الذهبي؛ ج ۴، ص ۳۰۱.

۳- تهذيب الكمال؛ المزي؛ ج ۲۶، ص ۴۱۹ مؤسسه الرسالة.

اموی - مروانی بوده است ((۱)).

او را به زهری و نیز «ابن شهاب» می شناسند. ابوبکر بن منجویه درباره وی گفت:

«رأى عشره من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، وكان من أحفظ أهل زمانه وأحسنهم سياقا لمتون الأخبار وكان

فقيهاً فاضلاً» ((۲))

او بسیار مورد احترام اهل حدیث (پیروان خلفا) است و سند او را یکی از بهترین سندهای حدیث رسول خدا | می دانند؛ تا جایی که از نسائی نقل است: بهترین اسانید روایات چهار سند است که در دو سند ابن شهاب دیده می شود ((۳)).

عمرو بن دینار می گوید:

«ما رأيت أنص للحديث من الزهري وما رأيت أحدا الدينار والدرهم أهون عليه منه. ما كانت الدينار والدرهم عنده إلا بمنزلة

البعير» ((۴))

از مکحول نقل است که گفت:

«... ما بقى على ظهرها أحد أعلم بسنة ماضيه من الزهري» ((۵))

ص: ۴۵۹

۱- همان؛ ص ۴۲۰.

۲- همان؛ ص ۴۳۲.

۳- همان؛ ص ۴۳۵.

۴- همان.

۵- همان؛ ص ۴۳۶.

ابوبکر هَدَلِي مقام او را حتی از حسن بصری و ابن سیرین بالاتر می داند، آنجا که می گوید:

«... قد جالستُ الحسن و ابن سیرین، فما رأيت أحدا أعلم منه، یعنی الزهري» (۱)

مزی درباره اش می گوید:

«ومناقبه وفضائله كثيره جدًا» (۲)

او بنابر مشهور در سال ۵۰هـ - ق چشم به جهان گشود و در سال ۱۲۴هـ - ق سر بر زمین نهاد. (۳)

همان گونه که مشاهده می شود، زهري در اوج قدرت امویان آمد و رفت؛ و همان گونه که

گذشت در شام ساکن بوده و حدیث می گفته است. بنابر گفته ی خودش، مدت ۴۵ سال به شام رفت و آمد داشته است.

(۴)

درباره ی ابن شهاب زهري و شخصیت و نیز مکانت علمی او کتابها و مقاله های زیادی نوشته شده است. برخی، در این نوشته ها از او دفاع کردند و برخی نیز او را محدثی درباری دانسته اند که در خدمت سیاست امویان و مروانیان بوده است. شواهد و وثائق تاریخی نشان می دهد که او نیز مانند شعبی، درباری

ص: ۴۶۰

۱- همان؛ ص ۴۳۷.

۲- همان؛ ص ۴۴۰.

۳- همان؛ صص ۴۴۰ - ۴۴۱.

۴- الإمام الزهري وأثره في السنه؛ الضاری؛ ص ۵۸.

بوده و حدیث را آنگونه می گفته و می نوشته که به مذاق خلفا خوش آید؛ البته او نمی توانسته غیر از این عمل کند و اگر این طور نبود نمی توانست به تقریب خلیفه اموی برسد. او در فضایی قرار گرفته بود که سب و لعن علی بن ابی طالب × یکی از ارکان منبرها و خطابه ها بود و به حدی این امر رسمی بوده که وقتی عمر بن عبدالعزیز این

لعن را لغو کرد این کار او را یکی از مهمترین اصلاحات او به شمار آوردند و زمانی بود که به جهت دشمنی حکام، قبر مقدس آن حضرت مخفی بود. پس چطور می توانسته با آن موقعیتی که در دربار داشته روایات فضائل حضرت علی × و خاندان پیامبر اکرم | را بیان کند در حالی که حکام زمانه نه تنها این را نمی خواستند بلکه می خواستند برخلاف آن عمل کند و اینجاست که علمای وابسته آنگونه عمل می کردند که خواست قدرتمندان زمانه باشد تا با این کار به شهرت یا ثروتی دست پیدا کنند. برای نمونه در «تهذیب التهذیب» و در شرح حال «اعمش»^(۱) می خوانیم:

«... وحکی الحاکم، عن ابن مَعین أنه قال: أجود الأسانید: الأعمش، عن إبراهيم، عن علقمه عن عبدالله. فقال له انسان: الأعمش مثل الزهري؟ فقال برئت من الأعمش أن يكون مثل... الزهري، يرى العرض والاجازه و يعمل لبني اميه، والأعمش فقير صبور، ومجانب للسلطان، ورع، عالم بالقرآن»^(۲)

ص: ۴۶۱

۱- سلیمان بن مهران.

۲- ج ۴، ص ۲۰۴.

ذهبی در شرح حال «خارجة بن مُصعب»، از او روایت کرده و می گوید:

«... قدمت علی الزهري و هو صاحب شرط بنی أمیه، فرأیته ركب وفي يديه حربه وبين يديه الناس في أيديهم الكافر كوبات، فقلت: قبح الله ذا من عالم، فلم أسمع منه...» (۱).

زهري آنقدر با خلفا و امرای اموی سر و کار داشت که برخی او را دستمال امیران و خلفای اموی می دانسته اند:

«قال عمر بن رُدَیح: كنت أمشي مع ابن شهاب الزّهری، فرأنی عمرو بن عُبيد، فلقیني بعدُ فقال: مالک و لمنديل الأمراء؛ یعنی ابن شهاب؟!» (۲).

در تاریخ می خوانیم که هشام بن عبدالملک ۷۰/۷۰۰ دینار را که زهري مقروض بود ادا کرد (۳).

ابن شهاب چه کار کرده بود که کسی مانند هشام دینی بدین سنگینی را از جانب او ادا می کند؟ هشام کسی است که روایات را علیه حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام جعل می کرد، که درباره ی او می خوانیم:

«دخل سليمان بن يسار علی هشام، فقال له: يا سليمان [من] الذی تولّى كبره منهم؟ فقال له: عبدالله بن أبي بن

ص: ۴۶۲

۱- میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۶۲۵.

۲- (مختصر تاریخ دمشق ابن منظور؛ ج ۲۳، ص ۲۴۰.

۳- همان؛ ص ۲۴۱.

سَلُول؛ فقال له: كذبت، هو علي بن أبي طالب...» (١)

بنابر گزارش ابن عساکر، زهری کسی بوده که فضائل اهل بیت علیهم السلام را کتمان می کرده است:

«... أنبأنا جعفر بن إبراهيم الجعفری قال: كنت عند الزهری أسمع منه، فإذا عجوز قد وقتت عليه... فقالت: يا جعفری لا تكتب عنه فإنه مال إلى بني أمیه وأخذ جوائزهم!! فقلت: من هذه؟ قال: أختی رقیه خرفت؟! قالت: [بل] خرفت أنت، كتمت فضائل آل محمد...» (٢) سخن درباره ی زهری و خدمات او به سیاست بنی امیه فراوان است. او متهم به وضع روایاتی است که در آنها پایین آوردن شأن و منزلت اهل بیت علیهم السلام و به ویژه علی ×، است. برای آگاهی از این روایات باید به کتاب «الزهری، أحادیثه و سیرته»، نوشته ی «بدرالدین الحوثی» مراجعه کرد. ایشان در فصل نخست کتاب خود با عنوان: «فی عود من روایات الزهری التي يتهم فيها وأحادیثه التي يعرف الناظر المنصف أنها دليل علی أنه لا یوثق به»، به این روایات اشاره کرده است. (٣)

لازم به یادآوری است که گسترده ترین پژوهشی که تاکنون درباره زهری و در میان اهل سنت به انجام رسیده کتاب «الإمام الزهری و أثره فی السنّه»، نوشته ی

ص: ۴۶۳

۱- همان؛ ص ۲۴۰.

۲- ترجمه الامام علی بن ابی طالب × من تاریخ مدینه دمشق؛ محمدباقر المحمودی؛ ج ۲، ص ۷۳.

۳- نک: صص ۱۹-۹۲.

«حارث سلیمان الضاری» است که به عنوان رساله ی دکتری ایشان به چاپ رسیده است. ایشان در فصل نخست از باب سوّم کتابشان سعی کرده اند به شبهاتی که درباره ی اموی بودن زهری در کتاب های گوناگون آمده پاسخ دهند که به

هیچ وجه در این کار موفق نبوده اند. اگر کسی پاسخ ایشان به این شبهات را بخواند به درستی ادعای نگارنده واقف خواهد شد. (۱)

آری! کسانی مانند ابن شهاب، پس از یک سده که از تدوین و نگارش حدیث منع شده بود، به امر خلفای اموی - مروانی، با آن سیاست ضدعلوی، مأمور، تدوین حدیث و سنت پیامبر | می شوند؛ و روشن است که نتیجه چه می شود؛ مدونات حدیثی، تهی از بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام. و این احادیث و مدونات، بعدها، ارثیه ی کسانی همچون بخاری و مسلم و ابوداود شد. «محمد عجاج الخطیب» می نویسد:

«کان الزهری أوّل من استجاب لطلب الخلیفه عمر بن عبدالعزیز، فدوّن له السنن فی دفاتر، ثم وزع الخلیفه علی کل أرض له علیها سلطان دفتر، و أجمع العلماء علی

أنه کان أول من دوّن السنّه، وقد بینت أنه أوّل من دوّنها رسميًا بأمر الخلیفه... (۲) وأحادیثه فی الکتب السنّه وفی سنن البیهقی وموطأ الامام مالک، ومسنّد الامام أحمد، وفی

ص: ۴۶۴

۱- نک: صص ۴۳۹-۴۵۳.

۲- السنّه قبل التدوین؛ ص ۴۹۴.

آری! زهری اموی بود و کسی که اموی است، مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام و به ویژه علی × را نقل نمی کند؛ از اینروست که «ابن حبان» می گوید:

«... ولست أحفظ لمالك ولا للزهری فیما رویا من الحدیث شیئا من مناقب علی × أصلاً...» (۲))

آری! مالک بن انس نیز سر در آخور خلفای عباسی و به ویژه منصور دوانیقی - دشمن

اهل بیت علیهم السلام - داشت؛ پس او نیز روایتی در فضائل و مناقب علی × نقل نکرده است.

رجاء بن حیوة، شیخ زهری (م ۱۱۲هـ-):

او نیز از محدثانی است که در دربار شام، منزلتی داشته و از کسانی همچون معاویه و عبدالملک مروان، روایت کرده است!! (۳)) شیخ الاسلام او را چنین معرفی می کند:

«... ثقه، فقیه...» (۴))

ذهبی درباره اش، این چنین می نویسد:

«... الشامی، شیخ أهل الشام وكبير الدولة الاموية، روی

ص: ۴۶۵

۱- همان؛ ص ۴۹۹.

۲- کتاب المجروحین؛ ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج ۹، ص ۱۵۲ مؤسسة الرسالة.

۴- تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۲۴۴.

عن معاویه، و عبدالله بن عمر... (۱)

قال مكحول: رجاء سيد أهل الشام... وقال مسلمة الأمير: رجاء وبامثاله ننصر...

قلت: هو الذي أشار على سليمان باستخلاف عمر بن عبدالعزيز... (۲)

گویا او ارادت ویژه ای به عبدالملک مروان داشته است؛ «مطر وراق» می گوید:

«... ما لقيت شاميا أفضل - وفي رواية أفقه - من رجاء بن حيوة، إلا أنه إذا حرّكته وجدته شاميا، و ربّما جرى الشئ فيقول: فعل عبدالملك بن مروان رحمه الله عليه...» (۳)

اوزاعی (م ۱۵۷-):

یکی دیگر از محدثان درباری که اهل سنت و حدیث، بسیار به بزرگی از وی یاد می کنند «بوعمر، عبدالرحمان بن عمرو» (۴)،

مشهور به اوزاع است. مزی از او به: «... إمام أهل

الشام في زمانه في الحديث والفقہ...» یاد کرده است. (۵) از شیوخ او، می توان به زهری اشاره کرد. (۶)

ص: ۴۶۶

۱- روشن است که چه روایت کرده؟!؟

۲- تذکره الحفاظ؛ ج ۱، ص ۱۱۸.

۳- تهذیب الکمال؛ ص ۱۵۴.

۴- همان؛ ج ۱۷، ص ۳۰۷.

۵- همان؛ ص ۳۰۸.

۶- همان؛ ص ۳۰۹.

درباره ی او گفته شده است:

«... ما كان بالشام أحدا أعلم بالسنة من الأوزاعي»^(۱)

او در سال ۵۸۸-، دیده به جهان گشود و تا ماه های پایانی خلافت منصور عباسی - دشمن اهل بیت علیهم السلام - زنده بود. ذهبی در تذکره، داستانی را میان اوزاعی و سفاح نقل کرده که از آن علاقه ی اوزاعی به خلفای اموی - مروانی و اعتقاد او به مشروعیت حکومتشان روشن می شود.^(۲)

نیز بنا بر گفته ذهبی، شامیان و اهل اندلس مدتی بر مذهب اوزاعی

بوده اند.^(۳)

در هر صورت او در زمان منصور، از مقربان درگاه و بارگاه بود. ذهبی می گوید:

«قلت: قد كان المنصور يعظم الأوزاعي و يصغى إلى وعظه و يجلله»^(۴)

در تمام صحاح، روایات اوزاعی به چشم می خورد.

عسقلانی درباره ی او می گوید: «... ثقة جلیل...»^(۵)

از او روایات زیادی، نقل شده، ولی در روایات او خبری از فضائل

ص: ۴۶۷

۱- همان؛ ص ۳۱۳.

۲- نک: ج ۱، صص ۱۸۰-۱۸۱.

۳- همان؛ ص ۱۸۲.

۴- همان، ص ۱۸۳.

۵- تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۴۵۸.

اهل بیت علیهم السلام نیست؛ مگر روایت آیه ی تطهیر. علی بن محمد جزری در شرح حال امام حسین بن علی می نویسد:

«وروی الاوزاعی عن شداد بن عبدالله، قال: سمعت واثله بن

الأسقع، وقد جیء برأس الحسين، فلعنه رجل من أهل الشام و لعن أباه، فقال واثله: والله لا أزال أحب عليا والحسن والحسين و فاطمه بعد أن سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فيهم ما قال... ثم قال: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا»؛ قلت لوائله: ما الرجس؟ قال: الشك في الله عزوجل.

قال أبو أحمد العسكري: يقال إن الأوزاعی لم يرو في الفضائل حديثا غير هذا، والله أعلم. قال: وكذلك الزهري لم يرو فيها إلا حديثا واحدا، كانا يخافان بنياميه» (۱)

شعبي، زهري، رجاء و اوزاعی تنها و تنها مشتی از خروار محدثان درباری زمان بی امیه

و بنی عباس بودند که جامعه ی آن روز، آنها را به عنوان عالمان و راویان حدیث پذیرفته بود. آنها بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام را یا از روی ترس یا از روی تعصب نقل نکردند؛ و از قدیم گفته اند: «مشت نمونه ی خروار است!».

ص: ۴۶۸

دوستی و نقل روایات اهل بیت^ع و تهمت رفض و تشیع:

تهمت رفض از دیگر عواملی بود که موجب نقل اندک روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح و دیگر کتابهای حدیثی و محدثان شد؛ به این معنا که اگر محدثی نسبت به اهل بیت علیهم السلام، از خود دوستی نشان می داد یا اینکه روایات فضائل ایشان را بیش از خط قرمز که محدثان برای خود داشتند نقل می کرد؛ متهم به رفض و تشیع می شد؛ و این اتهام حتی دامان بزرگترین شخصیت های علمی را نیز می گرفت. تاریخ حدیث و محدثان نمونه های زیادی را به

ما معرفی می کند که ما به چند نمونه اشاره می کنیم:

شافعی و تهمت رفض به او:

در اینکه شافعی تمایلاتی شیعی داشته و نسبت به اهل بیت علیهم السلام ارادت ویژه ای داشته سخنی نیست. او تنها ایشان را دوست می داشته و روایات صحیحی ای را که در فضائلشان به او رسیده نقل می کرده ولی این کار برای او بسیار گران بود؛ از اینرو او را متهم به رفض و تشیع می کردند؛ و او در جواب آنها این اشعار را می خواند:

یا را کبا قف بالمحصب من منی

سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنْی

إِنْ كَانَ رِفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ

وَاهْتَفَ بِقَاعِدِ خَيْفِهَا وَالنَّاهِضِ

فِيضًا كَمَلْتَطْمِ الْفِرَاتِ الْفَائِضِ

فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي (۱)

ص: ۴۶۹

۱- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۲۱، ص ۳۷۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۵۱، ص ۳۱۷.

این در حالی بود که او به هیچ وجه بر این

باور نبود که علی × خلیفه ی نخست یا افضل است؛ بلکه او و اهل بیتش را دوست داشت و در جواب کسانی که دوستی با آل محمد را رفض می دانستند این شعر را می خواند و می گفت اگر دوستی ایشان رفض است پس جن و انس شهادت دهند که من رافضی ام، یعنی دوستدار آل پیامبرم.

از شافعی می گوید:

«أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم علي... الخلفاء، خمسه، أبو بكر و عمر و عثمان و علي و عمر بن عبدالعزيز» (۱)

این اشعار نیز منسوب به اوست:

شهدت بأن الله لاشيء غيره

و أن عرى الايمان قول مبين

و أن أبابكر خليفه ربه

و أشهد ربي أن عثمان فاضل

أئمه قوم يقتدى بهدا هم

و أشهد أن البعث حق و أخلص

و فعل زكي، قد يزيد و ينقص

و كان أبو حفص على الخير يحرض

و أن علياً فضله تخصص

لحا الله (۲) من إياهم يتنقص (۳)

آری! شافعی - اگر این سخنان و اشعار را به او نسبت داده باشند - این چنین

ص: ۴۷۰

۲- یعنی خداوند هلاک و لعنت کند.

۳- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۲۱، ص ۳۷۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۱، ص ۳۱۲.

بوده، ولی با وجود این برخی او را به تشیع متهم کرده اند؛ برای نمونه ابن ندیم گوید:

«... وكان الشافعي شديداً في التشيع... و حضر ذات يوم مجلسا فيه بعض الطالبين، فقال: لا أتكلم في مجلس يحضره أحدهم، هم أحق بالكلام، ولهم الرياسة والفضل...» (١)

در فضایی که اظهار محبت به خاندان پیامبر | جرم به شمار می آید، چگونه می توان

فضائل ایشان را ذکر کرد. گناه شافعی این بود که دوستدار خاندان پیامبر | بود. «فاروق عبدالمعطي» می نویسد:

«... وكما أُتهم بخروجه بسبب محبته لعتره النبي صلى الله عليه وسلم... وقد أُتهم أيضا بأنه رافضي بسبب إعجابهِ بعليّ رضي الله عنه...» (٢)

تشیع عبدالرزاق بن همام صنعانی (م ۲۱۱هـ-):

او یکی از بزرگان اهل حدیث است. ذهبی از او اینچنین یاد کرده است:

«الحافظ الكبير... صاحب التصانيف» (٣)

ذهبی از او به «امام» یاد نکرده! شاید اگر او متهم به تشیع نبود، ذهبی او را نیز با واژه ی امام یاد می کرد.

ص: ۴۷۱

۱- الفهرست؛ صص ۳۵۲ و ۳۵۳.

۲- الامام الشافعي؛ ص ۹۱.

۳- تذکره الحفاظ؛ ج ۱، ص ۳۶۴.

در ادامه ی شرح حال او می خوانیم:

«... ونقموا علیه التشیع، وما كان یغلو فیہ بل كان یحبّ علیا رضی الله عنه و یبغض من قاتله»^(۱)

ابن حجر در تقریب درباره او چنین می گوید:

«... حافظ، مصنف، شهیر... و كان یتشیع...»^(۲)

ابن عدی درباره اش گفته است:

«حدّث بأحادیث فی الفضائل لم یوافقہ علیها أحد، ومثالب لغيرهم منا کثیر، و نسبوه إلی التشیع»^(۳)

آری! صنعانی روایات صحیحہ ای را نقل می کرده که با مزاج برخی سازگار نبوده؛ از

جمله:

«قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: أن ولّوا علیّا فهادیا مهدیا»^(۴)

یا این خبر:

«... انّ رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر إلی علیّی فقلّا: أنت سیّد فی الدنیا و سیّد فی الآخرة، من أحبّک فقد

ص: ۴۷۲

۱- همان.

۲- ج ۱، ص ۴۶۸.

۳- میزان الاعتدال؛ ج ۲، ص ۶۱۰.

۴- همان؛ ص ۶۱۲.

أحِبَّنِي، و من أبغضك فقد أبغضني»

ذهبی درباره ی این حدیث صنعانی می گوید:

«أوهی ما أتى به... ففي النفس منها شيء»^(۱)

باید پرسید: «أیّ شیء؟!»

و نیز این خبر:

«... أما ترضين أن الله اطلع إلى أهل الأرض مرتين، فاختار

منها رجلين، فجعل أحدهما أباك و الآخر بعلك»^(۲)

و این خبر که: «إذا رأيتم معاويه على منبري فاقتلوه»^(۳)

روایتی را نیز در «المصنف» او می بینیم که موجب خشم برخی از افراد شده روایت چنین است:

«عن عبد الله بن مسعود قال: كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم ليلة وفد الجن، قال: فتنفس، فقلت: ماشأنك يا رسول الله؟ قال:

«نُعت إلى نفسي يا ابن مسعود». قال: قلت: فاستخلف. قال: «من؟». قلت: ابوبكر. قال: فسكت، ثم مضى ساعه ثم تنفس. قال:

فقلت: ماشأنك؟ قال: «نُعت إلى نفسي يا ابن مسعود». قال: قلت: فاستخلف.

قال: «من؟». قلت: عمر. قال: فسكت، ثم مضى ساعه ثم تنفس. قال: قلت: ماشأنك؟ قال: «نُعت إلى نفسي يا ابن مسعود». قال:

قلت: فاستخلف.

ص: ۴۷۳

۱- همان؛ ص ۶۱۳.

۲- همان.

۳- همان.

قال: «من؟» قال: قلت: علي بن أبي طالب. قال: «أما والذي نفسي بيده لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين» (١)

ابن عدی نیز این حدیث او را در «الکامل» آورده و درباره اش می گوید:

«و لعبد الرزاق بن همام أصناف و حدیث كثير، وقد رحل إليه ثقات المسلمين و أئمتهم و كتبوا عنه ولم يروا بحديثه بأسا إلا أنهم نسبوه إلى التشيع، وقد روى أحاديث في الفضائل مما لا يوافق عليه أحد من الثقات

فهذا أعظم ما رموه به من روايته لهذه الأحاديث... وأما في باب الصدق فأرجو أنه لا بأس به إلا أنه قد بق منه أحاديث في فضائل أهل البيت و مثالب آخرين مناكير» (٢)

یاقوت در معجم، زیر ماده ی «صنعاء» می نویسد:

«... كنا عند عبدالرزاق، فذكر رجل معاويه، فقال: لا تقذروا مجلسنا بذكر ولد أبي سفيان» (٣)

ص: ٤٧٤

١- ج ١١، ص ٣١٧.

٢- الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج ٦، ص ٥٤٥.

٣- معجم البلدان؛ ج ٣، ص ٤٢٩.

از جمله کسانی که به سبب نقل فراتر از خط قرمز فضائل اهل بیت علیهم السلام به تشیع متهم شد، نسائی، صاحب یکی از صحاح است. از اینکه

حتی کسی مانند نسائی هم بسبب نقل فضائل، متهم می شود؛ باید همه چیز را فهمید. در همه ی مقدمه های تحقیقی که بر تصانیف نسائی به ویژه مجتبی، از سوی پژوهشگران نوشته است؛ به اتهام تشیع و دفع این شبهه از او پرداخته شده است. گناه نسائی این بود که فضائل اهل بیت و علی × را در کتابی جداگانه نوشت و در اختیار دیگران قرار داد. در مقدمه ی صغری می خوانیم:

«كان الامام النسائي كظرائه و أهل طبقته من الأئمة الستة و غيرهم على طريقة أهل الحديث، مجانبا عن أهل البدعه و أهوائهم... و ذكر بعضهم أنه كان يتشيع لكنه على ظاهره و إطلاقه ليس بصحيح، فإن التشيع المصطلح في المتأخرين على غير ما استعمله المقدمون. قال الحافظ ابن حجر: إن التشيع في عرف المتأخرين فهو الرفض المحض؛ و حاشا الامام(۱) عن الرفض في أي معنى كان، فإنه لم يثبت عنه تفضيله عليا رضي الله عنه على عثمان رضي الله عنه، و لعل منشأ هذا التوهم أنه لما خرج من مصر سنة ۳۰۲هـ- و ورد دمشق... و يؤيد ما قررنا من

ص: ۴۷۵

۱- مراد، نسائی است.

براءته عن تهمة التشيع أنه صنّف بعد ذلك^(۱) کتابا فی فضائل الشیخین أيضا، فانكشف الغطاء و حصص الحق و الحمد لله^(۲)

البته در اینکه نسائی، خصائص را چه زمانی نوشته و آیا آنرا پس از فضائل صحابه یا پیش از آن نوشته اختلاف است؛ ولی در هر حال، همین کار او باعث شد تا او متهم شود؛ چرا که این کار او موجب خشم برخی از اهل

حدیث شد و تا سده های بعد نیز این خشم همچنان ادامه داشته و دارد؛ از اینروست که ابن تیمیه در «منهاج السنه» می گوید:

«وقد صنّف جماعه من علماء الحدیث فی فضائل علی، كما صنّف الامام أحمد فضائله، و صنّف أبو نعیم فی فضائله، و ذکر فیها أحادیث کثیره ضعیفه، ولم یدکر هذا^(۳)، لأن الکذب ظاهر علیه، بخلاف غیره. و كذلك لم یدکره الترمذی، مع أنه جمع فی فضائل علیّ أحادیث، کثیرٌ منها ضعیف. و كذلك النسائی... و جمع النسائی مصنفا فی خصائص علیّ^(۴)»

از این سخن ابن تیمیه برمی آید که او خصائص نسائی را در اختیار داشته و

ص: ۴۷۶

۱- یعنی پس از نوشتن کتاب خصائص امیرالمؤمنین *.

۲- سنن النسائی الصغری؛ صی دار الفیحاء و دار السلام.

۳- یعنی حدیث «ردّ شمس» را.

۴- منهاج السنه النبویه؛ ج ۸، ص ۱۹۵.

آن را کاملاً مطالعه کرده و با روایات آن آشنا بوده؛ ولی او درباره ی روایت مستندی که در آن ده فضیلت از فضائل علی × دیده می شود می گوید:

«والجواب أن هذا ليس مسنداً بل هو مرسل... وفيه ألفاظ هي كذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم...» (۱)

حال آنکه این روایت را نسائی مسنداً در خصائص ذکر کرده و اسناد آن حسن بلکه صحیح است؛ و نه تنها نسائی، بلکه احمد، طبرانی و حاکم نیز آن را ذکر کرده اند؛ (۲)

و ابن تیمیه چشم خود را بر همه ی این مصادر بسته و به خواننده ی منهاج سنتش القا کرده که این روایت مرسل است.

جالب این است که ابن تیمیه به جرح و تعدیل راویان سند این حدیث پرداخته و اساساً آن را مرسل دانسته و به این اعتبار، آن را از اعتبار انداخته است.

تهمت تشیع به دارقطنی:

ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی (م ۳۸۵هـ-) نیز متهم به تشیع است! چرا؟ زیرا او دیوان «سید حمیری» (۳) را از حفظ داشت. ذهبی در تذکره می گوید:

«قال الخطيب... و حدثني حمزه بن محمد بن طاهر، أنه كان

ص: ۴۷۷

۱- همان؛ ج ۵، ص ۳۴.

۲- نک: خصائص نسائی دارالکتاب العربی؛ پاورقی ص ۴۴.

۳- اسماعیل بن محمد بن یزید م ۱۷۳هـ-.

يُحفظ ديوان السيد الحميري، ولهذا نسب إلى التشيع...» (١)

اکنون باید پرسید، مگر در دیوان سید حمیری چه بوده که اگر کسی آنرا از بر می کرد متهم به تشیع می شد؟ دارقطنی خود پاسخ این پرسش را داده؛ آنجا که می گوید:

«السيد الحميري، الشاعر... كان غالبا يسب في شعره ويمدح علي بن أبي طالب [×]...» (٢)

ذهبی درباره ی سید اسماعیل می گوید:

«من فحول الشعراء، لكنه رافضی جلد... له مدائح بديعة في أهل البيت... قيل: إن بشارا قال له: لولا أن الله شغلک بمدح أهل البيت، لافتقرنا. و قيل: كان أبواه ناصيين، ولذلك يقول:

لعن الله والدي جميعا ثم أصلاهما عذاب الجحيم

...فقيل: إنه اجتمع بجعفر الصادق، فبين له ضلالتهم، فتاب... ونظمه في الذروه، ولذلك حفظ ديوانه أبو الحسن الدارقطني» (٣)

ص: ٤٧٨

١- ج ٣، ص ٩٩٢.

٢- المؤلف والمختلف؛ ج ٣، ص ١٣٠٨.

٣- سير أعلام النبلاء؛ ج ٨، ص ٤٤.

او ابو العباس، احمد بن محمد عسید کوفی، یکی از بزرگترین و حافظ ترین محدثان زمان خود بوده است. ذهبی درباره وی می گوید:

«حافظ العصر و المحدث البحر... و كان إليه المنتهى في قوة الحفظ و كثره الحديث... حدث عنه... الطبرانی و ابن عدی و الدار قطنی... و خلق كثير... سمعت الدار قطنی يقول: أجمع أهل الكوفة أنه لم ير بالكوفة من زمن ابن مسعود إلى زمن ابن عقده احفظ منه... و عن ابن عقده قال: أحفظ مائه ألف حديث بأسانيدھا... سمعت الدار قطنی يقول: كان ابن عقده يعلم ما عند الناس و لا يعلم الناس ما عنده... قال ابن عدی: كان ابن عقده صاحب معرفه و حفظ متقدما في هذه الصناعه...»^(۱)

با این توصیفات، باید پنداشت که او محدثی مورد احترام بوده که به حدیث او اعتنا می شده و بی هیچ سخنی ثقه و ثبت است؛ ولی باید گفت که هرگز اینچنین نیست؛ و او نزد اهل حدیث مجروح است! شرح حال او در «کتاب الثقات» ابن حبان نیامده؛ ولی در «میزان الاعتدال» آمده است. در میزان می خوانیم:

«... محدث الكوفة، شيعی متوسط. ضعفه غير واحد وقواه آخرون...»^(۲)

ص: ۴۷۹

۱- تذکره الحفاظ؛ ج ۳، صص ۸۳۹-۸۴۱.

۲- ج ۱، ص ۱۳۶.

علت جرح ابن عقده با آن تبحر و عظمتش در حدیث چیست؟ ذہبی پاسخ می دهد:

«... قال أحمد بن الحسن بن هرثمه: كنت بحضرة ابن عقده أكتب عنه و في المجلس

هاشمی، فجرى حديث الحفظ، فقال أبو العباس: أنا أجيب في ثلاثمائة ألف حديث من حديث أهل البيت، هذا سوى غيرهم، و ضرب بيده على الهاشمی... و قال أبو عمر بن حيويه: كان ابن عقده يُملئ مئالبا الصحابه - أو قال: مئالبا الشيخين. فتركت حديثه...» (۱)

آری! گناه ابن عقده این بود که حقایق را می گفت و حقیقت گویی نزد اهل حدیث زیاد خوشایند نبود. بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام را کسانی مانند ابن

عقده می گفتند؛ از این رو منفور و مطرود اهل حدیث قرار می گرفتند و به حدیثشان، حتی اگر صحیح بود، توجهی نمی شد.

ابن جوزی در موضوعات، پس از آوردن حدیث «رد الشمس» از سه طریق، و موضوع خواندن آن

می گوید:

«... و [أما] أنا فلا أتهم بهذا إلا ابن عقده، فإنه كان رافضيا يحدث بمئالبا الصحابه» (۲)

ص: ۴۸۰

۱- همان؛ صص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- ج ۱، ص ۳۵۶.

باید از ابن جوزی پرسید حدیث رد شمس چه ربطی به مثالب صحابه دارد؟! ذهبی سخن جالبی درباره ی ابن عقده دارد؛ او می گوید:

«... ولو صان نفسه وجوّد لضربت إليه أكباد الابل و لضرب بإمامته المثل لكنه جمع فأوعى و خلط الغث بالسمين و الخرز بالدر الثمين و مقت لتشيّعه»^(۱)

مراد ذهبی از صیانت نفس، نقل نکردن فضائل اهل بیت علیهم السلام و مطالب صحابه است.

حاکم و تهمت رفض و تشیع به او:

«امام المحدثین»^(۲)

نیز از تهمت رفض و تشیع در امان نماند! چرا؟ زیرا او کتاب «مستدرک الصحیحین» را نوشت. او روایاتی که بر شرط بخاری و مسلم بوده اند و شیخین در صحیحین نیاوردند را استدارک کرد. در میان احادیثی که او استدارک کرده فضائل شیخین و عثمان و سایر صحابه نیز به چشم می خورد؛ ولی چون در این میان به فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام نیز پرداخته، او را با سخت ترین الفاظ، متهم به رفض و تشیع کرده اند. اهل حدیث حاضر بودند ده ها روایت در فضیلت صحابه توسط حاکم استدارک نشود و در کنار آن تنها و تنها یک روایت مانند حدیث طیر نیز مخفی بماند؛ چرا که می دانستند حدیث طیر می تواند تمام

ص: ۴۸۱

۱- تذکره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۸۳۹.

۲- همان؛ ص ۱۰۳۹.

فضائل شیخین و عثمان را هم از رونق بیندازد و هم اساساً از حجیت.

ولی حاکم این حدیث شریف را در مستدرک، آورده است.

ذهبی می گوید:

«قال الخطیب ابوبکر: ابو عبدالله الحاکم کان ثقہ، [کان] یمیل إلی الشیع، فحدثنی إبراهیم بن محمد الأرموی وکان صالحاً عالماً قال: جمع الحاکم أحادیث و زعم أنها صحاح علی شرط البخاری و مسلم منها حدیث الطیر، و من کنت مولاه فعلی مولاه، فأنکرها علیه أصحاب الحدیث فلم یلتفتوا إلی قوله.

... قال ابن طاهر: سألت أبا اسماعیل الأنصاری عن الحاکم فقال: ثقہ فی الحدیث رافضی خبیث؛ ثم قال ابن طاهر: کان شدید التعصب للشیعه فی الباطن و کان یظهر التسنن فی التقدیم و الخفافه، و کان

منحرفاً عن معاویہ و آله متظاهراً بذلك ولا یعتذر منه.

قلت: أما إنحرافه عن خصوم علی فظاهر، و أما أمر الشیخین فمعظم لهما بكل حال فهو شیعی لا- رافضی، ولیته لم یصنف المستدرک فإنه غض من فضائله بسوء تصرفه» (1)

ص: ۴۸۲

تشیع حاکم حسکانی:

حاکم حسکانی نیز، که شاگرد حاکم نیشابوری است؛ متهم به تشیع است! چرا؟ ذهبی در پاسخ این پرسش می گوید:

«... ووجدت له مجلسا يدلّ على تشيعه وخبرته بالحديث و هو تصحيح خبر ردّ الشمس لعلی رضی الله عنه...» (۱)

آری! محدثی، بر اساس قواعد علم حدیث روایتی را تصحیح می کند؛ ولی چون آن روایت در فضیلت علی × و رئیس اهل بیت علیهم السلام است؛ مصحح متهم به تشیع می شود!! از این روست که ذهبی از او با لفظ «امام» یاد نکرده است.

ثعلبی پس از هزار سال:

احمد بن ابراهیم ثعلبی، صاحب «الکشف و البیان عن تفسیر القرآن»، پس از هزار سال مورد طعن طاعنان قرار می گیرد! چرا؟ زیرا در تفسیر خود به فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته و در همه جای آن و به مناسبتهای گوناگون روایات فضائل را آورده است. از این روست که محمدحسین ذهبی پس از هزار سال درباره ی او می گوید:

«والحق أن الثعلبی رجل قليل البضاعة فی الحدیث، بل ولا أكون قاسیا علیه إذا قلت إنّه لا یستطیع أن یمیز الحدیث الموضوع من غیر الموضوع؛ وإلا لما روی فی تفسیره

ص: ۴۸۳

۱- تذکره الحفاظ؛ ج ۳، ص ۱۲۰۰.

أحاديث الشيعة الموضوعه على علي و أهل البيت، وغيرها من الأحاديث التي اشتهر وضعها و حذر العلماء من روايتها»^(١)

و این در حالی است که محمد ذهبی درباره ی او می گوید:

«الامام الحافظ، شیخ التفسیر... کان أحد أوعیه العلم... حدث عن... وکان صادقا موثقا، بصیرا بالعریثه... حدث عنه»^(٢)

از این گونه نمونه ها فراوان است؛ و اگر همه ی آنها ذکر شود خود کتابی قطور خواهد شد؛ این رو به این نمونه ها بسنده می شود.

توثیق و تعدیل راویان ناصبی و خارجی:

اشاره

از دیگر عواملی که موجب کاهش روایات

فضائل اهل بیت علیهم السلام در کتاب ها حدیثی اهل سنت و به ویژه صحاح است، توثیق و تعدیل راویانی است که دشمنی آنان با حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام روشن است. اینان در اسناد احادیث جای می گرفتند و روشن است که دشمن اهل بیت علیهم السلام، فضیلت ایشان را یا اساسا نقل نمی کند و یا کم نقل کرده یا در آن دست برده، تحریف لفظی و معنوی در روایت صورت می گیرد.

ص: ۴۸۴

۱- التفسیر و المفسرون؛ ج ۱، ص ۲۳۴.

۲- سیر أعلام النبء؛ ج ۱۷، ص ۴۳۵.

در اینجا به ذکر تعدادی از این روایان پرداخته می شود تا مراد بهتر روشن شود:

حریز بن عثمان:

او یکی از روایانی است که روایاتش در صحاح دیده می شود و تنها مسلم از او نقل نکرده است. ابن حجر درباره وی می نویسد:

«حریز... ابن عثمان الرحبی... ثقه ثبت، دمی بالنصب...»^(۱)

در پاورقی شرح حال او می خوانیم:

«قال العجلی، شامی ثقه، قال أبو حاتم: حسن الحدیث...»

اکنون بنگرید که ابن حبان درباره ی او چه می گوید:

«حریز بن عثمان... وکان یلعن علی بن طالب^(۲) رضوان الله علیه بالغداه سبعین مره و بالعشی سبعین مرّه، فقیل له فی ذلک، فقال: هو القاطع رءوس آبائی و أجدادی بالقوس... ثنا إسماعیل بن عیاش قال: خرجت مع حریز بن عثمان و كنت زمیله فسمعته یقع فی علی فقلت: مهلاً یا أبا عثمان ابن عمّ رسول الله صلی الله علیه وسلم وزوج ابنته. فقال: أسکت یا رأس الحمار

لأضرب صدرک...»^(۳)

ص: ۴۸۵

۱- تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۱۶۲.

۲- ابی طالب، صحیح است.

۳- کتاب المجروحین؛ ج ۱، ص ۲۶۸.

ابن ابی الحدید درباره ی حریر چنن می گوید:

«وقد كان في المحدثين من يُبغضه و يروى فيه الأحاديث المنكره؛ منهم حرير بن عثمان، كان يُبغضه و ينتقصه، و يروى فيه أخبارا مكذوبه... و كان مولياً لبني أميّه، و كان مؤذنا عشرين سنه... قال: حضرت حرير بن عثمان، و ذكر علي بن أبي طالب، فقال: ذاك الذي أحلّ حرم رسول الله | حتى كاد أن يقع...» (١)

وقتی که صاحبان صحاح، به شخص سست فطرتی مانند حریر و به روایتش احتجاج می کنند و او را ثقه و ثبت می دانند؛ چه توقعی می توان از آنها داشت؟

اسحاق بن سويد:

شيخ الاسلام در تقريب علامت خ د س م را برای او آورده و درباره اش می گوید: «صدق تكلم فيه للنصب» (٢)

در پاورقی شرح حال او آمده است:

«قال ابن حنبل: شيخ ثقه، قال ابن معين: ثقه، قال النسائي: ثقه، قال ابن سعد: كان ثقه إن شاء الله، قال ابو حاتم: صالح الحديث، قال العجلي: ثقه، ذكره ابن حبان في الثقات»

ص: ٤٨٦

١- شرح نهج البلاغه؛ ج ١، ص ٤٨٠.

٢- ج ١، ص ٧٠.

سیوطی درباره ی او و امثال او می گوید:

«هؤلاء رُموا بالنصب، و هو بغض عليّ رضي الله عنه...»^(۱)

بهبز بن أسد:

در تقریب علامت ع دارد؛ و ثقّه و ثبت معرفی شده است. در پاورقی شرح حال او آمده است:

«قال أبو حاتم: صدق ثقّه، قال ابن سعد كان ثقّه كثير الحديث، قال العجلي: بصرى ثقّه ثبت في الحديث، ذكره ابن حبان في الثقات»^(۲)

سیوطی او را نیز از ناصبیان دانسته که کینه ی علی × را در دل داشته است.^(۳)

جالب اینکه احمد درباره وی می گوید:

«إليه المنتهى في الثبت»^(۴)

خالد بن سلمه:

نشان او در تقریب بخ م ۴ است. ابن حجر می گوید:

«... المعروف بالفأفأ... صدوق، رمى بالارجاء

والنصب...

ص: ۴۸۷

۱- تدریب الراوی؛ ج ۱، ص ۳۲۸.

۲- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳- تدریب الراوی؛ ج ۱، ص ۳۲۸.

۴- میزان الاعتدال؛ الذهبی؛ ج ۱، ص ۳۵۳.

قُتل... بواسطة لما زالت دوله بنى أميه» (١)

در پاوری شرح حال وی آمده است:

«قال ابن حنبل: ثقه، قال ابن معین: ثقه، قال ابن المدینی: ثقه، قال النسائی: ثقه، قال ابو حاتم: شیخ یکتب حدیثه، قال ابن عدی: لأری بروایتہ بأسا، ذکره ابن حبان فی الثقات»

ذهبی در میزان می گوید:

«... فعن جریر قال: کان مرجئا یُبغض علیا...» (٢)

عبدالله بن سالم اشعری:

در تقریب آمده است:

«... ثقه، رُمی بالنصب...» (٣)

در زیرنویس شرح حال او می خوانیم:

«قال النسائی: لیس به بأس، ذکره ابن حبان فی الثقات»

مزی درباره وی می گوید:

«... کان یقول علیّ أعان علی قتل أبی بکر و عمر،

ص: ۴۸۸

۱- ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- ج ۱، ص ۶۳۱، نیز نک: تهذیب الکمال؛ المزی، ج ۸، ص ۸۶ مؤسسه الرساله.

۳- ج ۱، ص ۳۹۵.

وجعل يذمه أبوداود»(١)

ذهبی نیز می گوید:

«قال أبوداود: كان يقول: عليّ أعان على قتل أبي بكر و عمر، و جعل يذمه أبوداود - يعني أنه ناصبي»(٢)

قیس بن ابی حازم:

در تقریب می گوید:

«... ثقہ... مخضرم و يقال:

له رؤیہ...»

در پاورقی شرح حال آمده است:

«... قال ابن معین: هو أوثق من الزهري...»(٣)

در میزان الاعتدال می خوانیم:

«... ثقہ حجّہ، کاد أن يكون صحابيًا... وقيل: كان يحمل على عليّ رضي الله عنه»(٤)

احمد بن عبده:

او نیز ناصبی و دشمن علی و اهل بیت علیهم السلام بوده و صاحبان سنن اربعه

ص: ۴۸۹

۱- تهذیب الکمال؛ ج ۱۴، ص ۵۵۰.

۲- میزان الاعتدال؛ ج ۲، ص ۴۲۶.

۳- تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴- ج ۳، ص ۳۹۲، نیز نک: تهذیب الکمال؛ ج ۲، ص ۱۴.

از او نقل کرده اند. در تقریب گوید:

«... رُمی بالنصب...»^(۱)

در پاورقی شرح حال آمده است:

«قال أبو حاتم: ثقة، قال

النسائی: ثقة، ذكره ابن حبان في الثقات»

بنابر گزارش ابن حجر در «تهذیب التهذیب»، بخاری در جاهای دیگر از او نقل کرده است.^(۲)

عکرمه:

پیش از این گفته شد که خوارج نیز در اندک بودن فضائل اهل بیت علیهم السلام مؤثرند؛ چرا که آنان از حضرت علی × و به تبع آن از اهل بیت علیهم السلام بیزاری می جستند؛ ولی با وجود این بسیاری از آنان از دیدگاه بزرگان اهل حدیث ثقة و ثبت اند و روایات شان حجت است. از جمله ی ایشان عکرمه، غلام ابن عباس رضی الله عنه است که در بخش دوم درباره ی او سخن به میان آمد. در «تقریب التهذیب» درباره ی او می خوانیم:

«عکرمه ابو عبدالله، مولی ابن عباس ... ثقة ثبت...»^(۳)

ص: ۴۹۰

۱- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۹.

۲- تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۴.

۳- تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵.

همان گونه که مشاهده می شود همه ی صاحبان صحاح از او نقل کرده اند. در زیرنویس شرح حال او آمده است:

«قال العجلی: مکی تابعی ثقه، قال النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

ولید بن کثیر مخزومی:

او نیز از خوارج است؛ ولی صاحبان صحاح، همگی از او روایت کرده اند:

«... صدوق... رمی برأی الخوارج... / ... قال ابن معین: ثقه، قال أبو داود ثقه،... ذکره ابن حبان فی الثقات»^(۱)

ذهبی درباره ی او می گوید:

«... ثقه صدوق. حدیثه فی الصحاح... قال ابوداود: ثقه

إلا أنه أباضی...»^(۲)

عمران بن حطان:

او نیز از خارجیان است و از علی × بیزاری می جست و بلکه دشمن او بوده است؛ درباره ی او می خوانیم:

«... صدوق، إلا أنه كان علی مذهبی الخوارج.... / ... قال العجلی: بصری تابعی ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات، قال

ص: ۴۹۱

۱- تقریب التهذیب؛ ج ۲، ص ۳۴۲.

۲- میزان الاعتدال؛ ج ۴، ص ۳۴۵.

العقيلي: لا يتابع، قال الدار قطنى: متروك لسوء إعتقاده»^(١)

همان گونه که مشاهده می کنیم، بخاری به حدیث او احتجاج کرده است!؟ عمران بن حطان کسی است که ابن ملجم مرادی را با اشعاری ستوده و می گوید:

يا ضربه من تقى ما أراد بها إلا ليبلغ من

ذى العرش رضوانا

إنى لأذكره حيناً وأحسبه أو فى البريه عندالله ميزانا

عمر بن سعد، قاتل امام حسين (ع)

«عجلى»^(٢) او را در کتاب «تاریخ الثقات» آورده و درباره اش می گوید:

«كان يروى عن أبيه أحاديث، و روى الناس عنه، وهو الذى قتل الحسين...»^(٣)

مروان بن حكم:

جز مسلم، دیگر صاحبان صحاح از او روایت کرده اند. ابن حجر می نویسد:

«... و عاب الاسماعيلي على البخارى تخريج حديثه...»^(٤)

ص: ٤٩٢

١- تقریب التهذیب؛ ج ٢، ص ٨٨.

٢- أبو الحسن أحمد بن عبدالله بن صالح العجلي الكوفي ١٨٢ - ٢٦١ هـ؛ تذكره الحفاظ؛ الذهبى؛ ج ٢، ص ٥٦٠.

٣- تاريخ الثقات، ص ٣٥٧.

٤- تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٨٣.

همه صاحبان صحاح حدیث او را تخریج کرده اند. در «تقریب التهذیب» آمده:

«... ثقه ثبت ... /... قال ابن معین: ثقه، قال أبو زرعه: قال العجلی: ثقه مأمون، قال النسائی: ثقه ثبت، قال ابن سعد: كان ثقه، قال ابزار: ثقه، ذكره ابن حبان في الثقات»^(۱)

بد نیست بدانیم که او نگهبان آن تخته چوبی بوده که زید بن علی ' را از آن آویزان کرده بودند!

عسقلانی می گوید:

«... قال شعيب بن حرب: كان زهير أحفظ من عشرين مثل شعبه... عن أحمد: كان من معادن الصدق. وقال صالح بن

أحمد، عن أبيه: زهير فيما روى عن المشايخ ثبت بَيْحٍ بَيْحٍ... و كان حافظا متقنا، و كان أهل العراق يُقدّمونه في الاتقان على أقرانه... و كان أهل العراق يقولون في أيام الثوري: إذا مات الثوري ففي زهير خلف و كانوا يقدمونه في الاتقان على غيره... كان ممن يحرس خشبه زید بن علی لَمَّا صلب»^(۲)

ص: ۴۹۳

۱- ج ۱، ص ۲۵۹.

۲- تهذیب التهذیب؛ ج ۳، ص ۳۱۱.

بخاری در «خلق أفعال العباد» و أبو داود در سنن به او احتجاج کرده اند. (۱)

ابن حبان او را در کتاب «الثقات» ذکر کرده است. (۲)

ابن حجر در شرح حال او آورده است:

«... قيل لسيار: تروی عن خالد؟ قال: إنّه كان أشرف من أن يكذب... ولآه هشام بن عبدالملك... يحيى بن معين قال: خالد بن عبدالله القسرى كان واليا لبني أميه و كان رجل سوء و كان يقع فى على بن أبى طالب رضى الله عنه... وله أخبار شهيره و أقوال فضيحه» (۳)

ابو الفرج در «اغاني» داستانهایی در دشمنی او با علی × آورده؛ از جمله اینکه به فراس بن جعهده گفت: علی را لعن کن که به هر لعنتی تو را دیناری دهم. پس فراس بکرد و خالد بداد. (۴)

او کارگر یا کارگزاری به نام خالد بن اُمی داشت که به او می گفت:

«و الله لخالد بن اُمى أفضل أمانه من على بن

أبى طالب...» (۵)

ص: ۴۹۴

۱- تقریب التهذيب؛ ابن حجر؛ ج ۱، ص ۲۱۳.

۲- ج ۶، ص ۲۵۶.

۳- تهذيب التهذيب؛ ج ۳، ص ۹۵.

۴- الاغانى، ج ۲۲، ص ۲۲.

۵- همان.

وی زمانی که می خواست علی × را لعن کند می گفت: لعنت بر علی، پسر عم نبی و همسر دخترش فاطمه و پدر حسن و حسین. (۱)

آری! ابن حبان او را ثقه دانسته؟! خدا او را با خالد محشور کند!

همان گونه که می بینیم در میان محدثان و ارباب جرح و تعدیل نیز مسائلی می گذشت که همگی در کاهش آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در کتابهای حدیثی و از جمله صحاح مؤثر بودند. تهمت رفض و تشیع به هر آنکس که کوچکترین تمایلی نسبت به اهل بیت از خود نشان می داد؛ توثیق و تعدیل راویانی که کینه و بغض خود نسبت به ایشان را آشکارا بیان می کردند و روایت از راویانی که از خوارج بودند.

اینها همه افزون بر جرح رواتی بود که به

دلیل نقل کردن فضائل حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام، از گردونه ی توثیق و تعدیل و وثاقت و عدالت بیرون انداخته می شدند. (۲)

فرآیندی شگفت!؟

چیز بسیار عجیب و غریبی که در عالم حدیث اهل سنت به روشنی به چشم می خورد و در کاهش روایت فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح و به ویژه بخاری و مسلم، مؤثر است؛ دور باطلی است که اهل حدیث خود را به آن مبتلا کرده اند.

ص: ۴۹۵

۱- همان؛ ص ۲۵.

۲- در سرتاسر کتاب میزان الاعتدال و نیز لسان المیزان، می توان آنها را یافت.

توضیح مطلب اینکه، ما اگر بخواهیم روایتی را بررسی کنیم و حکم به صحت، حسن یا ضعف آن دهیم؛ سراغ رجال سند آن روایت را می‌گیریم و ایشان را بررسی می‌کنیم و در صورت قابل اعتماد بودن راویان، حکم به صحت روایت می‌دهیم؛ ولی با کمال تعجب می‌بینیم که اهل سنت، راوی را با حدیث جرح و تعدیل

می‌کنند و نه اینکه صحت و ضعف حدیث را با راوی؟! برای نمونه، به این حدیث توجه کنید:

«حدثنا عبدالله قال حدثني أبي حدثنا ابن نمير و أبو أحمد هو الزبيری قالاً: نااللاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال: سمعت علياً يقول: «أنا عبدالله وأخو رسوله»، قال ابن نمير في حديثه: «و أنا الصديق الأكبر لا يقولها بعد» قال أبو أحمد: «و لقد أسلمت قبل الناس بسبع سنين»

این روایت را احمد در فضائل آورده است. (۱۱)

در زیرنویس این حدیث و در تخریج آن می‌خوانیم:

«هذا إسناد منكر لأجل عباد بن عبدالله الأسدی الكوفی، قال البخاری: فيه نظر و قال ابن المدینی: ضعيف الحديث...»

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا عباد ضعیف است؟ آیا او دروغگو

ص: ۴۹۶

بوده است؟ آیا او مدلس بوده؟ آیا او رافضی بوده؟

پاسخ همه ی این پرسش ها منفی است. علت ضعف عباد خود این حدیث است! یعنی عباد چون این حدیث را نقل کرده تضعیف شده!

ابن جوزی می گوید:

«ضرب أحمد علی حدیثه عن علی أنا الصدیق الأكبر و قال هو منکر» (۱)

حال پرسش دیگر مطرح می شود؛ و آن اینکه چرا عباد به خاطر این حدیث تضعیف شده است؟ پاسخ روشن است؛ زیرا حدیث در فضیلت علی × است؟!!

اکنون که او ضعیف است و بخاری درباره اش می گوید: «فیه نظر»، دیگر این روایت را در صحیح بخاری نمی بینیم؛ و این یعنی کاهش آمار روایات فضائل.

همان گونه که دیدیم گناه عباد نقل این روایت است؛ و ضعف این روایت در واقع به خاطر عباد نیست؛ بلکه به خاطر متن آن است که فضیلتی درباره ی علی × است! روایت منکر است چون سخن از علی × است؛ و اگر عباد این روایت را نقل نمی کرد ثقه بود؛ و روایاتش حجت.

ذهبی در شرح حال عباد و پس از آوردن روایت او می گوید:

«قلت: هذا کذب علی علی» (۲)

ص: ۴۹۷

۱- همان؛ زیرنویس؛ نیز نک: تهذیب التهذیب؛ ج ۵، ص ۸۸.

۲- میزان الاعتدال؛ ج ۲، ص ۳۶۸.

باید پرسید ذهنی چگونه فهمیده این روایت دروغ است؟ و اساساً چرا دروغ است؟ و آنکه این دروغ را بسته کیست؟ و اساساً چرا باید

کسی این دروغ را به علی × ببندد؟ شاید ذهنی اگر کمی جرأت داشت، به جای اینکه بگوید: هذا كذب عليّ، می گفت: هذا كذب من عليّ! ولی او و امثال او، یعنی بخاری و احمد و... این جرأت را نداشتند که بگویند علی دروغ گفته است؛ از این رو عباد را دروغگو معرفی کرده اند! یا شاید آنها می دانند این سخن را به واقع علی × گفته و عباد نیز دروغگو نیست؛ ولی در ذهن خود گفته اند: چه دیواری از دیوار عباد کوتاهتر؟ به ویژه که او از بنی اسد و کوفی است.

نمونه ای دیگر (عمرو بن طلحه):

«حدثنا عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز حدثنا احمد بن منصور و علي بن مسلم و غيرها قالوا نا عمرو بن طلحه القناد حدثنا اسباط عن سمائك عن عكرمه عن ابن عباس ان عليا كان يقول في حياه رسول الله

صلى الله عليه وسلم ان الله عزوجل يقول «أفإن مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم»^(١) والله لا نقلب على أعقابنا بعد إذ هدانا الله و لئن مات او قتل لا قاتلن علي ما قاتل عليه حتى اموت والله انى لأخوه و وليه و ابن عمه و وارثه و من احق به منى؟»^(٢)

ص: ٤٩٨

١- آل عمران / ١٤٤.

٢- فضائل الصحابه؛ احمد بن حنبل؛ ج ٢، ص ٦٥٢.

این حدیث هم، چون با مذاق برخی سازگار نبوده است، منکر شده است. جالب این است که از نظر اهل حدیث نکات متن این حدیث به عهده ی یکی از راویان آن یعنی عمرو بن طلحه است. درباره ی این حدیث می خوانیم:

«هذا حدیث منکر و العهده فیه علی عمرو بن طلحه القناد فانه صدوق لکن رمی

بالرفض...»^(۱)

در هر صورت این حدیث صحیح است.^(۲)

نمونه ای دیگر (زکریا بن یحیی):

یکی از روایات احادیث که نام او در «میزان الاعتدال» دیده می شود «زکریا بن یحیی کسائی» است که - اتفاقاً؟! - کوفی نیز هست. ابن معین درباره ی او می گوید:

«رجل سوء، یحدّث بأحادیث سوء»^(۳).

روشن است که مراد یحیی از احادیث سوء چیست؟ و چرا زکریا رجل سوء است. زیرا ابویعلای موصلی می گوید:

«حدثنا زکریا الکسائی، حدثنا علی بن القاسم، عن معلى بن عرفان، عن شقيق، عن عبدالله، قال: رأيت النبي

ص: ۴۹۹

۱- همان؛ زیرنویس.

۲- نک: تقریب التهذیب؛ ج ۲، ص ۷۴.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۵.

صلی الله علیه وسلم أخذ بيد علی رضی الله عنه و هو یقول: الله ولیی، و أنا ولیک و معادٍ من عاداتک و مسالم من سالمته» (۱)

جالب اینجاست که هرگاه سخن از حدیث سوء و رجل سوء در میان می آید، بلافاصله روایتی در فضیلت علی × یا اهل بیت علیهم السلام نیز می آید؟! آیا این عجیب نیست؟! چه رابطه ای میان بد شدن راوی با فضیلت اهل بیت علیهم السلام وجود دارد؟

برای نمونه در خلال شرح حال زکریای کسائی در «میزان الاعتدال» این روایات نیز به چشم می خورد:

«... مکتوب علی باب الجنه محمد رسول الله أیدته بعلی... علی باب الجنه: لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی أخو رسول الله قبل أن یخلق الله السموات

بألفی عام» (۲)

باز جالب است که همین رجل سوء، در حدیثی که احمد آن را روایت کرده می گوید:

«... عن عکرمه، عن ابن عباس قال سمعته یقول: لیس من آیه فی القرآن یا أیها الذین آمنوا إلا و علی رأسها و أمیرها و شریفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد فی القرآن و ما ذکر علیا إلا بخیر»

ص: ۵۰۰

۱- همان.

۲- همان، ص ۷۶.

در بررسی سندی این روایت آمده است:

«إسناده ضعيف جدًا لأجل زكريا بن يحيى الكسائي»^(۱)

صاحبان صحاح، به خاطر همین روایات، به زکریا، احتجاج نکرده اند و از اینرو بسیاری از روایات فضائل را که از طریق او به دست ایشان رسید، در کتابهای خود به ثبت نرساندند.

نمونه ای دیگر (عطیه بن سعد):

او عطیه بن سعد بن جُناده ی عوفی جدلی - و باز اتفاقاً؟! - کوفی است. ابو داود، ترمذی و ابن ماجه به او احتجاج کرده اند و بخاری در صحیح از او نقل نکرده است.

ابن حجر درباره ی او می گوید:

«... أبو الحسن، صدوق يخطئ ء كثيرا، كان شيعيا مدلسا...»^(۲)

احمد در فضائل الصحابه روایتی را این چنین نقل می کند:

«...نا وكيع نا الأعمش عن عطيه بن سعد العوفى قال: دخلنا على جابر بن عبد الله وقد سقط حاجباه على عينيه فسألناه عن علي فقلت:

اخبرنا عنه، قال: فرغ حاجبيه

ص: ۵۰۱

۱- فضائل الصحابه؛ ج ۲، ص ۶۵۴.

۲- تقريب التهذيب؛ ج ۲، ص ۲۸.

بیدیه فقال: ذاك من خير البشر»^(۱)

این روایت هیچ مشکلی ندارد؛ و تنها مشکلی عطفیه است؛ و مشکل عطفیه هم این است که این روایت و مانند آن را در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل می کرد؛ از این رو در بررسی سندی این حدیث گفته اند:

«إسناده ضعيف لضعف عطيه... و الباقون ثقات»^(۲)

از این رو، مسلم و بخاری به حدیث عطفیه احتجاج نکردند و لذا صحیحین از این روایت که فضیلتی برای علی × باشد تهی است و این یعنی کاهش آمار فضایل اهل بیت علیهم السلام!

جالب اینکه بزرگان جرح و تعدیل به راستگو بودن او اعتراف کرده اند؛ ولی چون روایات او بیانگر فضائل اهل بیت علیهم السلام بود در

«میزان الاعتدال» درباره ی او می خوانیم:

«... تابعی شهیر ضعیف. عن ابن عباس، و أبي سعيد، و ابن عمر... قال أبو حاتم، يكتب حديثه، ضعيف. و قال سالم المرادي: كان عطيه يتشيع. و قال ابن معين: صالح. و قال أحمد: ضعيف الحديث... و قال النسائي و جماعه: ضعيف»^(۳)

ص: ۵۰۲

۱- ذلک خیر البشر نیز آمده.

۲- فضائل الصحابه؛ ج ۲، ص ۵۶۴.

۳- ج ۳، ص ۷۹.

از دیدگاه نگارنده شاید یکی از مهمترین علل ضعف عطیه، نزد سنیان، نقل حدیث ثقلین از ابوسعید خدری به وسیله ی اوست که ترمذی آنرا در جامع نقل کرده ولی بخاری آن را نیاورده است.

احمد بن حنبل می گوید:

«... ثنا ابن نمیر حدثنا عبدالملک بن ابی سلیمان عن

عطیه العوفی عن ابی سعید الخدری قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدی: الثقلین واحد منهما أكبر من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتی اهل بیتی ألا و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض. قال ابن نمیر: قال بعض أصحابنا عن الأعمش قال انظروا کیف تخلفونی فیهما» (۱)

آری بخاری این حدیث را در صحیح نیاورده است؛ و ناگزیر اگر از او پرسیده شود چرا؟ خواهد گفت: علتش عطیه است و اگر از او پرسیده شود علت عطیه چیست؟ خواهد گفت: خود این حدیث!؟

نمونه ای دیگر (شهر بن حوشب):

بخاری روایت او را در صحیح نیاورده است. درباره ی او می خوانیم:

«... الأشعری الشامی... صدوق کثیر الارسال

ص: ۵۰۳

والأوهام... قال ابن معین: ثبت، قال العجلی: شامی تابعی ثقہ، قال أبو زرعه: لا بأس به، قال ابن حبان: كان ممن يروى عن الثقات
المعضلات، قال ابن عدی: ضعيف جدًا» (۱)

همان گونه که مشاهده می شود در وثاقت او اختلاف است. او راوی حدیث کساء است که احمد حنبل آنرا در فضائل
الصحابه نقل کرده است! (۲)

بخاری حدیث کساء را که از احادیث متواتر است در صحیح نیاورده است!؟

نمونه ای دیگر (علی بن زید بن جدعان):

جز بخاری دیگر صاحبان صحاح از او نقل کرده اند. علامت او در تقریب، بخ م ۴ است؛ و ابن حجر از او به «ضعیف» یاد کرده
است. (۳)

او یکی از بزرگترین فقهای تابعی بصره بوده است و زمانی که حسن در گذشت به او پیشنهاد شد تا جای او بنشیند (۴). با
وجود این، او مورد بی مهری ارباب جرح و تعدیل و اهل سنت قرار گرفته است! چرا؟ زیرا او راوی این حدیث است:

«... كنا مع رسول الله | في سفر منزلنا بغدير خم، فنودي فينا الصلاة جامعه و كسح لرسول الله | تحت

ص: ۵۰۴

۱- تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۳۴۱.

۲- ج ۲، ص ۵۸۸.

۳- تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۳.

۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۷.

شجرتین فصلی الظهر و أخذ بيد علی فقال: أستم تعلمون انی أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ قال (۱):

بلی؛ قال: أستم تعلمون انی أولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی؛ قال: فأخذ بيد علی فقال: اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقیه عمر بعد ذلك فقال: هنيئا لك يا ابن أبي طالب أصبحت وأمست مولی کل مؤمن ومؤمنه» (۲)

نمونه ای دیگر (عمر بن عبدالله):

او نزد اهل حدیث ضعیف است؛ و جالب است که بدانیم او نیز - اتفاقاً؟! - کوفی است. اهل جرح و تعدیل او را «منکر الحدیث» خوانده اند:

«قال أحمد: منکر الحدیث، قال ابن معین: منکر الحدیث، قال أبو حاتم: منکر الحدیث، قال النسائی: منکر الحدیث،

قال أبو زرعه: ليس بالقوی، قال الدار قطنی: متروک» (۳)

بخاری درباره ی او می گوید: «یتکلمون فيه» (۴). چرا؟ زیرا او این حدیث را نقل کرده است:

«إِنَّ النَّبِيَّ | اخِي بَيْنَ النَّاسِ وَ تَرَكَ عَلَيْنَا، حَتَّى بَقِيَ

ص: ۵۰۵

۱- قالوا: درست است.

۲- فضائل الصحابه؛ ج ۲، ص ۵۹۶.

۳- تقریب التهذیب؛ ج ۲، ص ۶۵.

۴- میزان الاعتدال؛ ج ۳، ص ۲۱۱.

آخرهم لا يرى له أخوا، فقال: يا رسول الله آخيت بين الناس و تركتني؟ قال: ولم تراني تركتك، إنما تركتك لنفسی، أمنت أخی و أنا أخوك، فإن ذاكرک أحدٌ فقل أنا عبد الله و أخو رسوله لا يدعيها بعد إلا كذاب» (۱)

علی × سخن پیامبر را اطاعت کرد؛ و زمانی که می خواستند به زور شمشیر و تهدید از او

بیعت بگیرند گفت: من بنده ی خدا و برادر رسول خدا هستم؛ ولی به او گفتند تو دروغ می گویی!

نمونه ای دیگر (محمد بن عمر بن عبدالله):

او را به «ابن الرومی» می شناسند. تنها ترمذی از او نقل کرده و ابن حجر او را «لین الحدیث» خوانده است. (۲)

ترمذی روایت «أنا دارالحکمة و علی بابها» را با سند او آورده و همین روایت کار دست رومی داده و او را از وثاقت انداخته است.

این روایت را احمد نیز نقل کرده است:

«حدثنا ابراهیم قال نا محمد بن عبدالله الرومی قال ناشریک عن سلمه بن كهیل عن الصّیابحی عن علی بن أبی طالب قال: قال رسول الله |: أنا دار الحکمه و علی بابها» (۳)

بابها» (۳)

ص: ۵۰۶

۱- فضائل الصحابه؛ احمد بن حنبل؛ ج ۲، ص ۶۱۷.

۲- تقریب التهذیب؛ ج ۲، ص ۲۰۲.

۳- ج ۲، ص ۶۳۵.

ذهبی درباره ی این حدیث می گوید: «فما أدری من وضعه؟» (۱)

ابوحاتم نیز درباره ی رومی می گوید: «صدوق قدیم، روی عن شریک حدیثا منکرا» (۲)

مراد ابوحاتم از حدیث منکر، همین حدیث است! باید پرسید چرا این حدیث منکر است؟ مگر پیامبر! در این روایت چه چیزی گفته که منکر است؟

همان گونه که می بینیم همه ی این راویان که ذکر آنان گذشت و مورد جرح قرار گرفته اند از ناقلان فضائل اهل بیت علیهم السلام هستند.

نمونه ای دیگر (ابان بن تغلب):

شاید ابان یک نمونه آرمانی برای بحث ما باشد. او در تقریب، مدال افتخار «ع» را

یدک می کشد و درباره ی او آمده است:

«قال ابن حنبل: ثقة، قال أبو حاتم: ثقة، قال النسائی: ثقة... قال ابن سعد: كان ثقة، ذكره ابن حبان في الثقات»

ابن حجر با آنکه از او به «ثقة» یاد کرده و تاب نیاورده و در ادامه می گوید: «تکلم فیہ للتشیع» (۳). اکنون خواننده ی گرامی باید حدس زده باشد که بنابراین او را در «میزان الاعتدال» می توان یافت. حدس خواننده درست است؛ زیرا ذهبی در

ص: ۵۰۷

۱- میزان الاعتدال؛ ج ۳، ص ۶۶۸.

۲- فضائل الصحابه؛ ج ۲، ص ۶۳۴.

۳- همان.

پیشگفتار میزان می گوید:

«وفیه من تکلم فیہ مع ثقته و جلالته بأدنی لینٍ أو بأقلّ تجریح...» (۱)

عقیل درباره ی ابان می گوید:

«... أدب و عقل و صحه حدیث، إلا أنه كان فیہ غلوٌ فی التشیع» (۲)

بنگرید که چگونه با لفظ «إلا» خواننده را نسبت به ابان حساس کرده اند.

نمونه ای دیگر (جابر جعفی):

ابن حجر در تهذیب می گوید:

«... عن الثوری: إذا قال جابر «حدثنا» و «أخبرنا» فذاک (۳) و قال ابن مهدی، عن سفیان: ما رأیت أروع فی الحدیث منه. و قال ابن علیہ، عن شعبه: جابر صدوق فی الحدیث. و قال یحیی بن أبی بکیر عن زهیر بن معاویه: کان إذا قال «سمعت أو سألت» فهو من أصدق

الناس، و قال وکیع: مهما شککتکم فی شیء فلا تشکوا فی أن

ص: ۵۰۸

۱- ج ۱، ص ۲.

۲- الضعفاء الکبیر؛ ج ۱، ص ۳۷.

۳- یعنی حدیثش صحیح است.

جابر ثقه... عن شعبه: كان جابر إذا قال «حدثنا» أو «سمعت» فهو من أصدق الناس» (١)

با همه ی این توصیفات جابر بن یزید ضعیف است و او را رافضی دانسته اند. (٢)

شاید علت ضعف او از سخنی که ابن حجر در تهذیب آورده روشن شود. او می گوید:

«... قال الحمیدی... سمعت رجلاً یسأل سفیان: رأیت یا أبا محمد الذین عابوا علی جابر الجعفی قوله: «حدثنی وصی الأوصیاء» فقال سفیان: هذا أهونه» (٣)

نمونه ای دیگر (حسن بن صالح):

شأن او به گونه ای است که بخاری در صحیح از او نقل نکرده. همه اهل جرح و تعدیل او را ثقه می دانند (٤)؛

ولی با وجود این نتوانسته اند از نسبت دادن تشیع به او خودداری کنند و شیعی بودن او را گوشزد کرده اند تا کسانی که می خواهند حدیث او را نقل کنند آن را بدانند و اگر احیاناً حدیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام از او رسیده باشد، کمی در آن تأمل کنند. از اینرو عجلی درباره وی می گوید:

«... كان حسن الفقه من أسنان الثوری، ثقه ثبتا متعبدا،

ص: ۵۰۹

- ۱- تهذیب التهذیب؛ ج ۲، ص ۴۳.
- ۲- تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۱۲۸.
- ۳- ج ۲، ص ۴۵.
- ۴- نک: تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۱۶۸.

وكان يتشيع، إلا أن ابن المبارك كان يحمل عليه بعض الحمل لمحال التشيع»^(١)

نمونه ای دیگر (داود بن ابی عوف):

ابن حنبل، ابن معین، ابو حاتم و ابن حبان او را ثقه می دانند؛ ولی چون او نیز تمایلاتی شیعی داشته ابن حجر از او به «صدوق» یاد کرده و لفظ «ثقه» را برای او به کار نبرده است. مسلم، بخاری و ابوداود نیز حدیث او را نیاورده اند^(٢).

عقیلی، تنها و تنها او را به سبب شیعی بودن در کتاب «الضعفا» آورده است و همه ی آنچه درباره ی او گفته این است:

«داود بن ابی عوف أبو الجحاف: حدثنا بشر بن موسى، قال: حدثنا الحميدي، قال: حدثنا سفيان، قال حدثنا أبو الجحاف، و كان من الشيعة»^(٣)

همان گونه که مشاهده می شود تنها سبب جرح او تشیع اوست. حتی بخاری در جرح او نیز

چیزی نگفته است!^(٤)

ابن عدی درباره وی می گوید:

«... له أحاديث و هو من غالية التشيع و عامه حديثه في أهل البيت، و هو عندي ليس بالقوى ولا يحتج به»^(٥)

ص: ۵۱۰

۱- تهذيب التهذيب؛ ج ۲، ص ۲۶۳.

۲- تقريب التهذيب؛ ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- الضعفاء الكبير، ج ۲، ص ۳۷.

۴- التاريخ الكبير؛ ج ۳، ص ۲۳۵.

۵- تهذيب التهذيب؛ ج ۳، ص ۱۷۷.

نمونه ای دیگر (عباد بن عبدالصمد):

او را نیز به سبب نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام و تشیّعش جرح کرده و ضعیف خوانده اند. عقیلی درباره اش می گوید:

«أحاديثه مناكير، لا يُعرف أكثرها إلا به»^(۱)

ابن عدی درباره اش می گوید:

«... عامّه ما يرويه في فضائل علي؛ و هو ضعيف غال

في التشيع»^(۲)

ذهبی برای اینکه ضعف عباد را نشان دهد روایتی را از او نقل می کند:

«... عباد بن عبدالصمد، عن أنس، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: صلّت عليّ الملائكة وعليّ عليّ بن أبي طالب سبع سنين، ولم يرتفع شهاده أن لا إله إلا الله من الارض إلى السماء إلا منّي و من عليّ. و هذا إفكٌ بين»^(۳)

ذهبی بر پایه تعصب خود که ابوبکر نخستین مسلمان بوده، به این نتیجه رسیده که عباد این روایت را ساخته است، پس ضعیف است.

ص: ۵۱۱

۱- ضعفاء الكبير؛ ج ۳، ص ۱۳۸.

۲- میزان الاعتدال؛ ج ۲، ص ۳۶۹.

۳- همان.

نمونه ای دیگر (عمار بن محمد ثوری):

او ثقة است و مسلم، ترمذی و قزوینی از او نقل کرده اند. ذهبی درباره ی او نوشته

است:

«... این آخت سفیان الثوری، أحد الأولیاء... ثقة... و عنه أحمد... قال الحسن بن عرفه: كان لا یضحک، و کنا لا نشک أندرس الأبدال...»^(۱)

با وجود این در تقریب می گوید: «صدوق یخطئ...»^(۲)

علت چیست؟ سیوطی پاسخ می دهد:

«... عمار بن آخت سفیان عن طریف الحنظلی عن أبی جعفر محمد بن علی قال: نادى مناد من السماء یوم بدر یقال له رضوان. لاسیف إلا ذوالفقار و لافتی إلا علی. عمار مستروک (قلت): کلا بل ثقة ثبت حجّه من رجال مسلم و أحد الأولیاء الأبدال...»^(۳)

بار دیگر پای فضیلتی از فضائل علی x به میان می آید! از این روست که ابن حبان درباره ی عمار می گوید: «کان ممن فُحش خطؤه و کثر وهمه حتی استحق الترتک من أجله!»^(۴)

ص: ۵۱۲

۱- همان؛ ج ۳، ص ۱۶۸.

۲- ج ۳، ص ۵۴.

۳- اللآلی المصنوعه؛ ج ۱، ص ۳۶۵.

۴- المجروحین، ج ۲، ص ۱۹۵.

بخاری نیز درباره اش می گوید: «مجهول، حدیثه منکر»^(۱)

چه کسی می تواند باور کند که بخاری، عمار را نمی شناخته و برای او مجهول بوده؟! آری! چون حدیث او از دیدگاه بخاری منکر بوده، و بخاری راهی برای جرح عمار نداشته، متوسل به تجاهل نسبت به او شده است!

نمونه ای دیگر (عباد بن یعقوب):

بخاری، ترمذی و ابن ماجه از او نقل کرده اند. ابن حجر او را با عنوان «صدوق»

معرفی کرده ولی نتوانسته از لفظ «رافضی» درباره ی او چشم پوشی کند! او چون رافضی بوده از وثاقت افتاده و تنها به راستگویی مدح شده؛ حال آنکه ابوحاتم او را توثیق کرده است.^(۲)

ذهبی در میزان می گوید:

«... من غلاه الشیعه و رؤوس البدع، لکنه صادق فی الحدیث... قال ابن خزیمه: حدثنا الثقه فی روایتہ، المتهم فی دینہ عباد... قال ابن عدی: روی أحادیث فی الفضائل أنکرت علیه... کان عباد بن یعقوب یشتم عثمان و سمعته یقول: الله أعدل من أن یدخل طلحه و الزبیر الجنه قاتلا- علیا بعد أن باعاه... محمد بن جریر، سمعت عبادا یقول: من لم یتبرأ فی صلاته کل یوم من أعدا آل محمد حشر

ص: ۵۱۳

۱- میزان الاعتدال؛ ج ۳، ص ۱۶۸.

۲- نک: تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۳۷۶ با زیرنویس.

معهم... و هو الذی روی عن شریک، عن عاصم عن زَرِّ، عن عبدالله، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إذا رأيتم معاویه علی منبری فاقتلوه... وقال الدار قطنی: عباد بن یعقوب شیعی صدوق» (۱)

از آنچه ذهبی گفته، روشن می شود چرا عباد از وثاقت افتاده و در نتیجه احادیثش در بسیاری از کتاب های حدیثی نیامده. او راوی این روایت است:

«... عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه قال لعلی بن أبی طالب: أنت أول من آمن بی وأنت أول من یصافحنی یوم القیامه وأنت الصدیق الأكبر وأنت الفاروق تفرق بین الحق والباطل وأنت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الکفار» (۲)

نمونه ای دیگر (عباده بن زیاد اسدی):

او نیز از کسانی است که به گناه دوستی اهل بیت علیهم السلام حدیثش در هیچ یک از صحاح نیامده است. علامت او در تقریب «کد» است؛ و شیخ الاسلام او را با «صدوق، رمی بالقدر و التشیع» معرفی کرده است. (۳)

ذهبی آشکارا او را تنها و تنها به سبب تشیعی متهم ساخته و می گوید:

«... قال محمد بن محمد بن عمرو النیسابوری الحافظ:

ص: ۵۱۴

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲- اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه؛ السیوطی؛ ج ۱، ص ۳۲۴.

۳- تقریب، ج ۱، ص ۳۷۳ در تقریب نام او عباد، ذکر شده.

عباده بن زیاد مُجَمَّعٌ عَلَى كَذِبِهِ. قلت: هذا قول مردود، وعباده لا بأس به غير التشيع! (١)

نمونه ای دیگر (عباده، ابو یحیی):

عقیلی او را در زمره ضعفا آورده و در توجیه جرح او متوسل به این حدیث شده است:

«... عن عباده أبو يحيى، قال: سمعت أبا داود يحدث، عن أبي الحمراء، فقال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة أشهر، أو ثمانية أشهر يأتي ألى باب على وفاطمة والحسن فيقول: الصلاة يرحمكم الله، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا» (٢)

ذهبی نیز می گوید: «كان عباده يرميه بالكذب»؛ و سپس بلافاصله این حدیث شریف را آورده تا به خواننده بفهماند که یکی از اکاذیب عباده همین روایت است. (٣)

مسلم و بخاری در صحیح به او احتجاج

نکرده اند؛ از این رو این روایت در صحیحین دیده نمی شود.

جالب اینکه ابن حبان در ثقات او را توثیق کرده ولی گویا پشیمان شده و در

ص: ۵۱۵

۱- میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۳۸۱.

۲- الضعفاء الكبير، ج ۳، ص ۱۳۱.

۳- میزان الاعتدال؛ ج ۳، ص ۳۸۱.

مجروحین درباره اش می گوید: «منکر الحدیث، ساقط الاحتجاج لما یرویه» (۱).

عباده چه روایاتی را می گفته که به سبب آن ساقط الاحتجاج و منکر الحدیث شده؟! در هر صورت او ثقه است (۲).

نمونه ای دیگر (عمار بن معاویه):

لقب او «ذهنی» است. مسلم و صاحبان سنن اربعه از او روایت کرده اند ولی بخاری نه! ابن حجر او را: «صدوق یتشیع» معرفی کرده و دیگران درباره ی او چنین گفته اند:

«... أحمد: ثقه... ابن معین: ثقه... أبو حاتم:

ثقه... النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات» (۳)

عقیلی او را تنها و تنها به سبب تشیّعش در کتاب «الضعفاء» آورده است. (۴)

ذهبی در میزان می گوید:

«... وقال ابن عُبَیْنَه: قطع بشر بن مروان عرقوبیه فی التشیع» (۵)

«عرقوبیه»، یعنی تعصب و تمایلش.

ص: ۵۱۶

۱- تهذیب التهذیب؛ ج ۵، ص ۱۰۰.

۲- نک: تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- نک: همان؛ ج ۲، ص ۵۴.

۴- الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۳۲۳.

۵- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۷۰.

آری! شیخ الاسلام به سبب تشیع عمار در تقریب او را ثقه نخوانده و به «صدوق» بسنده کرده است!

نمونه ای دیگر (حبه بن جوین عربی):

او را نیز به سبب تشیّعش از وثاقت انداخته اند؛ هرچند عجلّی او را ثقه دانسته است.

ابن حجر او را این گونه معرفی می کند:

«صدوق، له أعظاط و كان غالیا فی التشیّع»^(۱)

بنگرید که عقیلّی چه سخنی را از یحیی دربارہ ی او نقل کرده است:

«... حدثنا... سمعت یحیی یقول: قد رأی الشّعبی رشیدا الهجری و حبه العرنی والأصبغ بن نباته و لیس یسوی هؤلاء کلهم

شیئا»^(۲)

ابن عدی نیز سخن جالبی دربارہ ی حبه دارد؛ او می گوید:

«ما رأیت له منکرا، قد جاوز الحد»؛ یعنی اینکه روایتی که از خط قرمزهای ما بگذرد از حبه ندیده ام. مراد او از خط قرمز، بیان

از فضائل اهل بیت علیهم السلام است.

حبه، روای این حدیث است:

«... عن علی قال: عبدت الله مع رسوله قبل أن یعبده

ص: ۵۱۷

۱- نک: تقریب التهذب؛ ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- الضعفاء الکبیر؛ ج ۱، ص ۲۹۵.

رجل من هذه الأمة خمس سنين أو سبع سنين» (١)

نمونه ای دیگر (ابوصلت، عبدالسلام بن صالح هروی):

اگر بخواهیم همه ای آنانی را که به سبب تشیع و دوستی اهل بیت پیامبر اسلام علیهم السلام و نقل روایت فضائل آنان، از طرف اهل حدیث از وثاقت افتاده اند، نام بریم به «الغدیر»ی دیگر نیاز است؛ از اینرو به همین مقدار بسنده می کنیم و در پایان به ابوصلت هروی می پردازیم که در جرح او از سوی اهل حدیث، مراد ما به خوبی روشن است. از میان صاحبان صحاح، تنها ابن ماجه از او نقل کرده! و

شاید از اینروست که سنن ابن ماجه را در میان سنن در جایگاه چهارم جای داده اند!

ابو صلت هروی ساکن نیشابور و خادم امام علی بن موسی الرضا× بوده است.

مشکل ابوصلت تشیع و نقل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده است.

حسن بن علی بن مالک می گوید:

«... سألت ابن معین عن أبي صلت، فقال: ثقه صدوق إلا أنه يتشيع» (٢)

ابن عدی درباره ی او می گوید:

«له أحاديث مناكير في فضل أهل البيت وهو متهم فيها» (٣)

ص: ۵۱۸

۱- اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه؛ السیوطی؛ ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- تهذیب التهذیب؛ ابن حجر؛ ج ۶، ص ۲۸۲.

۳- همان، ص ۲۸۳.

آری! او فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کرد؛ از این رو عقیلی درباره ی او می گوید:

«کان رافضیا خبیثا!!!» (۱)

ابن حبان او را در بخش مجروحین ذکر کرده و در همان آغاز جرح او می گوید:

«یروی عن حماد بن زید و أهل العراق العجائب فی فضائل علی و أهل بیته... و هو الذی روی... أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیأت من قبل الباب...» (۲)

سیوطی نیز سخن شگفتی آورده که خواندنی است؛ او می گوید:

«... العباس بن محمد الدوری یقول: سألت ابن معین عن أبا الصلت، فقال: ثقہ. فقلت: ألیس قد حدّث عن أبی معاویہ، أنا مدینه العلم؟...» (۳)

بنگرید که چگونه «دوری» انگشت بر فضیلتی از فضائل امام × می گذارد. از این روایت دوری روشن می شود که یکی از ملاکهای جرح روات از همان آغاز، نقل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ و تنها خدا می داند که چه روایاتی بر پایه ی همین ملاکها از قلم محدثان سنی افتاده و در تصانیفشان نیامده است؛ احادیثی که کسانی مانند ابوالفرج و ابن جوزی آنها را موضوعه دانسته اند و بیشتر

ص: ۵۱۹

۱- الضعفاء الکبیر؛ ج ۳، ص ۷۰.

۲- المجروحین، ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۱.

۳- اللآلی المصنوعه؛ ج ۱، ص ۳۳۱.

آنها در صحاح سته نیامده است. احادیثی مانند:

۱- إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه. (١)

۲- اللهم اردد الشمس على عليّ حتى يصلى فرجعت الشمس لموضعها. (٢)

۳- اللهم أعط عليّا فضيله لم تعطها أحدا

قبله. (٣)

۴- اللهم أنزل على آل محمد كما أنزلت على مريم. (٤)

۵- أما بعد فإنني أمرت بسد هذه الأبواب غير باب عليّ. (٥)

۶- أما أمنت فإنه يحلّ لك في مسجدي ما يحل لي و يحرم عليك ما يحرم عليّ. (٦)

۷- أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بسد الأبواب إلا باب عليّ. (٧)

۸- إنّ الله تعالى أمرني أن أزوج فاطمه فمن عليّ. (٨)

۹- إنّ الله عزوجل عهد إليّ في عهدا... (٩)

۱۰- أنا دارالحكمه و عليّ بابها. (١۰)

ص: ۵۲۰

۱- فهارس اللآلى المصنوعه فى الأحاديث الموضوعه، ص ۱۰.

۲- همان، ص ۲۴.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان؛ ص ۲۵.

۶- همان.

۷- همان، ص ۲۶.

۸- همان؛ ص ۲۹.

۹- همان؛ ص ۳۰.

۱۰- همان؛ ص ۳۲.

١١- إن آل محمد شجره النبوه و آل الرحمه و موضع الرساله. (١)

١٢- أنا الشجره وفاطمه فرعها و على لقاحها و الحسن والحسين ثمرتها. (٢)

١٣- أنا منه و هو منى، ثم سمعنا صائحا فى السماء يقول: لاسيف إلا ذوالفقار ولافتى إلا على. (٣)

١٤- أنا وعلى وفاطمه والحسن والحسين يوم القيامه فى قبه تحت العرش. (٤)

١٥- أنت ولتّى فى الدنيا و الآخره. (٥)

١٦- أنت و شيعتك فى الجنه. (٦)

١٧- إن فاطمه أحصنت فرجها فحرمها الله و

ذريتها على النار. (٧)

١٨- إنما سميت فاطمه لأن الله تعالى فطم محبيها عن النار. (٨)

١٩- إن المدينه لاتصلح إلا بى أو بك و أنت منى بمنزله هارون من موسى. (٩)

٢٠- إن النبى صلى الله عليه وسلم قال لعلى: أنت وارثى. (١٠)

ص: ٥٢١

١- همان.

٢- همان.

٣- همان؛ ص ٣٣.

٤- همان.

٥- همان؛ ص ٣٤.

٦- همان.

٧- همان؛ ص ٣٧.

٨- همان؛ ص ٤١.

٩- همان.

١٠- (همان؛ ص ٤٤.

٢١- إن النبي صلى الله عليه وسلم كان يوحى إليه و رأسه فى حجر على. (١)

٢٢- إن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلى: لا يحل لأحد أن يجنب فى هذا المسجد غيرى و غيرك. (٢)

٢٣- أولكم ورودا على الحوض، أولكم إسلاما

على بن أبى طالب. (٣)

٢٤- خلقت أنا و على من نور و كنا على يمين العرش. (٤)

٢٥- قالوا يا رسول الله: من يحمل رايتك يوم القيامة؟ قال: الذى حملها فى الدنيا على بن أبى طالب. (٥)

٢٦- ستكون من بعدى فتنه فإذا كان ذلك فالزموا على بن أبى طالب فإنه أول من يرانى و أول من يضافحنى يوم القيامة و هو الصديق الأكبر و هو فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق و الباطل و هو يعسوب المؤمنين و المال يعسوب المنافقين. (٦)

٢٧- فإن وصيى و وارثى يقضى دينى و ينجز موعدى و خير من أخلف بعدى على. (٧)

٢٨- لكل نبى وصى و إن عليا وصيى و وارثى. (٨)

ص: ٥٢٢

١- همان.

٢- همان.

٣- (همان؛ ص ٤٥.

٤- همان؛ ص ٥٨.

٥- همان؛ ص ٦٠.

٦- همان؛ ص ٦٣.

٧- همان؛ ص ٧٣.

٨- همان؛ ص ٨٦.

٢٩- من أبغضنا أهل البيت حشره الله يوم القيامة يهوديا. (١)

٣٠- من أحبني فليحب عليا ومن أحب عليا فليحب فاطمه و من أحب فاطمه فليحب الحسن و الحسين و إن أهل الجَنَّة ليتباشرون و يسارعون إلى رؤيتهم ينظرون إليهم، محبتهم إيمان و بغضهم نفاق و من أبغض أحدا من أهل بيتي فقد حرم شفاعتي فإنني نبي كريم بعثني الله بالصدق فأحبوا أهلي و أحبوا عليا. (٢)

٣١- من مات و من قلبه بغض لعلي بن أبي طالب، فليمت يهوديا أو نصرانيا. (٣)

٣٢- النظر إلى علي بن أبي طالب عباده. (٤)

٣٣- سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبيه و هو آخذ بيد علي يقول: هذا أمير

البرره و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله - يمد بها صوته - أنا مدينه العلم و علي بابها فمن أراد العلم فليأت الباب. (٥)

٣٤- هذه (يعنى فاطمه سلام الله عليها) منى، فمن أكرمها فقد أكرمنى و من أهانها فقد أهاننى... (٦)

٣٥- وصيى و موضع سرى و خليفتى فى أهلى و خير من أخلف بعدى علي. (٧)

ص: ٥٢٣

١- همان؛ ص ١٠٢.

٢- همان؛ ص ١٠٤.

٣- همان؛ ص ١٢٤.

٤- همان؛ ص ١٢٩.

٥- همان؛ ص ١٣٢.

٦- همان؛ ص ١٣٣.

٧- همان؛ ص ١٣٦.

٣٦- يا أنس! أول من يدخل عليك من هذه الباب أمير المؤمنين و سيد المسلمين وقائد الغر المحجلين و خاتم الوصيين. فقلت:
اللهم اجعله رجلاً من الأنصار و كتمته؛ إذا جاء علي، فقال: من هذا يا أنس؟ فقلت: علي. فقام متبشراً فاعتنقه... (١)

٣٧- ينادى منادٍ يوم القيامة غضوا أبصاركم حتى تمرّ فاطمه. (٢)

٣٨- يولد لابنّى هذا (يعنى حسين ×) ولد يقال له علي، إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ من بطنان العرش: ألا ليقم سيد العابدين فيقوم هو. و يولد له ولد يقال له محمد، إذا رأيتّه يا جابر فاقرأ عليه منى السلام... (٣)

٣٩- قال علي يوم الشورى: أنشدكم بالله هل فيكم من ردت له الشمس غيرى؟ (٤)

٤٠- كنا حول النبى صلى الله عليه وسلم فأقبل علي بن أبى طالب فأدام رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر إليه، ثم قال: من أراد أن ينظر إلى آدم فى علمه و إلى نوح فى حكمه و إلى إبراهيم فى حلمه فلينظر إلى هذا. (٥)

ص: ٥٢٤

١- همان؛ ص ١٤٠.

٢- همان؛ ص ١٥١.

٣- همان.

٤- همان؛ ص ١٨٥.

٥- همان؛ ص ١٩١.

در این کتاب تلاش ما آوردن روایاتی بود که در کتاب‌ها صحاح سته ذکر شده است، اگر چه روایات فراوان دیگری نیز در کتاب‌ها معتبر آنان در فضیلت اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که از نظر مؤلفان صحاح نیز موثق بوده و مورد توجه پیروان مکتب خلفا است که انشاء الله در فرصتی دیگر به آنان پرداخته خواهد شد.

با توجه به این حقیقت می‌توان اینطور نتیجه‌گیری کرد که نویسندگان کتاب‌ها صحاح حتی الامکان سعی داشتند احادیثی را که به نوعی مربوط به خلافت بلافضل حضرت علی[×] است ذکر نکنند.

در این راستا آنان مبنای خود را در پذیرش روایات، شیعه نبودن راوی قرار داده

بودند و به این وسیله بسیاری از روایات فضائل کنار گذاشته شده مگر آنکه آن روایات به قدری شهرت داشته که آنان مجبور به ذکر آن می‌شدند.

آنان در پذیرش روایات شروط دیگری را نیز وضع کردند که در بسیاری از موارد به آن شروط هم وفا نکردند که بعد از آنان بعضی از علما مانند حاکم نیشابوری در کتابی (المستدرک) آن روایات را جمع آوری کرد که در آن روایات زیادی از فضائل ذکر شده است.

البته ریشه این کار همان طور که در قبل بیان شد، به زمان خلیفه اول بر

می گردد که بعد از رحلت پیامبر

اکرم | که با نقل احادیث مخالفت کرد و جز در زمان کوتاه خلافت حضرت علی × این سیاست ادامه داشت تا اینکه در زمان عمر بن عبد العزیز این سنت شکسته شد.

این در حالی بود که از همان آغاز علیه اهل بیت علیهم السلام به طور عام و حضرت علی × به طور خاص حساسیت های زیادی به وجود آوردند تا جایی که در زمان خلافت امویان سب و لعن علی

بن ابی طالب × در منابر به یک امر رسمی تبدیل شد و خفقان به حدی بود که حتی قبر آن حضرت مخفی بود و همزمان در این مدت با نقل روایت فضائل به شدت مخالفت می شد و فقط راویانی که دنبال جلب رضایت خلفا بودند مجال کار داشتند و به این صورت بسیاری از روایات را دستخوش تحریف نمودند یا روایات جعلی در فضیلت خلفا به وجود آمد و در مقابل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام را کنار گذاشتند.

علاوه بر آن بعضی از صاحبان صحاح چون در مقابل معتزله قرار داشتند و معتزله قائل به فضیلت علی بن ابی طالب × بر سایر خلفا بودند، این هم انگیزه ای شد که آنان در نیاوردن روایات فضائل مصمم تر باشند، و به این وسیله ظلم مضاعفی را در حق اهل بیت پیامبر | روا داشتند.

امیدواریم که در این کتاب توانسته باشیم به قدر قطره ای، از دریای فضل خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را در پس سالهای سال مهجوریت و مظلومیت بیان کرده باشیم و این قلیل مورد

توجه حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه واقع گردد.

{إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً}

ص: ۵۲۶

ذَكَرْتُ مَحَلَّ الرَّبِيعِ مِنْ عَرَفَاتِ
لَأَلِّ رَسُولَ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي
دِيَارِ عَلِيِّ وَالْحُسَيْنِ وَجَعْفَرِ
مَدَارِسِ آيَاتِ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوِهِ
مَنَازِلَ جَبْرِيلَ الْأَمِينِ يَحِلُّهَا
مَنَازِلَ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَلِلتَّقَى
وَأَيْنَ الْأَلَى شَطَطَ بِهِمْ غُرْبَهُ النَّوَى
قُبُورِ بَكُوفَانٍ وَأُخْرَى بِطَيْبِهِ
وَقَبْرِ بَغْدَادٍ لِنَفْسِ زَكِيهِ
وَقَبْرِ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مَصِيبِهِ
قُبُورِ بَجْنَبِ النَّهْرِ مِنْ أَرْضِ كَرْبَلَا
أَفَاطِمَ لَوَخَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا
إِذْنَ لِلطَّمَتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ
أَفَاطِمَ قَوْمِي يَا ابْنَهُ الْخَيْرِ وَانْدَبِي
فَاذْرِيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
وَبِالرَّكْنِ وَالتَّعْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ
وَحَمْرَةَ وَالسَّجَادِ ذِي الثَّفَنَاتِ
وَمَنْزَلَ وَحْيِ مَقْفَرِ الْعَرَصَاتِ
مِنْ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالبَرَكَاتِ
وَاللَّصُومِ وَالتَّطْهِيرِ وَالحَسَنَاتِ

أفانين في الآفاق مفترقات

وأخرى بفتح نالها صلواتي

تضمنها الرحمن في الغرفات

الحت على الاحشاء بالزفرات

معرسهم فيها بشط فرات

وقد مات عطشاناً بشط فرات

وأجريت دمع العين في الوجنات

نجوم سماوات بأرض فلات

ذكرت مَحَلَّ الربع من عرفات

لآل رسول الله بالخيف من منى

ديار عليّ والحسين وجعفر

مدارس آيات خلت من تلاوه

منازل جبريل الامين يحلُّها

منازل كانت للصلاه وللتقى

وأين الألى شطت بهم غربه النوى

قبور بكوفان وأخرى بطيبه

وقبر ببغداد لنفس زكيه

وقبر بطوس يا لها من مصيبه

قبور بجنب النهر من أرض كربلا

أفاطم لوخلت الحسين مُجدلاً

إِذْ لِلطَّمِثِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ

أَفَاطِمٌ قَوْمِي يَا ابْنَهُ الْخَيْرِ وَانْدَبِي

فَاذْرِيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجْنَاتِ

وَبِالرَّكْنِ وَالتَّعْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ

وَحَمْزَةَ وَالسَّجَادِ ذِي الثَّفَنَاتِ

وَمَنْزِلِ وَحْيِ مَقْفَرِ الْعَرْصَاتِ

مِنْ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالبَرَكَاتِ

وَالصُّومِ وَالتَّطْهِيرِ وَالحَسَنَاتِ

أَفَانِينَ فِي الْآفَاقِ مَفْتَرَقَاتِ

وَأُخْرَى بِفِخِّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

الْحَتَّ عَلَى الْإِحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ

مَعْرَسِهِمْ فِيهَا بِشَطِّ فِرَاتِ

وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فِرَاتِ

وَأَجْرِيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجْنَاتِ

نَجُومِ سَمَاوَاتِ بِأَرْضِ فِلَاتِ

رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ

مَهَابُطِ وَحْيِ اللَّهِ خَزَانِ عِلْمِهِ

هُمْ النُّورُ نُورِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ

فلولا هم لم يخلق الله آدمًا
ولا سطحت أرض ولا رفعت سما
وأسمائهم مكتوبه فوق عرشه
ميامين في آياتهم نزل الذكر
هم التين والزيتون والشفع والوتر
ولا كان زيد في الوجود ولا عمرو
ولا ضوئت شمس ولا اشرق البدر
ومكنونه من قبل أن يخلق الذر

ص: ٥٢٧

... بنفسی أنت من مَغَيَّبٍ لم يَخْلُ منا، بنفسی أنت من نازح ما نَزَحَ عَنَّا، بنفسی أنت أُمْنِيهِ شَائِقٍ يَتَمَنَّى من مؤمنٍ ومؤمنِهِ ذَكَرًا
فَحَنًّا، بنفسی أنت من عقيدِ عَزَّ لَا يُسَامِي،

بنفسی أنت من أثيلِ مجدٍ لَا يُجَارِي، بنفسی أنت من تِلَادٍ نَعَمٍ لَا تُضَاهِي، بنفسی أنت من نصيفِ شرفٍ لَا يُسَاوِي...

خسروا

گوی فلک در خم چو گان تو باد

ساحت

کون و مکان عرصه میدان تو باد

زلف

خاتون ظفر شیفته پرچم توست

دیده

فتح ابد عاشق جولان تو باد

ایکه

انشاء عطارد صفت شوکت توست

عقل

کل چاکر طغراکش دیوان تو باد

طیره

جلوه طوبی قد چون سرو تو شد

غیرت

خلد برین ساحت بستان تو باد

نه

به تنها حیوانات و نباتات و جماد

هرچه

در عالم امر است به فرمان تو باد

ص: ۵۲۸

... اللهم صلّ على محمّد وآل محمد وصلّ على محمد جدّه و رسولك السيد الاكبر وعلى أبيه السيد الاصغر وجدته الصديقه الكبرى فاطمه بنت محمد وعلى من اصطفيت من آباءه البرره... وصلّ عليه صلوه لا- غايه لعددها ولا نهايه لمددها ولا نفاذ لامدها... وامن علينا برضاه، وهب لنا رافته ورحمته ودعائه وخيره... واجعل صلواتنا به مقبوله، ودُنُوننا به مغفوره ودُعائنا به مستجاباً، واجعل أرزاقنا به مبسوطه، وهمومنا به مكفيه، وحوائجنا به مقضيه...

تنت به ناز طبيبان نیازمند مباد

سلامت همه آفاق در سلامت توست

جمال صورت ومعنی ز امن صحت توست

درین چمن چو درآید خزان به یغمایی

در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد

هرآنکه روی چو ماهت بچشم بد بیند

حافظ شفا ز گفته شکر فشانش جوی

وجود نازنیت آزرده گزند مباد

به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

که ظاهرهت دژم و باطنت نژند مباد

رهش به سرو سهی قامت بلند مباد

مجال طعنه بدبین و بدپسند مباد

بر آتش تو بجز جان او سپند مباد

که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد

١. اثبات الوصيه؛ للإمام علي بن ابي طالب×، علي بن الحسين الشافعي.
٢. الأجوبه المرضيه؛ محمد بن عبد الرحمن السخاوى.
٣. الإرشاد فى معرفه علماء الحديث؛ الخليل بن عبد الله بن احمد بن الخليل الخليلى القزوينى.
٤. أسد الغابه فى معرفه الصحابه، ابن الأثير.
٥. اصول الحديث، محمد عجاج الخطيب.
٦. الأغانى، لأبى الفرج الاصفهانى.
٧. ألفيه الحديث، للحافظ العراقى
٨. الإمام الترمذى والموازنه بين جامعه وبين الصحيحين، نورالدين عتر.
٩. امام على× وسقيفه؛ معصومه قره داغى.
١٠. الامامه و السياسه، ابن قتيبه الدينورى، مؤسسه الحلبي و شركاه للنشر و التوزيع.
١١. الانتصار و الرد على ابن الراوندى الملحد، محمد بن عثمان الخياط.
١٢. انوار التنزيل و أسرار التأويل فى التفسير، لناصرالدين أبى سعيد عبد الله بن عمر البيضاوى شافعي، المتوفى بتبريز سنه ٦٩٢ هـ - ق.
١٣. الباعث الحثيث، شرح إختصار علوم الحديث، للحافظ ابن كثير.
١٤. بحار الانوار، علامه مجلسى.

۱۵. بخاری، دارالاسلام و دار الفیحاء.
۱۶. البدایه و النهایه، ابن کثیر، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۷. البدایه و النهایه، ابن کثیر، دارالحدیث.
۱۸. البدایه و النهایه، دارالمعرفه.
۱۹. التاج الجامع للأصول، ناصف.
۲۰. تاریخ اسلام، مرحوم دکتر علی اکبر فیاض.
۲۱. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، الذهبی، دار الکتب العربی.
۲۲. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، الذهبی، دارالغرب الإسلامی.
۲۳. تاریخ الأمم و الملوک، الطبری.
۲۴. التاريخ الاوسط، البخاری.
۲۵. تاریخ التراث العربی، سزگین.
۲۶. تاریخ الثقاف؛ احمد بن عبد الله العجلی.
۲۷. تاریخ الخلفاء، السیوطی.
۲۸. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری.
۲۹. التاريخ الكبير، البخاری.
۳۰. تاریخ بغداد خطیب بغدادی.
۳۱. تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، غلامحسین محرمی.
۳۲. تاریخ حدیث، استاد مرحوم شانه چی.
۳۳. تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، احمد رضا خضری.
۳۴. تاریخ فرق اسلامی، صابری.

٣٥. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، دارالفكر، بيروت.

٣٦. تاريخ نيشابور، حاكم نيشابوري.

٣٧. تاريخ ولاه مصر، الكندي.

ص: ٥٣٢

٣٨. تاريخ يعقوبى؛ احمد بن اسحاق يعقوبى.
٣٩. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر.
٤٠. تحفه الأهودى بشرح جامع الترمذى، المبار كفورى م ١٣٥٣ هـ-ق.
٤١. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى، السيوطى.
٤٢. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى، جلال الدين السيوطى.
٤٣. تدوين السنه الشريفه، سيد محمدرضا حسيني.
٤٤. التدوين فى أخبار قزوين، الرافعى القزوينى.
٤٥. تذكره الحفاظ، الذهبى.
٤٦. تذكره الخواص، سبط ابن الجوزى.
٤٧. تراث الترمذى، العلمى، العُمري.
٤٨. ترجمه الامام على بن أيطالب عليه السلام من تاريخ مدينه دمشق، محمداقر المحمودى.
٤٩. ترجمه با برخى اضافات از كتاب آل بويه، على اصغر فقيهى.
٥٠. تغليق التعليق، على بن ابراهيم بن مسهود عجيين.
٥١. تفسير البحر المحيط؛ ابو حيان الاندلسى.
٥٢. تفسير القرآن العظيم؛ ابن كثير.
٥٣. تفسير القرآن العظيم مُسنداً عن رسول الله والصحابه التابعين؛ ابن ابى حاتم الرازى.
٥٤. تفسير الكبير، فخر الرازى، سوره الاسراء.
٥٥. تفسير قرطبى الجامع لأحكام القرآن؛ ابو عبد الله محمد بن احمد انصارى قرطبى.
٥٦. تفسير ماوردى، أبو الحسن على بن محمد بن الحبيب الماوردى البصرى ٣٦٤-٤٥٠ هـ-ق.
٥٧. التفسير و المفسرون؛ محمد حسن الذهبى.

٥٨. تقريب التهذيب، ابن حجر، دارالمعرفة.

ص: ٥٣٣

٥٩. التقييد لمعرفة رواه السنن، ابن النقطه.
٦٠. التقييد والايضاح شرح مقدمه ابن الصلاح، العراقي.
٦١. التنبيه و الإشراف، المسعودى.
٦٢. التنبيه والزّد على اهل الاهواء و البدع، ابوالحسين الملقطى.
٦٣. التوشيح، شرح الجامع الصحيح، السيوطى.
٦٤. تهذيب التهذيب، ابن حجر، دار صادر.
٦٥. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، المزى، مؤسسه الرساله.
٦٦. الثقات، ابن حبان.
٦٧. جامع الاصول فى أحاديث الرسول، ابن الأثير.
٦٨. جامع البيان، طبرى، دار هجر.
٦٩. جامع البيان، طبرى، دارالمعرفه.
٧٠. جامع الترمذى، تك جلدى، بيت الأفكار الدوليه.
٧١. جامع الترمذى، دارالفيحاء، دمشق / دارالسلام، الرياض.
٧٢. الحجج البالغه فى حقانيه التشيع؛ محمد على عطايى اصفهاني.
٧٣. حجج الله البالغه، الدهلوى.
٧٤. الحطه فى ذكر الصحاح الستة، القنوجى.
٧٥. خصائص أمير المؤمنين على بن ابيطالب رضى الله عنه، النسائى، تحقيق ميرين البلوشى.
٧٦. خصائص نسائى دارالكتاب العربى.
٧٧. خطيب بغدادى، تاريخ بغداد.
٧٨. دائره المعارف الاسلاميه الشيعيه، حسن الأمين.

۷۹. دائره المعارف بزرگ اسلامي؛ مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامي.

۸۰. دانشنامه جهان اسلام؛ بنياد دائره المعارف اسلامي.

ص: ۵۳۴

٨١. دايره المعارف تشيع؛ احمد حاج سيد جوادى.
٨٢. دى السارى؛ ابن حجر عسقلانى.
٨٣. رسائل أبى بكر الخوارزمى؛ خوارزمى.
٨٤. رسائل الجاحظ؛ جاحظ.
٨٥. الرسائل المستطرفه، الكتانى م ١٣٤٥ هـ-ق.
٨٦. الروض الدانى إلى المعجم الصغير للطبرانى؛ الطبرانى.
٨٧. سبل السلام، الصنعانى.
٨٨. السنّه قبل التدوين؛ محمد عجاج الخطيب.
٨٩. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزوينى، دارالفكر.
٩٠. سنن ابن ماجه، دار السلام.
٩١. سنن أبى داود، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد.
٩٢. سنن أبى داود، دارالحديث - القاهره.
٩٣. سنن الترمذى، الترمذى، نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ هـق.
٩٤. سنن الترمذى، دارالحديث - قاهره.
٩٥. السنن الكبرى، دارالكتب العلميه.
٩٦. السنن الكبرى، مؤسسه الرساله.
٩٧. سنن النسائى الصغرى دارالسلام.
٩٨. سنن النسائى الصغرى، دار الفيحاء.
٩٩. سنن النسائى بشرح السيوطى وحاشيه الإمام السندى زهرالربى.
١٠٠. سنن النسائى، المجتبى، بيت الأفكار الدوليه.

١٠١. السنن، الامام ابن ماجه.

١٠٢. سير أعلام النبلاء، الذهبي.

١٠٣. السير، تك جلدی؛ ابن اسحاق.

ص: ٥٣٥

١٠٤. سيره آل بيت النبي |، عبدالحفيظ فرغلي و حمزه النشرتي و عبدالحميد مصطفى.
١٠٥. سيره الأئمه، مهدي البيشوايي.
١٠٦. سيره الإمام أحمد بن حنبل، صالح بن أحمد بن حنبل.
١٠٧. السير والمذهب، أحمد بن حنبل.
١٠٨. سيره ي پيشوايان، مهدي پيشوايي.
١٠٩. شرح ألفيه السيوطي في الحديث؛ دو مؤلف؛ محمد بن علي بن آدم بن موسى الايثري الولوي.
١١٠. شرح صحيح مسلم، النووي.
١١١. شرح مشكل الآثار، الطحاوي.
١١٢. شرح نووي بر صحيح مسلم؛ نووي.
١١٣. شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، داراحياء الكتب العربيه.
١١٤. شروط الأئمه الخمسه، الحازمي.
١١٥. شروط الأئمه الستة، الحازمي.
١١٦. شروط الأئمه الستة، المقدسي.
١١٧. شروط الأئمه الستة، دارالهجره.
١١٨. صحيح ابن حبان، دارالفكر.
١١٩. صحيح ابن حبان، مؤسسه الرساله.
١٢٠. صحيح البخاري، البخاري، نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ١٤٠١، هـ-ق.
١٢١. صحيح ترمذي، ح ٣٨٧٠.
١٢٢. صحيح مسلم بشرح النووي، مكتبه نزار مصطفى الباز - الرياض.
١٢٣. صحيح مسلم، تك جلدی، مكتبه الرشد.

١٢٤. صحیح مسلم، دارالفکر، بیروت.

ص: ٥٣٦

١٢٥. صحيح مسلم، محمدفؤاد عبدالباقي، دارالحدِيث - القايره.
١٢٦. صيانه صحيح مسلم، ابن الصلاح.
١٢٧. الضعفاء الصغير، البخارى.
١٢٨. الضعفاء الكبير، العقيلى.
١٢٩. الطبقات الكبير؛ محمد بن سعد بن منيع الزهرى.
١٣٠. طبقات المحدثين باصبهان والواردين عليها؛ عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان انصارى.
١٣١. طبقات المعتزله، أحمد بن يحيى بن المرتضى (٧٦٤ - ٨٤٠).
١٣٢. طبقات المفسرين، أحمد بن محمد الأدنه وى (ق ١١ هـ - ق).
١٣٣. طبقات المفسرين، الحافظ شمس الدين محمد بن على بن أحمد الداوودى (م ٩٤٥ هـ - ق).
١٣٤. عارضه الأحوذى؛ ابوبكر بن العربى المالكى.
١٣٥. علوم الحديث ومصطلحه؛ صنجى صالح.
١٣٦. عمل اليوم والليله، النسائى.
١٣٧. عمل اليوم والليله، فاروق حماده.
١٣٨. السياسه الاسلاميه فى عهد الخلفاء الراشدين.
١٣٩. الغدير، دارالكتب العربى، بيروت ١٣٩٧ هـ - ق.
١٤٠. الغدير، مركز الغدير للدراسات الإسلاميه.
١٤١. الفخرى فى الأداب السلطانيه و الدول الإسلاميه، محمد بن على بن طباطبا ابن الطقطقى / م ٧٠٩ هـ - .
١٤٢. فرائد السمطين، الجوينى.
١٤٣. فروع كافى، الكلينى.
١٤٤. فسير سمعانى، سوره الاحقاف.

١٤٥. الفصول المهمه في تأليف الامه؛ سيد عبد الحسين شرف الدين.
١٤٦. فصول المهمه في معرفه احوال الائمة عليهم السلام ، ابن الصباغ.
١٤٧. فضائل الخمسه من الصّحاح الستة»، مرحوم، علامه، سيد مرتضى حسيني فيروزآبادي.
١٤٨. فضائل الصحابه من فتح الباري بشرح البخاري، خالد عبدالفتاح شبل.
١٤٩. فضائل الصحابه، النسائي.
١٥٠. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل.
١٥١. الفضل المبين على عقد الجواهر الثمين جمال الدين القاسمي، شرح «الاربعين العجلونيه» است.
١٥٢. الفوائد، الشهير ب الغيلانيات.
١٥٣. فهارس اللاكلى المصنوعه في الأحاديث الموضوعه؛ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي.
١٥٤. الفهرست، ابن النديم، دار الكتب العلميه.
١٥٥. فيض القدير، حرف السين.
١٥٦. الكامل في التاريخ، ابن الأثير.
١٥٧. الكامل في ضعفاء الرجال؛ عبد الله بن عدى الجرجاني.
١٥٨. كامل، تاريخ بزرگ اسلام و ايران، عباس خليلي.
١٥٩. كشف الظنون، الجلبى.
١٦٠. كشف الظنون، حاجى خليفه، دارالفكر.
١٦١. كترالعمال؛ علاء الدين على بن حسام هندي.
١٦٢. اللاكلى المصنوعه في الأحاديث الموضوعه، السيوطي.
١٦٣. الارشاد في معرفه علماء الحديث؛ اخليل بن عبد الله بن احمد بن الخليل الخليلي القزويني، «٣٦٧-٤٤٦-ق».

١٦٤. لسان العرب، ابن منظور.
١٦٥. لسان الميزان، ابن حجر.
١٦٦. لغت نامه، على اكبر دهخدا.
١٦٧. المؤلف والمختلف؛ ابن لشر الآمدى البصرى.
١٦٨. مآثر الإنافه فى معالم الخلافه، القلقشندى.
١٦٩. المعجروحين، ابن حبان.
١٧٠. مجمع الزوائد؛ هيثمى.
١٧١. مجموعہ الفتاوى ابن تيميه الحرانى م ٧٢٨هـ-ق.
١٧٢. مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، ابن منظور.
١٧٣. المراجعات، عبدالحسين شرف الدين .
١٧٤. مرصد الاطلاع، البغدادى م ٧٣٩.
١٧٥. مروج الذهب ومعادن الجوهر، المسعودى، دارالهجره.
١٧٦. مسائل الإمامه، عبدالله بن محمد الناشىء معروف به «الناشىء الاكبر م ٢٩٣».
١٧٧. المستدرک على الصحيحين، النيسابورى، دارالمعرفه.
١٧٨. المستفاد من ذيل تاريخ بغداد، ابن الدمياطى.
١٧٩. مسند أبى يعلى الموصلى، دارالقبله، جده.
١٨٠. مسند أبى يعلى الموصلى، دارالمأمون للتراث، دمشق.
١٨١. مسند أبى داود طيالسى سليمان بن داود بن جارود.
١٨٢. مسند اسحاق بن راهويه.
١٨٣. مسند أحمد بن حنبل، مؤسسه الرساله.

١٨٤. مشاهير القضاة، الهاشمى.

١٨٥. المصنف فى الاحاديث والآثار.

١٨٦. معالم السنن، البستى.

ص: ٥٣٩

١٨٧. معالم المدرستين؛ سيد مرتضى عسكرى.
١٨٨. المعجم الأوسط، مكتبه المعارف.
١٨٩. معجم البلدان، ياقوت الحموى.
١٩٠. المعجم الكبير؛ طبرانى.
١٩١. معجم البلدان، الحموى.
١٩٢. معرفه أنواع علم الحديث، ابن الصلاح.
١٩٣. المعيار والموازنه، ترجمه ى دكتور دامغانى.
١٩٤. المغازى، باب: غزوه خيبر، تك جلدى.
١٩٥. مقاتل الطالبين، ابو الفرج الاصفهانى.
١٩٦. المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، أبو الفرج ابن الجوزى.
١٩٧. منهاج السنه النبويه؛ ابن تيميه حرانى.
١٩٨. موسوعه الحديث الشريف، صحيح البخارى دار السلام للنشر والتوزيع، الرياض، ٢٠٠٥هـ-ق.
١٩٩. ميزان الاعتدال، الذهبى.
٢٠٠. النزاع والتخاصم فيما بين بنى أميه و بنى هاشم.
٢٠١. النكت على كتاب ابن الصلاح، ابن حجر العسقلانى.
٢٠٢. نور الأبصار، الشبلنجى.
٢٠٣. الوافى بالوفيات، الصفدى.
٢٠٤. وفيات الاعيان، ابن خلكان.
٢٠٥. وفيات الاعيان، ابن اثير.
٢٠٦. هدى السارى، ابن حجر العسقلانى.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

